



تیز جلد + رفیق + رفیق + رفیق

م

کتابخانه مسجد اعظم قم
 شماره ثبت کتابخانه ۱۳۹۱
 شماره ثبت کتاب ۱۳۹۱

رقیب کتابخانه مسجد اعظم قم
 اهدائی مرحوم آیت الله
 خدیجه حسینی اراکی شعبان ۱۳۹۱

Farhang M...
 Dictionary Company



9779

فرہنگ منوچہری

فرہنگ منوچھری

و همدرد خدایا با ملت کابل فارسی بفرانسه

Farhang Ménu-Tchéhri

Dictionnaire Complet Persan—Français

[illegible]

مقدمه

Farhang-Monu-Tehneh

فرهنگ منوچهری برای تقدیم خدمت پابنای وطن عزیز و نوادگان وطن ترتیب و تألیف ملکالت کاملی
 به فارسی و فرانسه بر حسب امر و تشویق حضرت مستعلاپ اجل عالی آقای قاسمیرزا احمدخان (صنیع السلطنه) داده
 است که تاکنون نه بلسان فارسی و نه بزبان فرانسه لغتی بدین کاملی و بدینی تألیف نشده است .
 این لغت باستانی معانی لغوی که بوجه مثال ذکر شده است دارای پلزده هزار لغات معتزله است .
 باضافه ۴۰۰ مثال که لغات آن جزو این شماره نیامده است . و تمام این مثالها هم یا از هیئت جدید و یا
 از ادبیات فرانسوی گرفته شده است .
 آگهی که فرهنگ منوچهری از آنها استفاده و اقتباس کرده است :
 بزرگ Bergé ، پرنس الکساندر منجری Le Prince Alexandre Handjerie ، کازیه Agazier و پی
 لاروس است Petit Larousse .
 مسو آلف بزرگ در تألیف لغت فارسی بهر آنکه خود رعایت مواظف و ادبیات ایرانی را در مثالهای آن کتاب کرده .
 و در شرح اسامی شهرهای ایران شرحی مبسوط از طبایع سیاسی و ادبی و تاریخی و طبیعی آن بهر آنکه ذکر کرده .
 باضافه لغات فارسی را هم چنانچه دقت شود اغلب از فرس قدیم ما خود داشته . و با لغاتی که در مثالهای
 آن ذکر کرده است دارای (۶۵۰۰) لغت فرانسه است .
 و لکن فرهنگ منوچهری با اقتباس و استفاده از سبک لغت بزرگ (Bergé) که هر شخص مبتدی بزبان
 ایرانی و فرانسوی تواند استفاده های کلی از آن لغت نماید در تألیف خود رعایت نکات ذیل را کرده است .
 اولاً لغت هزار لغت مختلفه اصطلاحی از طبی و طبیعی و شیره بگذر کفایت بر آن افزوده است .
 و در مثالهای آنهم رعایت اصطلاحات ادبی و هیئت و مکالمه بهر آنکه موجب استفاده هر ایرانی تواند
 شد کرده است . و در تشریح بعضی مثالها جهد کافی مبذول داشته است . باضافه اقسام معانی هر لغت
 فرانسه را به فارسی در موقع خود خیلی پیش از آنچه در بزرگ (Bergé) است توضیح داده است . امیدم
 است که تقدیم این خدمت به معارف مطبوع طبع عموم دانشمندان و مطلعین بلسان فارسی و فرانسه واقع
 گردد . و اگر قصوری در آن بینند به پیشنهاد کربخانه خود صرف نظر فرمایند و چون بکانه قصدم از
 این تألیف که مسو آلف بزرگ M. Adolphe Bergé بوجه اختصار زمینه آنرا دیده و نظر داشته
 چون این سبک خیلی بدیع است و بر نوع اسباب سهولت را فراهم آورده است حتی القوه این بوده
 که در تکمیل آن کوشیده باشد که شاید بگذر کفایت تواند خدمتی پابنای نوع خود کرده باشد .

(منوچهرنوری)



وزارت معارف و اوقاف

اداره انطباعات

دایره مراسلات

نمره ۱۷۰۸

تاریخ ۲۹ برج قوس توشقان ثیل ۱۳۳۳
 ضمیمه

کتاب لغت فارسی به فرانسه موسوم
 به فرهنگ منوچهری تألیف آقای منوچهر خان
 نوری در وزارت معارف ملاحظه شد
 الحق آقای منوچهر خان در تألیف و جمع
 آوری لغات آن زحمات بسیار کفیده .
 و با سلوب مرغوب و طرز مطلوب آنرا
 مرتب و مدون نموده وزارت معارف
 محض تقریظ اظهار و برای تفویق او
 حق الطبع آنرا در تحت نمره (۵۴) دفتر
 مخصوص اداره تفتیش کل و انطباعات رسماً
 محفوظ و بخود مؤلف اختصاص میدهد که
 کسی بدون اجازه ایشان نمی تواند اقدام
 بطبع آن نماید .

محل مهر و امضاء وزارت معارف

Signe & Abréviations

علامت و اختصارات راجع بفرهنگ منوچهری

Exemple.

adj. Adjectif,

adpl. Adjectif pluriel

adv. Adverbe

conj. Conjunction.

fig. Figure.

interj. Interjection.

m. Masculin.

prép. — Préposition.

pr. démons. Pronom démonstratif.

s. Substantif

Substantif féminin

Substantif (kata benda)

Substantii feminine pluriel.

sm. Substantif Masculin.

mpl. Substantif Masculin pluriel

va. Verbe Actif

tr. Verbe transitif.

vimpers. Verbe Impersonnel:

vint. Verbe intransitif

vn. Verbe neutre.

yp. Verbe pronominale.

S. Zo.^{que} Signe du Zodiaque.

Const. Constellation.

Kil. Kilomètre.

T. Techn. Terme Technique

Dictionnaire Complet Persan — Français

[illegible]

تذکرہٴ شہداء و شہیدانِ کربلا
و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا

۱ Première lettre de l'Alphabet.
 ۲ Père.

آبادان Peuplé, Riche
 || Cette province est fort riche
 ایالت آبادان پر نعمتی است.

Susception. *Les Plantes se nourrissent et croissent par Intus — Susception*
 نباتات غذایه میکنند و بزرگ میشوند بواسطه جذب کردن
 و آب بنورد کشیدن .

ابد Eternité, Perpétuité.
ابدا Bien et Beau, ou, Bel et
bien, Colin tampon (*Adv.*); — &
jamais, Toujours.

مرحوم آیت الله
اراکي شعبان ۱۳۰۹۱

Aiguille. ابره
 || *Le trou d'une aiguille.* سم لاره
 ابرهای خور ده پیدا عدن
 se pom-
 meler.
 Dalot. آبریز کشتی
 Soie. ابریشم
 || *Soie apprêtée* ابریشم داخته
Soie torse ابریشم بافتن
filer de la soie ابریشم بافته
Des étoffes de soie. یاب حریره
 Soie écrue. ابریشم خام
 Soyeux. ابریشمدار
 Strasse. ابریشم ریزه
 Filoselle. ابریشم کعمایه
 Aiguière. ابریق
 Outil. ابزار
 || *Outils de Labourage.* ابزار قلاحت
 Femme grosse, Femme
 enceinte.
 concevoir. آبتن شدن
 Cataracte. آب سفید مروارید (چشم)
 Cascade; Châte d'eau; Ga-
 zouillement, Murmure.
 Cataracte. آبشار رود
 || *Les Cataractes du Nil.* فلاله های نیل
 Cascatelle. آبشار کوچک
 dégeler. آب شدن
 Eau Limpide. آب شفاف و خاص
 Pilote. آب شناس
 Annulation. ابطال
 evincer. ابطال حق ملکیت کردن

abolir, amuler, abroger.
 Gargarisme. آب غرغره
 Du Verjus. آب غوره
 foment, entretenir;
 faire durer.
 confirmer, continuer,
 perpétuer.
 consacrer.
 remettre.
 se réfranchir.
 Couloire, Passoire.
 pomper, puiser avec
 une pompe.
 Muet.
 || *Muet de naissance* آکم مادر زاد
 Cette petite fille, est sourde et
 muette این دختر کوچک آکم است
 Bouillon, Soupe.
 Gélée.
 Pressis.
 Consommé.
 Verre.
 Vitre.
 saluer; faire ses
 complimens par lettre.
 faire parvenir, com-
 munique.
 Panache.
 Imbécile, Ignorant, Benêt,
 Niais, Sot, Nalf, Nigaud, Pécote,
 Simple, Stupide.

D'Eternelle prospérité.
 Salive.
 saliver.
 Bave.
 Bayer.
 Baveux.
 Eternele, Perpétuel.
 Immortel, Eternel.
 Immortel.
 Immortel.
 Eternité.
 Nuage.
 || *La verité dissipe les Nuages*
de l'erreur. نور حقیقت تمام سهو و خطا را رفع میکند
On distingue quatre sorte de Nuage:
1^o Les Cumulus, 2^o Les Cirrus,
3^o Les Nimbus, 4^o Les Stratus.
 این نوعین کرده اند: اول ابر سفید دوم ابرهای دانه
 دانه که غالباً تیره هوا را نشان میدهند سیم ابرهای
 ضخیم خاکستری یا سیاه رنگ که حامل باران است
 چهارم طولانی و افقی که غالباً بر رنگ قرمز ملون است
 و اغلب در طلوع و غروب آفتاب بنظر میآید.
 conduire l'eau.
 Justes.
 Apparoi, Représentation.
 montrer du
 Courage.
 se déboutonner, ma-
 nifester, apparoir, faire appa-
 raitre de son pouvoir; découvrir.

exhiber; rendre notoire; pro-
 duire; remettre devant les yeux;
 représenter, remonter.
 || *exhiber ses titres*
 Impulsion (fig.); Instance,
 Sollicitation pressante; Obstina-
 tion, Tenacité.
 || *Instances réitérées.*
 Exhorter; faire des
 Instances.
 Temps couvert, Ciel
 couvert.
 Truité.
 Ladre, Lépreux.
 ابر مظلم که سطح هوا را فرا گرفته
 Brouée, Bruine, Bruillard, Brume.
 Nébuleux, Nuageux.
 || *Depuis deux siècles environ*
les Astronomes ont constaté l'exis-
tence d'une sorte de Nébulosité
aplatisse qui enveloppe notre soleil.
 قریب دو قرن است که منجمین ثابت کرده اند وجود
 ابری را که سطح و از هر طرف لایه مانند شمس
 را احاطه کرده است.
 sourell; Limbe.
 Honneur, Réputation.
 Taroupe.
 Souciller.
 enfler.
 Honnête.

|| *Un amour-propre naïf.*

حب نفس اماره.

آه Petite Vérole; Enlèvement; Cloche; Bourgeon (fig.); Echauffure, Hydatide, Variole.

المياه Innocemment, Sottement, Niaisement.

آه Marqué de la petite vérole.

آه زده Bourgeonné.

آه طیار Petite vérole volante.

آه فرنگی Maladie vénérienne, ou mal vénérien.

آه کوبیدن vacciner.

آه گاو Cow-Pox. (Caupox).

آه مرغان Varicelle.

المیس Diable, Satan.

ایلیسی Satanique; De Satan.

|| *Esprit Satanique.* عقل شیطانی.

آب لیمو Jus de Citron.

آب ماه Août.

آب محلل Mensture.

آب مخلوط با سرکه Oxycrat.

آب مقطر Eau distillé.

آب میشود Il dégèle.

این Eils.

|| *Favori, Confident.* این الوفت.

اینها Enfants; Arrière petits fils.

این الارض Cosmopolite.

این البلد Citoyen.

این البلد طهران Enfants de Téhéran.

این البلدیه Naturalité.

Frères. اینای ابوالبشر.

Nos semblables. اینای جنس ما.

Enfants de Ténébres. اینای ظلمات.

Enfants de lumière. اینای نور.

Prochains. اینای نوع.

|| *Aimez-vous, vos prochains comme vous même.* اینای نوع خودتان را مثل خودتان محبت کنید.

Cousin. این عم.

|| *Cousins Maternels, Cousins Paternels, Cousin germain.* عمو، خاله، و برادر.

Saumure. آب نمک زده.

Ebène. آبنوس.

Sphinx. (Monstre fabuleux). ابو لهول.

Brillant, Eclat, Lustre; Eau; Fleur du teint, Fraicheur; Poliement, Poli.

fourbir, lustrer, polir, ranimer, raviver un tableau.

|| *La Danse ranime le teint.*

رقص موجب بخار و رنگ و رو است.

L'Email des dents. آب و تاب دندان.

se saner (fig.). آب و تاب رفتن.

Enluminure (fig.). آب و تاب عاریتی.

آب و دیه. نباتات و میوه جات.

Verdeur, Sève.

Ti-ane. آب و عصاره گیاه های طبوخته.

Atmosphère, Climat. آب و هوا.

Pouce. اینام.

|| (Fig.), on dit, que quelqu'un.

se mordra les pouces d'avoir dit ou fait quelque chose, Pour dire, qu'il s'en repentira. انگشت ندانست و الحسوس بدندان گزیدن.

Orteil. اینام پا.

Amphibologie. اینام کلام.

Elévation, Magnanimité. اینام.

Aquatique; Bleu, Claire; Sereux, Aqueux.

|| *Humeur sereuse* خطای *Ce sirope est très clair.* فلاں در بنایت آبی است.

Arrosement. آبیاری.

Eau à la glace; jus.

Doyen. اتابک.

Domestiques. اتباع.

|| *Attachés à la légation.* اتباع سفارت.

Cour. اتباع و حشم سلطانی.

|| *Cour Royale.* حشم و حشم سلطانی.

Monde. اتباع و لواحق.

Concorde, Union, Affinité, Alliance, Concert (fig.); Réunion, Réconciliation.

|| *Concert d'Opinions.* اتحاد کلام و آرا.

Homophonie. اتحاد اصوات.

Ensemble. اتحاد الحان و نغمات.

Inhérence. اتحاد انکسار ناپذیر.

Consubstantialité. اتحاد جوهر.

Incorporation. اتحاد در جسم.

Concorde, Bonne intelligence (fig.); Union Conjugale, Fraternelle.

Accord, Consentement; اتحاد قلبی.

Union d'esprit, Conformité de Volonté.

Concorde. اتحاد القلوب.

conspirer. اتحاد کردن.

Equipollence. اتحاد معنا.

Fusion. اتحاد و اختلاط.

Fédération, Confédération. اتحاد و هم پیمانی دول.

se réunir. اتحاد یافتن.

se fonder. اتحاد اساس و مبنائی کردن.

associer, prendre pour avoir part.

plaider un fait, un moyen.

siéger; résider d'habitude.

Capacité, Contenance; Etendue, Continence.

|| *Connaitre la continence d'une vase.* شناختن اسع و گنجایش ظرف را.

s'élargir. اتساع یافتن.

Feu. Un des quatre élément qui, est chaud. Incendie.

|| *Feu élémentaire* عنصر آتش *Feu dévorant* آتش خوار.

Feu clair آتش روشن *faire du feu* آتش کردن.

souffler le feu آتش را فوت کردن *Feu d'artifice* آتش بازی.

Feu très-Vis آتش زرد *incendier* آتش تند و تیز.

Feu.—se dit aussi des Météores enflammés, de la foudre et des éclaires.

|| *Le feu du ciel est tombé* آتش آسمانی.

Chierras. (au Mexique.) آتش آسانی
هبوط کرده است در شیرای مکزیک.

Feu; — se dit, aussi des sédition et des mouvement populaires. L'Incendie d'une ville (fig.).

|| éteindre le feu de la sédition.

آتش افروخته شدن
enflammer. allumer, mettre en feu.

s'enflammer. آتش افروخته شدن

Attiseur. آتش افروزی

Conflagration. آتش افروزی

|| La Conflagration de Mars.

آتش افروزی مربع.

Boute-feu; Incendiaire. آتش افکن

Amadou. آتش انگیز

Explosion; Eclat. آتش انگیزی

Ardent, Bouillant, Pétulant, Vif Impétueux; Qu'il, a la tête chaude, Volcan. (fig.).

Embrasement; grand Incendie. آتش بزرگ

Ignicole, Mage. آتش پرست

Feu de l'enfer; pour dire; les tourmens des damnés.

Bassinet. آتشخانه تفنگ

آتش خشم و کینه را فرو ریختن
fulminer.

Cheminée. آتشدان

couvrir le feu. آتشرا بخاکستر پوشیدن

fourgonner. آتشرا بهم آبیختن

Lave. آتش ویران از درون آشفشان

Incendier, flamber. آتش زدن

Fusil, Briquet, Chien. آتش زنه

Batterie; Pierre à fusile. آتشزنه تفنگ

Braise. آتش سرخ کرده

Flamme; la passion de l'amour (fig.). آتش عشق

Anthrax, Charbon. آتش فارسی

Maladie vénérienne; Mal Vénérien; Vérole. آتشک

Vérolé. آتشکزده

Incendier, brûler; prendre feu; s'allumer. آتش گرفتن

Bouillant (fig.); Prompt, Vif, Ardent, Chaud; Fulminant, furieux; Carac'ère violent; Emporté; Tempérament Colérique.

|| C'est un fou furieux.

مجنون آتش مزاج است.

Brulant (fig.); Vif, Animé, Embrasé, Enflammé, Flambant, Furolles, Inflammable.

|| Le Souffre, Le Camphre sont des matières inflammables.

کوکرد و کافور از مواد سریع الاشتعالند.

rater. آتش نگرستن

Feu rasant. آتش همه سوز

Igné, Ardent. آتشی

Ardent, Brulant, Igné. آتشین

Esprit vif; Imagination vive. آتشین ذهن

Adhérence, Adhésion. اتصال

Coherence, liaison; Connexion, Contiguïté, Continuité, Réunion.

Apposition. اتصال اجزای مجنس

adhérer, joindre; se toucher. اتصال یافتن

Alliance, Hasard, Chance, Concert (fig.); Contingence, Union, Consentement.

|| L'union de l'âme avec le corps.

اتفاق و اتحاد روح و جسد.

Par aventure, Par hasard; Par cas fortuit; Casuellement, fortuitement.

|| Je l'ai rencontré fortuitement.

فلان را اتفاق تصادف کردم.

Dire la bonne (N.). اتفاقات آینده را پیش گفتن

Unanimité, Conformité de sentiment. اتفاق آرا

faire une tra-
vail; rencontrer heureusement quelque chose. اتفاق متصادف شدن

Intelligence. اتفاق حلی

convenir. اتفاق رای داشتن

conspirer. اتفاق کردن

Monopole. اتفاق محکومین

Bonne aventure. اتفاق میمون

Fortuit, Occurrent. اتفاقی

s'accorder; être d'accord, être de concert; se réunir (fig.).

Contingent. اتفاقی

Ruine, Perte. اتلاف

dilapider. اتلاف اموال کردن

consumer. اتلاف و هدر کردن

prodiguer.

Confection, Achèvement.

clore. achever, terminer.

parfaire, achever, compléter, suppléer.

Charreau. اتوی خیاطی

Accusation oblique.

Inculpé. اتهام زده

Ensuivant, Futur, suivant, Avenir.

arguer; faire un argument.

alléguer. اتیان شهادت

produire des témoins.

Avenir. آتیه

Meubls. اثاث

Meubles; Effet de la maison; Grand train.

Acheter des meubles.

Rémeublé.

Préférences. آثار التفات

Stygmates. آثار جراحت و زخم

Caduc. آثار خرابی پیدا کرده

Elence-ment. آثار درد و سوزش (دسوزن)

Trait. آثار سیما (لق)

Triumphes. آثار فتح و پیروزی

Antique. (آثار قدیم) اثر
Affirmation, Preuve. اثبات
valoire. اثبات استحقاق کردن
faire preuve de noblesse. اثبات اصالت کردن
Délibératif. اثبات بالبحث
Démonstratif. اثبات بالبرهان
Turbe; Enquête par turbe. اثبات بتواتر
justifier; innocenter. اثبات بیگناهی کردن
Justificatif. اثبات بیگناهی کننده
Rôle. اثبات تعیین و تشخیص
réprouver. اثبات توبه کردن
اثبات حال را بارانه دادن کردن
démontrer.
vérifier. اثبات حقیقت کردن
justifier. اثبات درستی کردن
prendre acte. اثبات دلیل کردن
Persuasible. اثبات ساز
Preuve. اثبات صحت حداب
اثبات قدر و مزیت خود را کردن
se faire valoir.
اثبات قضیه با متناقضیه مقابله
Reduction.
اثبات کردن avérer, prouver;
constater, démontrer; établir.
censurer un livre. اثبات مردودیه کردن
livre.
trionpher. اثبات مزیت و تفصل کردن
rétracter. اثبات تا درستی کردن

déclarer la fausseté.
figurer; faire figure, paraître avec avantage; signaler.
comparaître. se produire, se montrer, se faire connaître.
Démonstration, marque, témoignage; effet, erres (fig.); Impression, Institution; Ombre, Pied, piste, Teinture, Trace, Véstige, Signe.
suivre la bête à la piste در پی گرفتن
On a perdu la piste de la bête. از حیوان گم کردن
On n'y voit pas la moindre ombre de difficulté. از این امکان هم دیده نمیشود.
Les ecoles, les Hopitaux sont des institutions utiles. مدارس و بیمارستانها از
marcher sur les erres در توفلان راهبردن
de quelqu'un. Cal (ou) Calus. اثر استخوان شکسته
Rudiment. اثر اولیه
Voie. اثر جای کالسه
Brûlure. اثر حرق
ressentir. اثر رساندن آهیا بهمدیگر
Résentiment, réassouronir. اثر رنج
marquer. اثر زخم زدن
Enchantement. اثر محار
Résentiment. اثر عله
Plagiat. اثر فروش دیگران باسم خود
Véstige. اثر قدم
Agir. اثر کردن

Institution. اثر موضوع
Pinçon. اثر نشکنج
Ressentiment. اثر وجع
Péché. اثر
Pêcheur. اثر
Milieu; Intervalle. اثاء
Acceptation, Approbation. اجابت
exaucer, ouïr. اجابت کردن
|| saigneur, daigner, ouïr les prières de votre peuple.
بارب متعال دعا و مناجات عبادت را بسم قبول اصفافرا.
Où. اجابت کرده
Location, Loyer. اجاره
Sous-Bail. اجاره از متاجر
Bail. اجاره خط
Censière. اجاره دار
louer. (گرفتن) اجاره کردن
Cheptelier. اجاره کننده حیوان
fiéfler. اجاره مالکانه کردن
Permission, Pouvoir, liberté de. اجازت
autoriser, permettre. اجازت دادن
Force, Contrainte. اجبار
tyranniser, astreindre. اجبار کردن
contraindre, nécessiter.
Réunion, Rassemblement, Jonction; Société, Union, Assemblage, Concours; Affluence de monde, Rencontre, Social.
tenir séance; s'assembler. اجتماع انجامی کردن
Ralliement. اجتماع جیش و عساکر

Rencontro des voyelles. اجتماع حروف عله
Concentration. اجتماع در یک مرکز
Convergence. اجتماع در یک نقطه
Congestion. اجتماع رطوبت و بلم
Deux con- traire ne peuvent subsister ensemble. اجتماع ضدین محال است
coïncider, concourir, se rencontrer, recueillir, rejoindre. اجتماع کردن
s'attrouper. اجتماع کردن گروه نامی
Calendes. اجتماع کعبشان قریه
Synalèphe. اجتماع کامتین
Attroupement. اجتماع ناس
Conglobation. اجتماع و ربط دلائل
joindre, se trouver ensemble, se rencontrer; se rassembler.
Contumace. اجتماع از محاکمه
disconvenir. اجتماع از موافقت و همدمی نمودن
s'éloigner, se départir de son devoir; esquiver; éviter, fuir, reculer; parer, sauver.
Soin, Effort. اجتماع
Probabilisme. اجتماع احتمالی
Aspiration. اجتماع
molestier, vexer. اجتماع کردن
Ancêtre, Prédecesseur. اجداد
Réttribution, Salaire; Ré- compensation. اجز

اجمالا Gros.

|| raconter une bistoire en gros.

تاریخی را اجمالاً قصه کردن.

résumer; réduire son avis, abréger; dépouiller un compte.

Résumé de compte. محاسبه

Béllissime; Très-beau. اجمل

Ecuëlles. اجناس آوانی و ظروف

Pélléterie. اجناس پوستیها

Fruitage. اجناس لواکه

Volaille. اجناس ماکیان و جوجه ها

Draperie. اجناس ماهوتی

Herbage. اجناس نباتات

Etranger; Profane. (fig.). اجنبی

Creux. اجوف

Gagne-denier, Journalier, Manouvrier. اجبر

stipendier. اجبر داعتن

Tournevis. آچار

planer. احاطه عقل کردن

assiéger (fig.); enfermer, environner, cerner, entourer; embrasser (fig.); ceindre, enclore, envelopper, inventer, circonscrire, encoindro.

|| envelopper l'ennmie de toutes parts. دشمن را از اطراف احاطه کردن

Chor, Favori; Bien aimé. احب

Immersion. استحباب

|| Immersion de la lune dans l'ombre de la terre. استحباب قمر در ظل کره ارض

Pétition de principo. احتجاج بمسئله منازعه قویا

plaider un fait, un moyen. احتجاج کردن

Circonspection, Rétenue, Discretion; Précaution, Réserve.

s'observer. احتراز از خود کردن

éviter; se donner de garde, se précautionner, obvier.

|| Prenez-garde à cette pierre, elle vous fera tomber. این سنگ دحذر کنید که شمارا خواهد انداخت.

se garder, se garer, se préserver.

احتراز واجتناب از حضور در مجامعی

Combustion, Déflagration. احتراق

Honneur, Respect, Révérence, Egard, Cour, Crédit; Estime, le cas; Vénération.

respecter, estimer, vénérer; porter honneur.

honorar; avoir égard, avoir considération.

Splendeur, Magnificence, Pompe. احتشام

Accaparement. احتکار

accaparer. احتکار کردن

Apparence, Probabilité, Vraisemblance, Probable, Vraisemblable, Possibilité.

|| Il est probable. احتمال دارد

Futur contingent. احتمال مستقبل

Rétribution légitime. اجر حلال

Tuile, Brique. آجر

Accomplissement, exécution. اجرا

Effectué. اجرا شده

accomplir, effectuer, exécuter, exercer un charge; mettre en pratique, mettre en exécution; remplir, tenir; satisfaire à; observer, pratiquer.

|| Il faut tenir les traités.

معاهدات را مجری باید داشت.

manœuvrer. اجرا کردن صنایع غریبه

Exécuté. اجرا کرده

Principe. اجرام سببیه

Corpuscules. (جرم دلق) اجرام دلیقه

اجرای حکم عقوبت در حق مقسری

passer condamnation. کردن

dominer, commander. اجرای حکومت کردن

اجرای رسم تشریفات کردن

rendre la justice, exercer la justice. اجرای عدالت کردن

faire acte d'héritier. اجرای عمل وراثت کردن

faire l'acquit de sa charge. اجرای ماموریت کردن

disposer. اجرای مرام کردن

préluder. اجرای مقدمات لحن کردن

révancher. اجرای مکافات کردن

اجرای وظیفه و کار خود را کردن

faire son devoir.

Tuileau. آجر باره

Tuiler, Briquetier. آجر زن

Briqueterie, Tuilerie. آجر زن خانه

Rétribution, Salaire, Loyer. اجرت

Gagiste. اجرت خوار

salarier, récompenser. اجرت دادن

Naulage. اجرت سفینه

Abatage. اجرت قطع درخت

Pension. اجرة مسکن و طعام

Entretien. اجرة معاش مستخدم

Semaine. اجرت هفتگی

|| Cet ouvrier recevra demain sa semaine. فلان عمله فردا اجرت هفتگی را

دریافت خواهد کرد.

Journée. اجرت بومیه

stratifier. اجزای را تو بر تو داخل کردن

Membres. اجزای بنا

Quadrature, Cadrature. اجزای درونی ساعت

اجزای شیئی را از هم تفکیک کردن

démontrer. اجزای کلام

Parties d'oraison. اجزای مختلفه جهت ترتیب دادن دواها

Droque. و رنگها و ترکیبات شیمیائی

Mort naturelle, Heuro. اجل

Beau ou bel (elle). اجلاف

Heure. اجل مسمی

Mort violente. اجل معلق

Grande réunion. اجماع

Abrégé, Résumé, Dépouillement; Extraire un livre. اجمال

احتمال (احتیاج) Besoin; Indigence, Grande pauvreté; Nécessité, Indispensable; Contrainte.
 || *La Nécessité d'aimer Dieu.*

احتیاج - منقذ الهی
 احتیاط Circonspection, Rétention, Discretion, Précaution, Prudence.

احتیاط par Précaution.

احتیاط در امور Ménagement.

احتیاط غیر کامل Demi-Mesure.

احتیاط کردن contre-garder.

احجار ذوی الاشکال Empreintes.

احجار شجریه Emprintes.

احجار کریمه Pierrieres.

احد Un, Unité.

|| *Dieu est un, et aussi la religion est une.* خدا یکی است، دین الهی یکی است.

احداث Création (fig.).

احداث الفاظ Néologie.

احداث ترویرات کردن incidenter.

احداث دعوی مدعی Réconvention.

احدیت Unité.

|| *L'Unité de Dieu.* وحدانیت حضرت احدیت.

احسان Bien, Bienfait, Bonté, Gratuit, Bienfaisance.

احساناً Gratuitement.

احسان خیر و برکت bénir; faire prospérer.

احسان دیده Rédevable (fig.).

احسان کردن (بر مردن) concéder, accorder, octroyer; conférer, donner; faire don, faire grâce à

quelqu'un; gratifier; remettre; combler de bienfait.

احسان کرده Concéder.

احسان ناشناس Ingrat.

احسان و اعطای برات کردن breveter.

احسن Bèllissimo; Très-Beau, Fin; Meilleur, Mieux, Superbe.

احشا Entrailles, Fréssures.

احصا dénombrer, nombrer, compter, recenser.

احصائیه Statistique.

احضار Ajournement.

احضار به حضور دیوان Citation.

احضار به محکمه کردن traduire devant le juge; citer en justice.

احضار ثانویه کردن représenter.

احضار حکم ثانویه بموجب حکم عدالت Réassignation.

احضار کردن appeler, citer, mander quelqu'un; faire venir.

احضار نجیب بختك Arrière ban.

احقاق حق Rédrèssment.

احقاق حق کردن rédrèsser des griefs.

احکام Actes.

احکام ربانیه Jugements de Dieu.

احکام مدعیه Lois.

|| *Les lois de la société.* احکام مردم به معاشرت.

احکام شرعیه رابعه و قاهره مانع از اجرا faire rébellion à justice.

احکام مکرره Réitéré, Géméné.

احکام موضوعه Droit positif.

احمال و اقال Bagage.

احمق Balourd (e), Benêt; Niais, Sot; Bête; Bœuf, Buche, Crétin, Dadais, Dupe; Fol (ou) Fou, Crédule; Imbécile, Idiot.

احمقانه Sottement.

احمق خود بین Fat.

احوال (حال) Santé, Etat; Circonstances.

احوال جهان Ici-Bas.

احیا Restauration, Réparation; Rétablissement.

احیاء de Fois à autre, de Temps en temps; Quelquefois.

اخ Frère.

آخ Ah!

اخبار (خبر) Nouvelles; Indication, Rapport, Récit, Témoignage, Bruits.

|| *Bruits vagues.* اخبار بی اساس.

اخبار کردن avertir, rapporter.

اخبار ماهیانه Rapport mensuel.

اخبار نامه Notification, Billet.

اخبار نامه احوال هر روز Bulletin.

اقتتام Fin, Conclusion.

اختر Etoile, Astre.

|| *Etoile polaire.* ستاره قطب. *Etoiles fixes.* ستاره صبیح *du matin*

Etoile bénigne et maligne نواب

اختر سعد و شوم.

اختراع Découverte, Invention, Innovation.

اختراعات Concetti.

اختراع کردن inventer, innover, imaginer, découvrir.

اختراع نمودن s'aviser.

اختر ذودنب Comète.

|| *Les Comètes de 1,472 et 1,739 parcouraient en un jour 42° et 120°, Celle du 1,843 parcourait 550,000 mètres par seconde.* ذودنب

های ۱۲۷۲ و ۱۷۳۹ در یک روز از ۲۰ تا ۱۲۰ درجه طی میکردند ولی ذودنب ۱۸۴۳ در هر دقیقه ۵۵۰۰۰۰ هزار متر طی میکرد.

اختر شناس Astrologue.

اختری Astrale.

اختصار Abréviation. Briéveté.

اختصاص Propriété, Particularité.

اختصاص دادن spécialiser.

احتلاج Convulsion, Spasme.

احتلاج چشم Papillotage.

احتلاج عضلات فکین Craquètement.

احتلاج لب Applaudissement; Battement de Cœur.

احتلاج و جنبش اعصاب Tréssaillement.

احتلاجی Spasmodique.

احاط Complication, Assemblage, Désordre; Embrouillement, Trouble, Révolution.

|| *Embrouillement d'affaires.*

احاط امور.

اختلاف Variété, Désaccord; Opinions contraires; Brouillerie; Désunion, Dissension; Inégalité,

Opposition, Contrariété; Variation, Changement.

|| *La Variation des témoins* اختلاف بیانات و شهادات.

اختلاف الوان Bigarrure.

اختلاف داشتن contraster.

اختلاف در عقاید Antilogie.

اختلاف مراتب لون Nuance.

اختلاف مقدار Incommensurabilité.

اختلاف نظام Irrégularité.

اختلال Désordre, Confusion, Dérangement, Dérèglement, Trouble, Billebaude; Révolution.

|| *La trouble des sens, de la voix.* اختلال حواس یا صدا.

اختلال دل Déroute (fig.).

اختلال دماغ Aliénation d'esprit; Une folie entière.

اختلال سیر و حرکت Perturbation.

اختلال عقل Egarement d'esprit; Aliénation d'esprit.

اختلال لاس Emeute.

اختلال نظام لفاظ Transposition.

اختن tirer le sabre; hongrer.

اختنق Suffocation, Etouffement; Perte de respiration.

اختناق رحم Suffocation de matrice, Hystérique, l'asson, ou, Affection hystérique.

اخته Cheval hongre; (Châtré).

اخته Châtré.

اخته کردن châtrer.

اختیار Choix, Élection; Spontanéité, Volonté.

|| (prov.) *De deux maux, il faut éviter le pire.* اختیار الامور الشرین.

اختیار کردن adopter, choisir, elire, trier.

اختیاری Spontané, libre, Volontaire.

|| *Mouvement spontané.* حرکت اختیاری.

اختیار یکی از دو طرف کردن opter.

اخذ Prise, Réception.

اخذ اطوار غریبه نمودن se singulariser.

اخذ سیورسات Réquisition.

اخذ کردن contracter, extraire, intercèpter, pincer, prendre, recevoir, saisir, tirer, recueillir, toucher.

|| *Je lui ai fait une telle somme.* فلان مبلغ را از او قبضه دریافت کردم.

اخذ و ضبط ثانویه کردن ressaisir, reprendre.

اخذ و ضبط کردن se rendre maître; enlever.

آخر Autre.

آخر Bout (le); la Fin; Le Dernier; Terme, Queue, Extrême.

اخراج Exclusion.

اخراج بلد Ban, Exile; Déportation.

اخراج بلد کردن déporter, exclure.

اخراج فضلات از مسامات بدن Transpiration.

اخراج نمودن از جانی یا منصب و عهده

dégoter.

اخراج وطن کردن dépayser.

آخر الامر Au bout du Compte, tout considéré, Après tout; Enfin.

آخر الکلام Ultimatum.

آخر الوقت Extrémité; Le dernier moment, Dernière heure.

آخرت L'autre monde, Le siècle futur, La vie future.

آخر خزان Arrière saison.

آخر روز Tard.

آخر صف Sèrre-file.

آخر کار Evénement, Finalement; à la fin; Enfin.

|| *La Fin Couronne l'œuvre.*

آخر کار تاج کار است. یا (شاهنامه آخر فرخ خوش است)

اخضر Vert.

اخطار کردن به مدیگر s'entr'avertir.

اخطار مایه Eveil.

اخفاء Récélement; Recélé.

احفش Nyctalope.

اخگر Braise.

اخلاص Sincérité, Dévouement.

|| *Je suis votre très-Dévoué.*

اخلاص کیش شما هستم.

اخلاص کاری Sincérité, Candeur, Franchise.

اخلاف و اعقاب Nos Neveux.

اخلاق Mœurs.

اخلاق را تباه کردن démoraliser; rendre immorale, corrompre les mœurs.

اخلاقی Moral.

احلال Entrave, Obstacle.

احلای هوا Vague de l'air.

اخوت Confraternité.

آخور Ecurie, Crèche, Râtelier.

آخوند Maître.

اخیر Dernier.

ادا Payment, ou, Paiement, Remboursement.

آداب Manières.

آداب پروری Honnêteté, Bien-séance.

ادات Article.

|| *Article féminin* ادات تانیث *Article masculin* ادات تانیث *Article pluriel* ادات تانیث

ادات ...

ادات استعدراک Adversatif

ادات متمیزه Lettre Caractéristique.

ادات اشاره و تعجب Admiratif.

ادات وصل Copulatif.

ادات وصل و عطف Conjonctif.

اداره Economie, Maniement (fig.); Administration; Régime, Gouvernement.

|| *Administration de l'instruction publique* وزارت علوم و معارف *L'Administration des affaires étrangères.*

Administration de وزارت امور خارجه *finence* وزارت مالیه *Adm.*

de la guerre وزارت جنگ *Admi.*

tion des travaux publics وزارت کارهای عمومی *Administration* فواید عامه *Administration* وزارت داشته

Bureau de monnai de Police اداره نظيه.
de Télégraphe et poste. پستخانه و تلهگرافخانه.

Gestion اداره امور.

Consistoire اداره امور متعلق مذهب و روحانيان.

Ménage; Gouvernement domestique اداره اهل و عيال.

Personnel اداره ثبت.

Amirauté اداره بحريه.

Chancellerie اداره دولتي.

Chambre Criminelle اداره قطع مرافعات و محاکمات.

administrer, gouverner, régir; commander; conduire, gérer; manier (fig.); ménager, mener, diriger.

|| manier des affaires publiques.

امور عامه را اداره کردن.

menager; conduire avec adresse اداره کردن بحسن تدبير.

régir; administrer sous l'autorité de la justice اداره کردن بر وجه موقفي.

acquitter, payer, s'acquitter, concevoir; faire observer, mettre en pratique; rembourser, remplir, rendre double, satisfaire à...

|| satisfaire à son devoir. تکليف خود.
faire ce qui est de son devoir. پايه خود را ادا کردن.
payer sa dette. قرض خود را ادا کردن.
compter. ادا کردن پول.

Menue peuple, bas peuple ادالي ناس.

Souto. ادای بقیه حساب.

solder. ادای بقیه حساب کردن.

Soldo. ادای بقیه دین.

Défral. ادای جیره و علق.

remunérer. ادای حق کردن.

satisfaire des ouvriers. ادای حق مزد و عملجرا کردن.

vicarier. ادای خدمت نيابت کردن.

Amortissement. ادای دین.

Réviement, Virement. ادای دین بروحه تقاص.

fêter. ادای رسم عيد کردن.

Expression. ادای سخن.

exprimer. ادای سخن کردن.

porter témoignage. ادای شهادت کردن.

Prestation. ادای قسم.

enoncer. ادای مرام کردن.

bonifier; faire bon, suppléer. ادای قصان کردن.

Décence, Bienséance, Honnêteté extérieure; Modestie, Pudeur, Pudicité, Chasteté, Sagesse, Politesse, Civilité; Bonne éducation.

Adversité, Infortune, Malheur, Disgrâce.

Mauvais succès. ادبار باخت.

nourric (fig.). ادب آموختن.

Moral. ادبی.

Dysurie. ادوار با زحمت و اشکال.

Pissement de sang. ادرار دم.

Sens, Intelligence. ادراك.

Inscrutable, Impénétrable. ادراك و فهم نكردنی.

Complainte, Réclamation; Sollicitation; Poursuite, Prétention. ادعا.

prétendre, se piquer; demander, s'arroger; agir, poursuivre en justice; revendiquer.

|| agir criminellement. ادعای جرم و جنایت.

agir civilement. ادعای حقوق کردن.

Conclusions. ادعا و دعوی در دیوانخانه عدلیه.

Vœux, Subaits. ادعیه خیریه.

contracter. ادغام کردن.

Nonparielle. ادق دقیق.

Noir, Livide, Meurtri; Noirâtre; Gris tourdille.

Homme. آدم.

Bravache. آدم با باد و بروت.

Béotien (cien.). آدم بطینی.

Bris-Tout. آدم بی دست و پا.

Casseur de raquettes. آدم پرقوت.

Orang-outang. آدم جنگلی.

Cannibale, Anthropophage. آدمخوار.

Comédien. آدم دور و و متعلق.

Crésus. آدم دولتمند.

Cul de plomb. آدم زحمت کش.

achever. آدم زخم داری و اتماما کشتن.

Sapajou. آدم زشت.

Brunet. آدم سیاه چرده.

Dégaineur. آدم مرور.

Colosse. آدم صورت مزرك.

Bravache. آدم غراب.

Cochon. آدم کتيف.

Terrorisme. آدم کش.

Courtaud (e). آدم کوتاه قد.

Criquet. آدم کوتاه قد و لاغر.

Humain. آدمی.

Nature humaine. آدمیت.

Bas; Moindre, Moins Considérable.

Instruments, Outils; Attirail. ادوات.

Armes. ادوات حربيه.

ادويه مستعمله و مخصوص بامراض ريوي Pulmonaire.

Condiment. ادويه و چاشنی غذاها.

Minime, Noir. آدم.

Brave, Honnête, Modeste, Pudique; Homme d'un esprit; Cultivé, Lettré; Rhéteur.

|| Discours pudique. Un homme savant et docte. سلام ادبانه استاد کامل و ادیب فاضل.

Réspectueux, Respectueusement, Pudiquement, Modestement, Décemment.

Modeste, pudeur, Sage Chaste. ادبیه.

Psalmodie. اذان صلاة.

Anticipation. اذان قبل از وقت.

Mars. آذر.

Novembre. اذر ماه.
Obéissance. اذعان.
Autorisation; Licet; Permis-
sion; Pouvoir, Liberté de.
Oreille; L'organe de l'Ouïe.
Licence. اذن معافیت.
Renvoi. اذن عودت.
donner carte
blanche. اذن معافیت از خدمت ۶ ماهه موقتاً.
Congé de semestre.
Obéissance. اذن نامه.
Auditif. اذنی.
Passion, Souffrance; Gêne,
Torture, Question; Vexation,
Tourment, En peine.
Procédure extra-
ordinaire. اذیت غیرمألوف.
martyriser, tourmen-
ter, nuire, obséder, bourreler,
insulter, taquiner.
Ornant. آرا.
آراء متحده را مختلف و مشتق کردن
départager.
Char, Véhicule. آرایه.
Bruits, un faux bruit.
Les Colporteurs de fausses nou-
velles. آراء متحده را مختلف و مشتق کردن.
Volonté, Dévouement.
Intention, Volonté; Plaisir,
Consentement;
Volonté efficace. اراده قوی تاثیر

Volonté absolu. اراده مطلق.
Vellété. اراده بیمه.
Arbitre; Franc arbitre.
La Lie de peuple,
Le petit peuple, le bas peuple
(fig.); Racaille, Canaille.
Crapule. ارادل و او باش.
Equipement. آراستگی.
Emmenagement.
s'ajuster, atourner, orner,
parer, attifer, décorer, douer,
enrichir, enjoliver; étoffer, garnir,
embellir, pourvoir, munir.
coiffer. آراستن سر سگلاه.
Ajourné, Décoré, Doué,
Equipée, Fourni, Garni, Orné,
Paré.
se couronner, s'orner
s'embellir.
Nitieux. اراضی و میاه غوره زار.
Immobilité, Paix, Calme.
Silence, Rêlache, Répos, Délas-
sement, Station, Tranquillité,
trêve (fig.); Tranquille, Len-
tement.
Après tant de travail, il faut
du délassement. پس از آنقدر زحمت و تعب
ارام لازم است.
tranquilliser. آرام دادن.
Inquiet. آرام ربا.
Aisé, Commode.
Accoisement, Aise, Com-
modité; Calme (fig.); Tranquillité;

Repos. آرامش دریا.
Calme, Bonace. آرامش دریا.
rasseoir. آرامش یافتن.
Incommode, Fâcheux,
Inquiétant. آرام فرما.
tranquilliser. آرام کردن.
Pacificateur. آرام کننده آشوب.
Répos, Station; Le tom-
beau (fig.). آرامگاه.
Ancrage; Port sur la
rivière, Relâche. آرامگاه کشتی.
se modérer, se calmer.
se remettre, se rassurer,
se calmer. آرام گرفتن.
s'apaiser. آرامی پذیرفتن.
Sécurité; La Sérénité
de l'esprit, de l'âme. آرامی قلب.
Toilette, Parement, or-
nement, Parure, Embellissement,
Enjolivement. آرایش.
embellir. آرایش کردن.
Pavois. آرایش کشتی.
Décorateur. آرایشگر.
Bureau. آرباب قلم.
Astucieux. آرباب مکیبت.
Cohérence, Liaison, Conne-
xion; Consolidation. ارتباط.
Intimité. ارتباط صمیمی.
Contexture, Contin-
uité. ارتباط کلام.
Emigration. ارتحال.
Apostasie. ارتداد.

Ondulation. ارتعاش.
Jectigation. ارتعاش نبض.
Exaltation, Elévation;
Exhaussement, Dignité, Relève-
ment. ارتفاع.
Elévation, ou, Elé-
vation du pôle. ارتفاع قطب.
ارتفاع بمراتب و درجات علیه نمودن
monter en garde.
Héritage. ارث.
Patrimoine. ارث والدین.
Distingué, Chéri; Noble;
Respectable, Respectueux. ارجمند.
Noblement. ارجمندانه.
Honneur. ارجمندی.
Farine, Mouture, Céréale. آرد.
Farineux. آرد آلود.
enfariner. آرد آلود کردن.
Blanc-bourgeois. آرد برنج.
Farine sableux. آرد رمل آلود.
Artichaut. آرد هاهی.
Farinier. آرد فروش.
Canard. اردک.
Canard privé. مرغای خانگی.
moudre. آرد کردن.
Moulu. آرد کرده.
Canette. اردک ماده.
Camp. اردو.
camper. اردو زدن.
décamper, déloger. اردو کوچ کردن.
Camp. اردوگاه.

آردی Avril.
Cèdre. (Arbre odorifé- rant).
آرژاق Victoilles.

آرژاق à bon Marché, à bon Compte.

آرژاق à meilleur Compte.

آرژاق le bon Marché.

آرژاق condescendre, ac- corder, octroyer, concéder; con- sentir; daigner, souffrir, tolérer.

آرژاق Prix, Valeur.

آرژاق évaluer, estimer, taxer.

آرژاق Mil, Millet.

آرژاق Envie, Désire, Volonté, Souhait.

آرژاق Tentant.

آرژاق appéter, souhaiter.

souhaiter, désirer.

آرژاق Aspirant.

آرژاق Désireux.

آرژاق Vœux, Souhaits.

آرژاق Sommoil.

On dit (fig.); Que le sommeil est le frère, est l'image de la mort.

النوم تمثال الموت.

آرژاق coûter, valoir.

آرژاق Envoi.

آرژاق Coudée.

آرژاق édifier (fig.).

Vocation: ارهاد کنندہ ربانی بطریق

Primogéniture: ارحدیت

Climat, Région, Pays, Fond, Lieu, Monde, Contrée, Sol; Terrain (ou) Terrein; Terre, Verroir, Univers.

|| le Feu, l'Air, l'Eau et la Terre, sont des quatre éléments.

طریق تحت ارض

Chemin sous terre.

Le globe de la terre ou Terrestre

Les deux pôles de la terre.

La Terre tourne autour

du Soleil à 365 jours et tourne

autour d'elle-même à 24 heures.

Le Diamètre

de la terre est de 12731 Kilomètres.

Le tour

de la terre est 40,000,000 Mètres.

La terre Mesure 510 Millions de

Kil. Carrés; Dont 126,740,000

seulement sont du domaine de la

terre ferme, le reste appartenant

à l'océan.

La volume

de la terre est d'environ 1,000

Milliards de Kil. cubes

La Terre pèse 78 fois la lune, 520 fois

fois l'Europe; 11,5 fois l'Asie.

13,5 fois l'Amérique; 17,5 fois

l'Afrique, et 242 fois Persan.

وزن زمین ۷۸ برابر ماه است (۵۴.۵) اروپاست (۱۱.۵)

آسیاست (۱۳.۵) آمریکا (۱۷.۵) افریقا و ۲۴۲ برابر

ارض باتر Lieu désert.

Lieu inhabité. ارض غیر مسکون

Lieu de récréation. ارض تفریحگاه

rend la Justice. عدالتخانه

Riziérre. ارض برنج کاری

Terrain tardif. ارض بطیقی الابات

Terre végétale, Ter- re franche, ou, Terreau.

Terrestre. ارضی

Orgue. ارغنون

Arbre de Judée.

Pourpre. ارغوانی رنگ

Tablature. ارقام الحان و نواها

Galanterie, Offrande, Pa- raguante, Don, Cadeau; Le Pré- sent.

Inertie, Paix, Calme, Silence, Radoucissement; Tran- quillité (fig.).

Bonace, Calme.

rasseoir. آرامیدگی دریا

se tranquilliser, tomber, cesser, discontinuer, se goberger, demeurer, s'arrêter, calmer, ap- aiser, accoiser.

Calme, Tranquille, Déla-

ssé, Inerte; Pacifique, Paisible, Radouci.

Tempéré, Modéré (fig.).

Posé, Sage.

Coude.

Meneur.

Mânes, Brucolaque, Revenant.

Esprito. ارواح حیوانیه

Esprits célestes. ارواح سماویہ

Esprits immondes. ارواح نجسہ

Anges de lumières. ارواح نورانیہ

Bouffée, Rapport, Rot.

roter. آروغ زدن

Plane, Scie.

Trépan.

trépaner.

scier.

Tranchet.

Oul.

Trône.

Trône éclatant de pierreries.

تخت مرصع و مکرر بجواهرات

A, Par; De chez, De, Depuis, De Dessus, Du.

Il a déserté la bataille depuis hier matin.

از دیروز صبح از جنگ فرار کرد

Convoitise, Avarice, Avidité; Soif (fig.).

repécher.

Hydrophobe.

از اثاث البیت خالی و عاری کردن
demeubler.
آزاد Arbitre, Franc (sbe.), Libre.
Inattaquable. آزاد از آسیب
Naïf, Naturel, sans
apprêt, Sans fard.
از آزاد شدن se délivrer; dénuier (fig.);
affranchir, exempter;
rendre exempt, lâcher, déchar-
ger, délivrer.
آزادگی Affranchissement, Exem-
ption, Franchise, Immunité; Li-
berté, Libertés.
|| par le traité, on leur doit
conserver leurs Libertés. ^{سلاطه}
معاهده بابستی رعایت آزادی خودشان را بنایند.
Liberté d'esprit. آزادگی ذهن
Carpe (Poisson). آزاد ماهی
Exempté, Libre, Libéral,
Délivré.
آزاده Allodialité, Indépen-
dance.
آزادی Délivrance, Essor, Liberté.
آزار Douleur, Offense, Répri-
mande, Répréhension, Insulte,
Injure, Vexation.
آزار رسان Offenseur.
آزار رسانیدن offenser.
آزار کردن réprimander, gêner,
incommoder.
آزار کشیدن patir, souffrir; avoir
de mal.

از استحقاق و عاقبتی بمیراث دور شده
Indigne.
از آشیانه در آوردن dénicher.
از اعتبار ساقط کردن décrediter.
از آله بکارت Défloration.
از آن de là.
از آنجا که Comme, Parceque, vu
que.
از آنجمله Nommement; Avec dé-
signation, Par le nom; Notam-
ment, Particulièrement, Specia-
lement, Surtout, Principalement;
Sur tout.
از آندم dès-lors, dès ce temps-là.
از آندم که du moment que.
از آن زمان dès-lors, dès ce mo-
ment là, dès ce temps-là.
از آن سو de là, de ce lieu-là,
par-là, par cet endroit.
از آنکه pour, La Cause, Car.
از آهاریک کردن désompeser.
از این بعد à l'Avenir.
از اینجا و از آنجا par-ci, par-là,
En divers endroits.
از این سبب که à cause que, par ce
que.
از بابت حساب à Compte.
از بالا par Dessus, par Dessur,
en haut, par haut.
از بالا انداختن précipiter.
از بالا نگرستن planer.

از بدو آغاز او Ah ovo, dès le Co-
mmencement, dès l'origine.
از بدو طفولیت dès le berceau, dès
l'enfance.
از برای استحكام و تقويت à l'Appui de.
از برك خالی و برهنه شدن se dépou-
iller; quitter.
از بستر برخاستن se relever, se
lever du lit.
از بسته بپاکت در آوردن dépaqueter,
defaire; développer un paquet.
از بسکه Comme, Parce que, Vu
que.
از بهتی پیدا شده Extatique.
از بهر Attendu, Vu, En egard, En.
از بهر آن Pourquoi.
از بهر آنکه Afin que (ou) de,
D'Autant que, Parceque, Car,
à cause que, par ce que, Comme,
Vu que, Pour.
از بهر گذشتن و عده در عیله قبول داشتن
forcloro.
از بیخ برکنندگی Extirpation.
از بیخ و بن برکنندن déraciner,
extirper.
از بیرون Dehors.
از بیرون آئنده Extrinsèque.
از بیم De peur.
از بیم آنکه De peur de (ou) que.
از پائین par bas, En dessous,
par dessous.

از برده خفابخ نمودن transpirer
(fig.).
از برواز مرغ فال زلی Ornithomance,
ou, Ornithomancie.
از پوست برهنه کردن ecaler.
از پهلو de Côté.
از پی خراب کردن saper.
از پی رسیدن ratteindre.
از پیشترین زمان de toute éternité
از تخم کتان الیاف ریشتن tiller, teiller.
از ترس اینکه میادا de crainte de,
(ou) que.
از ترس پنهان شدن se terror.
از تصرف دست کشیدن déguerpir.
از تصرف کف بد نمودن délaisser.
از تملك ملكی دست کشیدن se désapproprier.
از تنگنا خارج شدن déboucher.
از ته بریدن ecourter.
از تهت آزاد و بری کردن sauver,
excuser, justifier.
از قفلت وارسه شدن se débarrasser.
از جا بیرون کردن ôter.
از حاجستن rebondir.
از جانب de par, Au nom de, par
l'Autorité de.
از جانب هر ع خبر دادن intimer.
از جالبی بجانب دیگر De part en
part, D'un Côté à l'autre.
از جان و دل Ardemment; avec
Ardeur, Chèrement, Tondrement,

Cordialement, Intimement.
 respirer. از جان و دل آرزو داشتن.
 désirer ardemment. از جای بلند حراب شدن و ریختن.
 déjucher. از جایش جدا شدن.
 se démentir, se déjoindre.
 déboiter. از جایش جدا کردن.
 transuser, transvaser. از جسمی به جسم دیگر ریختن.
 se dépolir. از جلا و برافایی آمدن.
 Flegmoneux. از جنس ورم دوی.
 Souterrain. از جوف زمین برخاسته.
 D'Ailleurs, D'un autre principe, D'une autre cause.
 Eventuellement, از جهة ظهور حادثه.
 par événement.
 Per Obitum. از جهة ك.
 Héritairement. از جهة میراث خواری.
 débarbouiller, décrasser. از چرك پاک کردن.
 sourdre. از چشمه بیرون آمدن.
 dépendre, décrocher. از چنگال در آوردن.
 D'où, Par où. از چه راه.
 از چیز گزیده گرفته بکف طعمه بگرایه دادن.
 relouer.
 De Mal en pis, de pis en pis. از حال بدتر به بدترین.
 se licencier. از حدادب تجاوز یافتن.
 outrer. از حد اعتدال تجاوز کردن.

passer la mesure (fig.); excéder; outre-passer.
 s'émanciper. از حد تجاوز یافتن.
 précompter. از حساب کم کردن.
 Par cœur, Par mémoire. از حفظ.
 se recorder. از حفظ داشتن.
 apprendre par cœur. از حفظ کردن.
 dégarnir. از حلیه تربت عاری کردن.
 déloger. از خانه بیرون کردن.
 suspendre. از خدمت بازداشتن.
 se réveiller, s'éveiller. از خواب بیدار شدن.
 réveiller, éveiller. از خواب بیدار کردن.
 se lever. از خوابگاه برخاستن.
 Amas, Confusion, Involuntion, Foule. ازدحام.
 pécher. از دریا بیرون کشیدن.
 échapper. از دست رفتن.
 از دل و جان آرزو مند و خواهان بودن.
 ambitionner.
 chérir, aimer tendrement. از دل و جان دوستی کردن.
 décapoter. از دماغ گذشتن.
 Hymen, Hyménée, Mariage. ازدواج.
 Doublement. ازدو سر.
 saliver. از دهان خیاوا کردن.
 écumer. از دهان کف افشاندن.
 Multiplication, Redoublement, Accroissement, Augmen-

tation, Renouvellement.
 reléguer, exiler, confiner. از دیار راندن.
 déporter, bannir. از دیار طرد و اخراج کردن.
 excommunier. از دین خارج کردن.
 از راه دریا ترول عسکر ساحل.
 Descente.
 écarter, détourner. از راه دور گردانیدن.
 en Droiture; Directement. از راه راست.
 se fourvoyer (fig.). از راه راست منحرف شدن.
 Indirectement; de Bricole, par Bricole. از راه غیر مستقیم.
 à la Traverso. از راه کج.
 از راه مستقیم بجاده ضلالت انداختن.
 suborner; séduire.
 Dérogeance. از رتبه اصالت - اعلی شده.
 Indisposition. از رودگی دل.
 grever, léser; faire tort, blesser; donner atteinte, offenser, Insulter.
 Molesté. آزرده.
 choquer (fig.); offenser. آزرده دل کردن.
 s'offenser, se piquer, se fâcher. آزرده دل گشتن.
 se blesser; se faire du mal. آزرده شدن.

Géné. آزرده شده.
 gêner, molester, vexer, tourmenter, malmenier, maltraiter, offenser, infester, incommoder, travailler, causer de la peine.
 Cette fièvre l'a fort travaillé.
 تب بکلی آون آزرده کرده است.
 Rouan. از روق.
 Vénération, Respect, Révérence, Modestie, Honnêteté, Chasteté, Décence, Bienséance. آزرمانه.
 Décent.
 dégraisser. آزر و غن و دهن پاک کردن.
 Consciencieusement. آزر و ی احصاف.
 à corps perdu. آزر و ی بی احتیاطی.
 déraisonner. آزر و ی بی عقلی حرف زدن.
 à contre Cœur. آزر و ی بیهیلی.
 bouquer. آزر و ی بیهیلی بوسیدن.
 contre-Cœur. آزر و ی جبر و ناچاری.
 از روی چیزهای طبیعی نقاشی کردن.
 dessiner d'après nature.
 à bon Droit. آزر و ی حق و عدالت.
 à Cœur ouvert. آزر و ی صداقت و پاکدلی.
 de Grâce. آزر و ی کرم و احسان.
 affectionner. آزر و ی محبت خواستن.
 از روی نکاح خویشاوندی بستن.
 s'allier.
 Oral. از زبان بزبان نقل کرده.

abjurer. از کفر روگردانیدن.
canarder. از کینه‌گاه نیز کسی انداختن.
rogner. از کناره ستانیدن.
Depuis quand. از کی.
désambourber. از کل بیرون کشیدن.
debourber. از کل پاک ساختن.
dépoter. از کلدان درآوردن.
désaveugler. از کورگی درآوردن.
blanchir (fig.). از کینه پاک کردن.
Nêfle. از کبل.
Eternité. از ازل.
dégraisser. از کمر و غن پاک و منقش ساختن.
dérader. از کمرگاه حرکت کردن.
Infini, Eternel. از بی‌انتهایی.
Eternité. از ازل.
Antiquité, Ancienneté. از کهنه.
Essai, Epreuve, Expérience, Examen, Pratique, Tentative. از کوشش.
Apprentissage. از کوشش.
expérimenter, éprouver, essayer. از کوشش.
|| voulez-vous essayer de faire cela? ||
آیا می‌خواهید تجربه کنید این را؟
dénicher. از کجاست یافتن.
Depuis peu. از مدت قبل.
Misanthropie. از مردم و بدگویی.
Misanthrope. از مردم گردان.
transpirer. از مسامات بدن جرقه خارج کردن.
désenivrer, dessoûler. از مستی خلاص کردن.
désinfatuer. از مفتونیت و شغفگی آزاد کردن.
déranger. از مقام و مناسبت خارج کردن.
exporter. از مملکت به خارج بردن.
àpre, Insatiable, Avidé. از کمند.

quitter, se dépouiller. از قامت برانداختن.
exhumer. از قبر بیرون کردن.
de longue Main, depuis Long-temps; Primitivement, Originellement, Primordialement. از دیرباز.
déloger. از فراگاه خارج کردن.
désarçonner. از زین خارج کردن.
s'écaler. از کشتی خارج شدن.
Expres. از قصد.
par Accident, par Hasard, par Aventure, par cas fortuit, Casuellement, Fortuitement; par Malheur. از قضا.
Occurrent. از قضا آمده.
dépêcher. از کمر درآوردن.
Démaillotté. از قنداق و هاباته.
se dégager. از قول خود بازگشتن.
se racheter. از قید اسارت پادیه بدهی آزاد شدن.
relaxer. از قید اسارت و بندگی آزاد کردن.
débloquer. از قید انسداد و هانیدن.
se dépêtrer. از قید و هاباته.
délirer d'un serment. از قید سوگند و هانیدن.
délirer, absoudre. از قید گناه آزاد کردن.
surfaire. از قیمت زیادخواستن.
Franchement. از قیود و ذمائم آزاده.
débaucher. از کار روگردانیدن.
se désoccuper. از کار فارغ شدن.
fuir, différer. از کار گریختن.
se tirer d'affaires. از کار خلاص شدن.
d'où. از کجا.
atterrer, atterrir, débarquer. از کشتی خارج شدن.
désambarquer. از کشتی خارج کردن.

Irreprochable. از زبندداری بی‌جهان میراوری.
se débarrasser. از زحمت و تنگنا خلاص شدن.
Originellement, dès l'Origine, dans l'Origine. از سر نو.
Aventurier. از سر نو.
amasser. از زمین برداشتن.
surgir. از زمین در آمدن.
ramasser. از زمین برداشتن.
élargir. از زندان آزاد کردن.
sortir. از زندان استخلاص یافتن.
par Dessous, de Dessous. از زیر.
deparer. از زشت و بدطبعی خالی کردن.
dérivier. از ساحل دریا دور شدن.
désensorceler. از سر و طعن خلاص کردن.
désertier. از سرزمین گریختن.
de fınd en Comble. از سر تا سر.
Ab irrato. از سر خفتن.
l'Appétit. از سر دغ.
désemplir. از سر ظرف خالی کردن.
transir. از سر و عصبانیت کردن.
grelotter. از سرما لرزیدن.
de Nouveau, de Rechef, de Neuf. از سر نو.
rajuster, raccommoder. از سر نو اصلاح کردن.
revenir, retourner, renouveler, refaire, recommencer. از سر نو آغاز کردن.
rallumer. از سر نو روشن کردن.
rapprendre. از سر نو آموختن.
remplir. از سر نو پُر کردن.
regagner. از سر نو بدست آوردن.
reboucher, relire. از سر نو بستن.

refondre. از سر نو بنیاد ریختن.
redifier, rebâtir. از سر نو بنیان کردن.
ravoir. از سر نو تحصیل کردن.
renaitre. از سر نو متولد شدن.
renaitre, régénérer. از سر نو زاییدن.
reverdir. از سر نو ظاهر شدن.
ramaigrir. از سر نو لاغر کردن.
se décoller. از سر شمش پاک شدن.
décanoniser. از سر نو مقدسین اخراج کردن.
Triplement. از سه جهت.
papillonner. از شاخه به شاخه پریدن.
sevrer. از شیر خوری واداشتن.
s'égarer. از مدد دور شدن.
se désentêter. از معرفت افتادن.
à Cœur ouvert, Sensiblement. از صمیم قلب.
décaisser. از صندوق درآوردن.
de Part en part. از طرفی طرف دیگر.
Réciproque. از طرفین.
transfuser, transvaser, soutirer. از ظرفی ظرف دیگر ریختن.
deshabituer, désaccoutumer. از عادت باز داشتن.
quitter le commerce du monde. از ملائق دنیا به قطع شدن.
parvenir. از مهله بیرون آمدن.
se tirer d'affaires. از مهله کار برآمدن.
crever de graisse. از مفرطی چاق شدن.
enrager de douleur (fig.). از مفرطی درد و غم.
pourfendre. از فرق سر تا میان دوتا بدونیم کردن.
désappointer. از قهرست خارج کردن.
philosopher. از فیلسوفی حرف زدن.

Avidement از منته
Avidité, Insatiabilité از مندی
convoiter از مندی نمودن
experimenter, tâter, tonter, essayer, éprouver از مندی نمودن
debusquer از موضع دور کردن
démonir از منته حالی کردن
à Traverser, au Traverser, au Milieu par le Milieu از میان
ôter از میان برداشتن
Originaire از نواد فلان
se refuser از نفس خود دریغ کردن
contre-tirer, dérailler از نور انداختن
Dégénéré از نوبت اصلی تغییر شکل داده
Profectif از نیاکن یا نوبت میداده
Conjoint از واج
Quitté از وام و حاجات
acquiescer از و است کردن
exhéréder, déshériter از و است کردن
Depuis از وقت
de longue Main, Depuis long-temps از وقت دور و دور
Dès lors از وقتی که
Fleurs از مهر از مهر
de tout Point, Totalement, Parfaitement از هر جهت
de toutes Parts از هر طرف
bailler (fig.); s'entr'ou-
vrir, se déjoindre از هم جدا کردن
décomposer, déjoindre, démêler, désassembler, dé-

incorporer, distraire, prélever, séparer جدا کردن
la fortune, la mort, l'absence, les a séparés جدا کرده است
Distraction از هم جدا کردن
échapper از یاد رفتن
Davantage, Plus بیشتر
déposséder, enlever از بد تصرف خارج کردن
ébogner از یک چشم کور ساختن
transpercér از یک سو تا به یک سو مورخ کردن
être rodevable à quelqu'un از یک کسی مستوفی بودن
Je lui en suis redevable من از او هستم
Dragon از دو
fondement, Cause, Motif اساس
se fonder اساس کاری را بنیاد کردن
Fable اساطیر
Mythologie اساطیر اولین
l'acile آسان
faciliter, simplifier آسان کردن
Mollèsse, Liberté, Facilité, Elégance, Simplicité, Commodité, Aisance آسانی
Défaite آسانی رواج
Repos, Tranquillité, Calme آسایش
Paix, Concorde آسایش حال
Repos, Tranquillité d'esprit آسایش خاطر
endormir آسایش کردن
Cheval, Etalon: Cheval entier اسب
désarmer اسب را خنجر کردن

prémunir اسب را حفظ و پاسدار و آماده کردن
Commodité اسب سهولت
Cap-de more اسب از دق چشم که سروبالق سیاه باشد
Manège اسب آموزی
Coursier اسب باد و یا
Bouloux, Porto-choux, Sommier اسب بار کفی
Mazette اسب بار یک اندام
Haridelle اسب بد اندام
Orillard اسب بزرگ گوش
Enselle اسب بست پشت
Cheval tigre اسب پلنگ جوده
Cheval effilé اسب تخی فقا
Destrier اسب جنگی
Estrac اسب خرده تن
Courbatu اسب در مانده یا
Hippopotame اسب دویالی
Cheval soufleur اسب دمزن
Cours اسب دوانی
Déridé اسب لکام برداشته
voltiger اسب را پیدان جولان و تکاپور اندن
estrapasser اسب را می تاب کردن
panser un cheval اسب را تیار کردن
onharnacher, harnacher, seller اسب را زین و زین و زین کردن
acheminer اسب را سواری آموختن
efflanquer اسب را لاغر کردن
Coureur اسب راه و راه
Cavalier اسب سوار
Cavecé اسب سیه سر
Solbatu اسب شباری
Criquet اسب ضعیف

relayer اسب عوض کردن
Jointé اسب غیر متناسب ناموار
Maquignon اسب فروش
Maquignonage اسب فروشی
Panard اسب کج پا
Bidet اسب کوچک
Miroité اسب کهری نشانه دار
Roussin اسب فر
Boute-en-train اسب تر شخصی
Poulain اسب نو زاد
Hebdomadaire اسب هفت
Sainfoin اسب
est, il y, a است
Bourgeois, Docteur, Export, Habile, Maître, Précepteur, Savant تاجران و استادیان و پزشکان و استادان و معلمین و استادان و استادان و استادان
à force de forge on devient forgeron تاجران و استادیان و پزشکان و استادان و معلمین و استادان و استادان و استادان
Châtreur استاد استر
Bravement, Habilement, Adroitement, Finement, Industrieusement, Préceptoral استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Balancier استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Habilissime استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Bandagist استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Agronome استاد علم پزشکی
Criblier استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Artifice, Industrie, Dextérité (fig.); Habileté, Maîtrise, Préceptoral استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Seuil, Pas استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Seuil, Mausolée d'un santan استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان
Être à Soi استادان و استادان و استادان و استادان و استادان و استادان

استبدال Changeement, Echange,
 استبر Gros, Epais, Grossier.
 استبرق Lustre.
 استبرق موجب Tabis.
 استتمام Accomplissement, Achève-
 ment.
 استثناء Distinction, Différence, Ex-
 ception.
 استنجاه Abonnement.
 استنجاه Alteration, Métamorphose,
 Réduction, Transformation, Trans-
 mutation, Révivification.
 | Transmutation métallique.
 استنجاه معدنیات
 استنجاه لازمه Impossible mété-
 physique.
 استنجاه بطون Sanguification.
 استنجاه بصورت زجاج Vitriifiable.
 استنجاه به بخار Volatilisation.
 استنجاه پذیری Transmutabilité.
 استنجاه پذیری اجسام روح Spiritualisation.
 استنجاه جوهر Transsubstantiation.
 استنجاه طبیعی Impossible physique.
 استنجاه مادی Impossible morale.
 استنجاه عظم Carnification.
 استنجاه یایی بصورت عظم Ossification.
 استنجاه Information, Avis.
 استنجاه Dédaigneux.
 استنجاه Abaissement, Humilité.
 استنجاه Mérite, Habilité, Aptitude.
 استنجاه بصرف آوردی برود وقت معین Prescription.
 استنجاه بر تقدم دردی Initiative.

استنجاه بردی Voix.
 || la Voix passive, le Droit d'être
 élu. حق مشارکت
 استنجاه نوحه Collation.
 استنجاه جایشینی Séance.
 استنجاه دارنده حکم و قضا Compétence.
 استنجاه Confirmation, Consolidation,
 Etablissement, Renforcement,
 Solidarité, Solidité, Stabilité,
 Affermissement.
 استنجاهات خارجی Ouvrage.
 استنجاهات دائری Contrevallation.
 استنجاهات قلعه‌ای Défense.
 استنجاه Interroger; prendre des
 renseignements, chercher à sa-
 voir.
 استنجاه استخراج کردن extraire, prédire, cal-
 culer.
 استنجاه مستقبلات Pronostic.
 || Heureux pronostic: سعيد استنجاه
 استنجاه Déblai, Dégagement.
 استنجاه Substitution.
 استخوان Os.
 استخوان Arc sourcilier.
 استخوان پندنه‌ای eclisser.
 استخوان پندی Squelette.
 استخوان بیرونی ساق Péroné.
 استخوان پاره Esquille.
 استخوان پوسیده Carié.
 استخوان خوار Orfraie, Huard, Ossif-
 rage.
 استخواندار Osseux.
 استخوان را از بند کاهش جدا کردن déboîter, dé-

mettre, disloquer, luxer.
 استخوان شکسته Fracturé.
 استخوان قفا Pariétal.
 استخوان قوزک Cuboïde.
 استخوان و اظم در قاعدم زبان Hyoïde.
 استخوانهای مردگان Ossements.
 استنجاه Conclusions, Requête, Sol-
 licitation, Prière, Demande.
 استنجاه requérir, demander, Im-
 plorer, declamer, solliciter - ses
 juges.
 استدلال کردن raisonner.
 استر Mulet.
 استر Doublure.
 استراحت Commodité, Délassement,
 Repos, Récréation, Relâche.
 استراحت از کار Campos.
 استراحت کردن se reposer.
 استربان Muletier.
 استرخای اعصاب Relaxation des Nerfs.
 استرداد Restitution, Répétition.
 استرداد مبیع Réméré.
 استردا بیرون آوردن dédoubler.
 استزدن (کردن) redoubler, doubler.
 استرماده Mule.
 استسقاء Hydropsie.
 استسقاء پلسمی Leucophlegmatie.
 استسقاء چشم Hydrophtalmie.
 استسقاء خصبه Hydrocèle.
 استسقاء دماغ Hydrocephale.
 استسقاء زیر شکم Ascito.
 استسقاء لسمی Anasarque.
 استسقاء تانی Hydromphale.

Tympanite.
 استسقاء Ressuage, Liqumtion.
 استصواب Approbation, Suffrage.
 استظام Moyens, Pouvoir, Possibi-
 lité, Portée.
 || On ne doit rien entreprendre
 au delà de sa portée. فرقی یافت نکردن
 حق تکلیف
 استطاله Prolongement, Expansion,
 Allongement.
 استعاره Métaphore, Allégorie; Péri-
 phrase.
 استعاری Métaphorique.
 استعانت Recours.
 استعجاب Admiration.
 استعجال Précipitation, Célérité, Vi-
 tesse, Expédition, Diligence.
 استعداد Aptitude, Disposition, In-
 clination, Capacité.
 استعداد بشدن Sociabilité.
 استعداد شکست Fragilité.
 استعداد طبیعی Esprit.
 استعداد تلخیص پذیری Elaboration.
 استعفا Abdication, Démission, Ré-
 signation.
 استعمال Emploi, Usage, Consom-
 mation.
 استعمال بوجه مجاز Trope.
 استعمال تسلط بطور بد Bureau-
 cratie (cie).
 استعمال کردن ménager, manier, user;
 se servir de..., faire usage de...,
 mettre en œuvre, s'aider.
 استعمال کننده Consommateur.

Néologue. استعمال کتبته الفاظ جدیده
Cours. استعمال نرخ و مکتبها
Recours. استغاثه
Hyperbole. استغراق
Distraction. استغراق ذهن
Satisfaction. استغناء
|| *Dieu me pardonne, Dieu m'en garde* استغناء
Indifférence. استغناء قلب
Connaissance. استفاده
Surabondance. استغناء
Ouverture; Prise d'une for-
teresse, Etrene. استغناء
Vomissement. استغناء
Demande, Information, Per-
quisition. استغناء
Interroger, demander, questionner. استغناء
Information; Interrogation dubitative. استغناء
Interrogatif. استغناء
|| *Particule interrogative* استغناء
Droiture, Rectitude, Equité, Justice. استغناء
|| *Droiture d'intention* استغناء
avec droiture. استغناء
Anticipation, Avance. استغناء
Affermissement, Assiette, Demure, Raffermissement. استغناء
|| *Cela n'est pas à demeure*. استغناء
Emprunt. استغناء
Essore, Indépendance, Li-

berté; Position indépendante.
Vêre. استغناء
Orgueil. استغناء
Haine, Aversion, Répu-
gnance. استغناء
Accomplissement, Acheve-
ment. استغناء
Audience. استغناء
Caresse, Flatterie. استغناء
Continuation, Demeure, Durée, Permanence. استغناء
Maintenue. استغناء
Extrait. استغناء
deviner, recueillir. استغناء
conclure, concevoir. استغناء
transcrire. استغناء
Interrogatoire. استغناء
récuser. استغناء
Ferme, Assuré, Solide, Fort; Mâle (fig.); Vigoureux, Stable. استغناء
|| *Homme décidé*. استغناء
serrer. استغناء
porter; poser, être sou-
tenu. استغناء
affermir, assurer; baser (fig.); fonder, étayer, fortifier, rassurer, resserrer (fig.). استغناء
Consistance, Fermeté, Force, Solidité, Hauteur, Renforce-
ment, Solidarité, Stabilité. استغناء
|| *Fermeté de style* استغناء
se confirmer. استغناء

Aplomb (fig.). استغناء
|| *La tête manque d'aplomb*. استغناء
Assurance, Hardiesse. استغناء
Cylindre, Rouleau. استغناء
Cylindrique. استغناء
Raillerie, Risée, Moquerie, Plaisanterie, Dérision. استغناء
se moquer, railler, ri-
diculiser. استغناء
Consummation. استغناء
Victoire, Invasion. استغناء
Obsession. استغناء
Manche. استغناء
Lion. استغناء
Lionné. استغناء
Mystère, Secret. استغناء
Prodigalité. استغناء
dissiper; faire dégât, ravager, gaspiller, prodiguer. استغناء
|| *La Prodigalité et l'avarice sont les deux extrêmes*. استغناء
Seraphin. استغناء
Ischurie. استغناء
Bas, Humble, Inférieur; plus Bas, le plus Bas. استغناء
L'Enfer. استغناء
Epinards (des). استغناء
Bonne-dame; Arroche. استغناء
Eponge, Infusion. استغناء
infuser. استغناء
Spongieux, Poreux. استغناء

Elision. استغناء
Fausse, Couche. استغناء
Apocope. استغناء
Evêque, Prelat. استغناء
Episcopal. استغناء
Episcopat. استغناء
Motus, Paix, Silence, Chute. استغناء
Echelle. استغناء
Ancêtres, Ascendants, Pré-
décédés. استغناء
Armée. استغناء
faire des armes. استغناء
Air, Manière, Façon, Cara-
ctère, Contenance, Mue, Forgue, Guise, Modification, Sorte, Mode. استغناء
modifier. استغناء
Nom; Nom propre. استغناء
|| *Au nom de Dieu l'inaccessible le très-saint*. استغناء
Nom de famille. استغناء
Signaler son nom. استغناء
Changer son nom. استغناء
Pronom démonstratif. استغناء
Ciel. استغناء
Baldaquin. استغناء
Céleste. استغناء
|| *les corps Célestes*. استغناء
influences Célestes. استغناء
ou figure Célestes. استغناء
Célestes. استغناء
Azur. استغناء
Diminutif. استغناء
Comparatif, Superlatif. استغناء

آسی

69
 Collectif.
 اسم جمع
 Appellatif, Terme généri-
 que.
 Noirâtre, Rembruni, Brun.
 اسم
 Univoque.
 اسم عام
 Concret.
 اسم جنس
 Abstrait.
 اسم صفت
 Participe passif.
 اسم مفعول
 Substantif.
 اسم موصوف
 dénommer.
 اسم را به خاطر آوردن
 Sublime, Haut.
 اسم
 Accusation, Imputation
 اسم
 Inculpation.
 اسم
 s'entraider.
 اسم
 Calomnie.
 اسم
 Anthropologie.
 اسم
 Agacé.
 اسم
 Pis, plus Mal, plus Désavan-
 tageusement.
 اسم
 Noir
 Repos, Tranquillité; Paix
 (fig.); Calme, Silence.
 اسم
 calmer.
 اسم
 se reposer.
 اسم
 Calme, Tranquille.
 اسم
 se calmer.
 اسم
 dépaquer, pacifier, tran-
 quilliser, soustraire.
 اسم
 cours de Ventre, flux de
 Ventre; Diarrhée.
 اسم
 Dysenterie.
 اسم
 flux Hépatique.
 اسم
 Moulin;—Asie.
 اسم
 Moulin à eau
 اسم
 Moulin à vent.
 اسم
 Moulinier.

Asiatique.
 اسم
 Avarie, Choc, Heurt; Secousse
 (fig.); Tort, Préjudice, Malheur,
 Détriment.
 اسم
 la colique lui a donné de
 violentes Secousses.
 اسم
 Désastre.
 اسم
 heurter, choquer.
 اسم
 Captif; Esclave (fig.);
 Prisonnier de guerre.
 اسم
 racheter.
 اسم
 Sensuel, Voluptueux.
 اسم
 captiver.
 اسم
 Potage.
 اسم
 Note, Marque, Geste, Signal,
 Signe, Avis.
 اسم
 Symbolique.
 اسم
 Point interrogant (?).
 اسم
 Point d'exclamation.
 اسم
 Déclaration.
 اسم
 boire.
 اسم
 s'absorber.
 اسم
 Saturation.
 اسم
 saturer.
 اسم
 Insatiable.
 اسم
 Cuisinier.
 اسم
 Cuisine.
 اسم
 Fougou.
 اسم
 faire la cuisine.
 اسم
 Incertitude; Obscurcissement.
 اسم
 Obscurité (fig.); Doute, Erreur;
 Qui-pro-quo.
 اسم
 Amphibologie.
 اسم
 Force, Violence.
 اسم
 Paroxysme.

آش

آش

71
 Chameau.
 اسم
 Part.
 اسم
 Occupation.
 اسم
 Etymologie, Dérivation.
 اسم
 Etymologique.
 اسم
 quereller.
 اسم
 Appétit, Goût.
 اسم
 ouvrir l'Appétit.
 اسم
 Cours, Vogue (fig.); Renom-
 mée, Célébrité.
 اسم
 dégouter.
 اسم
 Paix.
 اسم
 à l'Amiable.
 اسم
 accorder.
 اسم
 se raccommo-
 der.
 اسم
 Aspiration (fig.); Déman-
 geaison, Désire, Envie, Volonté.
 اسم
 Je désire avoir une entrevue avec
 vous.
 اسم
 Affection, Amour, Ineli-
 nation.
 اسم
 réconcilier.
 اسم
 Réconcilié.
 اسم
 Personnes, Gens.
 اسم
 Atroce, Enorme, Excessif.
 اسم
 Mortifiant.
 اسم
 Pire.
 اسم
 Magnats. (g-n).
 اسم
 Pâtisserie.
 اسم
 pâtisser.
 اسم
 Illustrissime.
 اسم
 Hymnée.
 اسم
 Délire (fig.); Egarement
 d'esprit, Aliénation d'esprit, En-
 chantement, Furor; Inquiétude,
 Trouble.

fasciner (fig.); agiter, se
 révolter, troubler; s'affoler.
 اسم
 Affolé, Fasciné, Enchanté,
 Eperdu.
 اسم
 ahurir.
 اسم
 Apparent; Clair, Evident,
 Manifeste, Eclairci, Explicite,
 Exprès, Notoire; en titre d'Of-
 fice; Visible.
 اسم
 Ouvertement.
 اسم
 crier.
 اسم
 se déclarer, se manifes-
 ter; se faire connaître, éclater.
 اسم
 Difficulté.
 اسم
 faire naître des difficultés.
 اسم
 Questionnaire.
 اسم
 Larmes, Pleurs.
 اسم
 pleurnicher.
 اسم
 Connu, Ami, Connaissant.
 اسم
 Amitié, Connaissance, Ha-
 bitude.
 اسم
 Trouble, Brouillerie, Désor-
 dre; Tracas; Mouvement (fig.);
 Confusion, Révolte.
 اسم
 Aire, Nid.
 اسم
 Aire des aigles.
 اسم
 airer.
 اسم
 Guèpler.
 اسم
 nicher.
 اسم
 Fourmilière.
 اسم
 polluer, profaner.
 اسم
 Naissance, Noblesse.
 اسم
 Emanation, Publication.
 اسم
 Persévérance, Persistance.
 اسم
 insister, persister, s'opé-

73

أأتر، s'obstiner.
 insistar, appuyer.
 Ecurie.
 Terme technique.
 Termes techniques
 de la philosophie.
 Techn. de la mat-
 hématisques.
 T. de palais; Style
 de palais.
 T. de vénérie.
 T. de la grammaire.
 Canologie.
 Gallicisme.
 Hellenisme.
 Audienco.
 entendre: prêter l'ore-
 ille; prêter attention; écouter,
 avoir attention.
 Jaune, Pâle, Blonda.
 Blondin, Rousseau.
 Basé (fig.); Etat, Fond; Fon-
 dement (fig.); Cause, Motif, Nais-
 sance, Race, Extraction, Origine,
 Racine, Principe.
 La Racine d'un arbre.
 Aùonement, Nullement; tout-
 te; Point du tout, la Moindre,
 Point, Rien du tout.
 Réformation, Correction,
 Conciliation, Rénovation.
 recorriger.
 ajuster; retoucher.
 Réglisso.
 Mieux.
 Gentilhomme, Noble.

Souche.
 Archetype du monde.
 Thème.
 Racine.
 le Tout.
 Radical (fig.); Primitif, Pri-
 mordial, Original, Fondamental,
 Élémentaire, Cardinal, Originel.
 Sourd.
 Espèces, Sortes, Cor-
 poration d'artisans.
 Principes, Sources, Système.
 Principe de la religion.
 Politique.
 Terme, Solide, de bonne
 Provenance.
 Agitation, Anxiété, Commu-
 tion (fig.); Emotion, Altération;
 Trouble.
 Subornation, Séduction.
 Perte, Ruine, Désolation,
 Destruction, Subversion.
 Perte totale.
 désolation.
 Obéissance, Soumission.
 obéir.
 désobéir.
 se rendre.
 les ennemis se sont rendus.
 Chambre.
 Chambre à coucher.
 Chambre haute; Chambre basse.
 Chambre meublée.
 Chambre à louer.
 robe de Chambre.

76

75

de chambre.
 Parloir.
 Cabine.
 Secrétairerie.
 Réfectoire.
 Cabinet.
 Chauffoir.
 Prolongation.
 Alentours.
 Circuit, Entours, Envi-
 rons.
 étainder.
 Jeunesse.
 Information; Renseignement;
 Intelligence, Compréhension, Con-
 naissance; Su.
 avertir, Prévenir, Inform-
 er.
 être informé, être averti.
 apprendre.
 Evacuation.
 Satia.
 Avidité.
 Rejas, Tranquillité; Assu-
 rance, Quiétude, Sécurité.
 genre de tranquilliser, de
 rassurer.
 Ataraxie.
 Prolixité, longueur d'un dis-
 cours.
 Manières.
 repasser.
 Odeur.
 Déclaration, Témoignage.
 se soumettre aux

ordres.
 se remettre, s'en re-
 mettre, se rapporter.
 recevoir, se sou-
 mettre.
 guider.
 admonester, admi-
 nister.
 complaire.
 faire mine de.
 se prélasser.
 très-Clair, très-Evident.
 'c'est plus Clair que le soleil.
 Renvoi, Répétition, Répé-
 cussion.
 Parification.
 Secours.
 demander secours.
 secours.
 la pitié envers les
 malheureux.
 Secours d'argent.
 Prix, Crédit, Autorité, Pon-
 voir, Considération, Estime, Ré-
 putation.
 en Egard.
 les grandeurs de ce monde.
 Honneurs, les dignités.
 considérer, estimer, faire
 cas, faire état.
 Je ne fais pas un
 cet homme.
 ne pas tenir compte
 de... (fig.); ne faire point cas de...

اعج

77
اعتدال Egalité, Modération, Pon-
dération.
اعتدال adoucir.
اعتدال se modérer.
اعتدال شب و روز Equinoxe.
اعتذار Excuse.
اعتراض Censure, Correction, Répré-
hension, Contradiction, Objec-
tion, Opposition, Obstacle.
اعتراضات Remontrances par
écrit, Remontrances raisonnées.
اعتراف Aveu, Confesse, Confession.
اعتراف Reconnnaissance; Confes-
sion d'une faute.
اعتراف Amour-propre.
اعتزال Schisme, Séparation, Abandon.
اعتصاب Grève, Otage.
اعتقاد Confidence, Foi, Sentiment.
اعتقاد Spiritualisme.
اعتقاد Voix publique, Voix du
peuple; le Sentiment général,
l'Opinion commune.
اعتقاد Persuasion, Ferme cro-
yance.
اعتقاد Foi, Croyance, Crédit, Con-
fiance.
اعتقاد se fier.
اعتقاد Lettre de créance.
اعتقاد se défier.
اعتقاد croire.
اعتناء Attention.
اعتناء Extraordinaire.
اعتناء Merveille, Miracle; Phéno-
mène (fig.).
اعتناء Monstrueux.
اعتناء Prodige.

اعداد ثابتة Constantes.
اعداد معلومة Données.
اعراب Déclinaison, Cas.
امرج Boiteux (cuse).
امز Bien-aimé.
امز Honneur, Respect.
امز Fraction décimale.
امز Nerfs rachidiens.
امز Membres.
امز و اجزای درونی Entrailles.
امز و اجزای حرکت Organes locomoteurs.
امز و اجزای حواس Organes de sens.
امز و اجزای داخلی حیوانات Tripailles.
امز و روح Vivification.
امز Principal, Plus grand, plus
illustre, Plus puissant.
امز Descendants.
امز Beau, Bon, Excellent, Fin,
Haut, Eminent, Sublime, Meilleur,
Mieux, Prééminent, le Premier,
Sommité, Souverain, Suprême,
Superbe, Supérieur, Transcendant.
امز و الاملا Superbe, Souverain, Sup-
rême, le Premier, Le plus Ex-
cellent, Merveilleux, à Merveil-
le, Meilleur, Excellentissime.
امز Avis, Information; Dire, Ré-
féré.
امز Rapport.
امز Informer.
امز Sentence.
امز Crieur.
امز Publication, Déclaration.
امز و خبر سرکوبه آویخته Pancarte; Pla-
card.
امز و اعلان Déclaration officielle.

اعلان signifier; faire à savoir,
reveler, découvrir, publier; ma-
nifester, déclarer, expliquer, dé-
noncer.
اعلان کننده déclarateur.
اعلان نامه طالب نوتهور Prospectus.
اعلی سرت Sire, Sa Majesté.
اعم Universal; en Général.
اعمار Repoulement.
اعمال شجاعت آمیز Bravoures.
اعمال و کردار عجیبه Course.
اعوجاج Travers (fig.); Bizarrerie;
Guingois (fig.); Anfractuosité, Si-
nuosité.
اما Ennuque.
آغاز Commencement, Premier,
l'Ouverture, Entrée.
آغاز بر حاشکاری Agression.
آغاز جنگ کردن engager le Combat.
آغاز دشنام و تکذیب کردن en venir aux Rep-
roches.
آغاز زد و خورد و تکذیب کردن en venir aux
Prises.
آغاز زنده داری و تکذیب کردن en venir aux
Menaces.
آغاز سخن کردن prendre la Parole, com-
mencer à parler.
آغاز کار Prélude.
آغاز کردن commencer à..., prendre
à..., préluder à..., se mettre à...;
entamer.
اهاثیم ثلاثه Trinité.
اقتضای Désordre, Confusion, Dérang-
ement; Désarroi, Tronble, Rébe-
llion, Emeute.
اقتضای Démagogue.

80
اقتضای Vues indirectes.
اقتضای Outrance.
اقتضای pétrir.
اقتضای s'humecter, tremper.
اقتضای seduire.
اقتضای Berceil, Bergerie, Etable, Paro.
اقتضای Supérieur; la Plupart, la
Majore partie; Fréquent, Abon-
dant, Nombreux, Ordinairement.
|| la plupart du temps. اقل اوقات
اقتضای Asphyxie.
اقتضای Tolérance, Condescendance.
اقتضای Déférence, Complaisance.
اقتضای Amnistie.
اقتضای Incitation, Instigation, Induc-
tion, Suggestion, Séduction, Su-
boration, Tentation.
اقتضای Sein, Embrassement.
اقتضای Fi.
اقتضای périphraser.
اقتضای s'exprimer
pompeusement.
اقتضای s'exprimer.
اقتضای Justifiant.
اقتضای Convalescence.
اقتضای Calomniateur, Imposteur
اقتضای Ravage (fig.); Malheur, Dé-
sastre, Calamité, Avario, Dom-
mage, Mal.
اقتضای Soleil.
|| la lumière et la chaleur est
inséparable du Soleil. اقل و حرارت لا یفکد
اقتضای le cours du Soleil.
اقتضای le disque du Soleil. اقل و اوقات
اقتضای le lever, le coucher du Soleil.
اقتضای le mouvement du

95
Verbes reciproques. *Verbs reciproques*
Verbes neutres. *Verbs neutres*
Faits et astrolus. *Faits et astrolus*
Vipère. *Vipère*
Contrée, Monde, Horizon. *Contrée, Monde, Horizon*
Jeter, renverser, rabattre. *Jeter, renverser, rabattre*
Faisite, Pauvreté, Banqueroute. *Faisite, Pauvreté, Banqueroute*
route.
Paralytie, Porclut. *Paralytie, Porclut*
Opium. *Opium*
Maitre, Monsieur, Seigneur, Scur. *Maitre, Monsieur, Seigneur, Scur*
Mousseline. *Mousseline*
Damoiseau, Damoiseil. *Damoiseau, Damoiseil*
Acacia. *Acacia*
Institution, Occupation, Habitation, Résidence, Séjour, Voyage, Demeure. *Institution, Occupation, Habitation, Résidence, Séjour, Voyage, Demeure*
Produit des ténies. *Produit des ténies*
résider.
Demeure, Domicile, Habitation, Manoir, Maison, Residence, Séjour, Gîte.
Fortune, Dignités, Honneurs, Chance, Avancement, Arrivée, Bonheur, Prospérité, Tendence, Gloire stérile.
bonne Fortune.
Difforme (fig.); Piro.
Imitation.
Puissance, Pouvoir, Autorité, Force.
Puissance tyrannique.
Puissance sans bornes.
Puissance paternelle.

Solubilité de Pouvoir.
imiter, suivre.
Conjonction.
Signe et l'usage d'écriture.
Raisonnement.
Raisonnement.
Tempérance.
Abréviation.
Nécessité, Indispensable, Exigence, Demande.
Cela requiert célérité, diligence.
Requiert votre.
Il faudra.
exiger, vouloir, importer, falloir, devoir.
Sollicitation, Effort, Sollicitation, Diligence.
enjamber.
s'efforcer.
Ancien, Antérieur, Prééminent, Principale.
Préalable.
Avou, Confession, Profession, Déclaration.
faire Profession du foi, d'une religion.
reconnaître, avouer, confesser.
très-Proche, plus Près.
sous Peu.
Cognats.
Traçantes.
Aphélie.
Orient.

Asseoir.
au Moins.
Brièvement.
Strict nécessaire.
Moins.
Climat, Région, Pays, Ciel.
Serein.
Lainage.
Hypostase.
Hypostatique.
Substances.
Vilenies, Paroles sales, Injurieuses, Paroles déshonnêtes.
Impertinence.
Océan.
Océan pacifique.
Océan indien.
Océan glacial arctique et antarctique.
Magnats (g-n).
Laboureur, Producteur.
Phagédénique, Rongeant.
Caustique.
Phagédéniques.
Grandissime, Grand, plus Grand, Agé.
Acquisition.
Contentement, Suffisance.
suffire, fournir.
Fréquent, la Plupart, Ordinairement.
Pluralité.
Honneur, Respect, Honnêteté.
Aversion, Dégout, Horreur.
Illustrissime, plus Noble.

Ellixir.
Pierre philosophale.
Organe.
Mangeant.
Chancre.
Diadème.
Couronne septentrionale et Couronne astrale (const.).
Perfectionnement, Accomplissement.
subvenir.
à Présent, Maintenant, pour le Présent, Présentement.
Stricte, Rigoureux, Vif, Intense, Fort, Instant, Étroit, Ferme, Solide, Sévère.
Étroite amitié.
Étroitement, à la Rigueur, Fermement, Fortement, Intimement, à la dernière Rigueur, à tout Rigueur, en Rigueur, Strictement, Véhémentement, Vivement, avec Vigueur, avec Ardeur.
Vivement.
Savant, Instruit, Informé, Avis, Attentif, Éveillé.
savoir.
voir, s'informer, s'instruire.
communiquer, dénoncer, donner avis, informer, avoier, instruire, faire part, faire savoir, prévenir.
être au-fait.
se mettre au fait de quelque chose.

homme est au fait de cette chose.
این آدم از این کار مطلع است.

entendre.
آشنایی

Conscience.
آگاهی

Pourvu que, Quand, Encore,
اگر چه، وقتی، باز

Si, Quoique, en Cas-que.
اگر چه، در صورتی که

le Cas-avant.
پیش از آن

Peine.
درد

Avenant.
آینده

Quoique, Bien que, Encore
اگر چه، هر چه، باز

que.
که

Excepté, Si ce n'est, Ne que.
مگر، اگر چه، نه

Génitoires.
آلت تناسلی

ressorts Secrets.
آلت مخفی

Ustensiles.
آلات و ادوات

Imprimerie.
آلات و ادوات چاپ

Tonnelle.
آلوان

Baudet.
آلوان

Merci, Miséricorde !
آمین

demande Merci
آمین

Maintenant, Aprèsant, Tout
اکنون، بعد از این، همه

de suit, Tout à l'heure, sur le
در وقت، در این لحظه، در

Champs, à l'Instant.
میدان، در این لحظه

Tache (fig.); Alliage.
نقطه (تصویری)، آلیاژ

Nécessairement, de Nécessité,
ضرورتاً، به ضرورت

sans Contredit, Absolument, Cer-
بدون تردید، تماماً، قطعاً

tainement, Indubitablement, As-
یقیناً، بدون شک، قطعاً

surement, sans Doute, en Effet.
قطعاً، بدون شک، در واقع

Organe, Machino, Instrument,
آلت، ماشین، ابزار

Outil; Armes (fig.).
ابزار، اسلحه (تصویری)

Vérin.
آلت واریان

Compte-pas, Odo-
متر، اودومتر

mètre.
متر

Sourdine.
آلت سوردین

Moteur (fig.).
آلت موتور (تصویری)

Semoir.
آلت سیمویر

Orion.
آلت اورین

Orion; c'est un Costellation.
آلت اورین؛ این یک ستاره است.

Orion.
آلت اورین

Seringue.
آلت سیرینگ

Appreille respiratoire.
آلت تنفسی

Sourdine.
آلت سوردین

Recours.
آلت رجورس

Engin.
آلت انجین

Incorporation, Réunion (fig.).
آلت انکوپراسیون، رینیون (تصویری)

l'Incorporation d'une terre au
آلت انکوپراسیون از یک زمین به یک

domaine.
دامین

Ferme.
آلت فرم

Sextant.
آلت سیکسان

Hydraulique.
آلت هایدرولیک

Pièce.
آلت پیس

Bienveillance, Faveur, Res-
آلت بیهیوانس، فایور، ریسپکت

pect, Amitié, Egard.
آلت امیتی، اگارد

Faveur particulière.
آلت فایور پارتیکولیه

avoir égard, avoir consi-
آلت اویر اگارد، اویر کنسی

dération.
دیراسیون

Favorisé.
آلت فایوریزه

mésestimer, rire (fig.).
آلت میسستیمر، ریر (تصویری)

Coincidence, Jonction, Union,
آلت کوانسیدانس، جانشین، یونین،

Assemblage.
آسبلایج

Bassinoire.
آلت باسینویر

Grattoir.
آلت گراتویر

Prière, Demande, Requête.
آلت پرییر، دماند، ریکوت

prier, réclamer,
آلت پرییر، ریکلامر،

implorer.
ایمپلورر

je conjure.
آلت ای کونجیور

Accuplement.
آلت اکسپلیمنت

Inflammation.
آلت انفلاماسیون

Liaison (fig.); Réunion.
آلت لیاسون (تصویری)، رینیون

se cicatrizer.
آلت سیکاتریز

se reprendre, se rejoindre,
آلت سی راپرندیر، سی راجویندر،

se réunir.
سی رینیور

Orion.
آلت اورین

Orion; c'est un Costellation.
آلت اورین؛ این یک ستاره است.

Orion.
آلت اورین

Orion.
آلت اورین

Orion.
آلت اورین

Orion.
آلت اورین

Orion.
آلت اورین

solliciter; faire des ins-
التسلیس، ایلان

tances.
التانس

je l'en ai Sollicité avec toutes les
آلت ای او استلایت کرم

instances possible.
التانس پوسسیبل

Somme toute; Enfin, Bref.
التام، انفین، برف

Alluvion.
التالوین

Présent; Actuellement,
التپزنت، اکتوالمنت

Maintenant.
التامنتان

Choral (Ko).
التشال (کو)

Dieu merci, Grâce à Dieu,
التام، گراسه آ دیو

Grâce au Ciel.
التام، گراسه آ سیل

Loup (Const.).
التلوپ (کونست)

Location.
التلوکاسیون

sous-affirmer ou sous-
التام، سوس-افیرمر، سوس-

fermer.
فیرمر

Essentiel.
التاسنسیئل

tout à l'Heure.
التام، توت آ ل'هور

Azimet (Const.).
التاسیت (کونست)

Lyre (Const.).
التلیر (کونست)

Mille.
التامیل

Persée (Const.).
التپرسه (کونست)

Million.
التامیلین

Milliard.
التامیلارد

Accointance, Familiarité, Ha-
التاکوانتانس، فامیلاریته، ها-

bitudo, Expérience, Amitié.
التابیتود، اکیپریانس، امیتی

acclimater.
التاکلیماتر

s'humaniser.
التاس-هومانیزر

fréquenter, se communi-
التفریکنتر، سی کومنی-

quer.
کوار

Millénaire.
التامیلنیر

faire naitre des
التام، فایر نایتیر دس

soupçons.
سوسپانسون

la conduite de cet homme à fait
التام، لا کوندیت دس اومم آ فایت

naitre des Supçons dans mon
نایتیر دس سوسپانسون دانس مون

esprit.
اسپریت

Prémotion.
التام، پرموتیون

Prédétermination.
التام، پریدیتیرمیناسیون

Balano (Const.).
التام، بالانو (کونست)

Crible, Tamis
التام، کریبل، تامیس

Coupe (Const. Méridionale).
التام، کویپ (کونست. مریدینال)

Sas.
التام، ساس

Bègue.
التام، بگ

Dieu.
التام، دیو

plût à Dieu.
التام، پلوت آ دیو

les attributs de
التام، لاس اتریبوتس دس

Prémotion.
التام، پرموتیون

Prédétermination.
التام، پریدیتیرمیناسیون

Balano (Const.).
التام، بالانو (کونست)

Crible, Tamis
التام، کریبل، تامیس

Coupe (Const. Méridionale).
التام، کویپ (کونست. مریدینال)

Sas.
التام، ساس

Bègue.
التام، بگ

Dieu.
التام، دیو

plût à Dieu.
التام، پلوت آ دیو

les attributs de
التام، لاس اتریبوتس دس

Dieu, est particulier, aux mani-
التام، دیو، است پارتیکولیه، آو مانیفستاتیر

festateurs de Dieu.
التام، فستاتیر دس دیو

Bravo ? Parfait.
التام، براوو؟ پارفایت

Dieu me pardonne.
التام، دیو می پاردون

Dieu préserve.
التام، دیو پریسیرو

le bénédic-
التام، لئو بنیدیک

tion et le don de Dieu est pour
التام، تیون ایت لئو دون دس دیو است پور

tous.
توتس

Douleur; Souffrance; Mal.
التام، دوولر، سوافرانس، مال

Diamant.
التام، دیامانت

Diamant brut et taillé.
التام، دیامانت برت ایت تالی

Diamant brillant.
التام، دیامانت بریلانت

Diamant rose et jaune.
التام، دیامانت روسه ایت یلوه

chaîne de Diamans.
التام، شاین دس دیامانس

Carat.
التام، کارات

Stras.
التام، ستراس

Triangle (Const.).
التام، تریانگل (کونست)

Dynastie.
التام، دیناستی

Prune.
التام، پرون

diaprer.
التام، دیاپر

Diaprure.
التام، دیاپر

Cerise aigre.
التام، سیرس اگیر

souiller, troubler, salir.
التام، سولیر، تروبلر، سالیر

Pruneau.
التام، پرونو

Prunelle.
التام، پرونل

Révélation, Inspiration, Esprit,
التام، ریهلایشن، اینسپیراسیون، اسپریت

Oracle.
التام، اوریکل

Révélation divine (امتل) **Manifestateurs** (امتل) **Révélation divine** (امتل) **Museli** (امتل) **Céleste, Divin** (امتل) **le courroux Céleste** (امتل) **Théologiens** (امتل) **Organique** (امتل) **chimie Organique** (امتل) **à l'Infini, sans Fin** (امتل) **Mais, Cependant, Quant à** (امتل) **Prêt, Préparé, Apprêté** (امتل) **faire Branle bas** (امتل) **s'appréter, se préparer** (امتل) **se munir, s'ajuster** (امتل) **Imminent** (امتل) **être sur son retour, être près de retourner** (امتل) **Symptôme, Principauté, Préjugé, Marque; Commendement; Gouvernement d'un province; Signe, Indice, Enseigne** (امتل) **Amirauté** (امتل) **Bouffissure, Boursofflure, Enflure, Tumeur, Grosseur** (امتل) **Exostose** (امتل) **Amphysème** (امتل) **Flegmon** (امتل) **Abcès** (امتل) **Vomique** (امتل) **Squirre** (امتل) **bouffir, enfler, boursoffler** (امتل) **Stéatocèle, Varicocèle** (امتل) **Pneumatose** (امتل) **Oedème** (امتل)

Corps de logis (امتل) **Dure-mère** (امتل) **Pie-mère** (امتل) **Sûreté, Sécurité, la Merci, Grâce à moi** (امتل) **Nantissement, Dépôt, Consignation, Probité** (امتل) **je remètrai ma maison chez vous en Dépôt** (امتل) **donner en Dépôt, déposer** (امتل) **Consignataire, Dépositaire** (امتل) **prendre en Dépôt** (امتل) **Sauf-conduit** (امتل) **Peuple** (امتل) **les Peuples septentrionales** (امتل) **Obéissance, Soumission** (امتل) **Conformément à, Soumettant** (امتل) **Probation, Epreuve, Examen, Creuset** (امتل) **tenter, essayer, éprouver, tâter, examiner** (امتل) **vous verser de l'or et de l'argent** (امتل) **Essai** (امتل) **l'art des Essais** (امتل) **Allongement, Expansion, Extension, Longueur, Prolongation, Durée** (امتل) **Longévité** (امتل) **Continuité** (امتل) **Compatibilité, Coalition; Alliance (fig.)** (امتل) **Nuance** (امتل)

Nuance douce, rude (امتل) **Sympathie** (امتل) **Entre-acte** (امتل) **Alliage** (امتل) **Incompatibilité** (امتل) **Marchandises** (امتل) **Soierie** (امتل) **l'urgescence** (امتل) **Abstinence** (امتل) **Defaut** (امتل) **Eloignement, Antipathie, Aversion** (امتل) **Complaisance, Condescendance, Duférence** (امتل) **Acception, Distinction, Préférence, Prérrogative, Excellence, Privilege, Avantage** (امتل) **Pair, Egal, Semblable** (امتل) **Glorieux, Illustre** (امتل) **Secours, Assistance** (امتل) **Subside** (امتل) **arriver, venir, revenir** (امتل) **Relation** (امتل) **hanter** (امتل) **Ordre, Edit, Loi, Décret, Commendement, Affaire, Ordonnance; Impératif** (امتل) **Commendement verbal** (امتل) **Commendement par écrit** (امتل) **vosre Ordre sera exécuté** (امتل) **Chose, Œuvre** (امتل) **Œuvre méritoire (fig.); naee** (امتل) **disposition impérative** (امتل) **Casuel, Fortuit, Accidentel; coup d'Aventur, coup d'Hasard** (امتل)

réassigner (امتل) **faire, raccommoder** (امتل) **coup d'Etat** (امتل) **Minutier** (امتل) **Absoute** (امتل) **absoudre, pardonner, passer** (امتل) **Pardonnable, Rémissible** (امتل) **statuer, ordonner, régler, vouloir, exiger, recommander, prescrire, commander, enjoindre, dominer** (امتل) **faire faire** (امتل) **Bagatelle, Vétile** (امتل) **Dictateur** (امتل) **Mandement** (امتل) **Aujourd'hui, ce Jour** (امتل) **Avarice, Abstinence, Parcimonie, Epargne** (امتل) **ce Soir, cette Nuit** (امتل) **Seing, Signature; exécution d'un Ordre** (امتل) **signer, déterminer, décider, souscrire; parafer** (امتل) **Endosseur** (امتل) **Aval** (امتل) **Entraîles, Boyaux, Intestin** (امتل) **Intestin grêle** (امتل) **Possibilité** (امتل) **c'est Possible** (امتل) **Impossibilité** (امتل) **Espoir, Espérance** (امتل) **Dictée, Orthographe** (امتل) **Bien-tenue** (امتل) **Propres** (امتل) **Cacographie** (امتل) **Néographie** (امتل)

Sûreté, Tranquillité. (امنیّت) امن
assurer; donner assurance. امنیت دادن
Bien-fonds. اموال غیر منقول
Succession, Hérité. اموال متروکه
Dépouilles. اموال منسلوبه
Marchandise de contre-
bande. اموال ممنوعه
apprendre; enseigner. آموختن
Marino. امور بحریه
Ménage. امور دینیّه
régir. امور مالیّه را اداره کردن
Maternel. امی
mêler; confondre; amalga-
mer (fig.). آمیختن
Espoire, Espérance.
|| *L'Espérance toute trompeuse
qu'elle est du moins sert-elle à nous
mener à la fin de la vie par un
chemin agréable.* امید اگرچه فریبنده میباشد
fol Espoire. لالای عمرمارا بخوشی باخر میرساند
امید تا مقبول

Esperanto.

|| *Esperanto estas la Internacia
Lingvo kiu es-
tas perkita de
D.L.L.Zamen-
hof en (1887);
Raj vastigita
en Teheran per
Sro Bahmen-
Schidani
en (1914).*



دکتر زامنهف

*Esperanto est une langue Inter-
nationale qui est fondé par D. L.*

*L. Zamenhof en (1887), et qui est
répandu a Téhéran par M. Bahmen-
Schidani en (1914).*

امیرانو زبان بین المللی است که تألیف شده است
بواسطه دکتر زامنهف در (۱۸۸۷) و تعمیم یافته است
در طهران بواسطه بهمن شیدانی در (۱۹۱۴).

espérer; compter. امید داشتن

Expectative. امیدواری

Chef, Prince, Seigneur. امیر

Cavalcadour. امیر آخوند

Amiral. امیرالبحر

Princesse. امیره

Seigneurial, Magistral. امیری

|| *titre Seigneurial.* عنوان امیری

fréquenter; hanter, voir, pratiquer; s'associer, s'assortir, s'accoster.

Sûr, Certain, Commissaire. امین

Délivreur. امین انبار

Econome. امین خرج

Collérier. امین خرج معبد

Celà, Celle, Celui, Elle; Ins-
tant, Moment; Lui; Point.

Grenade. انار

Soute, Magasin, Grange, Dé-
pôt, Dépense, Cache.

|| *Soute aux poudres.* انبار باروت

Céllier. انبار آذوقه و ماکولات

Dépositair, Magasinier. انباردار

Charbonnier. انبار ذغال

Fenil. انبار غله

Canapsa, Bourses. انبان

Panetière. انبان چربانها

Sac, Besace. انبان

Pincetto, Tenailles. انبر

Developpement; Dilatation.

Canapsa, Bourses.

Panetière.

Sac, Besace.

Pincetto, Tenailles.

Developpement; Dilatation.

Extension, Relâchement; Gaïeté;
bonne Humeur.

Beaucoup, Nombreux; Cons-
idérable; Touffu.

Alambic. آلیق

Attention, Vigilance. اتباه

Election, Choix, Sélection,
Triage.

choisir, élire, trier, re-
nommer.

colliger. انتخاب کردن جاهای متفرقه در کتاب

enlever, ôter.

Généalogie, Rapport, Relation.

Abolissement. اتساع

Diffusion, Développement,
Erection, Propagation, Suffusion.

Dissipation. اتسار بر هوا

Efflorescence. اتسار بود

Attente.

attendre.

Ordre, Organisation.

être organisé.

Paraphimosis.

Emigration, Transfert, Trans-
mission.

être transporté.

Vengeance.

venger, se venger, se
revancher.

Fin, Terme.

Voilà.

|| *Qu'il y, aille.* آیدارد *Qu'ils y,
aillent.* برو آیدارد *Vas-y.*

Conclusion, Bout, Fin, Résultat.

achever, finir; réaliser.

Levée.

Qu'il y, aille.

Qu'ils y, aillent.

Conclusion, Bout, Fin, Résultat.

achever, finir; réaliser.

Levée.

finir, terminer.

Attraction.

Assemblée, Société, Réunion.

Conseil Sanitaire.

Veillée.

Audience.

Figue.

Figuerio.

à la Pareille, Pareillement,
Semblablement.

de Manière que. de Sorte
que.

Baie.

Ce que, Ce dont.

Changement, Déviation, In-
clinaison.

revirer.

Indisposition, Incom-
modité.

Circonscription.

Chute (fig.); Décadence,
Déclin; Abaissement, Ralenti-
sment; Relâchement, Ravale-
ment (fig.).

Vieillessement.

Appauvrissement.

Discredit, Diminution.

Décomposition, Dissolution,
Résolution.

Désorganisation.

Flexion.

jeter, lancer, tirer; ruer,
darder.

Mesure, Dimension.

Potence.

aller bien.

101

ces souliers me vont bien.

این کفشها را بهم اندازه است

Odomètre, Compte-pas, Pé-

domètre.

mesurer.

En, Dans, Dedans.

de mieux En mieux.

pis En pis.

Gynécée.

Peu, Petit.

Peu à peu.

Peu s'en est fallu.

Peu ou prou.

endoire.

Chagrin, Peine, Affliction, Mé-

lancolie, Tristesse, Condolérance.

Pensée; Ombrage (fig.); Défi-

ance; Soupçon; Méditation; In-

tention, Idée.

Anula-Campana, Aunée.

Solitude; Reclusion.

Habitude.

Homme.

l'Homme intérieur,

l'Homme spirituel.

Humain.

Humanité, Philanthropie.

avec Humanité.

Privé, Apprivoisé, Domestique.

Style, Rédaction; Confection,

Composition, Construction.

recomposer.

rédiger.

improviser.

rimer, versifier.

Joie.

Joie immodérée.

Equité, Justice; Modération.

Injustice.

Modération

d'esprit.

en Vérité; Vraiment.

Retour, Conversion; Bra-

quement.

maintien de l'Ordre.

Ajonction, Réunion.

Intervenir.

Largesse, Libéralité; Bienfait,

Récompense, Gratuit, Don, Prés-

ent.

Gratuitement.

Anéantissement, Extermina-

tion.

Impuissance.

Fléchissement, Flexion, Dé-

flexion, Braquement.

Inflexion.

Conception.

Réverbération; Réfléchisse-

ment; Rejaillissement; Réflexion.

Répercussion.

Echo.

répercuter, renvoyer.

Nez.

Nez aquilin.

Nez épaulé.

Nez pointu.

ou camard.

(Prov. et fig.) donner sur le Nez.

à quelqu'un.

Envoi, Expédition.

Dépense.

103

Abstraction; Singularité.

Séparation, Distinction, Di-

vergence.

Résiliation, Résolution, Dis-

solution, Récision.

Dissection, Décision, Désu-

nion.

Utile, Profitable, Avantageux.

Indignation, Colère.

Disgrâce.

Luxation, Déboite-

ment.

Nez (fig.).

Tabac à fumer, Tabac à priser.

Tabatière; Boîte.

prendre du tabac par

le nez.

Constriction, Resserrement.

extinction d'un Race, d'une

Maison, d'une Branche, d'une

Ligne, d'une Famille, d'une Dy-

nastie; Fin.

Subdivision.

Subdivision.

Expiration.

Détachement, Interception;

Rupture, Interruption, Retran-

chement, Discontinuation.

Amputation, Mutilation.

Etuouffement.

Révolution, Vicissitude; Mu-

tabilité, Changement.

Ectropion.

Obéissance, Soumission.

Refus, Negation, Désaveu.

refuser, nier; Renier, se

déporter, désavouer, dédire, dénier.

Reniable.

Méconnaissance.

Tel (le), Quelqu'un.

Rupture, Déroute, Contri-

tion, Abattement.

Dévoilement.

Emergence.

Dont.

Fracture.

estimer, juger.

Doigt.

le Pouce ou le gros Doigt.

l'Index.

l'Annulaire.

Bague.

Solitaire.

Raisin.

rondanger.

Groseille.

Alors, en ce Temps-là.

Lorsque, Quand, Tandis que,

Pendant que.

provoquer, inciter, exciter,

stimuler.

en moins de Rien, en très-

peu de Temps.

Domoterie.

Carabier.

Bouleversement, Renverse-

ment.

Dépression.

Cri (fig.).

Il, Lui, Elle; Son.

Oisif, Vagabond; Inoccupé.

105
 errer. اوله شدن
 Coureur. اوله كرد
 Bruit, Son, Voix; Parole. اوله
 le Sifflement des oies. اوله
 sonner, crier, claquer, appeler.
 croasser. اوله كردن واغ
 chanter. اوله خواندن
 Vocal. اوله
 Soliloque. اوله كه كشي بمخواند
 Argenterie. اوله سبين
 Vaisselle. اوله و ظروف هذا خوري
 Vaurien. اوله
 Apogée. اوله
 Atré, Cheminée, Foyer. اوله
 Sange. اوله
 Feuillage. اوله ورق شجر
 le Défet. اوله متهم كتاب
 Abcés. اوله قرچه
 amener, donner, causer, procurer, faire, jeter, produire, introduire, porter, apporter.
 Trône. اوله
 Silence, Chut! اوله
 Ah! اوله
 pester. اوله تاخت كردن
 dépiter. اوله كس را تاخت كردن
 Premier, Premièrement, d'Abord; Commencement.
 Premièrement, en Premier lieu; au Commencement; Primo.
 Enfants. اوله
 Cousins issus de Germain. اوله اين هم
 d'Abord que, Dès que.
 Principalement. اوله اول

106
 Unique. اوله و آخر
 Plus que de; Meilleur, il vaut Mieux; Préférable.
 Primaire. اوله
 Privilège, Préférence, Amendement.
 Puissances, Ministères. اوله امور
 de plus Important. اوله ترين كار
 suspendre, pendre, appendre, accrocher, attacher.
 s'accrocher. اوله بسته شدن
 Pendeloque. اوله گوشواره
 Origan, Thym. اوله
 Soupir; Ouf, Ah!
 empeser. اوله
 Peuple. اهالي
 Ville. اهالي بلده
 || toute la Ville est allée au-devant de lui. تمام اهالي بلده باستقبال او رفته اند.
 Aborigènes. اهالي و شبن
 Communes. اهالي دهات
 Antipode. اهالي سمت قدم
 Abaissement, Humiliation, Mépris.
 mépriser; dédaigner, ravilir, rabaisser; rendre vil.
 Soin, Effort. اهتمام
 soupirer après. اوله حسرت كشيدن
 Cils vibratils. اوله اهداب مرتعش
 Satan, Diable, Démon. اهرمين
 Satanique. اهرمني
 Douceur, Lenteur. اوله آهنگي
 Doux, Tendré, Doucement, Lentement, en Tapinois.
 décanter. اوله آهسته آهسته
 Tout doux. اوله آهسته تر

107
 Chaux. اهل آهك
 Homme de; Habitan, Habile, Capable; Famille, Peuple. اهل
 Homme de guerre. اهل حرب
 Homme d'épée. اهل سيف
 Homme de robe. اهل حرقه
 Homme de métier. اهل حرفه
 Ho. de bien. اهل خير
 Ho. d'honneur. اهل فخر
 Ho. de courage. اهل فیرت و شجاعت
 Ho. de génie et d'esprit. اهل عايت و ذکا و نباست
 des Gens instruits, guides. اهل كتنی و آويستی
 Attentif, Clairvoyant, Prévoyant. اهل بصيرة
 Rhétoricien. اهل بيان
 Anatomiste. اهل تشريح
 Ethnique, Païen, Idolâtre. اهل جاهلية
 Géographe. اهل جغرافيا
 Delinquant. اهل جنايت
 Avisé, Prudent. اهل حزم و بصيرت
 Expert; Prud'-homme. اهل خبره
 Insurgés ou Insurgens. اهل خروج
 Exact, Régulier, Ponctuel. اهل دقت
 Mondain. اهل دنيا
 || la figure de ce Monde passe. اوله دنيا مثل ظل في ليلات و دوام است
 Sénateur. اهل ديوان ايمان
 Hypocrite. اهل ربا
 Frugal, Ascète. اهل رياست
 Légiste, Jurisconsulte. اهل شرع
 Sceptique. اهل شك
 Citadin. اهل شهر
 Artisan. اهل صنعت
 Empirique. اهل طب صلي
 Chaste. اهل طهت
 Généalogiste. اهل علم اسيان
 Mécanicien. اهل علم حروف و افعال
 Arithmétique. اهل علم حساب
 Juriste. اهل علم شريعت
 Chiromancien. اهل علم كف
 Métaphysicien. اهل علم كلام
 Botaniste. اهل علم نباتات
 Théoricien. اهل علم نظري
 Anarchiste. اهل فترت
 Agricole. اهل فلاحت
 Artiste, Professeur. اهل فن
 Distillateur. اهل فن تصعيد
 Typographe. اهل فن طباعت
 Négociateur. اهل فن مكاتبات
 Dialecticien. اهل فن مناظره
 être en état, être à même de.
 Paroissien. اهل محله
 Secte. اهل مذهب
 Attractionnaire. اهل مذهب انجذاب
 Pirrhonien ou Pyrrhonien. اهل مذهب شك
 Industriel. اهل معرفت
 Officier. اهل منصب
 Logicien. اهل منطق
 Domestique; Privé, Apprivoisé.
 Habileté, Socialité, Capacité, Suffisance. اهليت
 || Mérite supérieure et obscure. اهليت قابله و خفيه
 Citoyen. اهل يك شهر
 Important. اهم
 Insouciance, Nonchalance, Négligence; Paresse. اهمال
 || votre Insouciance est impardonnable. اهمال و غفلت قضايت كردني است
 chipoter. اهمال كردن

Fer. آهن
 (Prov.) il faut battre le Fer quand il est chaud. آهن اگر گرم است باید کوبید.
 Aimant. آهن ربا
 pierre d'Aimant. آهن ربا سنگ
 aimanter. آهن ربا سودن
 Ferronnier. آهن فروش
 Intention. آهنک
 Forgeron, Taillandier. آهنگر
 Ferronnerie. آهنگرخانه
 Taillanderie. آهنگری
 entreprendre. آهنکار کردن
 Ferrugineux. آهنی
 Hola! آهو
 Gazelle. آهو
 Faon. (Fan). آهوی
 Doléance, Complaintes. آه و ناله
 Biche. آهوی ماده
 Musc. آهوی سفیددار
 Hé! آه
 à temps! ای زمان
 Est-ce? آه
 Hanter. آه و ذهاب
 Mai. آیار
 Gouvernement, Préfecture, Province, Arrondissement, Département. ایالت
 Satrapie. ایالت نشین قدیم ایران
 Carrière. ایام حیات
 Jours. ایام مر
 morte Saison. ایام کساد
 Signe, Miracle, Verset. آیت
 Amitié. آیت
 Création, Invention. ایجاد
 Néologie. ایجاد الفاظ
 recréer. ایجاد تازه کردن

Fantaisie. ایجاد خود سرانه
 Façon, Composition, Invention. ایجاد طبع
 créer, inventer, innover, imaginer. ایجاد کردن
 Création d'offices. ایجاد مقامات
 au Secours! ای داد و فریاد
 Citation, Objection. ایراد
 protester. ایراد گرفتن
 Perse. ایران
 Persan. ایرانی
 Dieu. ایزد
 être debout. ایستادن
 station bipède. ایستادن برندگان در روی دوتا
 Debout. ایستاده
 retenir. ایستادن
 Eux, Elles, Leur. ایها
 Jonction. ایصال
 ajouter; faire arriver, percevoir. ایصال کردن
 de même, Plus, Aussi, Encore. ایها
 Accomplissement. ایفا
 s'acquitter d'une commission. ایفای مأموریت کردن
 s'acquitter de son devoir. ایفای وظیفه کردن
 Certitudo. ایمان
 Embassadeur, Envoyé. ایامبی
 Résident. ایامبی کم رتبه
 Septembre. ایلول ماه
 Allusion, Allégorie. ایضا
 Foi, Croyance. ایمان
 croire. ایمان آوردن
 Théisme. ایمان با حق
 Droitier. ایمن
 c'est Pourquoi; Celui-ci, Celle-

ci, Ceci.
 Ici, Voici, Ça, Là.
 Par-ci, Par-là.
 Ainsi; en cette Manière.
 Présent, Aprésent, le temps Présent.
 Venant, Futur, Voyageur.
 Avenir, Ensuiuant.
 à Travers le, au Travers de.
 Tel que, Si, à Tel point.
 Comme, Tant que, Autant que.
 Voici, Voilà.
 Salle; Belvedor.
 Amphibologie.
 Holà! ای های
 Cérémonie, Coutume, Habitude, Eglise; Guise; Manière, Fa-

çon; Institut; Méthode; Modè;
 Ordinaire, Pratique, Usage, Règle,
 Religion.
 Hérésie.
 Apotheose: آیین تبلیغ شان بر دانی
 sacrer: آیین تقدیس را بجا آوردن
 Rubrique. آیین درین
 Dogme. آیین دین
 Hommage: آیین فرمانبری
 Rit. آیین مذهب
 Formalité. آیین متاد
 Fiançailles. آیین نامزدی
 Rituel. آیین نامه
 Législateur. آیین نموده
 Miroir, Glace. آینه
 Miroitier. آینه فروش
 Miroiterie. آینه فروش

deuxième lettre de l'Alphabet.
 A, Avec, Par, à.
 A; Avec; à.
 je vais Avec ton frère à la ville.
 à grand bruit.
 il me conduira.
 Considérément.
 condoyer.
 Bout.
 Quand; Quoique.
 Après tout.
 Article, Chapitre d'un livre;
 Portes; un des premiers noms de
 chef des Babis; fondé en 1260

par «Seyyed Ali-Mohammed, dit le-Bab», né à Chirase en 1235; Martyrisé à Taurise 28 Chaban 1266 (1,820-1,850).
 fils de «Seyyed Mohammed-Reza».
 Papa.
 Avisé.
 Camomille.
 Camomille officinalis.
 banner.
 compasser.
 s'acculer.
 carrelar.
 Cérémonial, en Cérémonie.

Pincé باخمیم
consommer با تمام رسانیدن
Impôt, Redevances, Tribut باج
s'abonner باجاره خود را آوردن
Afforage باج خسر
Collecteur des impôts باجدار
Pompeux باجلال
Acquise باج مسکرات
bander باجده کشیدن
bornoyer باجشم اندازده گرفتن
boiser باجوب پوشانیدن
se conserver باجباط وفتل کردن
Aprement باحرص تمام
bafrer باحرص خوردن
Circonspecte باحزم و احتیاط
Alerte ? باخبرهائی
l'Occident, l'Orient باختر
jouer, perdre باختن
s'affilier باخود منسوب کردن
Air, Vent; Enflure باد
le Vent commença à souffler.
les articulations - de
mes pieds sont Enflés باخود منسوب کردن
Amande بادام
Ovale بادامی
Cerf-volant بادبادک
Voile d'un navire بادبان
appareiller بادبان کشیدن
Rupture, Hernie بادخابه
Bourrasque بادشدید
Borborygme بادفکم
Borée, Bise بادشمالی
le Vent d'aval بادفرو
compasser بادقت و سوزن
renfler باد کرده
Alizé باد موسمی

Girouette بادشا
Vin بادیه
Badiane ou Anis-étoilles بادبان
Melongène, Obergine بادبجان
Désert بادیه
Bagage, Balle, Charge; Faix; Fardeau; Fois, Effet. (au propre et au fig.) بار
Pluie باران
l'Orage est passé باران گذشته
pleuvoir باران آمدن
il Pleut à verse باران می بارد
Bruine باران ریزه
Miroir, Fronton باران کریز
Plantain بارتنک
Ballot بارخانه بسته بزرگ
Pâteux (زبان) باردار
emballer, préparer les charges بار دوسست کردن
biner بار دوم شیار کردن
Bis (se) بار دیگر
amarrer بار بستن
Resplendissant, Brillant, Luitant بارش
quo Dieu bénisse بارک افاده
Cargaison بارکشی
Chargement بارکشی
Cour, Palais بارگاه
Contenance بارگیری
Boulevard (d); Embrasure بارو
Attirail بارونه
poudre à Canon باروت
amorcer باروت روشن در حربه آتشی
une Fois.—par une Fois, au Moins (adv.); un des noms de Dieu en Persan comme on dit.

خسرت باری تعالی جل شانه
Pin, Délicat, Subtil مارینه
amenuiser, sophistiquer, subtiliser مارینه ساختن
Subtilité ماریکی
Faucon; de Nouveau, Encore باز
Bourse, Marché بازار
Cordonnerie بازار کفش دوزها
Public بازار
retomber باز افتادن
revenir باز آمدن
reparaître باز وجود آمدن
retenir باز داشتن
retremper باز در آب فرو بردن
Combinaison باز دید
ouvrir باز کردن
revêtir باز ملبس شدن
Bras بازو
Amulette, Bracelet بازوبند
Brassard بازوبند آهنی
Jeu بازی
Colifichet, Joujou بازیچه
Bimbelot بازیچه اطفال
Babiol بازیچه کودکان
jouer بازیچه
Cache-cache; Colin-maillard بازی غایب شدنک
Acteur (trice) بازیگر تماشا خانه
Aisement باسانی
Etendu, Vaste باسط
Contrefaçon باسپیه
tout Doux, Doucement باسبوت
Capuchon باشلق
Splendide باشکوه
affectionner باشوق و هوس طلب نمودن

Sonore باصدا
Clairvoyant, Perspicace باصر
Vue باصره
appâter باطمه جلب کردن
Vain, Faux باطل
Salant باطلاق نمک
abolir, abroger, annuler, casser باطل کردن
biffer باطل نمودن
à l'Aise باطمینان خاطر
Intérieur, Intime; Caché باطن
en Secret باطفا
corder با طاب بافتن
Artisan; Cause, Motif, Occasion باعت
Jardin باغ
Jardinier باغبان
Parterre, Jardin باحبه
Utilement باایده
cordeler, cordonner; tisser, tresser, tricoter بافتن
Lacron, Laiteron; Phacéole, Fève بافا
qui Reste; Durable, Eternel; au Reste باقی
subsister باقی بودن معاش
Bruyamment باقیل و قال شدید
Bout باقیمانده
Crainte, Peur باکا
brocher باکلاتون بافتن
Aile; Cœur, Esprit, Ame باایله
avec un Cœur joyeux باایله
Haut, Hauteur باالا
hernier باالاتاخن
Capote, Casque, Pot بالاوش
Casque بالاوش سفری
Caban بالاوش صلیبان کشنی جبهه خطه از ماران

117
 ci-Dessus.
 Corsage.
 Belveder, Balcon, Terrasse.
 monter.
 trousseur.
 élever.
 braser.
 Rut à rut.
 Corssin, Oreiller.
 B-nin.
 Adulte, Majeur, qui Arrive,
 qui Parvient à...
 bander.
 Annuellement.
 blôser.
 Compartiment, Relativement.
 Ballon.
 Elytres.
 grandir.
 Lousinal.
 Consul.
 Conforture, Plafond, toit.
 Constantin.
 Aimant.
 balustre.
 Aube, grand Matin.
 à la Rescousse.
 A-usant.
 Avenant.
 à Cor et à Cri.
 temporiser.
 à l'Avenant.
 Voix, Cri, Son.
 Arcl-mation.
 ppet.

Dame, Dame de haute volée,
 Princesse.
 confiance.
 avoir confiance, croire;
 ajouter foi.
 Constant.
 titiller.
 Libidineux, Lascif.
 Luxure, Lascivité.
 Conjointement, par Concomitance.
 assortir.
 s'entre-baiser.
 confiser.
 accoupler, appairer.
 coexister.
 Tête baissée.
 il Faut.
 Tout beau.
 devoir, falloir.
 Vendeur.
 'figre.
 amuser.
 bégayer.
 Alerte!
 Idole.
 Idolâtre.
 Idolâtrie.
 chipoter.
 articuler.
 Pagode.
 Arbrisseau; Bouquet sur les étoffes.
 Autre-part.
 rétorquer.
 prendre à flagrant

délit.
 s'Aguerir.
 agiler.
 pour le Coup, es Coup.
 Afin-que, Afin de.
 Enfant, Garçon; Bamin; petit d'un animal.
 Ourson.
 all iter.
 Aiglon.
 Rainette, Tétard.
 Pigeonneau.
 Corbillat, Cornillas.
 Chaton.
 Article, Controverse, Critique, Dispute, Objection.
 Aérologie.
 protester.
 Combat. (fig.).
 Concourir.
 adoucir.
 s'assotier.
 parachever.
 Mer.
 Archipel.
 Crise.
 la Mer Caspienne.
 la Méditerranée.
 Pont Euxin.
 la Mer Erytrée.
 Océan pacifique.
 Océan Atlantique.
 la mer Egée.
 adjudger.
 Accidentel.
 Vapeur, Fumée.

Chennée.
 Poêle.
 abatler.
 Bonheur, Clance, Fortune.
 votre frère est Heureux, et votre Cousin est Malheureux.
 Canchemar.
 Heureux, Fortuné, Riche.
 a'loufer.
 avorter.
 Distribution.
 Rémission.
 Don, Présent, Ca'ean, Etrenne, Pourboire, Pardon.
 distribuer.
 Aigrir, Acharner, Exclter, Irriter, Animer.
 rebuter.
 donner, faire présent; pardonner.
 risquer.
 aligner, ranger.
 Avarice.
 Suffumigation, Fumigation.
 baigner.
 Avare, Envieux.
 Chétif, Mal, Mauvais, Laid, Vilain.
 Disgracié, Malheureux, de Mauvais augure, ignoble, de Mauvaise provenance, Mal intentionné, Malveillance.
 tant Pis, de Pis en Pis.
 d'un Mauvais naturel.

112

Méchant, Médisant. بدین *attraper, tromper.* بدین آوردن
Commencement. بدایت
Malheureux. بدبخت
Malheureusement. بدبختانه
Malheur; Chute (fig.); Calamité. بدبختی
Pessimisme. بدبینی
barbouiller. بد حرف زدن
Harpie, Acariâtre. بد خو
Malévole, Malveillant. بدخواه
pleine Lune. بدر
Guide. بدو
*reconduire, accompagner quel-
 qu'un.* بدو کسی را بدرقه کردن
prendre congé, dire adieu. بدرود کردن
*carroger, lou-
 voyer.* بدریاج و معوج راه میروند
Aspic. بد زبان
Hérésie, Innovation. بدعت
savourer (fig.). بدلت خواندن
cochonner. بدکار کردن
condamner. بدگویی کردن
Echange; Factice, Faux,
changer. بد کردن
Corps. بدن
tarer. بدنام کردن
gruger. بدندان شکستن
à Boulevue. بدون اندیشه
de But en Blanc. بدون اندیشه و خیال
*sans Cérémonie, point
 de Cérémonie.* بدون تشریفات
sans-Façon. بدون تباری
Bagues-sauves. بدون خطر
Corps perdu. بدون فکر و تصنیف
tout Courant. بدون مکت
à la Billebaude. بدون هیچ نظمی

Agreste. بدوی

Dette. بدو

Débiteur. بدو دار

avoir des dettes. بدو داشتن

Nouveau, Rare. بدج

au Lieu de. بدین

avec Cela. بدین *I'u un tel état
 des choses.* بدین حالت *d'une telle fa-
 çon, manière.* بدین منط *en vu d'une
 telle circonstance.* بدین صورت

*à l'Improviste, sans Prépara-
 tion, Inopinément.* بدینا

Semeur. بدوگر

Don. بدل

Accorder. بدل و عطا نمودن

Plaisanterie, bon Mot. بدله

Bouffon. بدلقه

A, à; Continent, Terre ferme;

Poitrine, Cœur, Mémoire; Fruit;

Sur, à Côté, Selon. بدین

reciter par Cœur. بدین خواندن *par*

Terre et par Mer. بدین و از راه *la vaste*

Continent d'Amérique. بدین

absoudre. بدینا

Egal, Ensemble; Vis-à-vis,

Opposé. بدین

Egalité, Concomitance. بدین

Traite, Bon du fise. بدین

Transfert télégraphique. بدین

Commodement. بدین

Frère. بدین

Neveu, Nièce. بدین

Beau-frère. بدین

Beau-frère. بدین

Frère aîné. بدین

Confraternité, Fraternité. بدین

123

s'ar ondoier. بدین *saliner.* بدین
Proéminence; Bas-relief. بدین
survenir, surmonter. بدین
Taillant. بدین
évaluer, fixer le taux,
estimer. بدین
créer, élever enlever.
Pour, à Cause.
à Cause de moi préparez-vous?
apportez Pour moi
cette belle plume. بدین
Pourquoi? بدین
*disperser, dépenser, dé-
 ruire.* بدین
Luth. بدین
asservir. بدین
ériger. بدین
*Bastion, Tour; Signe du Zo-
 diaque.*
les douzes signes du Zodiaques
sont: بدین *Bélier, Tau-
 reau, Gémeaux, Cancer, Lion, Vier-
 ge, Balance, Scorpion, Sagittaire,
 Capricorne, Verseau et les pois-
 sons.* بدین
Relief. بدین
Anévrisme. بدین
Papille. بدین
Belfroi. بدین
amasser, rassembler.
apitoyer. بدین
se lever, paraître.
le vent Commença d'souffler,
et il fait froid. بدین

124

se ventrouiller, se ventrer. بدین
*Contre, Contaire, au Con-
 traire.* بدین
à contre-Cour. بدین
comprendre. بدین
Froid. بدین
pendre. بدین
élever, enlever, ôter.
Soulève cette pièce d'or de dix
franc, et achetez pour moi une
paire de botine chez le cordonnier.
*ôtez cette recette et por-
 tez à mon cher ami, Bahmen.*
Desservez cette table et portez à
la cuisine. بدین
Tolérant. بدین
porter, emmener, gagner,
remporter.
Jeux de hasard d'une partie
*d'échecs était plus de cinquante to-
 mans.* بدین
brasiller. بدین
à Bras, à force de Bras.
Massue. بدین
lever, enlever.
Laboureur, Agriculteur.
à l'Antique. بدین
Coupage, Coupe. بدین
s'élever, monter. بدین
fairo banqueroute, faillité.
Lèpre. بدین
de bon Cœur. بدین

125
Conformement, en Confor-
mité.
Séparément, à Part.
au Contraire, à l'Inverse.
actionner.
assumer, se charger.
Neige.
neiger.
Eclair, Foudre; Clarté.
constituer.
chatoyer.
Paratonnerre.
bénédiction de Dieu;
abondance de Bien.
Feuille d'une plante, d'un
arbre.
ramener.
choisir, élire.
retourner, revenir; refluer.
Pétale.
En. Selon, Contingence.
Riz; — Bronze, Laiton.
Cape.
monter sur.
billebarrer.
Affectueusement.
Froid, Froideur.
Agneau.
Argument, Preuve.
sans Dessus, dessous.
contrevenir.
Nudité.
Nu.
dévaliser.
Exempte de.

Agrèste, Rustique, Sauvage.
Territorial.
Indisputable.
Innocent; Quitté.
|| se disculper, prouver sa non-
culpabilité de toutes taches.
rôtir.
Avant-coureur.
couper, trancher.
Haut.
Cabron, Chèvre.
Marchand d'Indiennes.
Bouquin.
Grand, Puissant.
Oreillard.
Grandeur, Magnificence.
Cabri.
Cherrenil.
Assemblée, Banquet.
Bique, Chèvre.
Bal.
Bouc.
Coup-Gorge.
accélérer.
cloître.
amortir.
Pêché, Faute.
Assez, Suffisant.
alarguer.
aborder, arriver.
c'est Assez.
Natte, Tapis.
Bravoure, Courage.
Jardin, Potager.
Lit.

s'aliter.
associer, attacher, clore, cou-
dre, condrier; Boucher, conclure,
lier.
Pansement.
Glacé.
Baratte.
Band, Bindag.
Colis.
terminer, achever, amener
à une solution.
trotter.
acharner.
Extension.
réatifier.
toaster.
achever, terminer.
Boucherie.
Beaucoup, Plus, Plusieurs,
Souvent.
Beaucoup, Abondant, Trop.
Colossal.
Abondance.
Affluence.
apparat de Voyage, Prépa-
ration.
Vraie et bonne nouvelle.
Ardemment.
sacréder.
Homme, genre Humain.
en Confidence.
Surpeau, Epiderme.
Assiette, Plat.
illeguer.
briffer.
accréditer, autoriser (fig.).

authentifier.
Eil, Yeux.
Bulbo.
Attentif.
Clairvoyance, Perspicacité,
Intelligence.
Confort; Capital, Fortune.
Canard.
Oisif, Désœuvré.
Oisiveté, Paresse.
|| Notre vie s'est écoulée en vain.
s'acclimater.
araser.
Bouteille.
D'autant-mieux.
Conforme.
Violence.
Vanité, Mensonge.
Atrophie, Consommation.
affriander, allocher.
Abdomène, Ventre.
Abdomène proprement-
dit.
Abdomène post.
à Contre-Cœur.
en Confusion.
Bonnement.
Sourdement.
Autrement.
Piteusement.
Brodi-breda, Calia-
caha, Couci-Couci; en l'air.
Convenablement.
Plaisamment.
Bravement.

Assidément. بطور مداومت.
à Claire-voie. بطور مشبك
Confusément. بطور مفشوش
Bénignement. بطور ملاطفت و توفيق
à Coup-sûr. بطور یقین
se convaincre. بطور یقین علم و اطلاع هم رسانیدن
Inactif. بطور بی حرکت
Avenue (fig.). بطور رسیده
Eloignement. بحد
Résurrection. بحد
en Courant. بطور جاری
à, Après- بحد
Distance, Eloignement. بحد
Ci-après; Dorénavant, En- بحد
suite, Après cela. بحد
après-Soupée. بحد
après-Midi; Relevée. بحد
après-Dinée. بحد
Partie; Quelqu'un, Cer- (بعض) بحد
tain, Quelques-uns. بحد
Eloigné, Loin, Lointaine, Long. بحد
en Original. بحد
Extrêmement. بطور بسیار
Court, Crac; sans Préparation, بحد
tout à Coup. بحد
s'arrogér. بحد
Animosité. بحد
Aisselle. بحد
Axillaire. بحد
s'arrogér. بحد
agacer. بحد
Conformément. بحد
Alsément. بحد
adopter. بحد
appauvrir. بحد
Affermissement, Permanence. بحد

Marchand de légumes et بحد
d'autre comestibles. بحد
roucouler, rocouler. بحد
Autant. بحد
Passablement. بحد
à Mesure que, à Fur بحد
et à Mesure. بحد
Autant que. بحد
Vache. بحد
affirmer. بحد
Mausolée. بحد
alarmer. بحد
Fève. بحد
Aise. بحد
Activement. بحد
faire faux. Band. بحد
brouiller. بحد
à Recoulons. بحد
le Reste; Reliquat, Restant. بحد
Baron. بحد
utiliser. بحد
appliquer, apporter. بحد
Virginité, Pucelage. بحد
ouvrer. بحد
Vierge, Pucelle. بحد
balsoller. بحد
Bien et beau, ou Bel et bien; بحد
de fond en Comble. بحد
border. بحد
allégoriser. بحد
Gouverneur. بحد
auriculaire. بحد
reluquer. بحد
Sans. بحد
Calamité, Malheur, Peine. بحد
sans Contredit. بحد

Stupidité. بحد
Eloquence. بحد
Cresson. بحد
Rossignol. بحد
Cité, Ville; Guide. بحد
Caille. بحد
Civil. بحد
avalér, consumer. بحد
Phlégmatique. بحد
Peut-être. بحد
Haut, Elévé. بحد
éléver. بحد
Ambitieux. بحد
Hauteur, Elévation. بحد
Cristal. بحد
Cristalline. بحد
Chêne, Gland. بحد
Majorité. بحد
Canton; District, Circuit, Ar- بحد
rondissement. بحد
Oui; sans Doute, Certes. بحد
Billet. بحد
Billet de loterie. بحد
Eloquent. بحد
le pis aller. بحد
Basse. بحد
aboucher. بحد
Chiquet à chiquet. بحد
contracter. بحد
de Fil en aiguille. بحد
aventurer. بحد
Affirmer. بحد
arriver. بحد
se réussir. بحد
en Conséquence. بحد
Contractuelle. بحد

ment. بحد
à-Propos. بحد
Subtilement. بحد
so balancer (fig.). بحد
Spontanément. بحد
Assise, Batiement; Construction, بحد
Edifice. بحد
Architecte. بحد
en Conséquence. بحد
Par, Parceque, à Cause que. بحد
Ainsi; Partant. بحد
avoir en vue de... بحد
asseoir, baser; construire. بحد
Rotonde. بحد
Fille. بحد
Lien, Nœud; Stance. بحد
Article, Articulation. بحد
Phalange. بحد
port de Mer. بحد
Crique. بحد
Tambour, Tympan. بحد
Bretelle. بحد
Ceinturon. بحد
lier. بحد
Dévouement, Service; Servi- بحد
tude. بحد
Alvéole. بحد
Esclave, Serviteur. بحد
je suis votre Serviteur dévoué. بحد
ajuster. بحد
so, souvenir. بحد
avoir l'air; sembler. بحد
Violet. بحد
Violette. بحد
alterner. بحد

Bagage, Malle.
les Fils.
Base, Fondement.
les Hommes.
Edifice, Construction.
Odeur.
Hémorroïdes.
torréfier.
être, devenir.
être dans le cas de.
Alezan, Roux.
Tourmente.
Borax.
Natte de paille.
Baiser.
embrasser, donner un baiser.
baiser, embrasser.
Creuset.
Sac, petit Paquet.
Clairon, Cor, Corne.
Coq d'Inde, Dindon.
Urine.
Ilibou.
Odeur, Parfum.
exhaler une odeur.
à; Bon; Coing.
Prix, Valeur; — un des noms de Mirza Hossein-Ali-Nuri, fils de Mirza Abbas-Nuri; fondateur de la secte Bahai, nommé Baha-ullah, né à Téhéran, 1^{er} jour de Moharram 1283, mort à Akka en 1302 (1817-1892).
jour de Géméaux 1300 (1817-1892).
bonchérir, enchérir.
Brave; Courageux, Vaillant.

Printemps.
Cause, Prétexte, Motif; Couleur (fig.).
Amendement.
accéder.
Calomnie.
de Mieux en mieux.
améliorer, bonifier.
acculer.
Joie, Gaïeté.
à Tâtons.
Sort; Pour, à Cause.
Mars (Planète).
Portion, Partie; Usufruit.
Heureux, Participant.
Paradis.
s'aboucher.
conjoindre.
s'articuler.
s'entre-donner.
soulever (fig.).
Aucunement; Colin tampon, point d'Affaire.
Bruto ou Bête brute; Bête, Animal, Quadrupède.
Bestial.
Superlatif-de.
Belle, Précieuse, Brillante.
Sans.
Désert.
Désert, Déserteur, Sauvage.
aliéner.
Avanie.
se remémorer.
Anonyme.
Blanc, Blancheur.
Albugineux.

affronter.
le pis Aller.
Explication, Exposé/Exposition, Renseignement.
décrire.
exprimer, expliquer, décrire.
démontrer.
Inadvertance.
Effronté, Ehonte.
braver.
à Crédit.
Audace.
affronter.
Maison/Vers composé de deux hémistiches.
s'affaiblir.
Cabinet d'aisances, Commodités.
Rustaud, Rustre.
sans Contrainte.
Infortuné, Pauvre.
stériliser.
Aridité.
Apathie.
sans-Gêne.
Racine.
tamiser.
privé de Sens.
s'évanouir, perdre connaissance.
Extase.
Sauf.
Eveillés.
veiller.
s'éveiller.
éveiller.

Réveil.
Drapenul Pavillon.
retirer le drapeau, amener le pavillon.
hisser le pavillon.
Sauf pleureur.
Amovible.
Barbare, Bourreau, Cruel, Inhumain.
Cruellement.
Bannière, Cornette, Enseigne, Drapeau.
Cornette.
l'Extérieur, Hors, Dehors, Outre.
rejaillir, saillir.
sortir, s'en aller.
chasser.
retirer.
Ennui.
Dieu ne se soucie guère de ces gens.
assiéger, assommer, ennuyer.
Blêche.
Vingt.
Vingtième.
Acéphale.
Acéphale (fig.).
secte Acéphale.
le Plus, Beaucoup, Davantage.
d'Autant-plus.
Effronté, Ehonte.
Constant.
Bois, Bosquet, Buisson, Bûche, Forêt.
Taillis.
Brandé.

237
 Achat, Vente. بخر
 Badaud, Ehonte, Effronté, بیاد
 Avanco, Arrhes. پیشدادن
 avancer. پیشدادن
 vendre. بفروختن
 Bonasse. بخشنده
 amahir. بخشنده
 Agitation. آشوب
 Badaud, Inaction. بیاد
 se calmer. آرامش
 Oisiveté. بیهوشی
 chomer. بیکاری
 en Bloc. یکجا
 bornoyer. بیهوشی
 Etranger, Inconnu. بیگانه
 Blanc (fig.); Innocent. بیگانه
 Bêche, Pêlle. بیل
 Crainte, Peur. بیم
 Originalelement. بهمانند
 Audace. بیستابا

Platitude. یسوزگی
 cocher. بی مصرف بودن
 Absurde. بی معنی
 à contre-Temps. به وقت
 Assurance, Consolidation, Couverture. بیم
 assurer. بیم کردن
 Satiété. بی میلی
 Intervalle. بین
 Entre, Parmi, au Milieu. بین
 Voyant. بینا
 Biscornue. بی نظم
 Nez. بینی
 Veuif, Veuve. بیوه
 Veuve; Femme veuve. بیوه زن
 Beau (fig.). زیاده
 Babil. بیوه
 Etourdi; privé de Raison. بیوش
 perdre connaissance. بیوش شدن
 Syncopo. بیوشی

troisième lettre de l'Alphabet.
 Pied.
 Algonon.
 Soulier, Pantoufle.
 persécuter.
 Van.
 Jupe.
 Patte.
 Récompense, Rétribution, Revanche.
 Monarque, Empereur, Roi.

Bézorad.
 Linge, Morceau, Pièce.
 Toile.
 Mercier.
 Pardessus.
 l'Année dernière, Passée.
 Contre-Poids.
 Persan.
 Pare.
 Balai.
 Rame.
 Moreceau, Pièce, Coupon.

239
 déchirer, déchiqueter. باره باره کردن
 se déchirer. باره شدن
 Chateau. باره تان
 trépigner. باره زدن
 Veille. پاس
 patrouiller. پاسبانی کردن
 Repartie. پاسبانی
 conserver, maintenir. پاس داشتن
 Talon. پاسه
 répandre, semer. پاشیدن
 Propre, Pur. پاک
 Paquet. پاکت
 Chaste, Vertueux, Pur. پاکدامن
 Candide. پاک طبع
 nettoyer, purifier. پاک کردن
 Abstergif. پاک کننده
 Honnêteté. پاک کوهری
 Bien, Bon; Pur. پاکیزه
 déterger. پاکیزه کردن
 Bardelle, Bât. بالان
 Bourrellier. بالان دوز
 Paletot. بالان
 Extrait de pomme. بباله
 Exterminé, Détruit, Anéanti. بباله
 Quinze. پانزده
 Cinq cents. پانصد
 Fin, Terme, Extrémité; Bord. پایان
 Capitale. پایتخت
 Ferme, Stable, Constant. پایدار
 Automne. پاییز
 Degré, Marche. پانجه
 Antichambre. پانجه خانه
 Rang, Dignité; Support. پایه
 Piédestal. پایه
 guetter, observer. پاشیدن
 Fond, Pied; Bas, Sous; en

De sous.
 descendre. پاشیدن
 brasiller, cuire. پاشیدن
 Père. پدر
 Parrain. پدر تعمیدی
 Parricide. پدرکشی
 Paternel. پدری
 Public, Manifeste. پدید
 apparaitre, paraître. پدید آمدن
 Accepter, agréer, admettre. پذیرفتن
 Susceptible. پذیرفتنی
 Plume d'aile, Aile. پر
 Plein, Rempli. پر
 Scandaleux. پر آشوب
 disperser, répandre. پراکنده ساختن
 fuser. پراکنده شدن
 Volant. پرنده
 Paranthèse (). پرانتز
 s'élancer. پر تاب کردن
 Rayon, Lumière. پرتو
 Haie. پرچین
 boue bonner, le haïonner, river. پرچین کردن
 Plumeux. پر دار
 Rideau, Voile. پرده
 Store. پرده جلوی پنجره
 Conjonctive. پرده سلیقه
 désaveugler. پرده فکرت را برداشتن
 Adorateur. پرست
 Serviteur, Servant. پرستار
 Hizonnelle. پرستار
 adorer, servir. پرستیدن
 Demande, Information, Question. پرسش
 Adiante. پرسه
 Plaine. پهن

141
Compas. **بشمار**
Pantographe. **بشمار**
Duvet. **پشم**
Signifiant. **پشمن**
Velu. **پشمن**
Crainte, Frayeur. **پشیمان**
Papillon. **پاپیون**
Plumage. **پروانه**
Dieu. **پروا**
confire, élever, nourrir, sustenter. **پروراند**
Rais. **پرور**
Abstinence, Jeûne, Régime. **پرور**
Continent. **پرور**
Fée. **پری**
voler. **پریشان**
Dispersé, Troublé, Affligé, Malheureux. **پریشان**
Accommodage. **پریش**
flétrir, faner. **پریش**
Investigation. **پریش**
Après, Donc, Ensuite. **پس**
Depuis, Dès. **پس**
Pécule. **پس**
Bas, Vil. **پست**
Mamelle, Sein, Teton. **پستان**
Pistache. **پسته**
Bassesse. **پستی**
Fils. **پسر**
rendre. **پسند**
Lendemain, Surlendemain. **پس فردا**
Ruelle. **پس کوچه**
reprendre. **پس گرفتن**
agréer, approuver, louer, plaire. **پسندیدن**
Appui, Dos, Protecteur, Soutien. **پشت**

adossier. **پشت دادن**
Laine, Poil. **پشم**
Etain. **پشم برداشته**
Pelu. **پشم دار**
Toison. **پشم کوفته**
so éepentir. **پشیمان شدن**
Componetion; Regret, Repentir; Remords. **پشیمانی**
Pont. **پل**
Léopard. **پلنگ**
Contamination. **پلیدی**
Coton. **پنبه**
Ouate. **پنبه آلوده شده**
Cinq. **پنج**
Quintuple. **پنج برابر**
Ceil-de-Bœuf. **پنجره**
Fenêtrage. **پنجره ها**
Quint. **پنج یک**
furtif. **پنهان**
offusquer, celer, taire, cacher. **پنهان کردن**
Fromage. **پنیر**
Pietre. **پوچ**
Cosso, Ecorce, Peau, Tégument. **پوست**
Dépouille. **پوست انداخته**
Gousse. **پوست دانه**
peler. **پوست کنیدن**
Pelure. **پوست میوه**
Pelisse. **پوشاک**
Fourreur, Pelletier. **پوشاک دوز**
pourrir. **پوسیدن**
Couverture. **پوش**
faire couvrir, cacher. **پوشاندن**
Affublement, Revêtement. **پوشیدن**
couvrir, vêtir, cacher. **پوشیدن**
Monnaie. **پول**

142
Flano, Côté. **تاب**
Athlète, Champion, Héros, Guerrier. **تاج**
gaucher. **تاج**
Large, Largeur. **تاج**
étendre. **تاج**
voleter. **تاج**
Fantassin; Marche à pied; Pédestre. **تاج**
Bulbe; Oignon. **تاج**
Ciboule. **تاج**
Verre, Coupe. **تاج**
Nouvelle. **تاج**
Robinet; Convulsion, Douleur; Tire-Bouchon. **تاج**
tortiller. **تاج**
Contorsion, Distorsion. **تاج**
alarmer. **تاج**
Anxiété. **تاج**
plier, tordre. **تاج**
dénatter. **تاج**
apparaître. **تاج**
découvrir. **تاج**
Vieux, Vieillard. **تاج**
orner. **تاج**
Circuit, Contour, Alentour. **تاج**
Chemise. **تاج**
Cotte-de-maillès. **تاج**
Toilette. **تاج**
Agrès. **تاج**

accéder, suivre. **تاج**
Vieillesse. **تاج**
Avant, Vis-à-vis. **تاج**
préméditer. **تاج**
prévoir. **تاج**
so projeter. **تاج**
Front. **تاج**
Précurseur. **تاج**
Chambellan. **تاج**
Précocité. **تاج**
Prématurité. **تاج**
Sergiette, Tablier. **تاج**
Chef, Coryphée. **تاج**
Rencontro. **تاج**
Art, Métier. **تاج**
mander. **تاج**
Prophète. **تاج**
Coureur, Messenger, Estafette. **تاج**
Flèche. **تاج**
Figure, Forma. **تاج**
Cocon. **تاج**
Traité, Engagement, Pacto. **تاج**
Gobelet, Muid. **تاج**
Savetier. **تاج**
Joindre. **تاج**
Continuellement, Toujours. **تاج**
Lien, Liaison. **تاج**
lier, attacher, greffer. **تاج**
Graisse, Suif. **تاج**
Saindoux. **تاج**

quatrième lettre de l'Alphabet. **ت**

Ardeur, Patience, Pouvoir. **تاب**
supporter, résister. **تاب آوردن**

نجا Été.
Chaleur.
Protégé, Sujet; Ressortissant.
Subalterne, Subordonné, Vassal.
Cercueil, Sarcophage.
retrousser.
Impression (fig.); Supériorité.
réagir.
Couronné.
Monarque, Souverain.
Marchand, Négociant.
gloper à cheval; piller.
Délai, Retard.
différer, suspendre.
Correction, Punition.
rembourser.
Excursion, Pillage.
Toile d'Araignée.
Débandade.
Date, Histoire.
Obscur, Sombre.
Nouveauté.
Nouveau, Récent.
raguillardir.
fouetter.
luire, tordre, tisser.
Consolidation, Raffermissement.
souligner.
Méditation, Pensée.
Douceur, Lenteur.
Secours.
Fièvre.
Famille, Tribu, Branche, Ex-
traction.
Consomption, Corruption, Ruine.

consumer, détruire.
Consommateur.
vaporiser.
Changement, Permutation.
reversible.
déguiser.
Prodigalité
Hache.
Bénédiction.
morfondre.
Fébricitant.
Sourire.
sourire.
Remarque.
Sujétion.
Eloignement.
Synoque.
Colline.
Achèvement, Fin, Reste.
Commerce, Négoce.
Peausserie.
Transgression.
passer outre; transgresser.
ravitailler.
renouveler.
Ventilation.
Epreuve, Expérience.
essayer.
Isolement, Solitude.
Analyse.
Sécession.
Information, Recherche.
Corporification, Incarnation,
Carnation.
Epiphanie; Révélation.
Atour-parure; Pompe, Splen-

deur.
Affliquet.
Approbation, Permission.
équiper.
Littéral.
Textuel.
Inférieur.
asservir.
Sous-Cutané.
Pétrification.
Ecrit, Ecriture.
Aguerrir.
exhorter, instiguer, ex-
citer à...
Anagramme, Métaplasme.
Excitation, Incitation, Ins-
tigation.
Eloge, Applaudissement, Ap-
probation.
Acquisition.
percevoir, apprendre,
acquérir, accueillir, gagner.
Cadeau, Don, Présent.
Affront, Injure, Mépris, Outrage
vilipender.
Vérification.
Certes; Vraiment.
Averé, Certain, Vrai.
comporter, supporter, to-
lérer, subir.
ne pouvoir sentir.
Changement, Translation.
volatiliser.
Incinération.
spiritualiser.
Percepteur.

Bénédiction, Salut.
Etonnement.
Siège. Trône.
Lit de sanglo.
Catafalque.
Ais; Planche.
Palette.
carreler.
Plancher.
alléguer.
Raréfaction.
Grain.
Somaille.
Couvain.
semer.
pondre.
Œuf.
calculer, conjecturer.
soupeser.
Intimidation.
compenser, pourvoir, ré-
parer.
Mesure, Disposition, Direc-
tion, Discernement.
Gradation.
oindre.
Passeport, Lettre, Mémo-
randum.
dorer.
Humide, Mouillé.
Balance.
Ajustoir.
taillander.
Copeau.
barbier, gratter, polir,
raser, tailler.

accumuler. انباشتن نمودن
 Radis, Raifort. راب
 Discipline, Education, Instruction. تربیت
 élever, morigéner, styler. تربیت کردن
 Pédagogie. تربیت کودکان
 Arrangement, Disposition, Ordre. ترتیب
 accommoder. ترتیب دادن
 dessaisonner. ترتیب کشتن و برداشتن
 Drogman, Interprète, Amende, Traducteur. ترجمان
 Traduction, Version. ترجمه
 traduire. ترجمه کردن
 Intraduisible. ترجمه نشدنی
 Préférence. ترجیح
 Refrain. ترجیع بند
 Pitié, Miséricorde. ترحم
 Irrésolution. تردید
 tergiverser. تردید کردن
 Peur, Crainte. ترس
 effrayer, terrifier. ترسانیدن
 Peureux; Poltron. ترسو
 avoir peur, craindre, frémir, redouter. ترسیدن
 Acerbe, Acide, Aigre. ترش
 Diapédèse. ترشح خون
 transsuder, sécréter, suinter. ترشح کردن
 s'agrir. ترش شدن
 Oseille. ترشک
 Aigreur. ترشی
 Vanne. تره
 Clavicule. ترطه
 Progrès. ترقی
 promouvoir. ترقی دادن

150
 Abandon, Relâchement, Renonciation, Suppression. ترک
 Abnégation. ترک اراده
 se désapproprier. ترک تسلط کردن
 abdiquer. ترک حقوق کردن
 se désaccoutumer. ترک عادت کردن
 omettre, délaisser, résigner. ترک کردن
 Assemblage, Composition, Taille; Synthèse. ترکیب
 Complexion. ترکیب بدن
 crever, se rompre. ترکیدن
 Orange. ترنج
 Fredon. ترنم
 Poireau. تره
 Galimatias. ترهات
 Alexipharmaque; Contre-poison. ترياق
 paner. ترید کردن
 Augmentation, Accroissement. ترديد
 Hypocrisie, Tracasserie. تزدد
 Egalité. تساوی
 Chapelet. تسبیح
 priser. تمسخر کردن
 apaiser, calmer. تسکین دادن
 désaltérer. تسکین عطش دادن
 avoir du pouvoir, dominer. تسلط داشتن
 apaiser, consoler. تسلی دادن
 Livraison; Reddition. تسلیم
 se résigner. تسلیم شدن
 remettre. تسلیم کردن
 Assimilation, Allégorie; Parabole. تشبیه
 discerner, déterminer. تشخیص دادن
 Anatomie. تشریح
 Ovation. تشریفات
 Radiation. تشعشع

151
 remercier. تشکر کردن
 Pailleasse. تشکله
 Soif. تشنگی
 Désordre, Trouble. تشویش
 faire désirer. تشویق کردن
 Renforcement. تشدید
 s'entre-choquer, tamponner. تصادم کردن
 corriger, rectifier. تصحیح کردن
 Embarras, Peine, Souci. تصدیع
 tarabuster. تصدیع دادن
 Confirmation, Approbation; Certificat. تصدیق
 Prévention. تصدیق بلا تصور
 assurer, attester, certifier, ratifier. تصدیق کردن
 gérer, gouverner. تصرف کردن
 préciser. تصریح کردن
 Diminution. تنصیف
 apurer. تنصیف حساب کردن
 affiner, purifier, dépurér, raffiner. تصفیه کردن
 résoudre, déterminer. تصمیم کردن
 Imagination, Supposition. تصور
 Gravure, Image, Portrait, Tableau. تصویر
 Humilité, Supplication, Soumission; Abaissement. تضرع
 Restriction. تنصیق
 Tyrannie. تطاول
 Comparaison. Confrontation. تطبیق
 Equilibre. تعادل
 poursuivre, pourchasser. تعاقب کردن
 Enonciation, Expression, Explication, Description. تعبیر
 Contre-Vérité. تعبیر بکس

152
 Onirocritie. تعبیر خواب
 s'étonner, admirer. تعجب کردن
 Hâte, Promptitude. تسبیل
 se hâter, se presser. تسبیل نمودن
 Polygamie. تعدد زوجات
 Abus, Tyrannie, Injustice. تعدی
 Mitigation, Modification, Egalisation. تعدیل
 Tourment, Punition. تعذیب
 Réprimande. تعذیر
 Injustice, Opposition. تعرض
 Allusion, Signo. تخریب
 Description, Explication. تریف
 Condoléance; Deuil; Cérémonie funèbre. ترحم
 Fanatisme, Opiniâtreté. تعصب
 Vacances. تعطیل
 Grandeur, Fierté. تعظم
 Respect, Vénération. تعظیم
 Dépendance, Connexité. تعلق
 Incurie, Insouciance, Négligence, Nonchalance. تفلک
 Instruction, Enseignement. تعلیم
 Martingale, Ratin. تعلیمی
 raccomoder, réparer, restaurer. تعمیر کردن
 Irréparable. تعمیر ناپذیر
 Garantie, Pacte, Promesse. تعهد
 sonder. تعیین عمق کردن
 désigner, établir, Fixer. تعیین کردن
 Préfixion. تعیین موعده
 Terrine. تفل
 Négligence. تفلک
 Changement, Alteration. تغییر
 reformer. تغییر دادن
 se raviser. تغییر دای دادن

163
 تبدیل کردن convertir; varier.
 تغییر ناپذیر Immuable, Invariable.
 تغییر و آلودگی abâtardir.
 تغییر نوع دادن dénaturer.
 تغییر جهت دادن déformer.
 سلف Salivo.
 تفاخر Ostentation.
 تفاوت Différence.
 تحقیق Enquête, Examen, Information.
 تحقیق کردن requérir.
 تحقیق Enquête, Perquisition, Recherche.
 تفرج کردن so promener.
 تفرق Scission.
 تفریح Réjouissance, Plaisance.
 تفریق کردن déprendre, détacher; séparer.
 تفریق نظایر کردن désappareiller.
 تفسیر Explication, Commentaire, Paraphrase.
 تفصیل Détail.
 تفهیم Information.
 تفکر Méditation, Réflexion.
 تفکر کردن conspuer, cracher.
 تفنگ Fusil.
 تفنگچی Armurier, Fusilier, Mousquetaire.
 تها و تاب هوا Hâle.
 تفویض کردن confier, conférer.
 تقارب Rapprochement.
 تقاطع شعاع Réfraction.
 تقدس Sanctification.
 تقدم Antériorité, Priorité, Préséance, Primauté.
 تقدیر Prééminence.

164
 تقدیر Préddestination, Providence.
 تقریب Approche, Proximité.
 تقریباً Quasi; Presque.
 تکرار دعوی کردن plaidoyer.
 تقسیم Division, Partage, Répartition.
 تقسیم کردن subdiviser.
 تقصیر Défaut, Faute.
 تسلیم شمر کردن scander.
 تقلب Changement, Fraude.
 تقلید Imitation; Rôle, Contrefaçon, Reproduction.
 تقلید کردن singer.
 تقوی Piété.
 تقویت جلدیدن réconforter.
 تقویت کردن renforcer.
 تقویم Almanache, Calendrier.
 تکان دادن secouer, pousser, remuer.
 تکبر Fierté, Orgueil.
 تنگدست Seul, Séparement, Isolément.
 تکذیب کردن démentir, rétracter.
 تکرار Répétition.
 تکرار مترادفات Pléonasme.
 تکریم کردن honorer, respecter, révéler.
 کلام Langage, Discours, Conversation.
 تکلیف Devoir.
 تکلیف فوق الطاف Surtaux.
 تکه Bouton.
 تکمیل Achèvement, Perfectionnement.
 تکه کردن démembrer.
 تکیه Appui.
 تل Colline.
 تلاشی Effort, Soin.
 تلاطم Agitation.

165
 تلاشی یافت کردن se récupérer.
 تلخ Amer.
 تلکامی پس از نوش Déboire.
 تلخی Amertume.
 تلفظ Caresse, Faveur, Cajolerie.
 تلف Perte, Ruine.
 تلف شدن périr.
 تلفظ کردن prononcer.
 تلقین کردن endoctriner.
 تلهگراف Télégraphe.
 تلو Contenu.
 تله Piège.
 تله موش Ratière.
 تماس Contact.
 تماشا Promenade, Spectacle.
 تمام Fin, Complet, Entier, Totalité.
 تمام کردن achever, finir.
 تمبر Timbre.
 تنعم Jouissance.
 تنهال Effigie.
 تهنیت preconiser, vanter.
 تنه Désobéissance, Résistance.
 تمرکز کردن concentrer.
 تمساح Crocodile.
 تمسند Obligation, Lettre de change; Cédule.
 تملق Flatterie, Adulation.
 تمنا Prière, Vœu, Souhait, Sollicitation.
 تمنا کردن prier, supplier, solliciter.
 توجع Agitation.
 تهجد Arrangement, Disposition.
 تیز Net, Propre.
 تیز نادانی Indiscernable.
 تن Corps.
 تناسب Symétrie.

166
 تاسخ Métempsychose.
 تاسل Génital.
 تاسلی Sexuel.
 تافض بین دو قانون Antinomie.
 تاول Nourriture.
 تاول کردن manger.
 تنباکو Tabac à fumer.
 تنبل Cagniard, Fainéant, Paresseux.
 تنه Carcasse.
 تنه کردن punir, rosser.
 تنه و دردی نمودن se dodiner, se droloter.
 تنخواه Somme, Numéraire.
 تند Vite, Rapide, Prompt; Rance.
 تندباد Rafale.
 تندخو Rigoureux.
 تندوست Bien-Portant.
 تندوبوسی Tachéographie, Tachygraphie.
 تندوتیز Drastique, Brusque.
 تنزل از قیمت Rabais.
 تنزل کردن descendre, déchoir, périliter.
 تنزیل Décompte, Dédaction, Soustraction.
 تنزیل مبلغ کردن escompter.
 تنم Prosperité.
 تنفر Aversion, Dégoût, Répugnance.
 تنفر داشتن alihorrorer.
 تنه (زنها) Jupou.
 تنگ Fiole, Etroit.
 تنگ Carafe.
 تنگ بستن emballer.
 تنگ جرمی Ventrière.
 تنگ دستی نمودن s'épargner.
 تنگدل Affligé, Triste.
 تنگ ساختن étrécir, rétrécir.
 تنگای Indigence.

Détroit.
Asthme.
Tandour.
Embonpoint.
Isolé, Seul.
Tige, Tronc.
amincir, filer.
Suite, Continuité; Public.
Humilité, Soumission; Salut.
Assortiment, Convenance.
Syncretisme.
engendrer.
Jumeau.
Forcé.
Fort, Solvable.
enforcer.
conforter, fortifier.
pouvoir.
Riche, Opulent.
Résipiscence; Pénitence.
Abatage (Ilage); Réproche.
apostropher, chapitrer.
Canon.
Recueillement.
Unité.
Bloc, Masse, Tas.
Département, Distribution.
Taloche.
Méditation, Entremise.
Elargissement, Dilatation, Expansion.
Subsistance.
Recommandation.
Description, Louange.
Dissimulation, Ruse.
multiplier, augmenter.

prier.
Délai, Attent.
honorer, respecter.
Séquestration, Détention, Saisie, Suspension.
Confiance.
Naissance.
Pennage.
enrhumer.
exculserer.
reproduire.
Imagination, Doute.
Rêverie.
affoiblir.
menacer.
Soupçon, Accusation.
Félicitation, Salutation.
Témérité.
Vide.
Insolvable.
Préparatif.
Pérche, Poutre.
décocher.
Archer, Tirailleur.
Tir.
Archet.
Obscur; Palet.
ternir.
aiguiser, affiler.
Hache.
Rasoir.
Pansage.
étriller un cheval.
Bon augure.
Domaine donné en usufruit.
Gelinotte.

ث

cinquième lettre de l'Alphabet.

Fixe, Ferme, Constant, Etabli.
confirmer, prouver.
Etoile fixe.
Second.
Secondement.
Seconde.
Constance, Persévérance.
inscrire, enregistrer.
Ressources.

Pléiades.
Renard.
Frontière.
Résidu.
Orifice.
Lourd, Pesant.
Ternaire.
Tierçon.
Fruit.
Eloge, Louange.
Vêtement, Habit.
Taureau.

ج

sixième lettre de l'Alphabet.

Lieu, Endroit.
transposer, remplacer.
Sorcellerie.
Sorcier (ère).
Sentier.
balayer.
Ruissolant.
couler.
Espion.
Sédentaire.
s'asseoir.
Ferme, Solide.
Synoptique.
Universalité.
Rasade.

Habit, Robe.
so dévêtir.
costumer.
Porte-manteau.
Âme.
mourir, vivifier, soupirer.
Lieutenant; Remplaçant.
se succéder.
Animal, Bête.
Criminel.
Eternel.
Eternel, Eternité.
Dignité, Place.
Laborieux.
Ignorant.
Permis, Légitime.

161. جگه Habitation, Siège, Séjour.	جرم Corps, Disque, Globe.
جگه Emplacement.	جرم Crime, Délit
جبار Fort, Puissant.	جرم Corpuscule.
جبان Pusillanime.	جری Courageux, Hardi.
جبر Force, Vexation, Violence.	جریان Coulant, Courant.
جبر مقابله Algèbre.	جرب Arpent.
جبرون Fatalistes.	جربه Amende.
جبل Montagne.	جـ Excepté, Hormis; en Outre.
جمن Lâcheté.	جـ Partie, Portion.
جـ Manteau, Tunique.	جـ Récompense; Pénalité.
جـ Aïeul.	جـ Pénal.
جـ Exprès, Sérieusement.	جـ Aliquote.
جـ Divisé, Séparé.	جـ réintégrer.
جدار Paroi.	جـ Molécule.
جدا شدن quitter.	جـ Aliquante.
جدا کردن retrancher, abstraire.	جـ Partiel. (sic!).
جداگاه Séparément, à Part.	جـ Reflux.
جدا Guerre, Dispute, Combat.	جـ Résolution, Décision.
جـ Capricorne.	جـ Portefeuille.
جـ Sérieux.	جـ Partie, Peu.
جـ Moderne, Nouveau, Récent.	جـ ile.
جـ Récemment.	جـ Insulaire.
جـ Attraction.	جـ Capitation.
جـ absorber.	جـ Témérité, Hardiesse, Con-
جـ Aspiration.	جـ rage, Audace.
جـ Courage, Bravoure.	جـ oser.
جـ Blessure, Pus.	جـ chercher; quérir.
جـ Chirurgicale (rique).	جـ sauter.
جـ Gale.	جـ Soubressaut, Sursaut.
جـ Psorophthalmie.	جـ bondir, sautiller.
جـ Rogue.	جـ Ponton.
جـ Scabieux.	جـ Corps.
جـ Cloche, Clochette.	جـ Charnel.
جـ Gorgée.	جـ Gros, Gras, Corpulent.
جـ buvotter.	جـ Boite, Carquois.
جـ Etincelle, Parcelle.	جـ Persil.

163. جـ Chouette.	جـ Phrase; Somme, Totalité.
جـ Injustice, Vexation.	جـ Congélation.
جـ Endurant.	جـ République.
جـ Tyran.	جـ Républicain.
جـ apparier.	جـ Tout.
جـ désapparier.	جـ en Tout, Entirement.
جـ Ruade.	جـ Beau.
جـ Paupière.	جـ Farfadet, Esprit, Génie, Ange.
جـ Futile, Frivole, Incohérent.	جـ Funèbre, Cadavre, Brancard.
جـ Aigrette.	جـ Crime, Pêché.
جـ Foie.	جـ Côté, Partie.
جـ Résplendissant.	جـ Mobile, Remuant.
جـ Abandon, Emigration.	جـ brandiller, branler, ébranler,
جـ Bourreau.	جـ mouvoir.
جـ polir.	جـ Fluctuation.
جـ Grandeur, Gloire.	جـ se tremousser.
جـ Transmigration.	جـ Paradis.
جـ Peau, Cuir, Volume, Tome.	جـ Sexe, Genre, Sorte, Espèce,
جـ Agile, Prompt.	جـ Qualité.
جـ Pellicule.	جـ Beau sexe.
جـ Cutané.	جـ Générique.
جـ Répression.	جـ Guerre.
جـ Clair, Poli, Résplendissant.	جـ Duel.
جـ Gilet.	جـ Forêt, Futaie.
جـ Inanimé.	جـ Antarctique.
جـ Coût, Copulation.	جـ Foli, Fureur.
جـ Communauté, Réunion, Assemblée.	جـ Fœtus.
جـ Faculté.	جـ Embryologie.
جـ Beauté.	جـ Ruisseau, Fleuve.
جـ Crâne, Pariétal.	جـ Orge.
جـ Foule, Multitude; Contraction, Totalité; Pluriel.	جـ Réponse.
جـ tasser.	جـ réciter, répliquer, ré-
جـ Vendredi.	جـ pondre.
جـ Foire.	جـ Jeune.
	جـ rajeunir.
	جـ Bienfaisance, Munificence.

165
Ephèbe. جوان نوسیده
Bourgeon; Pousse; Rejeton. جوانه
Adolescence. جوانی
Lapidaire. جواهر تراش
Poulet. جوجه
Puro-epic. جوجینبی
Générosité. جود
Oppression, Tyrannie. جود
Bas. جوداب
Gémeaux. (S. Zqua). جوزا
Ebullition. جوش
sonder. جوش خوردن
Cuirasse. جوشن
bouillir. جوشیدن
Faim. جوع
Intérieur. جوی
Mouvement, Promenade. جولان
Substance; Quintessence. جوه

Salicine. جوهردید
Spiriteux. جوهردار
Fleuve, Rivière. جوی
Rigolo. جوی کوچک
broyer, piler, casser, croquer, ronger. جودیدن
Croisade. جهاد
Monde. جهان
Raison; Orientation. جهت
Effort, Peine, Travail. جهد
Enfer. جهنم
Infernal. جهنمی
sauter. جهیدن
Trousseau. جهین
Poche. جیب
Sacoche. جیب جرمی
Vif-argent, Mercure. جیوه
Tain. جیوه بشت آینه

ج

ج septième lettre de l'Alphabet
Agile, Prompt; Vélocé. چابک
Diligence. چابکی
Courrier. چاباد
Station. چابادخانه
imprimer, lithographie. چاپ کردن
Câlin. چاپلوسی
Tente. چادر
camper. چادر زدن
Quadruple. چادرار
Cadre. چادر جوبه
Quadrumane. چادرست
Moyen, Remède. چاره
diner. چاشت خوردن

Gustation; Piston. چاشنی
engraisser. چاق شدن
Canif, Jambette. چاقو
Rémouleur. چاقو نیزکن
Déchiré. چاک
Servile. چاکری
Svelte. چالاک
Mâchoire, Menton. چاه
Puits, Fosse. چاه
Fossette. چاه زینتدان
Thé. چای
Gauche; Sénestre. چپ
Balustrade. چمر
Pipe. چن

167
Parassol, Visière. چتر
Parapluie. چتر باران
Ombrelle. چتر زانه
Pourquoi? چرا
Lampe, Lumière. چراغ
éteindre la bougie. چراغ کشتن
Pâtre, Pâture, Repaire. چرا کردن
Gras. چرب
faire la méridienne. چرت زدن
Bureau. چرتکه
Machine, Roue. چرخ
Rouet. چرخ ريسان
tourner, toupiller, tournoyer. چرخ زدن
Crasse, Ordure, Saleté. چرك
encerasser. چرك آلود کردن
nettoyer. چرك را كرتن
suppurer, tacher. چرك کردن
Cuir. چرم
Semelle. چرم نه كفش
Tanneur. چرم كر
adapter, coller, joindre. چسبانیدن
Fretillant, Preste. چست و چالاک
Œil. چشم
Prestige. چشم بندی
ciller, papilloter. چشم پودیدن
compatir. چشم پوشیدن
attendre, espérer. چشم داشتن
éblouir. چشم را خیره کردن
dessiller. چشم گشادن
fontaine, Source. چشمه
goûter. چشیدن
Betterave. چندر
Treille. چفت
instiller. چکانیدن
Marteau. چکش
Botte. چکمه

dégoutter, découler. چکیدن
Comment? چگونه
Serrurier. چکبر
Tonneau. چلبك
Trique. چلباق
Gamelle. چلبچه
Gazon, Prairie, Pelouse. چمن
Platane. چنار
Comme, Ainsi. چنان
Ainsi que, Quoique. چنانچه
Spirale. چنين
Combien?, Plusieurs, Quelques-uns. چند
Tant, Autant, Plus, Plusieurs. چندان
Aussitôt que, Autant que. چندانکه
Tant, Autant; Quantième. چندان
Griffe, Ongle. چنگ
Fourchette. چنگال
Trident. چنگال سه دندان
s'Agriffer. چنگ زدن
Bâton, Canne. چوب
Plumeau. چوب پر
Bouchon. چوب بنه
Verge. چوب دست
Sandal. چوب مندل
Berger, Pâtre. چوبان
Battoir, Raquette. چوبكان
Puisque; Comme, Ainsi. چون
Lorsque. چرتکه
Quel, Que, Quoi?. چه
Quatre. چهار
Carrefour. چهارسوق
Quatrième. چهارم
Quatorze. چهارده
Quatorzième. چهاردهم
Quatorzièmment. چهاردهمین

169

Visage, Figure. **صبره**
 Rubicond. **صبره سرخ‌رونگ**
 Quarante. **چهل**
 Quarantième. **چهلیم**
 Quarantienement. **چهل‌سالین**
 Indienne. **هندی**
 cueillir, entasser; tondre. **چیدن**
 Courageux. **صبره**

Adroit. **صبره دست**
 Objet. **چیز**
 Quelque chose, Peu. **چیزی**
 Froncement. **چین‌چین**
 plisser. **چین‌دادن**
 Jabot. **چینه‌دان**
 Porcelaine, Faïence. **چینی**

ح

Huitième lettre de l'Alphabet.

Portier. **حاجب**
 Nécessité, Besoin. **حاجت**
 Cigogne. **حاجی لاله‌ک**
 Evénement, Accident, Incident. **حادثه**
 Méaventure. **حادثه‌موخت**
 Expert, Habile. **حاذق**
 Torride. **حار**
 Gardien. **حارس**
 Désavouer, Nier. **حاشا کردن**
 Marge. **حاشیه**
 Post-Scriptum. **حاشیه برکاف**
 Annotateur. **حاشیه‌نویس**
 Total. **حاصل‌جمع**
 Acquérir, Recueillir, Obtenir. **حاصل کردن**
 Prêt, Présent, Assistant. **حاضر**
 Riposte. **حاضر جوابی**
 Accort, Serviable. **حاضر خدمت**
 Prévenance. **حاضر خدمتی**
 Gardien, Conservateur, Sauvage. **حافظه**
 Mémoire. **حافظه**
 Gouverneur. **حاکم**

Satrape. **حاکم صوبه**
 Etat, Position, Situation. **حال**
 Déjà, Maintenant, Présent. **حالا**
 Etat, Circonstance. **حالت**
 Occurrence. **حالت اتفاقیه**
 Ignominie. **حالت افتضاح**
 Agonie. **حالت نزع**
 Statu quo. **حال حاضره**
 Actuellement, Présentement. **حاليا**
 Porteur. **حامل**
 Garde des sceaux. **حامل مهر سلطان**
 Chevalier. **حامل نشان افتخار**
 Enceinte. **حامله**
 Tutélaire. **حامی**
 Voile. **حایل**
 Amour, Attachement, Affection. **حُب**
 Prison. **حبس**
 Ischurie. **حبس البول**
 incarcérer, enfermer. **حبس کردن**
 Gréneterie. **حبوبات فروشی**
 Grain, Pilule. **حب**
 Amant, Aimé, Amoureux. **حبيب**
 Jusqu'à, Jusqu'à ce que... **حَتَّى**
 Rideau, Voile. **حجاب**

171

Démasquer. **حجاب برداشتن**
 Diaphragme, Péricarde. **حجاب حاجر**
 Sculpter. **حجاری کردن**
 Document. **حجت**
 Pierre. **حجر**
 Dendrite. **حجر شجره**
 Boutique, Chambre, Magasin. **حجره**
 Densité. **حجم (اجسام)**
 Limite. **حد**
 Forgeron. **حداد**
 Protubérance. **حدب**
 Confins. **حدود**
 Mezzo-Termié. **حدوسط**
 Aphorisme, Légende, Nouvelle, Tradition. **حدیث**
 Savoir faire. **حذافت**
 Précaution. **حذر**
 Obvier. **حذر کردن**
 retrancher, supprimer. **حذف کردن**
 Chaleur, Calorique. **حرارت**
 Sacré, vénérable. **حرام**
 Illégitime, vaurion. **حرامزاده**
 Brigand, Partisan. **حرامی**
 Caméléon. **حربا**
 Convoitise, avidité, Cupidité; Rapacité. **حرص**
 Lettre, mot. **حرف**
 Préposition. **حرف جر**
 Terminaison. **حرف زاید**
 parler. **حرف زدن**
 Art, Métier; Gagne-pain. **حرفه**
 Ischion, Coxal. **حرقه**
 Mouvement, Locomotion, Action. **حرکت**
 Diastole. **حرکت انقباضیه**
 Systole. **حرکت انقباض قلب**

contrevenir. **حرکت بخلاف کردن**
 monvoir. **حرکت دادن**
 Saccade. **حرکت شدید**
 Déception, Mécompt, Malheur. **حرامان**
 Révérence, Respect, Vénération. **حرمت**
 Avide; Rapace. **حرص**
 Ami, Compagnon. **حریف**
 Incendié, Allumé; incendie, Flamme. **حریق**
 Discretion. **حزم**
 Affligé, Triste, Mélancolique. **حزن**
 Sens, Sensation; Tact. **حس**
 Compte. **حساب**
 Comput. **حساب تقویم**
 Chronologie. **حساب نوازیخ**
 Sensible, Sensitif. **حساس**
 Quantité, Valeur, Mesure, Manière; Suivant. **حسب**
 Jalousie, Envie. **حسد**
 Soupir; Malheur, Calamité. **حسرت**
 Beauté, Elégance. **حسن**
 Euphémisme. **حسن تمیز**
 Bon naturel, Bonnes mœurs. **حسن خلق**
 Assentiment. **حسن قبول**
 Disert. **حسن ناطقه**
 Envieux. **حسود**
 Ressemblément, Réunion. **حشر**
 Insecte. **حشره**
 Splendeur, Faste, Pompe. **حشمت**
 Redondance. **حشو**
 Fort, Forteresse, Citadelle, Château, Rempart. **حصار**
 Pétéchies. **حصبه**
 Quote part; Portion, Lot. **حصه**
 Acquisition, Résultat. **حصول**

173
 ناتو Natto.
 حشرت Présence, Majesté, Excellence, Altesse.
 حشيش Périgée.
 حظ Plaisir, Jouissance, Ravissement.
 حکردن complaire, jouir.
 حخر Excavation.
 حخر کردن fouiller.
 حخره Cavité.
 حخره چشم Orbité.
 حفظ Conservation; Mémoire.
 حق Vérité.
 حق اصطبل Etablage.
 حق المرور Péager, Transit.
 حق داشتن avoir Droit.
 حله Jongleur, Joueur de gobelets; Prestidigitateur.
 حلم Humble, Misérable, Méprisé.
 حلیت Réalité, Vérité.
 حلیقتاً Réellement, Effectivement.
 حلیقی Réel.
 حکا Graveur.
 حکا کردی Xylographe.
 حکایت Histoire, Récit, Conte, Anecdote.
 حکایت فاجعه انگیز Tragédie.
 حکایت کردن narrer, raconter.
 حکم Arbitre.
 حکم Conséquence, Ordre, Loi; Jugement, Somation.
 حکم تسلیم کردن Sommer.
 حکمران مطلق Dictateur.
 حکم کردن commander.
 حکمت Savoir, Science; Philosophie.
 حله و اصلاح کردن remanier.

Judicature; Gouvernement, Autorité, Pouvoir.
 حکومت از باب نفوذ Oligarchie.
 حکومت جمهوری دموکراسی Démocratie. (ci).
 حکومت کردن maîtriser, gouverner.
 حکومت منفرد Monarchie.
 حکومت نسوان Gynécocratie. (ci).
 حکه Prurit.
 حکیم Sage; Philosophe, Médecin.
 حل Déchiffrement.
 حلاج Cardeur.
 حلاوت Suavité.
 حلزون Limace (con).
 حلق Gosier, Gorge.
 حلقه Anneau, Cercle.
 حلقی Guttural.
 حل کردن détremper, dissoudre, résoudre.
 حل نشدنی Indéchiffable.
 حلیم Bénin, Doux, Humain.
 حلیه Chamarrure, Ornement.
 حمال Porte-faix.
 حمام Etuve, Bain.
 حمامی Etuviste, Baigneur.
 حمایت کردن protéger, défendre; patronner, sauvegarder.
 حمل Grossesse; Charge, Fardeau.
 حمل Béliet (S. Zoque).
 حمله Attaque, Offensif.
 حمله سرفه Quinte.
 حمت Zèle, Ardeur, Courage.
 حنجره Pharynx.
 حنکی Palatal.
 حنوط کردن embaumer.
 حواری Apôtre.
 حواس Sensibilité.

176
 حواله Rescription.
 حواله دادن ordonnancer.
 حوالی Environs, Alentours.
 حوزة Contrée.
 حوشه Misanthropie.
 حوصلة Gésier, Estomac.
 حوض Bassin, Citerne, Réservoir.
 حول و حوش Pourtour.
 حی Vivant, Vif.
 حیا Pudeur, Honte; Timidité.
 حیات قبل Préexistence.
 حیات نو دادن revivre.

Stupeur. Stupéfaction.
 حیض Menstrues.
 حیطه Contur. Lieu.
 حیف Damage.
 حيله True (fig.).
 حيله باز Captateur, Rusé.
 حيله حكي Stratagème.
 حین Temps, Moment, Epoque, Heure.
 حیوان شناسی Zoologie.
 حیوان عجیب الخلقه Monstre.
 حیوان تافق Animal raisonnable.
 حیوان کبسه دار Sarigue.

خ

خ neuvième lettre de l'Alphabet.
 خائن Scélérat.
 خاتم Cachet, Sceau.
 خاتمه Fin, Conclusion.
 خاتمه کلام Epiphonème.
 خاج Croix.
 خادع Insidieux.
 خادم Serviteur, Domestique, Servent.
 خار Epine, Ronco.
 خارا Pierre dure.
 خار پشت Hérisson.
 خارج Exterior, Externe.
 خارج قسمت Quotient.
 خارجی Extrinsèque.
 خاردار Acanthacé.
 خار دار Epiniers.
 خار غش Grattelle.
 خارق العاده Prodigious.
 خار علمی Esturgeon.

خاریدن démanger.
 خازن Trésorier. Caissier.
 خاص Propre, Pur; Notable.
 خاصیت Propriété.
 خاطر Cœur; Esprit; Pensée; Idée.
 خاطر جمع کردن tranquilliser.
 خاطره Réminiscence.
 خاک Terre, Poussière.
 خاک آره Sciure.
 خاک انداز Pelle.
 خاک برداشتن terrasser.
 خاکدان Globe terrestre.
 خاکسار Méprisé, Vil.
 خاکستر Cendre.
 خاکستر سازی Cinération.
 خاکستری رنگ Gris.
 خاکی Terreux.
 خاکی و آبی Amphibie.
 خال Signe, Marque, Envie; Oncle.
 خالص Pur, Sincère.

177
 خاله Apanage.
 خالق Créateur.
 خال کوبیدن tatouer.
 خاله Tante.
 خالی Vide.
 خالی کننده هوا Pneumatique.
 خام Cru.
 خاموش شدن se taire.
 خاموش کردن éteindre.
 خاموش نشدنی Inextinguible.
 خاندان Famille, Dynastie.
 خانقاه Hospice, Couvent.
 خانم Madame.
 خانم کوچک Mademoiselle.
 خانه Maison.
 خانه زنبور Alvéole.
 خائن Traître.
 خاب Epididyme.
 خاب کفر Châtour.
 خاب کشی Castration.
 خاب کشیده Ennuque.
 خبات Perversion.
 خباز Boulanger.
 خبیث طینت Malignité.
 خبر دادن avertir, informer, prévenir.
 خبز Pain.
 خط Aberration.
 خبیث Méchant, Vilain, Ignoble.
 خبه Trappu; Ramassé.
 ختم کردن achever, finir.
 ختم کردن circoncrire.
 خجالت کشیدن rougir.
 خجلت Honte, Confusion.
 خدا Dieu; Maître.
 خداس Timoré.
 خداشناس Indévol.

Tromperie, Imposture.
 خدمت اداره Service.
 خدمت کردن servir.
 خدمت Flèche.
 خدمت Prince.
 خذلان Faiblesse, Impuissance.
 خذله Vagabond.
 خر âne.
 خرازی Quincaillerie.
 خراب Ruine, Ruiné, Dévasté.
 خرابی Ivrogne.
 خراب کردن demolir, détruire.
 خرابه و ویاب کردن bouleverser, ravager.
 خرابه Décombres, Débris, Désert.
 خرابی حال Délabrement.
 خراج Tribut.
 خراجگذار Tributaire.
 خراش Ecorchure, Egratignure.
 خراشیدن égratigner, racler.
 خراط Tourneur.
 خرا میدن se carrer, se panader, se pavaner.
 خرمه Melon d'eau.
 خرج Dépense, Frais.
 خرج یار Pourvoyeur.
 خرج کردن dépenser.
 خرجین Bissac.
 خرچک Ecrevisse.
 خر کردن râler, ronfler.
 خرد Raison.
 خردل Moutarde.
 خردمند Sage, Raisonnable.
 خرس Ours.
 خرس دریائی Lamantin.
 خرسند Content.
 خرسند Trompe.

179
 خرف کردن abêtir.
 خرنه Tabernacle, Tente.
 خرگوش Lapin, Lièvre.
 خرگوش ماده Hase.
 خرم Agréable, Joyeux.
 خرما Datté.
 خرمی بخشیدن égayer.
 خروج Sortie, Apparition.
 خروس Coq.
 خروس احنه Chapon.
 خروشدن s'agiter.
 خرید Achat.
 خریدن acheter.
 خرید و فروش Commerce, Trafic.
 خرید و فروش کردن trafiquer.
 خریطه Bourse; Carte géographique.
 خزان Automne.
 خزانه Trésor, Fisc.
 خزانه دار Trésorier.
 خزانه داری Trésorerie.
 خزنده Rampant, Reptile.
 خزیدن ramper, grimper.
 خسر Laitue.
 خسارت Griffé-tort; Préjudice; Perte, Dommage.
 خسیدن dormir.
 خست Mesquinerie.
 خسته Las, Fatigue; Rendu.
 خسروانه Royalement.
 خس و خاشاک Balayure, Broussailles.
 خسوف Eclips.
 خسیس Avare.
 خشک Brique.
 خشکسالی Pavot.
 خشک Aride, Sec.
 خشکانیدن dessécher, épuiser, tarir,

sécher.
 خشک کننده Siccatif.
 خشکی Sécheresse; Siccité.
 خشم Colère.
 خشم آمیز Abirato.
 خشکین شدن s'effarer, s'irriter.
 خشن Rude.
 خشنود Content, Satisfait.
 خصلت Nature, Qualité, Mérité.
 خصم Querreleur, Ennemi; Antagoniste, Adversaire.
 خصوصاً Surtout, Particulièrement.
 خصوصیت Intimité particulière.
 خصومت Querelle, Dispute.
 خصه Testicule.
 خط Ligne, Ecriture; Raie; Tiret.
 خط استوا Ligne méridienne.
 خط نصف النهار Ligne curbe.
 خط متوالی Ligne perpendiculaire.
 خط مسموم Ligne de démarcation.
 خط فاصل خط.
 خطا Erreur, Faute.
 خطاب Allocution.
 خطاب کردن apostropher.
 خطابه Oraison.
 خطای سخن Barbarisme.
 خط جلان Radiation.
 خط جلان کشیدن biffer, radier, raturer.
 خطبه Harangue.
 خطبه خوانی Déclamation.
 خطر Péril.
 خط راست کشیدن aligner.
 خطرناک Dangereux; Scabreux (fig.).
 خطسیر Parcours.
 خط شوریده Griffonage.
 خطاطی Sécante,

rayer. خطریدن
 Dangereux, Périlleux. خطر
 dormir. خوابیدن
 Suffocation. حلقه
 étrangler, étouffer, suffoquer حلقه کردن
 Suffocant. حلقه کننده
 Caché. مخفی
 en Secret. مخفیانه
 Léger. خفیف
 délivrer, affranchir, élargir, relever. خلاص کردن
 Quittance. خلاصنامه
 Résumé. خلاصه
 Rachat. خلاصی بدهی
 Contradiction, Opposition. خلاف
 Amont. خلاف مصوبه
 Créateur. خلاق
 Cure-Dents. خلاق
 Eternité. حلد
 Pituite. خط
 Glairé. خطالنج
 pratiquer. خطه و آمیزش کردن
 désarmer. خطه مسلحه کردن
 Successeur, Fils. خلف
 Postérieur. خلفی
 Créature; Hommes; Peuple, Nation. خلق
 Humeur, Caractère. خلق
 nuire. خلل رسانیدن
 Vacuité. خلوص
 Cabinet, Boudoir. خونه
 Candeur, Sincérité. خوص
 Assortissant. خبیب
 Courbe. خم
 surplomber. خم کردن
 bombarder. خمباریدن

Vin. خمر
 Epacte. خمره
 incliner, pencher, ployer. خم کردن
 bâiller. خمبازیدن
 Amelure, Flexion. خمیدگی
 se courber, se plier. خمیدن
 Pâte, Levain. خمیر
 ompâter. خمیر آلود کردن
 Scrofules. خناری
 Androgyne, Hermaprodite. خنثی
 Poignard. خنجر
 Fossé. خندق
 Ris. خنده
 Drôle. خنده آور
 Affable. خنده رو
 Hilarité. خند و شوخی
 rire. خندیدن
 Froid, Tempéré, Frais. خنک
 Habitude, Caractère. خو
 Sommeil, Songe. خواب
 endormir, faire coucher: rendormir. خوابانیدن
 Hypnotique. خواب آور
 Rebours. خواب باز
 rêver. خواب دیدن
 roupiller. خواب رفتن
 Dortoir, Chambre à coucher. خوابگاه
 Grabat. خوابگاه چرکین
 dormir, se coucher. خوابیدن
 Monsieur, Maître, Ennuque. خوابه
 Méprisable. حوار
 Brigueur. حواستکار
 vouloir, demander, désirer. خواستن
 lire; chanter; appeler. خواندن
 Lecteur; Chanteur. خواننده
 Soit. خواه

Sœur. خواهر
 Nièce. خواهرزاده
 vouloir, désirer. خواهش کردن
 Bon, Bien. خوب
 Fier. خوددین
 Amour-propre. خودپرستی
 Egoïste. خودپرست
 Egoïsme. خودپرستی
 se plotonner. خود را جمع کردن
 Despotique, Capricieux. خودداری
 Arbitraire. خودداری
 Suicide. خودکشی
 Fastueux. خودنما
 Nourriture. خوراک
 valise. خورجین
 triturer, concasser, écraser. خورد و ساختن
 manger. خوردن
 Petit, Subtil. خورده
 Chère; Aliment; Ragout. خورشی
 Soleil. خورشید
 Estiomène. خورنده
 Agréabl. خوش آینه
 Joyeux, Gai. خوشدل
 Joli, Revenant. خوشگل
 Savoureux. خوشمزه
 Honnête, Probe. خوش معامه
 Civil, Courtois, Poli. خوش منشی
 satisfairo. خوشنود کردن

dixième lettre de l'Alphabet.

Pelade. دانه آبلوب

entrer. داخل شدن

importer. داخل کردن اموال بمملکت املی

Calligraphé. خوش نویس
 Enchanté, Content, Satisfait. خوشوقت
 Epi, Grappe. خوشه
 Périlleux, Timide, Redoutable. خوفناک
 Cochon, Pore. خوک
 Pore. خوک
 Sang. خون
 ensanglanter. خون آلود کردن
 Sanguinaire. خونخوار
 Sang-froid. خون سردی
 Pore. خوی
 Parent, Proche. خویش
 apparenter. خویشاوندی پیدا کردن
 Avenue, Allée. خیابان
 Concombre. خیار
 Réhibition. خیار لبن
 Tailleur. خیاط
 Imagination, Fantôme. خیال
 rêvasser. خیال واهی کردن
 Trahison, Prévarication. خیانت
 trahir. خیانت کردن
 Bon, Bien; le Bien; Non. خیر
 Charitable. خیر
 Berlue. خیرگی چشم
 Malveillant, Opiniâtre. خیره
 Charrue. خیش
 Beaucoup, Trop, Très. خیلی
 Reculé. خیلی قدیم
 Tante. خیمه

Interne, Citérieur. داخلی

Justice, Exécution, Judiciaire. داد

Doléance. دادخواهی

donner, remettre, fournir. دادن

185
 دار Maison, Habitation.
 دارالاشباه Secrétariat.
 دارالتجاره Comptoir.
 دارالفنون Polytechnique.
 دارچون Cannelle.
 دارنده Bien-Tenant.
 دارنده Bigame.
 داروی ممکن Palliatif.
 داس Serpette-Faucille.
 داستان Histoire, Conte, Fable, Roman.
 داشتن avoir, posséder.
 دای Pétitionnaire.
 دای Estampille, Fonticule, Stigmate.
 دای Balafre.
 دای گذاردن cautériser.
 دای فبْرِیفِجِه Fébrifuge.
 دایه Répulsion.
 دایان Vestibule.
 دای Filet, Lacet, Traquet, Panneau; Rets, Tirasse, Trappe.
 داماد Gendre.
 دام طوره Pantière.
 دامن Basque, Pan.
 دامنه پانناوت pannauter.
 دانا Instruit, Sage, Savant.
 دانی Science.
 دانستن savoir, connaître, s'apercevoir.
 دانس Savoir, Science, Connaissance.
 دانس پدانتری Pédanterie.
 دانسور Savant, Lettré.
 دانه Grain, Graine; Pépin.
 دانه درآمیختن engrener.
 داوطلب Réciplendaire.
 دایره Corcle; Appartement.

دایم Continuel, Permanent.
 دایم Continuellement, Toujours.
 دایه Nourrice.
 دایه Cynosure (const.).
 دایه Tanneur.
 دایات Corroi.
 دایه تاننر tanner.
 دبستان Lycée, Ecole, Collège.
 دیر Clerc, Commis; Rédacteur, Gérant; Scribe.
 دختر Fille.
 دخل Rente, Revenu.
 دخول Entrée, Revenu.
 دخیل Intime, Familier.
 در Porte; En, Dans.
 دراج Francolin.
 دراز Long.
 دراز نشیدن s'étendre, se coucher.
 در آمدن entrer, sortir.
 در انجام à l'Issue, à la Sortie.
 در آوردن produire.
 درایه bon Sens; Jugement, Sain.
 در اینجا Céans.
 در اینصورت dans ce Sens.
 دربار Audience; Cour princière.
 دربان Portier.
 در بزرگ معبد Portail.
 در بده Vagabond, Fainéant.
 در بستر ماندن s'aliter.
 در بستن Lier, attacher.
 در پیچ کردن empoigner.
 در پیش Devant, en Présence.
 در پی هم آمدن s'entre-suivre.
 در جوال کردن ensacher.
 درجه Degré.
 درجه حرارت Température.

187
 در حاشیه نوشتن apostiller.
 در حساب پذیرفتن allouer.
 درخت Arbre.
 درخت خرما Palmier.
 درخت زبان گنجشک Frêne.
 درخت قهوه Cafier.
 درخت بو Cep. (sè).
 درختان Flamboyant, Brillant, Éclatant, Pétillant.
 درخشنده Lumineux, Brillant.
 درخشیدن briller, luire; scintiller.
 در حلال این احوال Là-dessus, sur cela.
 در خواب بودن sommeiller.
 درخواستن demander, désirer.
 درخور Convenable.
 در خیال بودن se soucier.
 درد Lie.
 درد چشم Ophthalmie.
 درد حنّاق Angine.
 در دفتر ثبت کردن inventorier.
 در دفتر زندان قید کردن écrouer.
 در دقّاح Hémiplégie, ou Hémiplexie.
 دردناک Dououreux, souffrant.
 در ذیل امضا کردن soussigner.
 درز Couture.
 درز Suture.
 درس Leçon, Etude.
 درست Vrai, Valable.
 درس تقلید Rôle.
 درس خواندن apprendre.
 درس دادن enseigner.
 درس دین دادن catéchiser.
 درشت dur, Grossier.
 درشت خوئی Incivilité.
 درشت منعی Balourd.
 درشتی Dureté, Sévérité.

Cocher. در شکارچی.
 Alène. درفش.
 Potentiel. در قوه.
 embarquer. در کشتی نهادن.
 concevoir; sentir. در کز کردن.
 dépasser. در گذشتن.
 Médicament, Remède. درمان.
 Faiblesse. درماندگی.
 Portrait, Langoureux. درمانده.
 outrer. درمانده کردن.
 comparer. در مقایسه عدالت حاضر شدن.
 Féroce, Rapace. درنده.
 Retard, Délai. درنگ.
 Moisson, Récolte. درو.
 Porte, Porte cochère. دروازه.
 Salut. درود.
 Mensonge; Prétendu. دروغ.
 menteur. دروغگو.
 Faucheur. دروگر.
 L'Intérieur; Dedans. درون.
 Moine; Pauvre. درویش.
 Vallée, Défilé, Val. دره.
 Monnaie. درهم.
 Mer. دریا.
 Lac. دریاچه.
 devinar, comprendre, concevoir; recouvrer. در یافت کردن.
 Soupape; Valve. دریچه.
 Poterne. دریچه نهانی.
 déchirer, rompre. دریدن.
 Réfus. دریغ.
 gueuser, mendier. در بوزه کردن.
 Voleur, Assassin. دزد.
 Forban, Pirate. دزد دریایی.
 Plagiaire. دزد مضامین.
 Vol. دزدی.

189
دست Main.
دستار Turban.
دست‌انداختن persifier.
دست‌اندازیه Rampe.
دست‌آویز Motif, Argument.
دستخط Manuscrit.
دست‌هرازی کردن attenter.
دست‌و‌است Dextre; à Droite.
دسترس Abordable.
دست‌زدن tâter.
دستک Solivo.
دستکش Gant.
دستگیری Concours.
دستمال Mouchoir; Essuie-main.
دستمال‌کردن Cravate.
دست‌و‌پازدن se démener.
دستور Contrôle; Autorisation, Lavement.
دستورالعمل Instruction.
دست‌قلم Porte-Plume.
دسته‌کردن batteler, grouper.
دسته‌هاون Pilon.
دستباری Aide, Appui, Secours, Assistance.
دشت Désert.
دشتی Agreste, Rustique, Sauvage.
دشمن Ennemi.
دشمن‌خارجیان xénophobe.
دشمنی Hostile.
دشمنی‌نمودن haïr.
دشنام Injure, Invective.
دشنام‌کردن galvauder, injurier, gronder.
دشته Cimeterre.
دشوار difficile.
دشماکردن prier.

Procès; Prétention, Réclamation, Demande; Querelle.
دعوت Indiction, Invitation.
دعوت‌ستازیه Défi.
دعوت‌کردن évoquer.
دعوت‌کردن se pourvoir.
دعوت‌داده trouble d'Esprit, Confusion.
دعوت Vice, Défaut.
دعوت‌داری Baratterie.
دعوت‌داری Archives.
دعوت‌داری Cahier, Régistre, Catalogue, Bureau, Inventaire, Liste; Rôle.
دعوت‌داری Nécrologe.
دعوت‌داری Chancellerie.
دعوت‌داری Secrétaire, Chef des archives.
دعوت Impulsion, Rejet.
دعوت‌داری Désenslure.
دعوت‌داری Assouvissement.
دعوت‌داری désenrhumier.
دعوت‌داری désenchanter.
دعوت‌داری éloigner, chasser, dissiper.
دعوت‌داری désennuyer.
دعوت‌داری Foie.
دعوت‌داری en une Foie, Subitement.
دعوت‌داری Inhumation; Enterrement.
دعوت‌داری enterrer, enfouir, ensevelir.
دعوت‌داری Etisie.
دعوت‌داری frapper à la porte.
دعوت‌داری Soin, Précision, Exactitude.
دعوت‌داری Fin, Subtil; Scrupuleux.
دعوت‌داری Minute.
دعوت‌داری Boutique.
دعوت‌داری achalander.
دعوت‌داری Bouton.
دعوت‌داری Cœur.
دعوت‌داری désobliger.

دلاک Barbier.
دلال Courtier.
دلال Indication, Direction.
دلاله Appareilleuse, marieuse.
دلاور Courageux, Brave.
دلاور Ravissant.
دلاور plandre.
دلاور Joli, Beau, Belle.
دلاور Attaché.
دلاور Mondain.
دلاور Attrayant.
دلاور Triste, Peiné, Contrit.
دلاور Gré.
دلاور Contentement, Joie, Satisfaction.
دلاور Agacant, Ravissant, Séduisant, Sémillant.
دلاور Appas.
دلاور Affliction.
دلاور Infatuation.
دلاور allécher.
دلاور Amant (le).
دلاور Dauphin.
دلاور Gentil.
دلاور Charmant, Agréable.
دلاور Complaisance.
دلاور Cruche, Seau; Verseau (S. Zyne).
دلاور Preuve, Argument.
دلاور Moment, Soufflet.
دلاور Queue.
دلاور Nez.
دلاور Corveau.
دلاور Promontoire, Cap.
دلاور Céphalique, Cérébral.
دلاور Larme.
دلاور Lacrymal.

Pustule, Ulcère.
دلاور Bat.
دلاور Sanguin.
دلاور Souffler.
دلاور Dent.
دلاور Dentiste.
دلاور Alluchon.
دلاور Côte.
دلاور Monde.
دلاور Temporel.
دلاور Médicament, Remède.
دلاور Névritique.
دلاور Hémostatique.
دلاور Escarotiques.
دلاور Maturatif.
دلاور Betail.
دلاور Encrier.
دلاور Pharmacie.
دلاور Apothicaire, Pharmacien.
دلاور Durée, Continuation, Prolongation.
دلاور Aigremoine.
دلاور Potion.
دلاور convoler.
دلاور refouler.
دلاور Adoué, Accouplé, Apparié.
دلاور Bipède.
دلاور coudre.
دلاور Fumée.
دلاور encenser.
دلاور saurer.
دلاور Famille, Maison.
دلاور Dynastie.
دلاور Suie.
دلاور Siècle, Cercle; Fortune; Autour, Période, Périphérie.

193 دور Loin, Eloigné.
دوران Temps.
دوربین Longue-vue; Telescope; Pres-
byte.
دوربین کتاب نما Hélioscope.
دورنما Panorama, Paysage.
دوره Cycle, Cercle; Période; Tour,
Circuit; Périmètre.
دوره استحکامات Circconvallation.
دوری Orbiculaire.
دوری از مرکز Excentricité.
دوزخ l'Enfer.
دوست داشتن aimer.
دوستی Amitié.
دوشك Matelas.
دوخییدن traire.
دوك Fuseau; Quezonille; Quille.
دولت Richesse, Fortune; Gouver-
nement, Puissance, Empire.
دولتخواه Bienveillant.
دومعا Ambigue.
دونیم کره Planisphere.
دو نیمه mi-Partie.
دویدن courir.
ده Village.
دهان Guente; Bouche.
دهانه Mors.
دهانی Buccal.
ده چندان Décuple.
دهر Temps, Siècle.
دهری Athée.
دهساله Décennal.

دهشت Effroi; Surprise, Embarras.
دهقان Villageois, Paysan.
دکون Decagone.
دزاع Tambour.
دهلیز Vestibule.
دهن Onguent, Pommade.
دهن گندان bayer.
دهنی Oléagineux.
دی Hier.
دیار Pays, Contré.
دیباچه Préface.
دیدار Vue.
دیدن voir.
دیده بان Flanquant.
دیر Couvent, Monastère.
دیر آمدن tarder.
دیر کردن retarder.
دیرینه Ancien.
دیک Casserole, Chaudière, Marmite.
دیگدان Trépied.
دیگر Autre, Autrui.
دیگرگون کردن contrefaire.
دیلاق Géant.
دین Dette, Redevance.
دین Croyance, Religion, Foi.
دین پرست Religieux, Dévot.
دینداری Dévotion, Piété.
دیو Diable; Génie; Démon.
دیوار Mur.
دیوانه Fou, Maniaque.
دیوانه جوئی بودن raffoler.
دیوث Cocu.

ز

ز onzième lettre de l'Alphabet.
ذات Nature, Essence.
ذات الجنب Pleurésie.
ذات الریه Pneumonie.
ذائب Fondu.
ذائقه Goût.
ذبیح حیوانات Abatage (Abattage).
ذبیح کردن sacrifier.
ذخیره Denrée, Provision; Réserve.
ذر Atome.
ذراغ Cantharide.
ذراع Coudée.
ذرات Maïs.
ذرع Mètre.
ذره Particule.
ذره بین Microscope.

ذریه Race.
ذغال خالص Charbon.
ذکر Mention, Souvenir, Souvenance.
ذکر کردن mentionner.
ذلیل vil, Méprisable.
ذم Blâme.
ذم کردن blâmer.
ذمه Obligation, Devoir.
ذوا بجه الاضلاع Quadrangulaire, Tét-
ragone.
ذوب نمودن بخ dégeler.
ذو ذنب Comète.
ذومدلقین Bivalve.
ذوق Goût, Jouissance.
ذکر Pensant, Penseur.

ر

ر douzième lettre de l'Alphabet.
رابطه Lien, Liaison, Connexion;
Relation.
راحی حفظ الصحة Sanitaire.
راحت Repos, Commodité.
رادع Révulsif.
راز Secret.
رازانه Anis.
رازیه Bacille- sabcot ou Fe-
nouil marin.
رأس Tête; Chef; Pièce.
راس البول Féculence.

راست Direct, Droit, vrai.
راستگو Véridique.
راستی Rectitude, Vérité.
راسخ Constant, Ferme, Solide.
راصد Observateur.
راضی بودن être content, être satisfait.
رامی Berger.
رايت Bienveillance, Clémence.
راكد Stagnant.
وام Docile; obéissant, privé.
وام کردن apaiser, apprivoiser.
وان Cuisse.

197
expulsor, chasser, repousser. راندن
Narrateur. راوی
Chemin, route, voie, règle, راه
Moyen.
acheminer. راه انداختن
Clerc, Moine. راهب
Barrager. راهدار
Octroi. راهداری
Pontonnage. راهداری بل
spéculer. راه دخل چسبن
Passage, Trajet. راهگذر
Itinéraire. راهنامه
Guide. راهنما
Suffrage; opinion, Conseil, vote. رای
Drapeau. راية
opiner. رای دادن
Pontife. رئیس روحانی
Maitre, Seigneur. رتب
Usure. ربا
Harpe, Guitare. رباب
Usurier. رباخوار
Ligament. رباط
Quatrain, Quaternaire. رباعی
Profit, Bénédice, Intérêt; Lou- ربح
cre, Gain.
Lien, Jonction, Union, Rapport. ربط
Le Quart. ربع
raver, arracher, enlever. ربودن
Belle-fille. ربه
Printemps. ربیع
Printanier. ربوی
Espoir, Prière. رجاء
Palingénésie. رجعت بعد از مرگ
rétrograder. رجعت کردن
Pourvoi. رجوع به استیناف
Lapidé; Tué. رجم

Rive. رحل
Migration, voyage, Route, رحلت
départ.
Compassion, Pitié. رحم
Matrico, Utérus. رحم
Miséricordieux, Dieu. رحمان
Clémence, miséricorde, Pitié. رحمت
Hystérique. رجمی
Clément, Miséricordieux. رجم
Visage; Condor. رخ
Habillement; Vêtements, Ef- رخ
f-fs.
Permission, Autorisation. رخصت
Fonte, Crevasse; trouée. رخه
calfautrer. رخه بستن
ébrécher, trouer. رخه کردن
Restitution; Piste. رد
rapister. رد با گرفتن
Duplique. رد جواب بجواب
rendre, restituer. رد کردن
Dentier. ردیف دندانها
Raisin. رز
Dieu. رزاق
Provision, vivres. رزق
Ration. رزق عمومی
Gond. رزه
Mission, Légation; Lettre, رساله
missive.
Opuscule. رساله
faire parvenir, transmettre, رسانیدن
envoyer.
Délivré, Libre. رستگار
Salut, Délivrance. رستگاری
délivrer; croître. رستن
Habitudo, Usage, Coutume, رسم
Loi.

Officiellement. رسماً
notifier. رسماً اخبار کردن
Ichnographie. رسم بن
Inauguration. رسم تقدیس
projeter, tracer. رسم کردن
Formalité. رسم معناد
Officiel, Habituel, Solennel. رسمی
sanctionner. رسمیت دادن
Cord. رسم
Funambule. رسن بار
Infâme, Déshonoré. رسوا
tympauser. رسوا کردن
Impudicité; Esclandre; Op- رسوائی
probre.
Sédiment. رسوب
Solidité, Stabilité. رسوخ
atteindre, arriver, parvenir, رسیدن
recevoir; mûrir.
tramer, filer. رستن
Goutte. رشمه
Jalousie. رشک
Vénal (fig.). رشوه خوار
griveler. رشوه خوردن
Observatoire. رصدخانه
Fort, Solide. رسین
Consentement, Permission. رضا
Paradis. رضوان
Humidité. رطوبت
Tarentule. رطیل
Hémorragie. رمال
observer, respecter. رعایت کردن
Tonnerre. رعد
Tonnant. رعد آسا
Beau, Tendre. رعنا
Sujets. رعیت
Désir. رعیت

Aversion, Dépit. ریمه
Traquillité, Repos. رها
Bien-être. رفاه حال
Marche; Conduite. رفتار
aller, marcher, partir. رفتن
réhabiliter. رفع بدنامی کردن
Bienveillance, Douceur. رفق
Rapiécotage. رفلو
Raccommodeur. رفلوگر
Haut, élevé, Eminent. رفیع
Camarade; ami; Confrère. رفیق
rivaliser. رقابت کردن
Danseur. رقاص
Balancier. رقاص ساعت
Cou, Nuque. رقبه
Finesse; Douceur, Délicatesse. رفقت
Pathétique. رفقت خیز
Quadrille. رقص دویدو
danser. رقص کردن
Billet. رقه
Signé. رقرده
Compétiteur, Contendant, رقیب
Surveillant, Rival.
Captivité, Esclavage, Ser- رقیت
vitude.
Menne, Mince, Fin, Subtil. رفیق
Passible; Pitoyable. رفیق القلب
Veine. رگ
Mammaire. رگ پستان
Ranulaire. رگ زردبان
Filon. رگ معدن
Frayeur, Crainte. رم
Devin, Sorcier, Magicien. رمال
Enigme. رمز
Rétif. رموك
Troupeau. رومه

Essaim ریه زنبور
Chagrin, Douleur; Offense رنج
Manœuvre رنبر
souffrir; être disposé, avoir la colique رنجور کردن
s'affliger, se chagriner, se fâcher رنجیدن
Vaurien, Vagabond رند
Cosmopolite رندلا مکان
Rabat, varlope رنده نجاری
Couleur; Teinte رنگ
Bigarré رنگارنگ
enluminer رنگ آمیز کردن
Pâleur رنگ پریدی
Pâlir رنگ پریدن
peindre, Teindre رنگ کردن
Outremer رنگ کبود
Coloré رنگین
Visage, surface-sus رو
Portique رواق
Nef رواق کلیسا
Allant, Coulant روان
s'en aller روانه شدن
Récit, Relation, Conte, Histoire روایت
Renard روانه
Voile روند
Taie روی خوش و گوشی
âme; Mânes روح
Paraclet روح القدس
Spirituel, Sentimental روحانی
animer, raviver روح بخشیدن
Dévisager رو خرا شدن
Rivière, Fleuve رود
Intestin, Boyau روده
Duodénum روده اثناعشر

Jour روز
Nyctalope روزگود
Temps, Epoques; Existence روزگار
Temporaire روزگاری
Journal, Gazette روزنامه
Jeune روزه
Diurne روزی
Coureuse, Garce روسی
Rustique, Rural, Villageois روستائی
Démarche روشی
Serein; Clair روشن
éclairer, allumer روشن کردن
Beurre, Huile روغن
Oleum ricini روغن جوج
Huile de Sésame روغن کنجد
Onction روغن مالی
Exorable رؤف
Garance روناس
Eclat, Splendeur; Beauté رونق
Zinc روی
appliquer, apposer, superposer روی هم گذاشتن
être délivré روا شدن
abandonner, élargir روا کردن
échapper روا یافتن
Conducteur رهبر
Bandit رهزن
Gage رهن
redresser رهنمائی کردن
Hypocrisie ریا
Pouvoir; Patronage ریاست
Macération, Abstinence ریاضت
Grimace, Affectation ریاکاری
l'atience ou Parelle ریاس
Basilic ریحان
répandre, verser ریختن

stercoraire زردن
Effusion زرش
Décantation ou Décantage زرش آهسته
Effluence زرش بیاپی
Fragment, Menu, Miette زیزه
fracasser, brésiller زیزه زیزه کردن
Tête; Chef, Président رئیس
Cable, Corde ریمان

se moquer de quelqu'un زرشند کردن
Radicule, Racine, Radical ریشه
Sable, Arène ریگ
Poudrier ریگدان
Grève ریگستان
Rhubarbe ریوند
Pulmonaire ریوی

ز

treizième et quatorzième lettre de l'Alphabet ز
Vitriol زاج
Pays Natal زاد و بوم
Lamentation, tristesse زانو
Semeur زارع
Pie دغ
Sangisue زالو
Genou زانو
Femme, adultère زانیه
Encoignure, Angle, coin; Cellule; Monastère زانویه
Angle aigu زاویه حاده
Angle droit زاویه قائمه
Angle Obtus زاویه منفرجه
Abstème; Moine, Ermite زاهد
Superflu زاید
Indicible, Ineffable زاید الوصف
Visiteur; Pèlerin زائر
ternir زایل کردن
Langue زبان
Bègue زبانگیر
Flamme زبانیه
Languette زبانچه

Pène زبانه فعل
Lingual زبانی
Dessus زبر
Topaze, Chrysolite زبرجد
Haute-lutte زبردستانه
Faible زبون
Verre زجاج
tourmenter, molester, châtier زجر کردن
Saturne زحل
Peine, Fatigue زحمت
Blessure, Taillade زخم
Estafilade زخم جوره
blesser زخم زدن
battre, frapper; taper زدن
Or زر
Girafe; Caméléopard زرافه
Brocart d'or زربفت
Jaune, Pâle زرد
Abricot, Alberge زردالو
Blème, Pâle, Blond زرد جوده
Jaunâtre زردلام
Carotte زردک
Epine-vinette زرشک

205
 زجر Bijoutier, Orfèvre.
 زگری Orfèvrerie.
 زگر Habile, Dégagé, Intelligent.
 زنج Orpiment.
 زین Doré.
 زشت Laid, Difforme.
 زشت و ساختن défigurer.
 زشتکاره Déplorablement.
 زطران Safran.
 زم Opinion, avis.
 زغال Charbon.
 زكام Rhume.
 زكي Vertueux, Perspicace.
 زكي Verrue.
 زلزله Tremblement de terre.
 زمام Rènes (fig.).
 زمان Temps, Epoque, âge, Moment.
 زمانه Temps, Siècle, Epoque.
 زمخت Acere.
 زمرد Emerald.
 زمزمه Murmure, Modulation douce.
 زمستان Hiver.
 زمستانرا گذرانیدن hiverner.
 زمین Sol, Terre, Pays.
 زمین یی Clairière.
 زمین شیار کرده Guéret.
 زمینی Terrestre.
 زن Femme, Epouse.
 زنا Adultère, Fornicateur.
 زناد Rabat.
 زنادی Pulasserie.
 زنبو Bégueule.
 زنبور Guêpe.
 زنبور مل Abeille.
 زنبیل Bourriche, Panier, corbeille.
 زنجیل Gingembre.

Cygale.
 زنجیر Chaîne.
 زنجیر کشیدن déchainier.
 زنجیره Galon, Tresse.
 زنج Menton.
 زنداسفل Cubitus.
 زندامی Radius.
 زندان Geôle, Prison, Cachor.
 زندانی Emprisonné.
 زندگانی Vie.
 زندگانی جاوید Immortalité.
 زردوست Dameret.
 زنده vivant, vif.
 زنده ساختن ressusciter.
 زنبه Pimbèche.
 زنبهگیر Devineresse.
 زنگ Clochette; Nielle; Sonnerie.
 زنگ فلز Rouille.
 زوال Déclin, Décadence, Fin, Terme.
 زوال ناپذیری Inadmissibilité, Indéfectibilité.
 زوج Paire; couple, Epoux.
 زوجی Conjugal.
 زود vite; de bonne heure; tôt.
 زودتر Plutôt.
 زود خشم Emporté.
 زودی Célérité, Promptitude.
 زود Force, Violence.
 زودوج Ténésme.
 زورق Bateau.
 زهاد Pubis.
 زهد فروشی Cagoterie.
 زهر Poison.
 زهرخند Ricanement.
 زهرناک Empoisonné; Vénéneux.
 زهره Fiel.

Vénus.
 زياد Augmentation.
 زياد بلند کردن surhausser.
 زيادتی Surabondance, Surplus.
 زياد کردن surcroître.
 زياده از ديگری زنده ماندن survivre.
 زياده افزايش کار کردن surcharger.
 زيادت Pèlerinage.
 زيان Dommage, Préjudice, Tort, Mal.
 زينده Bienséant, Convenant, Agréable.
 زين و زينور Joyau; Pompon.
 زينون Olivier, Olive.
 زين ولادت Horoscope.
 زير Sous, Dessous.
 زيرا Car, Parce que.
 زير جامه Caleçon.

Jarret.
 زيادمين Casemate, Souterrain, Cave.
 زيادمين bas-Ventre.
 زيادمين Habile, Apte.
 زيادمين Hypogastre.
 زيادمين بوسه زدن bousculer, détruire, exterminer, anéantir.
 زيادمين Cumin.
 زين Selle.
 زين و زينور Housse.
 زين enjolivement, parure, ornement.
 زين کردن parer, embellir, orner.
 زين سل Sellier.
 زين Ornement.
 زيه Rosée, Aiguail (é-ga-ïe).
 زيان Terrible, Féroce.

س

quinzième lettre de l'Alphabet.
 ساین limer, polir, frotter.
 سابق précédent, antérieur.
 سابق Jadis, autrefois, précédemment.
 سابقه Antériorité, Priorité, Antécédent.
 ساحه Plaine.
 ساحر Nécromancien; Magicien, Sorcier.
 ساحل Plage, Rivage, Bord.
 ساختن faire.
 ساده Incomplexe, Simple, Uni.
 ساده دلانه Bonnement.

Bonhomie, Naïveté.
 سادمو Imberbe.
 ساده لوح Bonasse, Niais.
 سار Sansonnet.
 ساران Chamelier.
 سارق Voleur.
 سارگار Salutaire; Salubre.
 ساطع Clair, Evident, Concluant.
 ساطور Couperet.
 ساعت Heure; Horloge, Montre, Pendule.
 ساعت اکتاب Cadran.
 ساعت رملي Sablier.
 ساعت ساز Horloger.

Réveille-matin. ساعت ششم در
Horaire. ساعتی
Laborieux; Studieux. سابی
Tasse, Coupe. ساق
Jambe. ساق پا
Echanson. ساقی
Silencieux. ساکت
Inerte (fig.): Pacifique, Tran-
quille; Habitant.
Riverain. ساکن ساحل
An, Année. سال
Salade. سالاد
Vieillard. سالخورده
Sain; bien Portant. سالم
Papelard, Tartufe. سالوس
Annuaire. سالنامه
Terme, Limite, Contrée. سامان
Revue, Manière, Mode; Parade. سان
Concept; Evénements, Acci-
dents. سایل
Interrogateur; Mendiant. سایل
Ombre. سایه
obombrer. سایه انداختن
Index. سبانه
Septuple. سبایی
Cause, Motif, Raison. سبب
Vannerie. سبد بافی
Vert, Lorient. سبز
Légume. سبزی آلات
Bestial. سببی
précéder, devancer, an-
ticiper. سبقت گرفتن
Style. سبک
Léger. سبک
Moustache. سبک
Son. سبوی

Louange. ستایش
Troupe, Armée. ستیاه
Soldat. ستیاهی
Bouclier. ستیر
Après, ensuite, derrière. سپس
Sébeste. ستیستان
Ciel, Soleil. ستیر
Etoile. ستاره
Sabéisme. ستاره پرستی
Voile. ستار
Oppression, Tyrannie. ستیم
Exacteur. ستیکار
Extorsion. ستیکاری
grever, léser. ستیم کردن
louer. ستودن
Quadrupède, Mulet. ستود
Colonne, Pilier. ستون
Rachis, Colonne ver-
tébrale. ستون فقرات
Altercation, Contestation; Dis-
pute. ستیز
Adoration, Genuflexion. ستیجده
Rythme, Prose rimée. ستیم
Protocole, Edit. ستیل
Magie, Sorcellerie. ستیر
Matineux. ستیر خیز
l'Aurore. ستیرگاه
Générosité. ستیقاوت
Dur, Fort; Grièvement, Roido. ستیت
êtreindre. ستیت بستن
rendourcir. ستیت کردن
Consistance, Dureté, Rudesse. ستیتی
Parole, Discours. ستیخ
Commérage, Cancan. ستیخچونی
Ultimatum. ستیخن وامین
Bien-disant. ستیخنور

Mur, Muraille, Digue. سوز
Alizier. سوز
Barrière. سوز
Cap, Tête; Cime; Chef. سوز
Secret, Mysète. سوز
Totalement. سوزا
Etouiné, Stupéfait. سوزایمه
Abrupt. سوزایب
Eminent, Illustre. سوزاظران
exceller. سوزآمد بودن
Pin. سوزانجام
Palais, Maison, Hôtel, Sérail. سوزای
Contagion. سوزایت
chanter. سوزایدن
Caserne. سوزایزانه
décapiter. سوزایدن
Couvert, Caché. سوزایینه
chiquaner quelqu'un. سوزایگرگذاشتن
Mamelon. سوزایستان
Paume de la Main. سوزاینبجه
Coiffe, Couvercle. سوزایوش
Caporal. سوزایجوله
Source. سوزایچشمه
Frontière, Limite. سوزایحد
Rouge. سوزایرخ
Rougeole. سوزایرخک
rôtir, rissoler. سوزایرخ کردن
ivre. سوزایخوش
Froid. سوزایرد
Caveau. سوزایرداب
Redingote. سوزایرداری میچون
raffaichir. سوزایردساختن
Poignet. سوزایردست
Campement d'été. سوزایردسیر
Refroidissement. سوزایردی
arriver, survenir, apparaître. سوزایردن

Réprimande, Réproche, Ob-
jurgation, Remontrance. سوزنی
Chapiteau. سوزنون
Tempérament, Naturel. سوزشت
Habilité, Connaissance, Ex-
périence. سوزشته
Larme. سوزشت
Cancer. سوزشان
vitesse, Promptitude, Emp-
ressement, Vélacité. سوزش
Moucheron. سوزش
Toux. سوزش
tousser. سوزش
Vol; Spoliation. سوزشت
Péculat. سوزشت اموال بیت المال
Surintendant, Chef d'entre-
prise. سوزش
Indocile, opiniâtre. سوزش
Vinaigre. سوزش
Accident, aventure. سوزش
Eturdi, Stupéfait. سوزش
vaguor. سوزش
Fumier; Crotin. سوزش
se refroidir. سوزش
Engelure, Brouissure. سوزش
Onglée. سوزش
Capital, Fonds. سوزش
Capitaliste. سوزش
Eternel. سوزش
Clairon. سوزش
Renversé. سوزش
subvertir. سوزش
baisser. سوزش
Cypres. سوزش
Chant, Chanson, Cantique. سوزش
Maitre. سوزش

213
 Joye, Allégresse. سرور
 Relation, Rapport. سروکار
 Genièvre. سروکوهی
 Tenue. سر و وضع
 Trône. سرور
 Colle d'amidon. سرین
 Rapido, Prompt. سریع
 Communicatif. سریم‌السراییه
 Digne, Convenable. سزا
 Faible, Mou. ضعیف
 Barguineur. ست‌اندیش
 Superficie, Surface; Plan. سطح
 Parllélogramme, Rectangle. سطح قائم‌الزوايا
 Polygone. سطح کثیر‌الاضلاع
 Superficiel. سطحی
 Ligne. سطر
 Tire-Ligne. سطرآرا
 Puissance, Vigueur. سطوت
 Félicité, Bonheur. سعادت
 Béatitude. سعادت ابدی
 Heureux. سعادتمند
 Effort, Soin; Diligence. سعی
 Heureux, Fortuné. سجد
 tâcher. سعی کردن
 Ambassade, Légation, Mission. سفارت
 Commission, Consigne. سفارش
 recommander. سفارش کردن
 Tuile. سفال
 Sottise, Bêtise. سفاقت
 Ferme, Solide. سفت
 Voyage. سفر
 pulvériser. سفوف‌ساختن
 Blanc. سفید
 blanchir. سفید کردن

L'Aube du jour. صبح
 Embassadeur. سفير
 Vaisseau, Navire. صایه
 Fou, Insencé, Imbécile. صایه
 avorter. سقط جنین کردن
 Toit. سقف
 Déchéance. سقوط
 Gouvernail. مکان
 Sphacèle. مکنه
 habiter. سکونت داشتن
 Plate-Forme, Tertre. سکو
 Silence, Tranquillité; Réti- سکوت
 cence. سکوت کردن
 so taire. سکوت
 Repos; Séjour, Habitation. سکون
 Implacable. سکونت ناپذیر
 Chien. سگ
 Bichon. سگ بچه
 Castor. سگ بخری
 Barbet. سگ دوزخ
 Bassel. سگشکاری
 Armes. سلاح
 Fils, Enfant, Descendant. سلاله
 Paix, Bon état, Salut. سلام
 Santé, Sécurité, Sûreté. سلامت
 déparer. سلب ذیبت کردن
 développer. سلب لغافه کردن
 Chaîne. سلسله
 Agnats.(ag-na). سلسله خویشان از سوی مرد
 Filiation. سلسله
 Prince, Souverain. سلطان
 Potentat. سلطان مستبد
 Pouvoir, Empire, Royauté, Règne; Souveraineté. سلطنت
 Devancier, Prédécesseur, Ancêtre. سلف

Arrhement. سلف‌خوری
 sans Défaut, sans Vice. سلیه
 Poison, Venin, Toxique. سم
 Générosité, Libéralité. سماحت
 Audition. سماع
 Sumac. سماع
 Chemin, Route; Côté. سمت
 Zénith. سمت آراس
 Renette. سم‌تراش
 Périhélie. سمت شمس
 Solipède. سم‌دار
 Mortifère. سم‌قتال
 Salamandre. سمندر
 Zibeline. سوز
 âge. سن
 Séné. سنه
 Emeri. سنباده
 Jacinthe. سنبل
 Valériane. سنبل‌الطیب
 Puberté. سن بلوغ
 Epi; Viorge (S. Zoque.). سنبله
 Circoncision. سنت
 Timbales, Tympanon. ستور
 Ecureuil. سنجاب
 peser. سنجیدن
 Document. سند
 Enclume. سندان
 Sandaraque. سندروس
 Pierre. سنگ
 Meule de Moulin. سنگ آسیا
 Calamité. سنگ اهرزیا
 Quartz. سنگ بلوری
 Spongite, Pierre-ponce. سنگ‌پا
 breteller. سنگ تراشیدن
 Silex. سنگ چخماق
 Butor. سنگ‌خوار

Rigide (fig.). سنگدل
 Barricade, Tranchée. سنگر
 Caillon. سنگ‌ریزه
 Onyx. سنگ‌سپیدی
 Lourd. سنگین
 Façade; Copio. سواد
 Mal; Méchanteté. سوء
 Conduite répréhensible; Sévices. سوء رفتار
 Méfiance; Arrière-pensée; Suspicion. سوءظن
 Dispepsie. سوء هضم
 monter à cheval. سوار شدن
 Sertir. سوار کردن جواهرات
 séparer. سوا کردن
 Question, Demande, Prière. سؤال
 Excepté, Outre. سوی
 Sifflet. سوتند
 Déflagration. سوشکی
 embraser, enflammer, brûler. سوشتن
 Aduste; Brûlé. سوشته
 Profit, Intérêt, Avantage. سود
 Marchand. سوداگر
 Atrabilaire. سوداوی
 Trou; Pertuis. سوراخ
 Narine. سوراخ بینی
 Chas. سوراخ سوزن
 forer, percer, perforer. سوراخ کردن
 Traineau. سوزنه
 incendier, allumer. سوزاندن
 Ferveur. سوزندل
 Ustion. سوزش
 Aiguille. سوزن
 Gonorrhée. سوزناک
 Scarabée. سوسک
 Léopard. سوسلر

Lis. سوسن
Don. سونات
Marché. سوق
Instinct. سوق طبعی
Serment. سوگند
Jurer. سوگند خوردن
assortir. سوگند دادن
so parjurer. سوگند شکن
Lime. سوهان
Côté, Partie; Vers, à Côté. سوی
Egalité. سویه
Tricolore. سه رنگ
Facile. سهل
Négligence. سهل انگاری
Flèche; Parti; Portion. سهم
Terrible. سهمگین
Révue; Négligence, Omission. سهو
Facilité. سهولت
Solidaire. سهیم در ضمانت
Voyageur. سیاح
Pérégrination. سیاحت بخارج
Pouvoir, Autorité. سیادت
Planète. سیاره
Politique; Châtiment. سیاست

Torrent; Nuage. سیال
Noir; Nègre. سیاه
Registre, Facture. سیاهه
Noirâtre. سیاه قلم
Pomme. سیب
Pomme de terre, Patate. سیب زمینی
Topinambour. سیب زمینی ترشی
Broche. سیخ
Marche, Route, Voyage. Pro-
menade, Ail. سیر
rassasier, souler. سیر کردن
Famélique, Insatiable. سیری ناپذیر
Serpolet. سیریس
Sabre. سبیل
Siphon. سبلون
Torrent, Inondation. سبل
Physionomie. سیما
Vif-argent, Mercure. سیلاب
Magie blanche ou naturelle. سیما
Thorax, Poitrine, Thoracique. سینه
Bricole. سینه بند
se débraillet, se rengorger. سینه گدازدن
Cachot, Oubliettes. سیخال
Moricand. سیخورده

Buvant. شارب
Législateur; grand'Route. شارع
Pissoir; Pot de chambre. شاشدان
pisser, uriner. شاشیدن
Coureur. شاطر
Pâtre. شاعر
Médiateur. شافع
Reconnaissant. شار

seizième lettre de l'al-
phabet. شانزدهمین
Branche; Cornu. شاخ
شاخهای درخت در بدن
Pampre. شامه
Joyeux, Gai. شاد
Gai, Content. شادمان
Joie, Gaïeté. شادمانی

Elève, Ecolier, Apprenti. شاگرد
Soir, Souper. شام
Général, Universel. شامل
Odorat. شامه
Rang, Dignité. شان
Seize. شانزده
Peigne; Epaule. شانه
peigner. شانه کردن
Princ, Roi, Monarque, Sou-
verain; Chah. شاه
Penne. شاپور
Royalisme. شاه پرست
Châtaigne. شاه بلوط
Fumeterre. شاه تره
Témoin oculaire. شاهد
Chanvre. شاهناج
Chênevis. شاهدان
Aorte. شاهرگ
Régicide. شاه کس
Convenable, Digne, Sortable. شایان
Peut-être, Probablement. شاید
Faculté; Convenance. شایستگی
expectant. شایسته امیدواری
Public. شایع
Nuit. شب
Jeunesse. شباب
Pasteur. شبان
Similitude, Ressemblance. شباهت
Chauve-Souris. شب پره
Fenouil, Anet. شبت
Noir, Obscur. شب رنگ
Noctambule, Somnam-
bule. شب و خواب
Abside, Porche. شبستان
Bousoir. شب شما بخیر
Bonnet de Nuit. شبکلاه

Réseau. شبکه
Plexus. شبکه اعصاب
Ronde. شبکه گردی
Insomnie. شب بگیری
Serein, Rosée. شبیم
Ressemblance. شبه
Péninsule, Presqu'île. شبه جزیره
Doute. شبهه
Nocturne. شبی
Camisade. شبخون
Pou. شبش
Hâte. شتاب
se Hâter, se dépêcher. شتابان
Chameau. شتر
Malicieux. شتر کینه
Autruche. شتر مرغ
Injure, Invective. شتم
Brumal. شتوی
Brave, Courageux. شجاع
Vaillant, Intrépidité. شجاعت
Généalogie. شجره نامه
Sébacé. شمع
Personne, Individu. شخص
Tier. شخص ثالث
Personnalité. شخصیت
personnaliser. شخصیست دادن
Sévérité, Violence, Dureté; Recrudescence, Véhémence. شدت
être, devenir. شدن
Intense, Fort, Vif, Sévère; Violent, Dur; Sanglant. شدید
Sévèrement. شدیدا
Mal. Méchanceté. شر
Vin. شراب
Cabarot, Cave; Estaminet. شرابخانه
Bluette, Etincelle. شراره

221

شربت Limonade, Sorbet.
 شربت‌داری Sommelier.
 شربت‌سبب Cidre.
 شربت نارنج Orangeade.
 شرب 'مدم' Crapule.
 شرح رسمی Note officielle.
 شرح کردن commenter, décrire, ex-
 primer.
 شرط Condition, Clause.
 شرطنامه‌امان Capitulation.
 شرعا Juridiquement.
 شرعاً تصدیق کردن légaliser.
 شرعاً مقبول و معتبر کردن valider.
 شرعی Judiciaire.
 شرف Elévation, Grandeur, Honneur.
 شرقی Oriental.
 شرک Polythéisme, Paganisme.
 شرکت Association.
 شرکت‌درامانت Subscription.
 شرم Pudeur.
 شرمسار Honteux.
 شرمند Honteux, Confus.
 شوشون Trouble, Commotion.
 شروع کردن commencer, entrepren-
 dre.
 شوه Avidité, Gourmandise.
 شوم Malfaiteur, Méchant, Pervers,
 Polisson.
 شریک Associé, Compagnon.
 شریک الحکومة Co-état.
 شریک المالك Copropriétaire.
 شریک جنایت Complice.
 شست Pouce.
 شست‌با Orteil.
 شستن 'اiguayer, laver; rincer.
 شش Poumon.

شش Six.

شش‌انگشت Sex-Digitalre.
 شش‌ماهه Semestre.
 شش‌پنج Jeu d'Echecs.
 شش‌پنجی Quadrillé.
 شش‌پا Rayon, Lumière, Clarté; Lueur.
 شش‌پا Sacrement.
 شعر Poésie, Pôtme, Vers; Romance.
 شعری Capillaire.
 شعشع Irradiation.
 شعله Flamme.
 شعور Intelligence, Esprit.
 شغال Chacal.
 شغل Besogne, Travail, Ouvrage,
 Occupation, Affaire, Office.
 شفا Remède, Rétablissement.
 شفاعت Intercession.
 شفاعت نمودن intercéder.
 شفاف Transparent.
 شفتالو Pêche.
 شفقت Compassion, Pitié, Bien-
 veillance; Sollicitude.
 شفقت 'انگیزتن apitoyer.
 شفیع Intercesseur.
 شفیق Compatissant; Affectueux.
 شق Fente, Fissure; Espèce, Genre,
 Catégorie; Combinaison.
 شلیقه Tempe.
 شک Doute, Soupçon.
 شکار Chasse; Gibier; Proie.
 شکار و از مکان فرار کردن forlancer.
 شکاف Rainure, Sissure.
 شکاف بستن étouper.
 شکافتن inciser, scarifier, fendre.
 شکافتن 'شکافتن s'entre-ouvrir.
 شکاک Sceptique.

223

شکایت کردن se plaindre.
 شکر Reconnaissance, Gratitude.
 شکر Sucre.
 شکرخام Cassonade.
 شکست Perte, Défaite.
 شکست دادن vainere.
 شکستن briser, casser, rompre.
 شکست ناپذیر Inviolable.
 شکست‌بال Malheureux.
 شکسته‌بند Médecin remboitant.
 شکسته‌زبان Bègue.
 شکستن s'ouvrir.
 شکل Forme, Figure, Image, Con-
 figuration.
 شکل قائم الزاویه Rectangle.
 شکل 'مرج‌الاضلاع Quadrilataire.
 شکل 'نه‌ضلع Ennéagone.
 شکم Abdomen, Ventre.
 شکم‌پرست Glouton, Gourmand.
 شکم‌دوش Dévoisement.
 شکم‌آکنده Pansu.
 شکنج Pli, Ride.
 شکنجه Torture.
 شکوفه باریدن déflourir.
 شکیب Patience.
 شکست آوردن surprendre.
 شل Mou, Faible.
 شلاق flageller, Fouetter.
 شلتاق Rixe, Tumulte.
 شلغم Rave.
 شلوار Pantalon.
 شلشک شادمانی Salve.
 شحات Raillerie.
 شمار کردن compter, nombrer.
 شمال Le Nord, Septentrion.
 شمالی Septentrional, Boréal, Arc-

tique.

شمردن supputer.
 شمس Soleil.
 شمس‌و‌قمری Luni-Solaire.
 شمس Solaire.
 شمشیر Sabre.
 شمشیر بند Porte-Epée.
 شمع Bougie, Chandelle.
 شمع‌دان Chandelier.
 شمع کافوری Bougie de Stéarine.
 شمی Olfactif.
 شستن pressentir, connaître, recon-
 naître, savoir.
 شستنی Compréhension.
 شستنی به‌اصطلاح Xylologie.
 شش‌گردن Nager.
 شش‌ور بودن surnager.
 شنبلیله Fenugrec.
 شنبه Samedi.
 شنبه‌زاره Pèlerine.
 شنیدن ouïr; entendre, écouter.
 شنی Abjeet, Affreux, Abominable.
 شنی Détéstable, Infâme.
 شوخ Gai, Joyeux.
 شوخ‌خانه en Plaisantant, en Badinant.
 شوخ‌منرب Egrillard, Vif, Eveillé,
 Gaillard.
 شوخ‌وشنگ Folâtre, Allégre, Agile,
 Gaie.
 شوخی کردن railler.
 شور Salé, Saumâtre.
 شوربا Bouillon, Soupe.
 شورش Billebaude, Confusion, Dé-
 sordre.
 شورش طلب Révolutionnaire.
 شور Salpêtre.

225
se révolter, mêler, Con-
fondre.
Dégingandé.
Désir.
Puissance, Force.
Mari, Epoux.
Marital.
témoigner.
Pressentiment.
Vigueur, Energie.
Miel; Présence.
Ville.
Publicité, Célébrité.
Urbain.
Lascif; Paillard, Débauché.
Concupiscence, Passion sen-
suelle.
Objet, Chose.
Labour, Cassaille.
Sillage.

défricher, jachérer, sillon-
ner.
Lion; Lait (du).
Tranchefile.
Nourrisson.
Seau à traire, Pot au Lait.
Poulpe.
Engrais.
Mélasse, Sirop.
Mucilage.
Doux, Sucré.
Urbanité, Gentillesse,
Grâce, Politesse.
Bonbon, Sucreries.
Vitre, Verre; Bouteille.
Satan, Diable, Démon.
Intrigue; Pétulance.
Manière, Allure.
hennir.

dix-septième lettre de
l'Alphabet.
Saron.
Compagnon, Ami; Maître,
Seigneur; Possesseur; Monsieur.
Privilège.
Songe-creux.
Dignitaire.
Foncier; Terrien.
Rentier.
Compagne, Ami, Maîtresse.
Ordre; Acte; Procédé.

émaner.
Sincère, Vraie, Parfait.
Foudre, Eclair.
Limpide, pur, Clair, Sin-
cère, Plat.
Sincérité du cœur.
Probe, Pieux, Vertueux.
Artisan, Ouvrier; Créateur.
Matin, Matinée.
Teinturier.
Matin, Aurore.
Bonjour.

227
tarder.
avoir patience; attendre.
Patient.
Garçon.
Relieur.
Société, Conversation, Li-
aison, Rapports.
s'entretenir, converser.
Justesse; Santé, bon Etat;
Validité.
Campagne, Plaine, Désert.
Sain, bien Portant; Entier,
Parfait, Correct, Véritable, Aut-
hentique, Spécieux.
Pierre, Rocher, Roc.
Voix; Son, Echo; Bruit.
Préséance.
Céphalalgio.
Fidélité, Sincérité; Amitié.
Vagissement.
Centuple.
Pectoral.
Centenaire.
Temporal.
Coquille; Huitre; Nacre de
perle; Test, Valve.
Ostracé.
Vérité, Sincérité, Franchise.
Véracité.
Aumône.
quêter (fig.).
Heurt, Coup; Malheur.
Pureté, Sincérité.
Clairement.
Changeur.
Banque.

conjuguer; dépenser.
Profit, Avantage.
Pur, Clair, Evident.
Difficile, Ardu; Pénible.
Ascension.
Ordre, Série, Rang.
Pureté, Agrément.
Péritoine.
Qualité, Attribut.
Page.
Rondelle.
Zéro.
Bile.
Pur, Clair; Choisi, Elu.
siffler.
Rigidité, Racornissement,
Dureté, Force, Vigueur.
bon Etat, Ordre, Organisation,
Paix.
Réfractaire.
Paix.
Pacifique.
transiger.
Crucifié; Croix.
Résine.
Cordialement.
Cordial, Sincère.
Art, Métier, Industrie, Pro-
fession.
Chaise.
Coffre, Caisso.
Cassette.
Ecrin.
Coffretier.
Manceuvre.

Corporation. منف
Idole, Image. منم
Pin. منور
Apographe; Forme, Visage, صورت
Image, Portrait; Manière, Genre; Cas; Phase
Structure. صورت بنا
Caricature. صورت سرزنش

Faux-semblant. صورت ظاهر فریب
Schéma. صورت فرضی
Astérisme, Constellation. صورت توجیه
Symbole. صورت نماد
Oiseleur. صیاد طایر
Voix, Son. صوت
Polisseur. صیقل

ض

dix-huitième lettre de l'Alphabet.

Garant ضامن
admirer, perdre, égarer. ضایع کردن
Conservation, Maintien; Con-
servation.
Inexpugnable. مست نبردنی
Corpulence. ضخامت
Contraire, Opposé; Adversaire, Ennemi.
Antiseptique. ضد عفونی
désinfecter. ضد عفونی کردن
Monnayeur. ضرب
Abaissement, Soumission ضراحت
Adage. ضرب المثل
Coup. ضربت
pocher. ضربت زدن
Dommage, Mal. ضرر
nuire. ضرر رسانیدن
Nécessité, Besoin, Misère. ضرورت
Nécessaire, Forcé ضروری

Faiblesse; Débilité. ضعیف
Faible, Infirme. ضعیف
Malsain. ضعیف المزاج
affaiblir. ضعیف کردن
Rabougri. ضعیف و پژمرده
Erreur, Egarement. ضلالت
Cécité. ظلم
Homologue. ضلع متقابل
Contraction. ضم
Sinapisme. ضمد خردل
Caution, Garantie. ضمانت
Milieu, Intérieur. ضمن
Implicitement; par Parenthèse ضمناً
Ci-joint, Ci-près. ضمن آن
Esprit, Cœur; Pronom. ضمیر
Addition, Appendice; Sup-
plément. ضمیمه
Lumière, Clarté. ضیاء
Fête, Festin, Régat. ضیافت
régaler. ضیافت کردن
Hôte, Cuvive. ضیف

ط

dix-neuvième lettre de l'Alphabet.

Moulin. ماحونه
Palissade. طارمی
Obéissance, Consentement; Culte. طاعت
Peste, Epidémie. طاعون
Arcade, Coupole, Voûte. طاق
Force, Pouvoir. طاقت
Niche. نافیه
Salon. طالار
Aspirant; Désire, Réclame. طالب
rechercher. طالب بودن
Candidat. طالب و تبه
Cantaloup. طالی
Bonheur. طالع
Paon (pan). طاوس
Peuplade, Nation; Bande. طایفه
Clique. طایفه اشترار
Médecine, Science médicale. طب
Médecine, Art de guérir. طبابت
Cuisinier (iêre). طباع
Nature. طبع
Empirisme. طب عملی
Etage; Série, Catégorie. طبقه
Rez-de chaussée. طبقه تحتانی
classer, classier. طبقه بندی کردن
Sablière. طبقه رملی زمین
Rétine. طبقه شبکیه
Iris. طبقه عنبیه
Corné. طبقه قرنیه
Tambour; Timbale. طبل

Médecin. طیب
Nature, Naturel; Qualité innée. طبیعت
Localité. طبیعت زمین
Physicien. طبیعی
Naturaliste. طبیعی دان
Pistolet, Revolver. طپانه
fourrer avec force. طپاندن
Palpitation. طپش
palpiter. طپیدن
Rate. طحال
Radeau. طراد
Filon. طرار
Niveau, Forme, Manière. طراز
Fraicheur. طراوت
Joie, Gaieté. طرب
Manière, Tracé. طرح
Tactique. طرح جنگ
Estragon. طرخون
Attitude; Mode, Manière, For-
me, Figure; Ton, Tournure. طرد
Côté, Partie. طرف
Anarchiste. طرفدار فترت
Partialité. طرفداری
Latéral. طرفی
Chemin, Route. طریق
Institut. طریقت
Nourriture, Aliment; Manger; Mêts, Répas. طعام
Proie. طعمه
Amorce. طعمه شکار
Blâme, Réproche. طعنه
Marque, Empreinte. طعنه

233

ظمان Cruel; Débordement; Plénitude; Rébellion, Emeute, Insurrection.
 ظمان احلاط Réplétion.
 ظمان کردن regonfler.
 طفل Infant.
 طفل کشی Infanticide.
 طفولیت Puérilité.
 طفیلی Parasite.
 طلا Or.
 طلاق Divorce.
 طلاق دادن répudier.
 طلاهی Platine.
 طایه Avant-postes.
 طلب Quête, Demande, Réclamation.
 طلبکار Créancier, Postulant.
 طلبیدن demander, exiger, insister, postuler.
 طلسم Talisman.
 طلسمدار Constellé.
 طلق Talc.
 طلوع کردن paraitre, apparaitre, se lever.
 طایه Avant-Garde; Eclaireurs.
 طمطراق Pompe.
 طمطراق انداز Emphase.
 طمع Avidité.

ظرف طاب انداختن.

ظرفین Résonnance.

ظرف Manière.

ظرفی Perroquet.

ظرفی ماده Perruche.

ظرف Obéissance.

ظرفاً Volontairement.

ظرفاً و کرهاً Bongré malgré.

ظرفان Orage; Inondation, Déluge, Tempête, Ouragan.

ظرف Collier.

ظرف Longueur, Longitude.

ظرفی طولانی کردن کلام amplifier.

ظرفی طولانی کردن وعده atermoyer.

ظرفی طول عمر Longévité.

ظرفی طومار Exubérance.

ظرفیت Intention, Dessein.

ظرفی Ecurie.

ظرفی طهارت Propreté, Pureté, Purification.

ظرفی Agréable, Bon, Doux.

ظرفی Oiseau.

ظرفی طی parcourir.

ظرفی طینسان Frec.

ظرفی طینه Argile.

ظ

ظ vingtième lettre de l'Alphabet.

ظالم Cruel, Tyran.

ظاهر Apparence; Extérieur, Ostensible, Semblant.

ظاهراً Apparemment, Evidemment.

ظاهر ظاهر démasquer, manifester.

ظاهر شدن paraitre, apparaitre; devenir ostensible; ressortir.

ظاهر کردن faire paraitre.

ظرافت Esprit, Finesse, Beauté.

ظرفی Vase.

235

عاصی عاصی Saladier.
 عاصی Mignon; Ingénieux, Superfin.
 عاصی ظلمت Ténèbres.
 عاصی Victoire, Triomphe.
 عاصی ظرافت Triomphal.
 عاصی ظرافت vaincre.
 عاصی Tyrannie, Persécution, Vexation.

236

عاصی عاصی détenir.
 عاصی Opinion, Idée, Présomption.
 عاصی ظن suspecter.
 عاصی Dos.
 عاصی Midi.
 عاصی Dorsal, Spinal.
 عاصی ظهور Apparition, Manifestation.
 عاصی ظهور کردن paraitre, apparaitre.
 عاصی عاصی Aide, Protecteur.

ع

ع vingt-et unième lettre de l'Alphabet.

عابد Adorateur.

عابر Passant, Passager.

عاج Ivoire.

عاجز Faible.

عاجز شدن manquer de force.

عادت Pratique; Habitude, Coutume.

عادتاً Ordinairement, Communément.

عادت مشقه Rubrique.

عادت عصبانی Tic.

عادل Juste, Equitable.

عادی Usuel.

عار Honte.

عارض Accident; Joue.

عاری Nu.

عاری کردن dénuer, priver.

عاریه le Prêt, l'Avance.

عازماً Résolument.

عازم شدن partir.

عاشق Amoureux.

عاشق و مستحق Amans.

عاصی Réfractaire; Rebelle.

عاصی عاصی se révolter, se soulever.

عاطف Faveur, Bienveillance.

عاطل Oisif.

عافیت Salut, Intégrité; bonne Santé.

عافیت مزاج Eucrasie.

عافیت Conséquence, Fin, Terme.

عافیت نیندیشی Imprévoyance.

عادل Sensé, Intelligent, Sage, Prudent; Judicieux.

عالم Monde, l'Univers.

عالم Savant, Docte.

عالم آثار و شینیان Antiquaire.

عالم شرع Canoniste.

عالم صغیر Microcosme.

عالم نما Pédant.

عالی Haut, Elevé, Supérieur.

عالیشان Grand, Illustre.

عام Général, Universel, Commun.

عامر Habité; Cultivé; Prospère; Riche.

عامل l'acteur.

عامه Peuple; le Vulgaire.

عامیانه Trivial.

عاید شدن retourner.

عاید شده Dévolu.

237
 عایدی سالیانه ملکی سالد Censive.
 عایق Rémoira.
 عبادت Adoration; Servitude, Esc-
 lavage, Obéissance.
 عات Vain, Inutil.
 عبد Esclave, Serf.
 عبق Pittoresque.
 عبور کردن passer, traverser.
 عبوس Refrognement.
 عبوس کردن re-chigner, se refrognier.
 عتاب Blâme, Réproche, Semonce.
 عتبة Seuil.
 عجب Etonnement, Merveille.
 عجز Faiblesse.
 عجز Sacrum.
 عجز ادراک Incompréhensibilité.
 عجل Hâte, Empressement.
 عجیب Etonnant, Extraordinaire.
 عدالت Justice, Equite.
 عدالتخانه Auditoire.
 عدلون Inimitié (cié).
 عدد Nombre, Compte, Calcul.
 عدس Lentille.
 عدى دورین Objectif.
 عدل Justice, Equité.
 عدم Néant, Manque, Non-existence.
 عدم ارتباط Incohérence.
 عدم امتزاج Incompatibilité.
 عدم بصیرت Indiscrétion.
 عدم معموریت Depopulation.
 عدم مناسب Impropriété.
 عدم تاثیر Impassible.
 عذاب Châtiment, Peine, Tourment,
 Douleur.
 داناى دوزخ damner.
 دندو خواستن s'excuser.

Douceur.
 Chariot.
 Charron.
 Dispute, Rixe, Lutte.
 Toit; Palais; Trône; Ciel.
 Latitude; Présentation, Ex-
 posé, Rapport; Largeur.
 présenter, exprimer, sou-
 mettre.
 Intention, Projet.
 proposer.
 Sueur; Eau de vie.
 Rhumatisme.
 Calotte.
 suer, transpirer.
 distiller l'eau de vie.
 Fiancée.
 Poupée.
 Noce.
 Large.
 Placet, Requête, Supplique,
 Petition.
 Deuil.
 Célibataire.
 Puissance, Force, Honneur,
 Gloire, Grandeur.
 Retraite.
 Vie retirée.
 Erémitique.
 déposer, destituer, révoquer.
 Inamovible.
 Propos, Résolution, Entreprise.
 Cher, Rare, Précieux.
 estimer.
 Départ.
 Difficulté.

239
 مiel.
 Salsepareille.
 Société; Plaisirs; Festin.
 Dénaiere.
 Amour.
 Charité.
 Coquetterie, Garanterie.
 Erotique.
 Bâton, Canne, Canine.
 Sceptre.
 Nerf.
 Névrologie.
 Temps. Epoque; Soir.
 Cocyx.
 Chasteté; Innocence.
 Rébellion, Désobéissance.
 Bras.
 Muscle.
 Biceps.
 Myologie.
 Crotaphite.
 Membre.
 Mercure (S.Zoque).
 offrir.
 Parfum.
 Vaporisateur.
 éternuer.
 Affection, Bonté.
 Don, Présent, Bienfait.
 Os.
 Coronal.
 Ostéologie.
 Cuborde.
 Pommette.
 Colossal.
 Sérénissime.

Croupissant.
 infecter.
 Pardon, Amnistie.
 pardonner, excuser, absoudre.
 Pourriture.
 Irrémisable.
 Aigle.
 Peine, Châtiment.
 Talon; Dernière.
 remorquer.
 Contrat, Pacte.
 so mésallier.
 Nœud.
 Scorpion (S.Zoque).
 Panaris (مرض انگشتان).
 Aiguille de montre.
 Raison, Esprit, Jugement,
 Intelligence.
 Dogme, Croyance, Foi.
 Thèse.
 Agate, Cornaline.
 Stérile.
 Photographe.
 Reflet.
 traiter.
 Incurable, Inguérissable,
 Irrémédiable.
 Attachement, Parenté, Liaison.
 Passementier.
 Symptôme; Marque, Signe;
 Repère.
 Phénomène, Météore.
 Sympathie.
 Virgule (,).
 Outre.
 Maladie; Cause, Prétexe.

241
 علمت Priapisme.
 علم Herbe, Gerbe.
 علم Etendard, Drapeau.
 علم Science, Savoir, Instruction.
 علم Prénotion.
 علم Psychologie.
 علم Ethique.
 علم Littérature.
 علم Technologie.
 علم Théologie.
 علم Cosmologie.
 علم Artériologie.
 علم Optique.
 علم Omniscience.
 علم Economie domestique.
 علم Cosmogonie.
 علم Mécanique.
 علم Géographie.
 علم Mathématique.
 علم Hygiène, Analeptique.
 علم Pharmacopée.
 علم Porte-drapeau, Porte-en-seigne.
 علم Grammaire.
 علم Physiognomonie.
 علم Agronomie.
 علم Prescience.
 علم Chimie.
 علم Stratégie.
 علم Géodésie.
 علم Paléontologie.
 علم Théorie.
 علم Cosmographie.
 علم Didactique, Scientifique; Technique.
 علم proclamer.

علم Proéminence, Hauteur, Elévation, Transcendance.
 علم Fourrage.
 علم Magnanimité.
 علم Indisposé, Malade, Faible.
 علم Maladif, Valétudinaire.
 علم Savant, Erudit.
 علم Palais; Monument.
 علم Financier.
 علم Exprès.
 علم Soutien.
 علم Sciement.
 علم Vie, âge.
 علم Profondeur.
 علم Travail, Action; Opération.
 علم Kystiotomie.
 علم agir; opérer.
 علم Pompier.
 علم Oncle.
 علم Perpendiculaire.
 علم Profond.
 علم Opiniâtreté.
 علم Rènes.
 علم Bonté, Faveur, Grâce.
 علم Ambre gris.
 علم Rossignol.
 علم Elément.
 علم Inclément, Rigueur, Violence, Force.
 علم Bientôt.
 علم Col.
 علم Cervical, Jugulaire.
 علم Araignée.
 علم Epigraphe; Souscription, Titre, Adresse; Frontispice.
 علم titrer.

علم Violent, Dur.
 علم Populace.
 علم Popularité.
 علم populariser.
 علم débarrasser.
 علم Bois d'Aloès (esse).
 علم rapatrier, réconcilier.
 علم Aspalat.
 علم changer, substituer.
 علم Promesse, Convention; Temps.
 علم Epoque; Traité de paix.

علم pactiser.
 علم Engagement, Obligation.
 علم Alot.
 علم Fripon, Brigand; Séditieux.
 علم Famille.
 علم Clair, Evident.
 علم Epilogueur.
 علم Pâque.
 علم la Vie.
 علم Lunettes.

ع

ع vingt-deuxième lettre de l'Alphabet.
 علم Grotte, Caverne, Antre.
 علم Course, Incursion, Irruption; Pillage, Dévastation, Invasion.
 علم infester, piller, dévaster.
 علم Pillard.
 علم Housse.
 علم Usurpateur.
 علم Négligent, Inattentif.
 علم Négligement.
 علم Vainqueur, Victorieux.
 علم Surtout; par Excellence.
 علم vaincre, surpasser.
 علم Abstrus.
 علم être absent.
 علم Bout, Extrémité; Terme; Borne, Limite.
 علم Fécale, Excrément.
 علم Etron.

علم Malheur, Calamité.
 علم Poussière.
 علم Fraude.
 علم Affadissement.
 علم Perfide, Trompeur.
 علم Rapière.
 علم Trahison, Fraude, Perfidie.
 علم léser.
 علم Ganglion, Glande.
 علم Etang.
 علم Aliment, Nourriture.
 علم Souper.
 علم Corbeau.
 علم l'Ouest, le Couchant.
 علم Crible, Sas.
 علم Exil, Emigration.
 علم Plantage, Plantation.
 علم Intention, Désir.
 علم grommeler, gronder.
 علم se gargariser.

245

Entre-sol.

Noyade; Naufrage, Submersion.

Gouffre, Abîme.

sombre.

noyer, submerger.

Occident; le Couchant de soleil.

Orgueil; Outrecuidance.

Aubain; Etranger; Etrange.

Inouï; Extraordinaire.

rugir, tonner.

Naturel.

Plongé, Submergé, Noyé, Naufragé.

Cri; Lamentation.

Alouette.

faire l'abolition.

Evanouissement, Pâmoison, syncope.

Membrane.

Méninge.

Périoste.

Albuginé.

Sternum.

envahir, usurper, spolier.

Rimeau.

Chagrin, Tristesse.

Colère, Courroux.

Cartilage.

Miséricordieux.

Négligence, Inattention, Inadvertance.

Inopinément.

Clément.

Fourreau, Gaine, Etui.

Sérif, Exclave, Garçon.

Page.

Mousse

Victoire.

Sensualité.

prédominer, prévaloir; vaincre.

Prépondérance.

Faute, Erreur.

Errata.

roulant.

Tumulte.

Gros, Epais.

Tristesse, Chagrin, Affliction.

Délateur, Intrigant, Dénonciateur.

Triste, Affligé.

Simagrée.

Attristé, Affligé.

Attristé, Triste, Mélancolique, Piteux.

Richesses.

Chant.

Agacerie, Minauderie.

Bouton.

Brebis.

dormir.

Endormi.

Riche, Opulent.

Butin.

Trophée.

Plongeur, Pêcheur.

Bélier (S. Zoque.).

Profondeur.

Enquête, Perquisition, Recherche.

scruter.

Immersion.

247

plonger.

Bruit, Tumulte, Rumeur, Querelle; Tapage.

Grenouille.

Démon.

Absence; Mystère.

Absence, Médisance.

Autre, Différent; Sans.

Zèle, Ardeur; Jalousie.

Officieux.

Invraisemblable.

Imperceptible, Invisible.

Précaire.

Insolite.

Indéfini.

Immeuble.

vingt-troisième lettre de l'Alphabet.

Vainqueur, Victorieux, Triomphateur.

Ouverture, Commencement.

Languissant, Affaibli.

Libertin.

Immoral, Malhonnête.

Adultère.

Excellent, Précieux.

pourir.

pervertir; scandaliser.

Libertin.

Public, Evident, Manifeste.

Distance, Séparation.

Savant, Lettré.

Pauvreté, Misère, Besoin, Nécessité, Indigence.

Augure, Présage.

Auspice.

Sorcier.

Falot; Lanterne.

Phare.

Périssable; Vieux, Caduc.

Utilité, Profit, Avantage.

surpasser; vaincre.

Ouverture, Enquête; Victoire.

ouvrir; conquérir, remporter

la victoire; triompher.

Imprenable.

Anarchie, Interrègne.

Hernie.

Désordre, Intrigue, Tumulte,

Sédition.

Turbulence.

Décision.

Générosité.

Découragement; Torpeur.

Débauche, Mœurs dépravées.

Immoral, Obscène.

Signification.

Fémur.

Crural.

Honneur, Gloire.

Rançon, Sacrifice.

Large; Abondant.

Conforme, Convenable.

Fugard, Fuite.

فرار Fugitif, Déserteur, Transfuge.
 فرات Phisionomie, Intelligence.
 فرای Couché-lit.
 فرای Valet de pied.
 فرای Alienation, Loisir, Repos.
 فرای Incossible.
 فرای Séparation.
 فرای désapprendre, oublier.
 فرای Abondant, Sufficient.
 فرای Foison.
 فرای Collection, Réunion.
 فرای se réunir, se rassembler.
 فرای unir, réunir.
 فرای assembler, convoquer.
 فرای Gras, Replet.
 فرای Fonte, Crétasse, Gercure, Vulve.
 فرای l'in, Résultat.
 فرای Interstice.
 فرای Joie.
 فرای soulager.
 فرای rasséréner.
 فرای Heureux.
 فرای Avenant.
 فرای Impair, Un, Unique; Seul.
 فرای Demain.
 فرای Savant, Erudit, Docte.
 فرای Savoir, Sagesse, Prudence.
 فرای Fils; Fille.
 فرای Filial.
 فرای susciter, envoyer, députer, expédier.
 فرای froter.
 فرای s'élimer.
 فرای Tapis.
 فرای Ange.
 فرای tapisser.

فرصت Occasion.
 فرض Précepte, Loi.
 فرض supposer, admettre.
 فرض Théorique; Schématique.
 فرط Excès.
 فرعی Secondaire.
 فرق Séparation, Division; Différence.
 فرمان Order, Royal, Ordonnance, Rescrit.
 فرماندایی Obéissance, Soumission.
 فرمانده commander.
 فرماندهی ordonner, commander, recommander.
 فرماندهی enjoindre, ordonner, décerner, commander.
 فرود engloir, ravalier.
 فروختن vendre.
 فرو بردن arriser, abaisser.
 فرو رفتن Renforcement.
 فرو رفتن s'affaisser, crouler.
 فرو رفته مال دبران Stelligonataire.
 فروغ Splendour, Eclat.
 فرومایگی Servilité.
 فرومایه Bas, Vil.
 فرهنگ Reason, Intelligence; Prudence; Vertu; Art; Dictionnaire.
 فریاد Clameur; Cri; Plainte, Lamentation.
 فریب Tromperie; Illusion.
 فریب دادن attraper, circonvenir, séduire, tromper, duper, tricher.
 فرید Seul, Unique, Isolé.
 فرود Plus, Davantage.
 فرودی Hausso.
 فرساده Dégât, Corruption.
 فرساده Scorbuit.

فسادناپذیر Impérissable.
 فسادناپذیری Incorruption.
 فسق Libertinage.
 فسح Large, Spacieux.
 فشار Passion, Compression, Pression.
 فشک Cartouche.
 فصاحت Eloquence.
 فصد Saignée.
 فصد کردن phlébotomiser, saigner.
 فصل Paragraphe; Chapitre; Différence; Saison.
 فصاحی Charivari.
 فضل Abondance, Science.
 فضل Excédent; Excrément.
 فضیلت Honte, Ignominie.
 فضیلت Science; Vertu.
 فطانت Intelligence, Sagacité.
 فطرت Création.
 فطری Inné.
 فعل Action, Acte; Œuvre; Verbe.
 فعل ماضی Prétérit.
 فعل و انفعال Réaction.
 فغان Cri, Gémissement, Lamentation.
 فقاع Bière.
 فقر Pauvreté, Indigence.
 فقر Vertèbre, Chapitre, Article.
 فقط Simply, Uniquement.
 قبه Jurisconsulte.
 فکة Mâchoire.
 فکر Pensée, Idée.
 فکر کردن penser, réfléchir.
 فکر مکنون Arrière-pensée.
 فکری Idéal.
 فکری Maxillaire.

فلاح Salut; Délivrance.
 فلاحت Culture.
 فلاسی Aratoire.
 فلاخن Fronde.
 فلان un Tel, Quelqu'un.
 فلانی Quidam (dane).
 فلی Obole, Monnaie.
 فلفل Poivre (du).
 فلفل فرنگی Piment.
 فلك Ciel.
 فلك التوابت Firmament.
 فلم Vulve.
 فن Artifice; Science; Art.
 فنا Néant; Mortalité, Corruption.
 فنا پذیرفتن dépérir.
 فن ادای مرام چهرت انگشتها Chirologie.
 فنا شدن périr.
 فن خط الصمد Diasostique.
 فندق Noisette.
 فن زاویه یسائی Goniométrie.
 فن مناظره Dialectique.
 فوت شدن mourir.
 فوت کننده Souffleur.
 فوراً Immédiatement, Pressant.
 فوران Eruption.
 فوق الطبیعه Supernaturel.
 فهرست Répertoire.
 فهرست تصانet Gamme.
 فهم Intelligence, Esprit.
 فهم کردن concevoir, comprendre.
 فهمیدن comprendre, concevoir, s'apercevoir, devenir.
 فهم Intelligent, Instruit.
 فی Dans, En, Parmi, Pour, Sur.
 فیروزه Heureux.
 فیروزه Turquoise.

253

Exploit, Heureux.
Décision, Décret, Sentence.
achever, décider.
Abondance; Grâce, Faveur;

Annône.

Fléphant.

Philosophe.

ق

vingt-quatrième lettre
de l'Alphabet.

Rectangulaire.

Couvercle.

Torchon

Astringent, Constrigent,
Restrictif.

Habile, Capable.

Réfrangible.

Amovible.

Pénétrable, Perméable.

Ilabilité, Capacité.

Miscibilité.

Fusibilité.

Sage-femme.

Pilori.

Concierge.

Homicide, Sicaire, Assassin.

Arçon.

Contrebande.

Puissant.

tout-Puissant

Champignon.

Cuiller.

Messenger, Piéton.

Defectueux, Insuffisant.

Magistrat, Juge.

Totalité.

Mulet.

Définitif, Abatteur; Péremptoire, Tranchant.

Maxime; Loi, Règle.

Ethmoïde.

Axiome.

Rime.

Hermine.

Moule, Forme, Modèle.

Taille, Stature.

Content, Satisfait.

Satisfaisant.

Gangrène.

Institut; Loi, Règle, Statut.

Capitulaire.

Constitutionnel; Loyal.

Coactif.

Stable, Ferme, Constant.

Turpitude.

Coupole, Voûte.

Tombeau, Tombe, Sépulcre.

Cimetière.

Récépissé; Reçu.

recevoir, prendre; confisquer.

Manche, Poignée.

Chez-auprès.

Avant, Auparavant, Précé-

فرا

فما

256

255

demment.

Boussole.

consentir, accepter, obtempérer, acquiescer, agréer, adhérer; topor.

Vilain, Détestable, Hideux.
Espèce, Genre, Sorte, Catégorie.

Caste, Tribu.

Peson, Romaine.

Délétère; Guerre, Combat.

massacrer.

Bordel.

Disette, l'amine, Sécheresse.

Destinée; Pouvoir, Puissance.

Quantité, Mesure.

Facultés, Bien, Puissance.

Pouvoir, Force; Richesse.

Omnipotence.

apprécier, estimer.

Sainteté.

Sanctuaire.

Ordre, Défense.

Percule.

Pied; Pas.

Pas à pas.

Antiquité.

Podomètre, Compte-pas.

Ancien, Antique, Vieux.

Cognition; Parenté.

décider, reposer, situer.

Rongeur.

Sentinelle.

Corps de garde.

pointer.

Proximité, Voisinage.

Sacrifice.

Autel.

Plaie.

Carcinomateux (ulcère).

Hypopion.

Disque

Detto.

prêter.

Endetté.

devoir.

devoir.

prêter.

emprunter.

Scrutin.

ballotter; tirer au sort.

Cochonille, Kermès, Carmin

Quarantaine.

Girolle; Gilet.

Perdreau

Proche, Parent.

Vraisemblable.

Joint, Attaché.

Symétrie, Adminicule; Argu-

ment, Indice.

Contre-indication.

Créauté.

Serment.

juré

Parjure.

Partage; Sorte.

répartir.

Elégant.

Armée.

Itouche, Etalier.

Talion; Vengeance.

267
 بـ Bourge.
 بـ Trachéo-artère.
 بـ Intention.
 بـ projeter.
 بـ Château, Palais.
 بـ Détriment, Délit, Vice, Erreur.
 بـ Ode.
 بـ Destin.
 بـ Verge.
 بـ Accident, Malheur, Théorème.
 بـ Syllogisme.
 بـ Etoile polaire; Pôle.
 بـ Pôle Antarctique.
 بـ Pôle Arctique.
 بـ Boussole.
 بـ Diamètre.
 بـ Goutte.
 بـ Interruption, Cassation, Section.
 بـ Précisément.
 بـ afféager.
 بـ étancher.
 بـ amputer.
 بـ Ablation.
 بـ découper, interrompre, couper, cesser; tronquer, mutiler.
 بـ Morceau; Pièce; Tranche.
 بـ Anabète.
 بـ Précis.
 بـ Nuque, Trousse.
 بـ Cage.
 بـ Case.
 بـ Cadenas, Serrure.
 بـ Phénix.
 بـ Crochet.
 بـ Détrousseur

بـ Cœur.
 بـ petit Quantité.
 بـ étamer.
 بـ extirper.
 بـ Forteresse, Citadelle.
 بـ Inquiétude.
 بـ Plume.
 بـ Poinçon.
 بـ Encrier.
 بـ Ressort, Appartenance, Dépendance, Banlieue, District.
 بـ Tenure.
 بـ Pinceau.
 بـ Cime, Sommet.
 بـ Soude.
 بـ Rare.
 بـ Peu.
 بـ Brelandier.
 بـ Tripot.
 بـ Etoffe.
 بـ Fouet.
 بـ Occipital.
 بـ la Lune.
 بـ Satellite.
 بـ Tourterelle.
 بـ Poignard.
 بـ Confiseur, Sucrier.
 بـ Serin.
 بـ Contentement.
 بـ Sucre.
 بـ Quintal.
 بـ Cygne.
 بـ Soutien, Appui.
 بـ Nourriture, Vivres.
 بـ Force, Pouvoir.
 بـ Force d'attraction

268
 کـ Force répulsive.
 کـ Boîte, Etui.
 کـ Béliet.
 کـ Arsenal.
 کـ Thérière.
 کـ Arc.
 کـ Arc-en-ciel.
 کـ Faucon.
 کـ Dire; Parole, Mot.
 کـ Apophtegme.
 کـ Peuplade, Tribu; Nation; Parents.
 کـ Consul.
 کـ Faculté, Puissance.
 کـ Oûie.
 کـ Intellect; Conception (fig.).
 کـ Force centrifuge.
 کـ Plastique.
 کـ Raisonnement.
 کـ Vigoureux; Fort, Robuste, Puissant.
 کـ Contrainte; Force; Colère.

Bouderie.
 کـ Forcement, Par force.
 کـ se fâcher, boudier.
 کـ Puissant, Vainqueur.
 کـ Rétrograde.
 کـ Héroïque.
 کـ Risée.
 کـ pousser.
 کـ Café.
 کـ cafetière.
 کـ Physionomie, Aspect.
 کـ Résurrection.
 کـ Ciseaux.
 کـ Sérateur.
 کـ Bistouri.
 کـ Lien; Entrave.
 کـ Gondron.
 کـ Empereur.
 کـ Entonnoir.
 کـ estimer.
 کـ Tutelle.

کـ vingt-cinquième lettre de l'Alphabet.

کـ Cauchemar.

کـ Ecrivain, Secrétaire.

کـ Sapin.

کـ Belvédère.

کـ Menteur, Trompeur.

کـ Affaire, Travail, Occupation.

کـ Œvre.

کـ Fabrique, Manufacture, Usine.

کـ Brasserie.

کـ Filature, Corderie.

کـ Raffinerie, Sucrierie.

کـ Couteau, Scalpel.

کـ Intelligent.

کـ Expérience, Habileté, Connaissance.

کـ Combat, Conflit, Dispute.

کـ surmener.

کـ Fabricant, Ouvrier.

261 Laborieux, Ouvrier.
کارگاه Agence.
کار توجیه Fredaine.
کار و سرای Auberge.
diminuer; décroître.
کاسنی Chicorée.
کاسه Ecuelle.
کاسه زانو Rotule.
کاسه لیس کردن écorniller.
کاسه Plût à Dieu que.
کاشتن semer, planter.
کاشف Diagnostique.
کاسه Papier; Lettre.
کاسه پاره Paperasse.
کاسه Infidèle, Déloyal, Pertide.
کاسه Camphre.
کاسه Totalité, le Tout.
کاسه Suffisant.
کاسه Toupet.
کاسه Voiture, Carrosse.
کاسه Carrossier.
کاسه Volonté; Palais; Organe du goût; Pas.
کاسه Heureux.
کاسه Bonheur, Félicité, Prospérité.
کاسه Complet, Entier, Parfait.
کاسه creuser.
کاسه Paille.
کاسه Torchis.
کاسه Pareseux.
کاسه Indolence.
کاسه Laitue.
کاسه Rôt.
کاسه Rôtir.
کاسه Hépatique, Béal.
کاسه Grandeur, Orgueil.

Allumettes.
کاسه Perdrix.
کاسه Pigeon, Colombe.
کاسه Ramier.
کاسه Bleu céleste.
کاسه Grand, Puissant.
کاسه Embolismique, Intercalaire, Bissextil.
کاسه Livre.
کاسه Bibliothèque, Librairie.
کاسه Lin.
کاسه Prévôt.
کاسه Epaule, Omoplate.
کاسه tapoter.
کاسه Adragan.
کاسه Abondance, Foule.
کاسه Nombreux, Abondant, Fréquent, Beaucoup.
کاسه Polynôme.
کاسه Courbé.
کاسه Où ?
کاسه Dérailson.
کاسه Bancroche.
کاسه rebrousser.
کاسه Oculiste.
کاسه Collyre.
کاسه Lequel, Laquelle ?
کاسه Opaque.
کاسه rembrunir.
کاسه Trouble; Chagrin.
کاسه Potiron.
کاسه Mensonge, menteur.
کاسه Aversion, Antipathie.
کاسه Loyer.
کاسه louer.
کاسه Fret.

263 Canevas.
کعبه Plate-bande.
کعبه Ricin.
کعبه Catalepsie; Engourdissement.
کعبه stupéfier, engourdir.
کعبه Dieu.
کعبه faire.
کعبه Tréteau.
کعبه Céleri.
کعبه Pelisse.
کعبه assourdir.
کعبه Vautour.
کعبه Licorne, Rhinocéros (roce).
کعبه Ver.
کعبه Carie.
کعبه Ascarides.
کعبه Charançon.
کعبه Ténia (Tenia).
کعبه abassourdir.
کعبه Sphéricité.
کعبه Beurre frais.
کعبه Sphère, Globe, Boule.
کعبه Fois, Coup.
کعبه Poulain de cheval.
کعبه contre-Cœur.
کعبه Pouliche.
کعبه Mappemonde.
کعبه Surdité.
کعبه Noble, Bienfaisant, Généreux.
کعبه Miséricordieux.
کعبه Galant.
کعبه Individu, Quelqu'un.
کعبه Lassitude, Fatigue, Paresse.
کعبه Profit, Bénéfice.
کعبه s'éclairer.
کعبه gagner; apprendre.

Fraction.
کعبه Semence.
کعبه Tuerie, Massacre.
کعبه semer.
کعبه égorger, tuer, massacrer.
کعبه Bateau, Vaisseau, Yacht.
کعبه affréter.
کعبه Sous-marin.
کعبه lutter, résister (fig.).
کعبه radoubier.
کعبه Aine.
کعبه Tirage.
کعبه dévoiler, manifester, découvrir.
کعبه Glose.
کعبه Inextricable.
کعبه Tiroir.
کعبه Contrée, Région.
کعبه entraîner, tirer, trainer, tendre, tirailler.
کعبه Prêtre.
کعبه Astragale; Coude-pied, Talon.
کعبه Mousse, Ecume.
کعبه paume de la Main.
کعبه Expiation.
کعبه Garantie, Caution.
کعبه Hyène.
کعبه Impiété, Incredulité, Sacrilege.
کعبه Ingratitude.
کعبه Soulier, Pantoufle.
کعبه Cordonnier.
کعبه Savate.
کعبه Chiasse.
کعبه Ecumoire.
کعبه Hanche.

کیم

265
 Snaire, Linceul.
 desensevelir.
 Platoan.
 Gierant.
 Tout, Tons; Totalité.
 Tout-à-fait.
 Chien-savant.
 Corbeau.
 Discours, Parole.
 Amphigouri.
 Ravauderie
 Grand, Gros
 Chapeau.
 Davier, Etan.
 Chanmière, Taudis (Taudion).
 Servante.
 Chou.
 Chou-fleur.
 Mot, Parole; Lettre.
 Ellips.
 Copule.
 Pioche.
 Encyclopédie.
 Clef.
 Passe-partout.
 Eglise.
 Pen.
 Perfection.
 Arc.
 Violon.
 ricochier.
 Taciturne.
 Ruins.
 Ceinture.
 dessangler.

s'amoindrir.
 Lacet.
 Quantité, Tenant.
 rôder.
 Embuscade.
 Côté; Bord; Sein.
 Quai.
 embordurer.
 esquiver.
 Repaire, Tanière.
 Métonymie.
 Angle, Coin.
 Sésame.
 Emoussé.
 Bègue; Anonné.
 ralentir.
 creuser; arracher.
 Roche.
 agacement.
 Conseil.
 Tiquo.
 Briefs, Courts; Ras.
 Nain.
 Colon; Famille.
 Petit.
 déloger, décamper, déménager.
 Ajetisser.
 Rue.
 Enfant; Poupon.
 Enfance.
 Aveugle.
 Lâche, Paresseux.
 Plâtrière.
 Cécité.
 Jarre, Pot.

گدا

گرب

267
 Tesson.
 Potier.
 Effort, Soin.
 Pavillon.
 battre, piler.
 Etoile, Astre.
 Maléfique.
 rémontrer.
 Coucou.
 Derrière, Cul.
 Montagne.
 Volcan.
 Montagneux.
 Gigantesque, Colossal.
 Montagnard.
 Cadet.
 Bai.
 Ambre jaune, Succin.

268
 Grotte, Caverne.
 Séculaire.
 Ancien, Vieux; Suranné.
 Dégueuillé.
 Quand; Qui.
 Intelligence, Pénétration.
 Bourse, Kyste.
 Scrotum.
 Sachet.
 Règle (fig.); Conduite; Religion.
 Gaïeté, bonne Humour.
 Porte-Monnaie.
 Puce.
 Haine, Envie.
 Animosité, Ressentiment, Haine, Rancune.
 haïr.

ک

vingt-seizième lettre de l'Alphabet.
 Tenaille, Tricoises.
 Boeuf, Vache.
 Seigle.
 Buglose.
 Zébu.
 Bison, Chamois.
 de Temps, en temps, Quelquefois, Parfois, Tantôt.
 Chaux, Plâtre.
 gâcher.
 Pauvre, Indigent, Mendiant, Tricheur.

fondre, liquéfier.
 appauvrir.
 Mendicité.
 quémander.
 rêder, laisser, placer, poser; mettre sur.
 remettre.
 passer, dépasser; pardonner.
 Antécédent; Prétérit.
 Teigneux.
 Sanglier.
 Cher; Lourd; Onéreux.
 renchérir.
 Chat.

269
 Gouffre, Tourbillon d'eau; گرد
 Remous.
 Bourrasque, Tourbillon. گرد
 Trombe. گرد
 Promenade; Rotation. گرد
 Cou, Nuque. گرد
 Noix. گرد
 Rondeur. گرد
 tourner, circuler. گرد
 Massue. گرد
 Faim گرد
 Affamé. گرد
 Pris, Saisi. گرد
 s'amouracher. گرد
 Gêne, Embarras گرد
 Sanglot. گرد
 intercepter; prendre, saisir. گرد
 s'emparer, recevoir. گرد
 Loup گرد
 Chaleur. گرد
 Serre (fig.). گرد
 échauffer. گرد
 Caléfaction. گرد
 Sinon, Autrement. گرد
 Consignation; Hypothèque; گرد
 Gage.
 Agrégat, Assemblage, Foule. گرد
 Nond. گرد
 Eploré. گرد
 fuir, s'enfuir. گرد
 larmoyer, pleurer. گرد
 Enorme, Exorbitante. گرد
 Patrouille. گرد
 Dommage. گرد
 Ortie. گرد
 mordre; piquer. گرد

choisir, élire, préférer.
 Effronté; Familier.
 Impertinence, Insolence, Hardiesse.
 déplier, dérouler, étendre.
 Coriandre.
 Conversation, Entretien.
 Tête-à-tête.
 dire, parler, raconter.
 Crotte, Boue, Terre, Limon.
 Fleur.
 Passement.
 Poire.
 Pétunia.
 Tournesol.
 Tintamarre.
 Guimauve.
 Flacon.
 Marguerite.
 Pied-d'alouette.
 Rougeâtre.
 Patère.
 Gorge, Gosier.
 décoller.
 Engouement.
 Balle.
 Pelote.
 Troupeau.
 préjuger, penser, douter.
 fourvoyer.
 Douanier.
 Peccadille.
 Forfait.
 Pêcheur.
 Dôme.
 Trésor.

271
 Armoire, Commode.
 Sarcocolle.
 Froment, Blé.
 omblaver.
 Brun.
 puer, pourrir.
 Quinquina, Quinine.
 Allégation, Dire.
 Tomate.
 Tombeau.
 Onagre, Zèbre.
 Cerf.
 Veau.
 Génisse, Taure.
 Oreille.
 essoriller.
 Viande, Chair.
 Carnassier.
 Charentier.
 décharner.

Strident.
 écouter.
 Réprimande, Punition.
 multer.
 Ecaille.
 Angle, Coin, Recoin.
 Soufre.
 Varié, Divers.
 Equerre.
 Pierre précieuse.
 Merde, Excrément.
 Herbe.
 Senevé.
 Monde.
 avoir des vertiges.
 étourdir.
 Capture.
 devenir prisonnier.
 Pince.
 Cerise.

vingt-septième lettre de l'Alphabet.

272
 Nécessairement.
 contraindre.
 Pat.
 Azur, Lapis-lazuli.
 Ulérieur, Postérieur.
 Episode.
 Intransitif; Nécessaire.
 Neutralement.
 Cadavre; Charogne.
 maigrir.

amaigrir
 Chartre.
 Fanfaronnade, Vanterie.
 Charlatanisme.
 Tortue.
 Muet.
 se taire.
 Tulipe.
 Quinquet.
 Immanquablement.
 Pétrin; Sébile.
 Digne, Pertinent, Convenable.

273
 soir, convenir, mêler.
 لشك P'ombier.
 لب Lévre; Bord, Rivage, Côte.
 لشك Scaphandre.
 لشك Avenir.
 لشك Comble.
 لشك remplir.
 لب Rebord.
 لب Labial.
 ك Gencive.
 لشك Dispute, Opiniâtreté, Mutinerie.
 لشك s'abstenir, s'abstenir, disputer.
 لشك Bourbier, Boue, l'auge, Limon.
 Vase.
 لشك Taquin, Entêté, Disputeur.
 Tenace, Tête.
 لشك Couverture.
 لشك Catacombes.
 لشك Moment, Instant.
 لشك Viande, Chair.
 لشك Son; Mélodie.
 لشك Volupté; Plaisir, Délice, Jouissance, Mollesse, Charmes.
 لشك Friand, Doux, Délicieux, Agréable; Savoureux, Suave, Exquis.
 لشك Tremblant.
 لشك Frisson.
 لشك Trépidation.
 لشك trembler, trembloter, tressaillir.
 لشك Visqueux, Gluant.
 لشك poisser.
 لشك Verbalement.
 لشك Armée.
 لشك Camp.

Aménité; Bonté, Grâce, Élégance, Amabilité; Douceur.
 لشك Harmonique.
 لشك Euphonie.
 لشك Bonté, Bienveillance.
 لب Bave.
 لشك Jeu, Badinage.
 لشك Joujou.
 لشك Rubis.
 لشك Malédiction, Anathème.
 لشك maudire.
 لشك Dictionnaire, Vocabulaire.
 لشك (Glossaire).
 لشك chopper, glisser.
 لشك Ligature; Enveloppe.
 لشك Mot, Parole.
 لشك Linéament; Rencontre, Entrevue.
 لشك Inoculation.
 لشك Surnom, Titre.
 لشك Sobriquet.
 لشك Lopin; Bouchée.
 لشك Bride.
 لشك Tache.
 لشك regimber.
 لشك ruer.
 لشك piétiner.
 لشك Bassin, Cuvette.
 لشك Mentor.
 لشك Palpable.
 لشك manier, palper.
 لشك Impalpable.
 لشك Coruscation.
 لشك Pagne.
 لشك désanérer, serper.
 لشك Rade.

275
 لشك affourcher.
 لشك Claudication.
 لشك boiter.
 لشك Sodomie.
 لشك Haricot, Fève, Fève.
 لشك Ardoise.
 لشك Planche, Tablette.
 لشك Pancréas.

vingt-huitième lettre de l'Alphabet.

ماين Intermédiaire.
 ماتم Douil.
 ماجرا Accident, Evénement.
 ما حصل Produit, Résultat.
 ماخذ Point de repère.
 ماخوذة Reçu, Perçu.
 مادر Mère.
 مادری Maternel.
 ماده Matière, Substance.
 مائه Sériu.
 مادهادرار Urée.
 ماده بياض البيض Albumine.
 ماده قندی Saccharine.
 ماده مخاطية Mucosité.
 ماده ملوثة Pigment.
 مادبان Jument, Cavale.
 ماذيت Matérialité.
 مار Serpent.
 مار آبی Hydro.
 مارپیچی Spiral.
 مارچوبه Asperge.
 مارماهی Anguille.

Amygdale.
 Charnière.
 Dialecte, Idiom, Patois.
 Convenance, Conformité.
 lécher.
 Fibre.
 Citron, Limon.
 Avare, Sordide.

Lait aigre
 Pénultième, Avant-dernière.
 Poule.
 Bien, Fortune; Richesses; Marchandises, Effets; Propriété.
 Timon.
 Patrimoine.
 Friction.
 Possesseur, Propriétaire.
 Habituel.
 Truel.
 Impôts, Contribution.
 Surtaxe.
 Mélancolie, Hypochondrie; Spleen (Spli.).
 froter.
 Asile.
 Commissaire, Délégué.
 Tabellion.
 députer.
 rester, subsister.
 Achoppement; Obstacle, En-trave; Empêchement.
 à l'Instar, à l'Exemple.

سالهای نرکی		جالی ملکوتی و لوسی		اسرائیلی و روسی		جمهوری فرانسه		فرنگی و یونانی		عبری		عربی		نمبره ترتیبی هر ماه
لوی قیل	مساء	سسال	مساء	سسال	ماه	سال	سال ملادی	سال	ماه	قمری	شمسی			
نرکی و لوسی	۸۴۸۱ ۱۹۸۵	اسرائیلی و روسی	۱۹۸۱ ۱۹۸۵	جمهوری فرانسه	۱۹۸۵	فرنگی و یونانی	۱۹۸۵	عبری	۱۳۴۵	عربی	۱۲۹۵	۱	۱۲	
سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	سجده نیل مورق	۱	۱۲	
اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	اود نیل	۲	۱۱	
ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	ریز نیل	۳	۱۰	
وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	وشت نیل	۴	۹	
نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	۵	۸	
پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	۶	۷	
نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	نوت نیل	۷	۶	
نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	نوی نیل	۸	۵	
نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	نخافونی نیل	۹	۴	
پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	پیلان نیل	۱۰	۳	
ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	ایت نیل	۱۱	۲	
نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	نیکور نیل	۱۲	۱	

Table Comparatif des Mois - اول حمل ۱۲۹۵ شمسی

Poussif. مبتلا به تنگی نفس.
Graveleux. متلاصق سله.
Goutteux. مبتلا به غرس.
Gai, Enchanté. مینوع.
Début, Origine. مبداء.
ère. مبداء تاریخ.
Prodigue, Dépensier. مبدور.
Libre, Exempt. مبرا.
Frigorifique, Réfrigérant, Rafraichissant. سرد.
Latrines. میرز.
Bon, Pieux. مبرور.
Rationnel. مبرهن.
Abduteur. (مغله) مبدعه.
députer. مبعوث کردن.
Somme. مبلغ.
Qualité. مبالغه.
Indéfinable. نامش.
Fermé, Inconnu, Caché, Incohérent. مبهم.
Stupéfait, Interdit. مبهوت.
étourdir, confondre. مبهوت کردن.
Ovaire. میض.
Clair, Evident. مبین.
Obéissance, Soumission. متابعت.
Armistice. (جنگ) متارکه.
Marchandise. مبالغه.
se peiner, chagriner. متاکم شدن.
Saint, Sacré. متبرک.
Riant. متبسم.
se lapidifier, se pétrifier. متحجر شدن.
Mobile. متحرک.
se cantonner, s'isoler. متحصن شدن.
Impérativement. متعینانه.
supporter. متحمل شدن.
Étonné, Stupéfait. متعجب.

277
Domicile. مأوا.
Utrérieur, Postérieur. مایه.
Pitance, Nourriture. مأزه بوم.
Lune; Mois. ماه.
Clair de lune. ماهان.
Drap. ماهوت.
Poisson. ماهی.
Saumon. ماهی آزاد.
Modalité. ماهیت.
Mollet. ماهیچه.
Ichtyophage, Héron. ماهیخوار.
Raie. ماهی شمشاد.
Stockfiche. ماهی شمشاد.
Huile, Liquide. ماه.
Enclin, Incliné, Penché. مایل.
Centripète. مایل مرکز.
abuter; Désirer, Convoiter. مایل کردن.
Désespéré. مایوس.
Présure; Capital; Origine. مایه.
Permès, Licite. مباح.
Discussion, Dispute; Polémique. مباحثه.
entamer, commencer, procéder à... مبادرت کردن.
entreprendre, commencer. مبادرت نمودن.
Troc; Rechange. مبادله.
permuter. مبادله کردن.
Champion, Combattant. مبارز.
Combat, Lutte. مبارزه.
Heureux, Béné, Sacré. مبارک.
Questeur, Régisseur. مباشر.
Exagération; Hyperbole. مبالغه.
Orgueil; Gloire. مایه.
Commencement, Origine. مبداء.
Novice. مبتدی.

279
 Usité, Fréquenté.
 Conscientieux, Pieux, Dévot.
 Synonyme; Double.
 Stable, Ferme.
 Drogman, Interprète, Traducteur.
 Suant.
 Abandonné.
 vaciller, chanceler.
 Egal, Pareil, Constant.
 Equilatéral.
 Equidistant.
 Ample, Vaste.
 Paronyme.
 Praticien.
 rayonner, réverbérer.
 se plaindre.
 occuper.
 Bénévole, Bienveillant.
 s'emparer.
 joindre.
 sans Interruption.
 Imaginé, Conçu.
 Alternatif.
 Subséquentement, Ensuite.
 Surprise.
 Nombreux.
 Transitif, Actif.
 Fanatique, Bigot, Zélé, Sectaire.
 Superstitieusement.
 Régalien.
 s'engager; contracter une obligation.
 Fixé, Déterminé, Résolu.
 Révoltant.

Disséminé, Séparé.
 se disperser, être dispersé.
 Pensif, Rêveur.
 Opposé, Contraire.
 Joints, Rapprochés.
 Défectueux; Court.
 Accotoir, Traversin.
 Superbe, Fier, Orgueilleux.
 Illustre, Honoré.
 Brisé, Cassé.
 Couronné.
 Orateur.
 Reluisant.
 Gaspilleur.
 Changement, Variable; Coloré; Bigarré.
 singulariser.
 jouir.
 Récalcitrant.
 Etabli, Demeurant, Domicilité.
 Riche, Richard.
 Texte.
 Contesté.
 Analogue; Proportionné.
 Périodique.
 Dégouté.
 se répandre.
 Parallèles.
 Parallélipède.
 Réunis.
 Consécutif, Successif.
 recourir.
 Joint, Réuni.
 Domicilité.
 s'arrêter, demeurer, ha-

281
 hiter, se fixer; séjourner.
 naître.
 Tarière.
 Soupçonné; Accusé.
 accuser, imputer.
 Fougueux, Téméraire, Intépide.
 Récompensé.
 Modèle; Exemple; Image, Description; Peinture.
 Démonstratif; Positif.
 Paradigme; Ressemblance; Exemple; Fable; Proverbe.
 Ressemblance; Semblable, Pareil; Comme, Ainsi, Pareillement.
 par Exemple.
 Triangle; Triangulaire.
 Octangulaire; Octogone.
 Doubé.
 Convaincu.
 Querelle, Dispute, Couflit; Combat.
 Désinence.
 Voie; Passage; Métaphore.
 Possibilité, Occasion.
 Conversation.
 Voisin.
 Voisinage, Intimité.
 forcer, contraindre; pétrifier (fig.).
 Réuni, Rassemblé.
 s'attrouper.
 Gloire, Renommée.
 Derechef, de Nouveau.
 revivifier.
 régénérer.

Attiré; Ravi; Possédé.
 Events.
 Urètre.
 Lactifère.
 Seul, Unique; Solitaire.
 Incorporel.
 Immatériel.
 blesser, ulcérer.
 Voie lactée.
 Canal.
 accomplir, exécuter.
 Cassolette.
 Incarné.
 personnifier.
 Crépu.
 Session; Société, Compagnie; Séance.
 Sénat.
 Bal.
 Enkiridion; Revue.
 Assemblée.
 Archipel.
 Comité.
 Réuni, Rassemblé, Recueilli; Ramas.
 Calepin; Recueil; Collection.
 Code.
 Partition.
 Fou, Extravagant.
 Mag, Ignicole.
 Creux, Concave; Vide.
 Inconnu, Ignoré; Passif.
 Poignet.
 Partialité.
 Belligérant.
 Guerre, Combat.

283

مخبر **Compte (Kente).**
مخبر **Assiégeant.**
مخبر **Investissement; Siège.**
مخبر **Entouré, Compris.**
مخبر **défendre, préserver, conserver, garder.**
مخبر **Syzigie.**
مخبر **Impossible.**
مخبر **Colloque, Pourparler; Réponse, Dialogue, Conversation, Conférence.**
مخبر **Amour, Amitié.**
مخبر **sympathiser; aimer.**
مخبر **Prison.**
مخبر **Aimé, Amante.**
مخبر **Emprisonné, Arrêté, Incarcéré.**
مخبر **Patriote**
مخبر **Indigent, Pauvre.**
مخبر **Vénééré, Respecté, Révérend.**
مخبر **Somptueux, Magnifique**
مخبر **Soupirant.**
مخبر **Contingent.**
مخبر **étrifier.**
مخبر **Timide, Craintif, Peureux.**
مخبر **Convexe, Bombé.**
مخبر **bomber, rendre concave.**
مخبر **Borné, Limité.**
مخبر **abonner.**
مخبر **Rostictif.**
مخبر **Ecrivain, Copiste.**
مخبر **Biographe.**
مخبر **Pyrotique.**
مخبر **Moteur; Instigateur, Provocateur; Motif; Tentateur.**
مخبر **Secrètement.**

مخبر **initier; instruire.**
مخبر **Gardé, Conservé.**
مخبر **exclure, priver, dépourvoir, dégarnir.**
مخبر **Triste, Affligé, Contrit.**
مخبر **Bienfaisant, Généreux.**
مخبر **Perceptible; Pondérable.**
مخبر **Production, Produit, Récolte.**
مخبر **Crû.**
مخبر **Défendu, Illégitime.**
مخبر **Heureux, Content.**
مخبر **Rénion, Assemblé.**
مخبر **Conservé, Gardé, Observé, Sauf.**
مخبر **Méprisé, Dédaigné.**
مخبر **Reconnu, Constaté.**
مخبر **Positivement.**
مخبر **Solide, Raffermit.**
مخبر **sceller (fig.); confirmer.**
مخبر **Hermétiquement.**
مخبر **affermir, consolider, assurer.**
مخبر **For; Jurisdiction, Tribunal; Baillage.**
مخبر **Inquisition.**
مخبر **Lieu, Endroit, Place.**
مخبر **Solution.**
مخبر **Paroisse, Quartier.**
مخبر **Mahomet. (Fondateur de l'Islamisme né à la Mecque vers 571; Mort en 632).**
مخبر **Ceinturon.**
مخبر **Porté.**
مخبر **Malheur, Suffrance, Affliction.**
مخبر **Effacement; Disparition.**
مخبر **Axe; Pivot.**

285

مخبر **remettre, confier, déferer.**
مخبر **Ambiant; Circonférence, Tour.**
مخبر **Patelin, Retors (fig.); Rusé.**
مخبر **Interlocuteur.**
مخبر **Risque, Danger, Péril.**
مخبر **Peur, Frayeur, Crainte.**
مخبر **Conversation.**
مخبر **Opposition, Contradiction.**
مخبر **Illégal.**
مخبر **Rapporteur, Délateur.**
مخبر **Choisi, Elu.**
مخبر **Compendium, Concis, Sommaire; Abrégé, Racourci.**
مخبر **Succinctement.**
مخبر **Caché.**
مخبر **Corrompu, Dérangé.**
مخبر **Mêlé, Embrouillé.**
مخبر **Différent, Diversité, Varié, Divers, Variété.**
مخبر **Incommensurable.**
مخبر **Narcotique.**
مخبر **Abandonné (fig.).**
مخبر **Dévaste, Subversif.**
مخبر **Conique.**
مخبر **Conoïde.**
مخبر **Magasin; Réceptacle.**
مخبر **Spécifique, Propre, Particulier, Spécial.**
مخبر **Formellement, Nouvement, Exprès.**
مخبر **particulariser.**
مخبر **Sincère, Dévoué.**
مخبر **Mixte; Mêlé, Mélangé.**
مخبر **so pénétrer.**
مخبر **confondre.**
مخبر **Détrôné.**

مخبر **Créé, Créature.**
مخبر **Fermenté.**
مخبر **Pentagone.**
مخبر **Velours.**
مخبر **Scarlatine.**
مخبر **Formidable, Dangereux.**
مخبر **Médullaire.**
مخبر **Etendu, Prolongation.**
مخبر **Panégyriste.**
مخبر **Revenus, Rentes; Casualité.**
مخبر **Encre, Crayon.**
مخبر **Orbite, Orbe; Tropicque.**
مخبر **Modération.**
مخبر **défendre, protéger.**
مخبر **Continuel, Perpétuel.**
مخبر **Exercice, Perpétuité.**
مخبر **continuer, s'exercer.**
مخبر **Directeur, Administrateur.**
مخبر **Durée, Etendue, Longueur.**
مخبر **Lunaison.**
مخبر **proroger.**
مخبر **Trimestre.**
مخبر **Eloge, Louange; Panégyrique.**
مخبر **Secours.**
مخبر **Flux.**
مخبر **invoker.**
مخبر **Diurétique.**
مخبر **Hemagogue.**
مخبر **Professeur.**
مخبر **Institut, Ecole, Collège, Académie.**
مخبر **Scolaire.**
مخبر **Musée.**
مخبر **Litigant, Plaidant, Demandeur, Accusateur.**
مخبر **Défendeur, Prévenu, Inculpé.**

287
مدفن Sépulture, Tombeau.
مدفون Enterré.
مقن Démontre, Prouvé.
مدول Démontre, Prouvé, Guidé,
Dirigé.
مقن الطم Sociable.
مرد Rond.
مدهوش Stupéfait, Troublé.
مدهوش کردن confondre.
مدیر Directeur.
مدون Obéré; Redevable; Endetté.
مدون devoir.
مذاق Gout.
مذاکره récapituler.
مذكر Masculin.
مذكور Susdit, Mentionné, Précité.
مذمت Blâme, Défaut, Vice.
مذنب Goulotte; Détruit.
مذهب Chemin; Secte; Religion.
مراة Miroir.
مراج عام Communaux.
مراجعت نمودن revenir, rentrer.
مراجعه کردن reviser.
مردم Désiré, Voulu; Désir, Volonté,
Intention.
مراوت Embarras, Souci, Désagrément,
Ennui, Déplaisir.
مراسته Lettre.
مراسته Plaidoirie.
مراست Sociétés, Compagnie.
مراست Soigneux, Attentif.
مراست Observation, Soin, Sollicitude.
مراست Désir, Volonté.
مراوت Relation.
مرا Compote, Confiture.

مربع Carré.
مربوط Lié; Ferme, Solide.
مربوط کردن renouer.
مربوب Régulier, Rangé, Disposé.
مربوب agencer, organiser.
مربوب Degré; Ordre; Rang.
مربوب Apostat; Relaps, Renégat.
مربوب abjurer.
مربوب Gagnage, Pacage, Pâtis, Pâturage, Pâturage.
مربوب Elevé.
مربوب Elégie.
مربوب Corail.
مربوب Miséricorde, Compassion, Clémence, Obligeance.
مربوب congédier.
مربوب Homme.
مربوب Paludéen; Palustre.
مربوب Impure.
مربوب Virilité; Courage.
مربوب Prunelle de l'œil.
مربوب décéder, mourir; succomber, trépasser.
مربوب Malsonnante.
مربوب Marqué; Prescrit.
مربوب Redevances, Impôts.
مربوب Solide.
مربوب Maladie.
مربوب Lethargie; Frénésie.
مربوب Coma.
مربوب Phtisie.
مربوب Apoplexie.
مربوب Pestilence.
مربوب Humide.
مربوب Effrayé.
مربوب Observé, Gardé.

مربع Oiseau; Poule.
مربع Canard.
مربع ماده Canard.
مربع Pré, Prairie.
مربع Pelican.
مربع Désiré; Agréable; Recherché.
مربع Content.
مربع Tombeau, Sépulture.
مربع Monture, Cheval, âne.
مربع Encre.
مربع هوا نورد Aérostat, Ballon aérostatique.
مربع Centre; Milieu.
مربع centraliser.
مربع عام حیوانات Epizootie.
مربع مرمت کردن réparer, raccommoder.
مربع Marble.
مربع Albâtre.
مربع Perle.
مربع باروکه Baroque.
مربع Humanité.
مربع relire.
مربع Emplâtre, Cataplasme.
مربع Engagé.
مربع Oesophage.
مربع Disciple, Adept, Sectateur, Initié.
مربع Souffrant; Malade.
مربع Tempérament; Santé.
مربع Obstacle, Inconvénient.
مربع incommode.
مربع Echère.
مربع Salaire, Honoraire, Récompense, Rémunération.
مربع retribuer.
مربع Gagne-denier, Journalier, Manouvrier.

مربع Casard; Oblique, Falsifié, Altéré, Cagot, Tartufe, Hypocrite.
مربع Gout; Saveur.
مربع Cil.
مربع Cuivre.
مربع Record, Rappel.
مربع Dimension, Superficie, Longueur.
مربع Succès, Réussi.
مربع Condescendence, Subvention, Secours d'argent.
مربع seconder, aider.
مربع Passe-droit.
مربع Effort, Travaux.
مربع Distance, Intervalle, Espace.
مربع Voyageur.
مربع Négligence, Incurie, Apathie.
مربع Egal, Pareil, Uni, Uniforme.
مربع Problème, Question.
مربع Responsabilité.
مربع Livre.
مربع Locataire.
مربع Qui est excepté.
مربع Exaucé, Agrée.
مربع Averti, Informé, Instruit.
مربع affermir, consolider, resserrer.
مربع transformer, transfigurer.
مربع Retrait.
مربع Hydropique.
مربع se soûler.
مربع Oblong.
مربع Habile; Digne; Prêt.
مربع Futur.
مربع Indépendant, Libre, Lâché.
مربع Rectiligne.
مربع Pension.

291
 مستند Indigent, Pauvre, Malheureux.
 مستند Document, Acte.
 مستور Caché, Voilé.
 مستولی شدن s'emparer (fig.); envahir.
 مسجد Mosquée.
 مستور Adoré.
 مسته Comédie; Ridicule, Moquerie.
 مسته Risée.
 مسته turlupiner.
 مسته Hexagone.
 مسته Bouché, Ferme.
 مسته obstruer, encombrer, boucher.
 مسته Joie, Gaieté, Plaisir.
 مسته Dépensier, Prodigue.
 مسته aplanir, aplatir.
 مسته Muse.
 مسته Iyre, Enivré.
 مسته Gate, M.oir; Domicile, Demeure, Habitation, Séjour, Logis.
 مسته Grigou; Pauvre, Indigent.
 مسته Chandronier.
 مسته Eperdu, Forcené.
 مسته Clou.
 مسته Empoisonné.
 مسته âgé.
 مسته Fentre.
 مسته Cure-dents.
 مسته Cholagogue.
 مسته Ressemblance, Analogie.
 مسته Chamaillis.
 مسته Susdit, Susmentionné.
 مسته Cohéritier.
 مسته Association.
 مسته Indivis.
 مسته Entretien, Conversation.

مشم Odeur, Senteur.
 مشاهد Vision, Observation, Contemplation.
 مشاهده کردن voir, considérer, contempler, observer, regarder.
 مشتاق کردن passionner, exciter.
 مشبه Erreur, Illusion, Fausseté.
 مشتری Acheteur, Chaland; Pratique; Jupiter.
 مشتق Dérivé.
 مشته Délectation.
 مشخص Constaté, Certifié, Démontré.
 مشرب Nature, Naturel, Caractère; Mœurs.
 مشرفی شدن être honoré.
 مشرق Est, Levant, Orient.
 مشرك Païen, Polythéiste.
 مشروب Bu; Boisson.
 مشروح Expliqué, Décrit.
 مشروط Stipulé; Obligé.
 مشروط Représentatif.
 مشروع Canonique, Légal.
 مشعشع Radioux.
 مشعل Torche.
 مشغول شدن réjouir.
 مشغله Occupation, Travail.
 مشغله دار Embesogné.
 مشغول کردن preoccuper.
 مشغولیت Passe-temps.
 مشقت Fatigue, Peine, Travail.
 مشکلی Difficile.
 مشكل Cathédral.
 مشکوک Incertain, Douteux.
 متعوش Troublé, Dérangé.
 مشهور Coanu, Célèbre, Illustre.

مشهور کردن réputer.
 مثبت Volonté.
 مشبه Chorion.
 مصاحبت Concomitance, Compagnie, Société.
 مصادرت Contrainte, Confiscation.
 مصادمه Collision, Percussion.
 مصالحه Transaction.
 مصب Embouchure, Affluent.
 مصراع Hemistiche.
 مصرف کردن dépenser.
 مصلی Purifié, Clarifié.
 مصقول Poli, Fourbi; Lissé.
 مصالح Conciliateur.
 مصاحبت Utilité; Affaire; Conseil.
 مصلوب Crucifié, Pendu.
 مصمت Compacte, Dense, Epais.
 مصمم Décidé, Résolu.
 مصمم شدن se résoudre.
 مصنف Editeur, Auteur.
 مصنفات Compositions, Livres, Ecrits.
 مصنوعی Postiche.
 مصور Peintre.
 مصون Gardé, Conservé, Preservé.
 مصیبت Désastre, Catastrophe, Malheur; Tribulation.
 مضایقه کردن refuser.
 مضجع Couchette, Tombeau.
 مضحك Burlesque, Bouffon.
 مضرب صحت Insalubre, Malsain.
 مضغ Mastication.
 مضاعف کردن accabler, écraser, opprimer.
 مضنون Quolibet.
 مطابق Conforme.
 مطالعه Spéculation, Théorie.
 مطبخ Cuisine.

مطبوخ Décoction.
 مطبوع Marqué; Inné; Agréable.
 مطرب Musicien.
 مطلا Doré; Similor.
 مطب Proposition Demande, Pensée, Objet, Sujet.
 مطلع Informé, Renseigné, Instruit.
 مطلع کردن informer, avertir, renseigner.
 مطبق Lâché, Libre, Indépendant.
 مطلقاً Absolument.
 مطمئن کردن persuader; assurer.
 مطیع کردن subjuguier, asservir, dompter.
 مغر Victorieux, Vanqueur.
 مظلوم Opprimé, Victime.
 متشون Suspect, Soupçonneux.
 مع Avec, Ensemble.
 معاء مستقیم Rectune, Culier.
 معاتبه Reprimande, Blâme.
 معادل Egal, Equivalent, Pareil.
 معادله Adjustment.
 معادله کردن contre-balancer, contre-peser.
 معارف پرور Mécène.
 معاشرت کردن fréquenter, hanter, visiter.
 معاصر Contemporain.
 معاف کردن excuser, défendre.
 معافیت Immunité, Dispense.
 معالجه Curation, Guérison.
 معالجه شدنی Antifebrile.
 معالجه شدوا Antipestilentiel.
 معالجه کردن remédier, guérir.
 معاملات حقه Pratiques.
 معافه Accolade.
 معاودت Retour.
 معاوضه نمودن échanger, troquer.

295
معاونت Secours.
معاهده Traité; Alliance, Pacte.
معاهده se coaliser, traiter.
ممر Avenue, Passage, Passe.
ممر اتفاق Passade.
ممود Adoré.
ممود Habituel, Ordinaire, Commun.
معتبر Considéré, Honoré.
معتدل Tempéré, Modéré.
معتقد بهوومات Superstitieux.
معجزه Miracle.
معدن Mine; Métal.
معدن شناسی Minéralogie, Métallurgie.
معدود Compté, Calculé.
معدوم disappearre.
معدوی Gastrique, Stomacale.
معد Stomar.
معداك Toutefois, Cependant.
معدب Tourmenté.
معدور excuser, défendre.
معرف Connaissance, Idée.
معرفت ادبیات Philologie.
معرفت خطوط قدیمه Paléographie.
معرفت طيور Ornithologie.
معرق Sudorifère, Hydrotique, Sudorifique.
معروض داشتن exprimer, soumettre; faire un rapport.
معزو داشتن estimer, respecter, vénérer.
معزول Destitué, Cassé, Révoqué.
معصوم Bambin, Innocent; Saint.
معطر Aromate, Parfumé.
مقول Plausible; Raisonnable, Sage, Modeste, Acceptable.
مکوس à la Renverse.

معلم Enseigne, Instituteur. Précepteur, Professeur.
مطلوب Invalide, Indisposé, Faible.
معمار Architecte.
معمای لایحل Rébus (fig.).
معمود Peuplé, Habité; Cultivé.
معمول Fait, Exécuté.
معمی Enigme (fig.).
معمای برعکس Contre-sens.
معنی Sens, Signification.
ممعوج Sinueux, Tors.
معونة Secours, Aide.
ممهذا Pourtant, Nonobstant.
ممهود Promis, Stipulé, Convenu.
ممهبت Subsistance.
ممعین Collaborateur; Auxillaire.
ممعین Déterminé, Fixé, Etabli.
ممعین داشتن définir.
ممعین قاضی Assesseur.
ممعین کردن établir, fixer, spécifier.
ممعیوب Yaré, Vicié, Gâté, Détérioré.
ممعك Enfouissement; Fosse.
معابر Exchange.
معابر نظام Inconstitutionnel.
ممعون Trompé, Frustré.
ممعوی Nutritif, Substantiel.
معرب Ouest, Occident, Couchant.
معزود Vaniteux.
معز Cerveau; Moelle; Noyau.
ممعص Confusion, Trouble.
ممعق پەرورەر.
ممعوب کردن battre, vaincre.
ممعی Chanteur.
ممعافت Floignement, Séparation.
ممعافت کردن desamparer, se séparer.

297
مفت Gratis, Gratuitement.
مفتري Médisant, Calomniateur.
مفتش Censeur.
مفتش Tenté, Essuyé.
مفتول Tordu; Fil.
مفرد Isolé, Séparé; Singulier.
مفراط Outré, Exagéré, Démesuré.
مفسر Glossateur.
مفصل Articulation.
مفصل Séparé, Disjoint, Détaillé.
مفلس Pauvre, Indigent; Grigou.
مفلوج Paralytique.
مفهوم شدن concevoir, imaginer.
مفید Utile, Avantageux.
مفید حال Enonciatif.
مقابل Vis-à-vis; en Face.
مقابله پستل کردن revaloir.
مقاربت s'accoster, s'approcher.
مقارن Simultané.
مقاربت Coincidence, Simultanéité.
مقارنه زمانی Synchronisme.
مقاله حرج آمیز Réfutation.
مقاله متقدمه Diatribe.
مقام باب Saint-siège.
مقاوله Conversation, Dialogue.
مقاومت کردن s'opposer, résister.
مقبول عامه Populaire.
مقتضی Exigé, Requis.
مقتضی شدن importer.
مقدار Quantité, Somme.
مقتدر Fatal, Prédestiné; Sous entendu.
مقدس Saint, Sacré.
مقدم (حرف) Préfixe.
مقدمه Prologue, Préambule, Préliminaire; Avant-propos, Avant-

garde, Préface.
مقرب (مضنه) Adducteur.
مقر حکومت Chef-lieu.
مفرد Infaillible; Etabli; Prouvé; Déterminé, Immanquable.
مقسوم Divisé, Partagé.
مقسوم عبه Dividende.
مقصود But, Intention.
مقطع نهر Gué.
مقل ازرق Rdellium.
مقلبي Magnétique.
مفوك Acabit, Espèce, Genre.
مفوی Roboratif, Tonique.
مفوی اصحاب Nerven.
مفوی قلب Cardiac.
مفوی معدة Stomacal.
مفهور Vaincu, Anéanti, Soumis.
مفیی Emétique, Vomitif.
مقیاس استو Niveau.
مقیاس اوقات Chronomètre.
مقیم Résident, Séjourant.
مکات Correspondance epistolaire.
مکار Fourbe, Rusé, Trompeur.
مکان Lieu, Endroit, Place.
مکتب شبانروزی Pensionnat.
مکتوب Ecrit, Lettre.
مکت نمودن s'arrêter, attendre.
مکتور Affligé, Chagrine, Triste.
مکر Astuce, Supercherie; Ruses, Intrigues.
مکرر Souvent, Réitéré.
مکرراً Itérativement, de Nouveau.
مکرر کردن répéter, refaire.
مکرم داشتن respecter, estimer, vénérer.
مکروه Exécration, Détestable, Désagréable, Abominable.

299
Cassé, Brisé; Rompu.
Déouvert, Manifesté.
Cube, Cubique.
calciner.
Computable.
Couronné.
Clandestin; Caché.
suer, têter; succion.
Mouche.
Taon (Ten).
Chasse-mouche.
Matelot, Marin, Navigateur.
Beauté, Éléance, Grâce.
remarquer, Considérer.
Assidu; Domestique, Servi-
Acute.
Rencontre, Entrevue.
Affliction.
Détraction, Médiance, Bâme;
censurer, reprendre, blâ-
mer, reprocher, réprimander.
Atouchement.
Doux, Tendre; Fiède.
Fièdour.
adoucir, modérer.
Habillé, Vêtu.
Gent; Nation; Religion.
Fermier; Amodiateur.
Confluent.
Prié, Demandé, Suppliant.
Flambant.
Refuge, Asile, Retraite.
Impie.
Ajouté, Annexé.

cumuler.
Sauterelle.
Indispensable, Obligatoire.
Maudit.
Entortillé, Enveloppé.
Billet.
Amalgame.
Ange.
Roi, Souverain, Schah.
Propriété.
Royaute; Règne; Royaume.
Reine.
Possession.
Royal.
Emollient, Lénitif, Malactique,
Minoratif; Adouci, Doux.
Empêchement, Obstacle.
Séparé, Distingué.
rallonger; prolonger.
Impraticable.
Passage.
Avare, Sordide.
Possible.
Impétable.
Royaume, Empire, Règne.
Redevable; Obligé.
Cacheté.
Reviser.
Contentieux.
Tenable.
Rapport, Analogie.
Opportun.
Contraste, Différence.
Antipathie.
Dispute, Controverse.
Chaire.

301
dispenser, repandre, Or-
vulner, disséminer.
Surnuméraire.
Transféré, Transporté.
transférer, transporter.
terminer, finir.
Astronome, Astrologue.
solidifier.
Engin, Grue.
Transverse, Oblique.
réduire, restreindre.
Sinistre.
Narines.
renfermer, inscrire, in-
troduire.
Demeure, Logement, Logis,
Station; Maison, Habitation.
Ermite, Anachorète, Casa-
nier, Reclus, Retiré, Clotré.
référer.
Textile.
effacer, abolir, abro-
se ramifier, se subdiviser.
Publié, Diplôme, patente.
Prismatique.
Rang, Dignité; Place, Fon-
ctions, Charge.
Juste, Equitable.
Parole, Dialogue; Logique.
Zone.
Territoire.
Torrido (Zone).
Perspective; Aspect.
régulariser.
Visible; Observé.
réprimer, empêcher, refuser.

Bienfaisant, Généreux.
Obtus.
Profit, Utilité; Rente.
Confus, Troublé, Affligé,
Pénal.
Odieux (fig.).
Ber.
Aquilin.
Fini.
Partagé, Divisé, Subdivisé.
Point.
Révolu, Achevé, Complet.
Rompu, Fini.
Réchaud.
Détersif, Détergent.
Refringent.
démasquer.
Presse, Pressoir.
Manière, Sorte, Façon.
Suspendu, Accroché.
Somnifère, Soporatif.
demolir, détruire.
Défendu.
Sperme.
Brillant, Eclairé.
Vigne.
Cheveu; Crin.
Appointements, Salaire, Solde.
Traitements.
confronter.
Réprimande, Blâme.
Opposé; Parallèle.
Tranquillité, Paix, Récon-
ciliation.
Quadrupedes.

م

303
مواضع Feinte.
مواظب کردن soigner, surveiller.
مواظف Congruité, Convenance.
مواظف اسوات Consouance.
موايد زمین Fossile.
موايت Intimité.
مواي Réactif, Touchant.
مواج Flot, Vague, Onde.
مواض Cause, Motif.
مواض occasionner.
مواض Epitome; Succinct.
مواض ondoyer.
مواض Agréé, Accepté.
مواض Unitaire.
مواض Sauvage, Solitaire.
مواض Subséquent.
مواض Respectueux.
مواض Amiable, de Gré en gré.
مواض Sournois, Hypocrite.
مواض Fourmi.
مواض Historien.
مواض Saison.
مواض Désigné, Nommé, Indiqué.
مواض Souris, Rat.
مواض Décrit, Qualifié, Déterminé;
Relatif.
مواض Joint, Réuni.
مواض Testateur.
مواض Gaiiste.
مواض Promis.
مواض Passager, Transitoire.
مواض Cas, Accident, Circonstance.
مواض en Suspect.
مواض Cortège; Procession.
مواض Orsèques, Convois.
مواض Ferme, Solide, Sévère.

مواض Commissaire.
مواض Génératif; Né.
مواض Cire.
مواض Pétrole.
مواض Féminin.
مواض Putatif; Présupposé, Imaginé, Superstition.
مواض décheveler écheveler.
مواض Aidé, Secondé.
مواض Justificatif.
مواض Chevelure.
مواض Perruque.
مواض Autorité, Puissance.
مواض Emigré.
مواض Bride.
مواض Rêne.
مواض Vagin.
مواض Palefrenier.
مواض Eloigné, Relégué.
مواض Bercéau.
مواض Amour; Soleil.
مواض Cachet.
مواض Tendresse, Affection, Amitié.
مواض compatir.
مواض desceller.
مواض apposer, appliquer.
مواض Scellé.
مواض calandrer.
مواض Surséance, Sursis.
مواض Dangereux, Périlleux, Mortel, Pernicieux.
مواض Coupe-gorge; Danger, Malheur, Risque, Péril.
مواض Important.
مواض Munitions.
مواض Hôte, Convie.

ن Restaurant, Hôtel.
ن Hospitalier.
ن festoyer.
ن Absurdement; Sornette.
ن Eperon.
ن Géomètre, Ingénieur.
ن Préparé, Apprêté, Prêt.
ن Vin.
ن Entremetteur.
ن Passable; Milieu.
ن tripoter.
ن alliance, Pacte.
ن Pieu, Piquet.
ن Clou-de-girofle.
ن Aigrolet, Aigre; Doux.
ن Esplanade; Marché, Hippodrome; Champ.
ن Héritage.
ن Hérédité.
ن Tortionnaire.

ن Table.
ن Balance.
ن Radiomètre.
ن Anémomètre.
ن Aéromètre, Baromètre.
ن Thermomètre.
ن Hygromètre.
ن Aréomètre, Pèse-liqueur.
ن Brebis.
ن Echéance.
ن ponction.
ن Cabaret, Taverne.
ن Acare, Acarus.
ن Amateur de vin.
ن Crevette.
ن Inclinaison; Disposition.
ن Sonde.
ن Singe.
ن Email.
ن Fruit.

ن

ن vingt-neuvième lettre de l'Alphabet.
ن Inepte, Incapable, Sot, Absurde.
ن Impubère.
ن Pénurie.
ن Aveugle.
ن Impur, Sale.
ن Inconstant.
ن Instabilité.
ن Désagréable; Désapprouvé, Improuvé, Déplait.
ن déplaire.

ن Introuvable; Invisible.
ن Incomplet, Imparfait.
ن Impuissant, Infirme; Faible.
ن Hétérogène.
ن Libérateur, Sauveteur, Sauveur, Délivreur.
ن Malheureux, Misérable.
ن astreindre, contraindre.
ن Injure, Injustice.
ن Côté, Contrée; Parage.
ن Batelier, Pilote, Timonier.
ن Ongie.

307
 tomber malade. نام بیمار
 Ignorant. نادان
 Rare. نادر
 Rarement. نادری
 Erroné. نام درست
 Antidote. نام دهنش تاریخ
 so repentir. نام پشیمانی
 Feu. آتش
 Mécontent. نام ناراضی
 Coro. نام کور
 Orange. نام نارنج
 Orme. نام ارون
 Accouoir, Chevet. نام آغوش
 Mince, Fin; Délicat, Tenu. نام نازک
 Svelte. نام سلت
 coqueter. نام کوکتر
 Délicat, Elégant, Gracieux. نام دلایق
 Ingrat. نام انگر
 Irritant. نام ایتان
 Indigne; Blasphème. نام ایتان
 Indigne, Inconvenant. نام ایتان
 Inexpérimenté, Perpetré. نام ایتان
 Monteur; Conseiller. نام مونتر
 Défenseur, Aide. نام دفنسر
 Inexacte. نام انکس
 Front. نام فرن
 Intnedant. نام ایتان
 Promoteur, Inspecteur; Régulateur. نام پرموتور
 Ombril, Omblie. نام ایتان
 Insubordonné. نام ایتان
 Util, Bienfaisant. نام ایتان
 Umbilical; Négatif, Exclusif. نام ایتان
 Dromadaire, Chameau. نام ایتان
 Défectueux, Défectif. نام ایتان
 Narrateur, Raconteur. نام ایتان

Cloche. نام کلوچ
 pas Propice. نام پاس پروسپ
 désappointer. نام دساپونت
 Déloyal, Malhonnête, Fourbe. نام دلاوال
 Soudainement, Subitement, Inopinément, Subit. نام سوداینمنت
 Inévitable, Indispensable. نام اینیوایتابل
 Indigeste; Tragique. نام ایندایست
 Saisissant, Soudain. نام سایشانت
 gémir, lamenter. نام گیمیر
 Nom; Renommée. نام نوم
 Renommé, Célèbre, Illustre. نام رنوممه
 Ambitieux. نام ایتان
 Illimité, Infini. نام ایتان
 Insigne, Célèbre, Illustre. نام ایتان
 Disproportionné. نام دسپروپورشننه
 radoter. نام رادوتر
 Faquin, Lâche, Vaurien. نام فاکن
 Fiancé. نام فیانسه
 Malheureux, Infortuné. نام مالهور
 Déshabité. نام دشاایت
 Inofficiosité. نام اینوفیوسیت
 Inombrable. نام اینومبرابل
 Insensé; Paradoxe. نام اینسنسه
 Malséant, Inconvenant. نام مالسایان
 Désapprouvé. نام دساپرووئه
 Lettre, Patente. نام لئتر
 Inaffable. نام اینافابل
 Végétation. نام وگتاسیون
 Pain. نام پان
 Tarte. نام تارت
 Boulanger. نام بولانجر
 Battèlement, Chêneau, Gouttière. نام باتلمنت
 Flèche. نام فلش
 Anfractueux; Inégal; Rabo-

teux.
 Bizarrerie. نام بیزاری
 Dérégulé, Irregulier. نام دیرگل
 Vénus. نام ونوس
 Clairnette; Roseau; Flûte. نام کلارنئت
 Rare, Introuvable. نام رار
 Lieutenant, Adjoint. نام لیوئنتان
 Régent. نام رجات
 Sous-directeur. نام سوس-دیرکتر
 Feu; Incendie. نام فو
 Dormant. نام دورمانت
 Plante; Sucre candi. نام پلانت
 Chardon. نام شاردون
 Botaniste; Végétal. نام بوتانیست
 Fossoyeur. نام فوسویر
 Grandeur; Elévation Puissance. نام گراندر
 Célébrité, Renommée. نام سلبریته
 Impardonnable. نام اینپاردونابل
 Pouls. نام پولس
 Caprisant, Capricant. نام کاپرسانت
 Intercadent. نام اینترکادنت
 Prophétie. نام پروفیتیه
 Prophète. نام پروفیت
 Petit-Fils. نام پتیت-فیل
 Elevé, Grand, Excellent. نام ایلوه
 Puant. نام پوانت
 Résultat; Pécoration. نام رسلتات
 Epilogue, Pécoration. نام اپیلوگ
 Prose. نام پروسه
 Délivrance, Salut. نام دلیورانس
 Sauvetage. نام ساولتاج
 Succès, Réussité. نام سوكس
 Charpentier; Menuisier. نام شارپنتیه
 Saleté, Impureté, Ordure. نام سالته
 Immonde, Malpropre, Sale. نام اینمونده
 Astre, Etoile. نام استر

Sidéral. نام سیدرال
 parler à demi-voix. نام پارلر
 Noble; Excellent. نام نوبل
 Malheur, Désastre. نام مالهور
 Abeille. نام ابیل
 Syntaxe; Manière. نام سنتاکس
 mauvaise Augure. نام ماوله
 Maigre. نام مایگر
 Proie. نام پرویه
 || Le Lion se jeta sur sa Proie.
 شیر خود را انداخت روی نصیبش
 Le Premier. نام لپرمیه
 partiler. نام پارتیلر
 Palmier. نام پالمیه
 Illisible. نام ایلایسبل
 Orgueil, Dédain, Mépris. نام اورویل
 Pois. نام پویس
 Cri. نام کری
 Repentir, Regret, Remords. نام راپنتیر
 Courtisan. نام کورتسان
 Vœu; Oblation, Pari. نام ووی
 parier. نام پاریه
 Mâle. نام ماله
 Taux, Taxe. نام تاوکس
 estimer, taxer. نام استیمیر
 Dé. نام ده
 Escalier, Echelle. نام اسکالیه
 Narcisse. نام نارسس
 Souple; Mou; Doux, Malléable. نام سولپل
 mollir. نام مولیر
 amollir, assouplir, attendrir, déroidir, adoucir, ramollir. نام امولیر
 Mollesse, Souplesse, Indolence. نام مولسسه
 Virilité. نام ویریلته
 Mince, Subtil. نام مینسه
 Querelle, Dispute, Altercation. نام کورله

311

Elégance, Délicatesse. نازک
Proche, Près. نزدیک
approcher. نزدیک آمدن
Myope. (چشم) نزدیک من
rapprocher. نزدیک کردن
Agonie. نزع
Catarrhe; Fluxion; Rhume. زک
Tombée; Chute. تزل
Origine; Race. رده
Femme. نساء
Tisserand. نساج
Origine, Race, Lignage. نسب
Rapport, Relation. نسبت
Texture, Tissu. نسج
Révocation, Destitution. نسخ
rescindere, résilier, cancel-
ler, déroger, suggérer. نسخ تا
Irrévorable. نسخ تا
Exemplaire, Recette. نسخه
Prototype. نسخه اصلی
Jonquille. نرین
Ordre, Arrangement. نسق
Procréation; Postérité, Lignée. نسل
Incombustible. نسوختی
Crédit. نی
Air, Vent doux, Zéphyre. نسیم
Semis. نشا
Sel amoniac. نشادر
Amidon. نشاد
Joie, Vivacité, Gaïeté. نشاط
Nota; Signe, Marque. نشان
montrer, indiquer. نشان دادن
Cible. نشانه
Cicatrice. نشانه زخم
Balise. نشانه زنگار
Signalement. نشانی

établir, poser. نشاندن
so gariser. نشانه دار کردن
Lancette. نشتر
ruminer. نشخوار کردن
propager, répandre, divul-
guer. نشر کردن
Affût. نشسته نوپ
s'asseoir. نشستن
Chiquenaude. نشکنج
Inscrutable. نشناختی
Résurrection. نشود
Pente, Descente; Talus. نشیب
Siège. نشیمن
Séant. نشیگاه
arborer, planter; preposer,
élire, choisir. نصب کردن
Secours, Aide, Appui. نصیر
Victoire, Triomphe. نصرت
Semi, Demi, Moitié. نصف
Minuit. نصف شب
Dichotome. نصف ماه
Destin, Prédestination. نصیب
Conseil, Avis. نصیحت
sermonner; conseiller. نصیحت کردن
Coction, Maturité. نضج
Echiquier. نطع شطرنج
Séminal. نطفه
Spectateur. نظار
Surveillance. نظارت
Ordre, Organisation. نظم
Réforme. نظام جدید
Règlement. نظام نامه
Regarde. نظر
observer, examiner. نظر کردن
Ordre; Poésie; Police; Régu-
larité. نظم

313

Pareil, Semblable. Pendant. نظیر
Propre, Nettoyé; Pur. نظیف
s'écrier. نعره زدن
Cadavre. نعش
Sabot, Fer de cheval. نعل
Soucoupe. نعلبکی
Bienfaisance, Grâce. نعمت
Menthe. نمناع
Abondance, Suffisance, Satis-
faction. نهم
Hypocrisie, Discorde, Querelle. نفاق
Anathématiser. نفرین کردن
Aversion, Dégoût. نفرت
Âme, Esprit. نفس
Haleine, Respiration, Souffle. نفس
Profit, utilité, Avantage. نفع
Intromission. نفوذ
pénétrer. نفوذ کردن
bannir. نفی بلد کردن
Précieux, Exquis, Délicat. نفیس
Syndicat. نقابت
Sculpteur. نقار
pointre. نقاش
Raconteur, Narrateur. عاقل
Convalescence. نقاهت
Mine, Tunnel. نقب
Compliant. نقده
Oripeau. نقده
Goutte. نقرس
Argent. نقره
Coloris; Dessin, Peinture. نقش
Silhouette. نقش از روی سایه
Fresque. نقش بر دیوار
Ramage. نقش پارچه
Imperfection, Infraction; Dom-
mage, Détriment, Diminution; Vice. نقص

314

Décroissement, Diminution. نقصان
Déficit; Déchet, Perte. نقص
Destruction, Rupture, Violation. نقص
enfrenindre, contrevenir. نقص
Point. نقطه
Ponctuation. نقطه جمل
pointiller. نقطه دار کردن
Leucoma. نقطه سفید چشم
Récit, Narration. نقل
Confitures, Dessert. نقل
Praline. نقل بادامی
interjecter. نقل دروا کردن
reporter. نقل کردن
Destruction, Démolition. نقص
Hymen, Hyménée; Mariage. نکاح
Matrimonial, Nuptial. نکاحی
Revers (fig.). نکبت
Dédit, Palinodie. نکول از کلام
retracer. نکول کردن
Animadversion, Improbation. نکوهش
dessiner, écrire. نکاشتن
Regard; Garde, Conversation. نگاه
Gardien. نگاهبان
retenir, garder, soutenir. نگاه داشتن
regarder. نگاه کردن
Pensif. نگران
Voirie. نگهداری راه
choyer. نگهداشتن
Humide. نم
Chapelle, Temple. نماز خانه
Saillant. نمایان
Apparition; Théâtre. نمایش
Pantomime. نمایش اشاره
Beige, Burat, Bure; Feutre. نم
Manière, Façon, Mode. نم
Sel. نمک

315
سپودر saupoudrer, saler.
شکران Salière.
سازش Salsion.
شکر Alkali.
شیر Imperméable.
نمودن montrer, paraître.
نمونه Patron, Echantillon, Specimen.
نویس Nouveau, Neuf.
نویس Attesso.
نویس Curesses.
نویس Prémices, Primeur.
نویس Four, Tour.
نویس Nonagénaire.
نویس Abat-jour.
نویس Lumineux.
نویس Oscillation, Vibration.
نویس Confection, Panacée.
نویس boire.
نویس Espèce, Genre, Sorte.
نویس Pointe.
نویس Pointu.
نویس Domestique, Serviteur.
نویس Sommeil, Songe, Rêve.
نویس bonne Nouvelle.
نویس Ne, Non.
نویس Jour, Dejeuner.
نویس Plant.
نویس Occulte, Caché.
نویس Extrémité, Fin, Terme.
نویس Pillage, Saccagement.
نویس saeculer.

Guère, Guères.
Fluvial.
Départ.
cacher, celer.
Crocodile; Baleine.
inluber, défendre.
Régence.
Pourreau, Etui.
Intention, Dessoir.
Enchantement.
Force, Energie.
Lance.
Pique.
Néant.
Optimisme.
Agréable, Gai.
Guède, Pastel; Indigot.
Bleu, Bleuâtre.
Bleu.
Canapé.
Brassières.
Hemicycle.
Buste.
Omelette.
Midi.
entre-luire.
Tison.
Hémisphère.
Tiède.
attiédir, refroidir.
Indélibéré, Irréfléchi.

trouzième lettre de l'Alphabet.
Necessaire, Obligatoire, Urgent; Indispensable.
Un, Unique.
Oasis.
Vallée.
Héritier.
arriver, venir.
à l'Envers.
Moyen; Mediateur.
atteindre, parvenir à.
Clair, Evident, Patent, Manifeste; Parlant, Significatif.
démontrer, manifester.
découvrir, inventer, trouver.
Prédicateur, Sermonneur.
Abondant, Nombreux, Fréquent.
Sis, Situé.
arriver, se trouver, avoir lieu.
en Vérité, en Effet.
ouvrir, découvrir, délier.
démouvoir, conférer, confier, remettre, donner, accorder.
Elevé (fig.); Grand, Noble.
Si non, dans le Cas contraire, Autrement.
Gentilhomme.
Dette.
Débiteur.
prêter.

و

emprunter.
simuler, Feindre.
Putile, Frivole.
Ahi-aié !
Choléra-morbus.
Pestilent.
Tendon; Secteur.
Convention; Engagement; Lettre.
Pouce; Empan.
Enthousiasme; Transport.
Mentalement, Conscienceusement.
Douleur.
Odontalgie.
tortueuse.
Existence, Individu.
Visage, Face; Manier; Moyen.
Somme.
Panthéisme.
Crainte, Peur, Appréhension.
Panique, Souleuvre.
Farouche, Sauvage.
Apocalyps, Révélation.
Unique.
Luneste, Méphitique.
Amour, Amitié.
Adieux.
en Dégà.
Rose.
Gymnastique; Sport.
faire la gymnastique, labourer; exécuter.

319
 دره Précipice, Abîme, Gouffre.
 دره Pieux.
 دره Branche; Feuille.
 دره Etiquette.
 دره Rôle.
 دره اختار Programme; Affiche.
 دره اخبار Bulletin.
 دره تعیین نرخ Tarif.
 دره یاد آور Agenda.
 دره Illaque.
 دره Enflure.
 دره حن Apostume, Apustème.
 دره دمون Flegmon (Phlegmon).
 دره کرم tumélier.
 دره Arrivée.
 دره نباتی Carolides.
 دره Veineux.
 دره Vizirat, Ministère.
 دره Grenouille.
 دره زهر دانه Crapaud.
 دره Mesure, Poids.
 دره souffler, respirer.
 دره Ministre, Vizir.
 دره aggraver, appesantir, alourdir.
 دره Intercession.
 دره Milieu.
 دره Espace, Etendue.
 دره agrandir, accroître.
 دره Vaste, Ample.
 دره Scrupule.
 دره Moyen, Cause; Ressource.
 دره Junction.
 دره Testament.
 دره Description, Représentation.
 دره احوال فکری Cranographie.

Sélénographie. وصف احوال قمر
 Aérographie. وصف احوال هوا
 Topographie. وصف انکته مفرده
 Zoographie. وصف حیوانات
 déprendre, qualifier. وصف کردن
 Qualificatif. وصفی
 Union, Affinité, Alliance. وصل
 Reprise. وصله
 Arrivée, Acquisition. وصول
 Tuteur. وصی
 Nuncupatif. وصیت شفاهی
 tester. وصیت کردن
 Codicille. وصیت ملحقه
 Enfancement. وضع حمل
 décontenancer. وضع طبیعی را بهمزن
 Abolition. وخواه
 Evidance, Clarté. وضوح
 Patrie. وطن
 Patriotisme. وطن پرستی
 Bestialité. وطنی - حیوانات
 Pension; Tâche. وقفه
 Pensionnaire, Titulaire de pension. وقفه خوا
 Promesse. وعده
 Rendez-vous. وعده گاه
 Sermon. وعظ
 prêcher. وعظ کردن
 Fidélité. وفا
 Mort, Décès. وفات
 Fidèle. وفادار
 Accord, Concorde. وفاف
 accomplir. وفا کردن
 Accord, Conformité. وفق
 Abondance, Opulence. وفور
 surabonde. وفور داشتن
 Impudence. وقاحت

Gravité, Aplomb; Prestance, دره
 Annalea. وقایع نامه
 Historiographe. وقایع نگار
 Temps, Moment. وقت
 Solstice. وقت تحویل شمسی
 Tandisque, Pendant que. ویکه
 Legs (Lé). وقف
 Accident, Cas, Evénement. وقوع
 Pause; Connaissance, Expérience. وقوف
 Procuration. وکالت
 Mandat. وکالت نامه
 Avocat, Substitut, Mandataire; Sergeant. وکیل

subroger. وکیل کردن
 Syndic. وکیل به حیثیت
 Naissance, Extraction. ولادت
 Pays, Contrée. ولایت
 Adultérin, Bâtard, Illégitime. ولدنازنا
 Néanmoins, Cependant, Mais. ولیکن
 Cependant, Mais. ولی
 Ami, Seigneur, Maître. ولی
 Héritier du trône. ولیعهد
 Suzerain. ولیست
 Conjecture, Présomption. وهم
 Décrépitude, Faiblesse. وهر
 désoler, ravager, ruiner. ویران کردن

▲ trente et unième lettre de l'Alphabet.

Rage. (مرض) هاری
 Digestif. هاضم
 Halo. هاله
 Parasélène. هاله ماه
 Plaine. هامون
 Egrugeoir. هاون
 Terrible, Epouvantable. هایل
 Descente, Chute. هبوط
 Séparation. هجر
 Fuite. هجرت
 Satire, Critique, Sarcasme. هجو
 assaillir, attaquer. هجوم کردن
 Libelle. هجو نامه
 piloter (Fig.); sanctifier, guider. هدایت کردن
 Néophyte (Fig.). هدایت یافته
 Cible. هدف

Destruction, Ruine, Dévastation. هدم
 Huppe. هدهد
 Parlage, Verbiage, Faconde. هذیان
 Chaque, Chacun, Quelque. هر
 Frayeur, Terreur, Transe. هراس
 craindre, frémir (Fig.). هراسان شدن
 Quiconque. هر آنکه که
 Pêle-Mêle. هرج و مرج
 Niaiserie. هرزگی
 Bavard. هرزه زبان
 vétiller. هرزه بازی کردن
 Jamais. هرگز
 Pyramide. هرم
 Pinson. (به نوع مرغی است) هزار داستان
 Plaisanterie, Badinage. هن
 Ironique. هنلی
 Facétie, Bouffonnerie. هنلیات
 être. هستن

Existence, Essence. هستی
Ortaèdre. هشت سطحی
Eptagone. هفت گوشه
Septième. هفتمین
Semaine. هفته
|| les Jours de la Semaine sont :
ایام هفته از این قرارند :
Lundi یکشنبه Dimanche
Mardi سهشنبه Mercredi
Jeudi چهارشنبه et Vendredi
la Semaine prochaine هفته آینده
la Semaine passée هفته گذشته
Hebdoma- هفتگی
Perdition. هلاکت
mourir, périr. هلاک شدن
Néoménie. هلال نو
Péche هو
Ainsi, Ensemble, Avec, Ega-
lement. هم
Peine, Souci. هم
Homonyme. هم اسم
Seulement, pas Plus, le Même.
de Nouveau, de Même.
Incessamment, Bientôt.
Pareil, Semblable, Egal
Homophonie. هم آهنگی
Partenaire. هم بازی
équivaloir. هم با بودن
Coobligé. هم بستان
Ligue. هم بستانی
Générosité, Libéralité.
Similaire, Homogène.
Circonvoisin, Voisin.
Tellement, Comme, Ainsi.
de Même, de telle Mani-
ère, Egalement; Médiocrement.

Comme si, Pareillement,
Ainsi.
Confident, Compagnon.
Unanime. همدل
so concerter; conspirer.
s'entre-baiser.
Confident. هم راز
accompagner, escorter.
Opposé, Contraire.
Contiguïté. همسایگی
avoisiner.
Collègue. همسر
affleurer.
Commensal
Compatriote, Concitoyen.
Sœur.
Neveu.
Communion.
Compagnon, Camarade.
Plain; Egal.
Partout.
Escarcelle, Bourse.
Gibécère.
Immanent.
Manière, Mode, Procédé.
Géométrie.
Pastèque.
Art; Mérite, Vertu, Talent.
Chômage.
Tumulte, Fracas.
Encore.
Air, Temps.
racoler (Fig.).
aérer, ventiler.
Outarde.
Désir, Passion, Vœu, Envie.

Snobisme. هوس جزهای تازه
Grippe, Aversion.
Intelligence.
Intelligent, Eveillé, Sobre.
Sobriété, Tempérance, Vi-
gilance.
désosivrer.
Frayeur, Alarme, Effroi.
Effroyable; Affreux.
Evident, Clair.
trente et douzième lettre
de l'Alphabet.
ou.
Manteau.
Mémoire; Souvenir.
rappeler.
enseigner, instruire.
apprendre.
Ami, Amant.
Puissance, Force.
Amitié, Affection, Tendresse.
contribuer.
Onze.
Hendécagone.
Désespoir.
Jasmin.
trouver.
Rubis.
Saphir.
Crinière.
Futile, Frivole.
Babil; Caquet.

tempêter.
Exclamation, Vacarme.
Posture; Astronomie.
Parquet.
Orchestre.
Peur, Crainte.
Aucun, Nul, Rien.
Quelconque, Personne.
Bûchette.
Pose.
Simulacre, Spectre.

ی

Orphelin.
Glace.
patiner.
Glacière.
Collet.
Main.
letère.
Brevet.
Bien.
Jaspe.
c'est-à-dire.
Pillage; Rapine.
Certitude, Certainement.
Sûrement; en Réalité.
Cohésion, Adhérence.
Unanime.
Uniforme.
identifier.
Ephémère.
Annal.
Egal, Conforme, Parité.

327
 د'un Coup.
 Un, Seul; Individu.
 unifier.
 Unisson.
 Unique, Incomparable.
 dénombrer, recenser.
 Héros.
 Bécasse, Ortolan.
 Prospérité, Bonheur, Félicité.
 Bienvenue.

Côté droit.
 Galop.
 Assaut, Attaque.
 Panthère
 Jour, Journée.
 Néfaste.
 Quotidien.
 Trèfle; Foin.
 Campement d'été, Campagne.



Dictionnaire - Français - Persan
 ou
 Table
 Alphabétique
 de Dictionnaire Complet
 Persan—Français
 Farhang Menu-Tchêhri

A 44, 111, 111, 122
 à prép. 111, 111, 122,
 129, 133
 abaissement sm. 61, 81, 100, 106,
 151, 229
 abaisser va. 250
 abandon sm. 77, 150, 163
 abandonné de adj. 279, 285
 abandonner va. 202
 s'abandonner vpr. 81
 s'abandonner à la Providence 81
 abasourdir va. 263
 abatage sm. 22, 157, 195
 abâtardir va. 153
 abat-jour sm. 315
 abattement sm. 104
 abatteur sm. 254
 abattre va. 120
 abcès sm. 105
 ouvrir un abcès 93

abdication sf. 64
 abdiquer va. 159
 abdomen sm. 128, 223
 abdomen post 128
 abdomen proprement-dit 128
 abducteur (Muscle) sm. 278
 abeille sf. 205, 310
 aberration sf. 177
 abêtir va. 179
 abhorrer va. 156
 abîme sm. 245, 319
 abirato adv. 180
 ab Irrato adv. 53
 abject adj. 224
 abjurer va. 56, 288
 ablation sf. 257
 abnégation sf. 150
 abolir va. 8, 116, 301
 abolissement sm. 99
 abolution sf. 4, 320

abs

- 331
faire l'abolition 245
 abominable *adj.* 224, 298
 abondance *sf.* 127, 251, 253, 262, 313, 320
 abondance de bien 125
 abondant *adj.* 60, 127, 248, 249, 262, 317
 abonnement *sm.* 61
 s'abonner *vpr.* 113
 d'abord *adv.* 3, 105
 d'abord que 105
 abordable *adj.* 189
 aborder *vn.* 126
 aborigènes *smpl.* 106
 aborner *va.* 283
 aboucher *va.* 131
 s'aboucher *vpr.* 134
 ab ovo *adv.* 47
 abrégé *sm.* 22, 285
 abréger *vn.* 28
 abreuver *va.* 4
 abréviation *sf.* 28, 86
 abricot *sm.* 204
 abroger *va.* 8, 116, 301
 abrupt *adj.* 211
 absence *sf.* 247, 247
 être absent 243
 abside *sf.* 219
 absinthe *sf.* 84
 absolument *adv.* 89, 294
 absorber *va.* 161
 s'absorber *vpr.* 70
 absoudre *va.* 55, 96, 122, 240
 absoute *sf.* 96
 abstème *adj.* 203
 abstersif *adj.* 139
- abstinence *sf.* 95, 96, 141, 202
 s'abstenir *vpr.* 273
 abstraction *sf.* 103
 abstraire *va.* 161
 abstrait *adj.* 69
 abstrus *adj.* 243
 absurde *adj.* 138, 305
 absurdement *adv.* 305
 abus *sm.* 152
 abuter *vn.* 277
 acabit *sm.* 296
 acacia *sm.* 85
 académie *sf.* 286
 acariâtre *adj.* 121
 acanthacé *sm.* 175
 acare, acarus *sm.* 306
 acariâtre *adj.* 121
 accabler *va.* 293
 accaparement *sm.* 24
 accaparer *va.* 24
 accéder *vn.* 134, 144
 accélérer *va.* 126
 acceptable *adj.* 295
 acceptation *sf.* 19
 accepté 303
 accepter *va.* 140, 255
 acception *sf.* 95
 accident *sm.* 169, 212, 235, 257, 275, 303, 321
 par accident 33
 accidentel *adj.* 95, 119
 accidents *smpl.* 209
 acclamation *sf.* 117
 acclimater *va.* 91
 s'acclimater *vpr.* 128
 accointance *sf.* 91
 accoissement *sm.* 38

ada

- 333
 accoiser *va.* 48
 accolade *sf.* 294
 accommodago *sm.* 141
 accommoder *va.* 149
 accompagner *va.* 324
 accomplir *va.* 21, 282, 320
 accomplissement *sm.* 21, 61, 66, 88, 110
 accord *sm.* 11, 320, 320
 être d'accord 15
 accorder *va.* 25, 41, 71, 122, 317
 s'accorder *vpr.* 15
 accort *adj.* 169
 s'accoster *vpr.* 98, 297
 accotoir *sm.* 280
 s'accouder *vpr.* 123
 accoudoir *sm.* 307
 accouplé 192
 accouplement *sm.* 90
 accoupler *va.* 118
 accréditer *va.* 127
 accroc *sm.* 273
 accroché 302
 accrocher *va.* 106
 s'accrocher *vpr.* 106
 accroissement *sm.* 50, 83, 150
 accrottre *va.* 319
 accueillir *va.* 147
 acculer *va.* 134
 s'acculer *vpr.* 112
 accumuler *va.* 149
 accusateur *trice. s. et. adj.* 286
 accusation *sf.* 69, 158
 accusation oblique 16
 accusé *éc. s.* 281
 accuser *va.* 281
- acéphale *adj.* 136, 136
 acerbe *adj.* 149
 achalander *va.* 190
 acharner *va.* 120, 127
 achat *sm.* 3, 137, 179
 acheminer *va.* 59, 197
 acheter *va.* 3, 179
 acheteur *va. s.* 292
 achevé *éc. adj.* 302
 achèvement *sm.* 16, 61, 66, 146, 154
 achever *va.* 16, 16, 35, 99, 127, 127, 155, 177, 253
 achoppement *sm.* 276
 acide *adj.* 119
 acolyte *sm.* 299
 acquérir *va.* 147, 169
 acquiescer *vn.* 255
 acquise *adj.* 113
 acquisition *sf.* 3, 87, 117, 172, 320
 acquitter *va.* 33, 57
 s'acquitter *vpr.* 33
 âcre *adj.* 205
 acte *sm.* 225, 251, 291
 prendre acte 17
 faire acte d'héritier 21
 actes *smpl.* 26
 acteur *trice. s.* 115
 actif *ive. adj.* 279
 action *sf.* 171, 242, 251
 actionner *va.* 125
 activement *adv.* 130
 actuellement *adv.* 91, 117, 170
 adage *sm.* 229
 adapter *va.* 167

335

addition *sf.* 230
 adducteur *adj.* 299
 adèpte *s.* 289
 adhérence *sf.* 11, 326
 adhérer *va.* 15, 255
 adhésion *sf.* 14
 adiante *sm.* 140
 dire adieu 121
 adieux *simpl.* 318
 adieu *sm.* 229
 adieu *sm.* 309
 adieu *sm.* 119
 admettre *va.* 140, 250
 adminicule *sm.* 256
 administrateur *sm.* 266
 administration *sf.* 82
 administrer *va.* 33, 33
 admiratif *sm.* 32
 admirer *sm.* 64
 admirer *va.* 152
 admonester ou admonéter *va.* 76
 adolescence *sf.* 165
 s'adonner *vpr.* 8
 adopter *va.* 30, 129
 adorateur *sm.* 140, 235
 adoration *sf.* 210, 237
 adoré 291, 295
 adorer *va.* 140
 adosser *va.* 142
 adouci 300
 adoucir *va.* 77, 119, 299, 310
 adoué 192
 adragant *adj.* 262
 adresse *sf.* 242
 adroit *adj.* 17
 adroitement *adv.* 60

adulation *sf.* 155
 adulte *adj. et s.* 117
 adultère *sm. et adj.* 205, 247
 femme adultère 203
 adultérin *adj. et s.* 322
 aduste *adj.* 216
 adversaire *sm.* 180, 229
 adversatif *adj.* 32
 adversité *sf.* 34
 aérer *va.* 324
 aérographie *sf.* 320
 aérologie *sf.* 119
 aéromètre *sm.* 306
 aérostat *sm.* 289
 affable *adj.* 182
 affadissement *sm.* 244
 affaibli 247
 affaiblir *va.* 230
 affaire *sf.* 95, 222, 259, 293
 point d'affaire 134
 se tirer d'affaires 54, 55
 s'affaïsser *vpr.* 250
 affamé *éc. adj.* 269
 afféager *va.* 257
 affectation *sf.* 202
 affection *sf.* 71, 170, 239, 304, 325
 affection Hypocondriaques et
 Hystérique 3
 affectionner *va.* 52, 115
 affectueusement *adv.* 125
 affectueux *adj.* 222
 affermer *va.* 130, 131
 affermir *va.* 66, 284, 290
 affermissement *sm.* 62, 65, 129
 affiche *sf.* 319
 affiler *va.* 158
 s'affilier *vpr.* 113.

337

affiner *va.* 151
 affinité *sf.* 11, 320
 affiquet *sm.* 147
 affirmation *sf.* 17
 affleurier *va.* 324
 affliction *sf.* 101, 191, 246, 284, 299
 affligé *adj. et sm.* 141, 156, 172,
 246, 248, 284, 298, 302
 s'affliger *vpr.* 201
 affluence *sf.* 127
 affluence de monde 19
 affluent *sm.* 293
 affaiblir *va.* 158
 s'affaiblir *vpr.* 185
 affolé 72
 s'affoler *vpr.* 72
 afforage *sm.* 113
 affourcher *va.* 275
 affranchir *va.* 45, 181
 affranchissement *sm.* 45
 affréter *va.* 264
 affreux *adj.* 224, 325
 affriander *va.* 128
 affront *sm.* 147
 affronter *va.* 135, 135
 affublement *sm.* 142
 affût *sm.* 312
 afin de *conj.* 119
 afin que *conj.* 119
 afin que ou de *conj.* 46
 agaçant *adj.* 191
 agacé 69
 agacement *sm.* 266
 agacer *va.* 129
 agacerie *sf.* 246
 agate *sf.* 240

âge *sm.* 205, 215, 242
 âgé *adj.* 87, 126, 291
 agence *sf.* 261
 agencer *va.* 288
 agenda *sm.* 319
 aggraver *va.* 319
 agile *adj.* 163, 165, 224
 agir *vn.* 18, 35, 242
 agitation *sf.* 74, 137, 154, 155
 agiter *va.* 72, 119
 s'agiter *vpr.* 17
 agnats *sm.* 21
 agneau *sm.* 123
 agonie *sf.* 170, 111
 agrandir *va.* 31
 agrandissement *sm.* 31
 agreste *adj.* 122, 126, 189
 27, 234, 271, 281, 294, 318
 agreste *sm.* 201, 301
 agreste *adj.* 143, 144, 281
 agreste *sm.* 201
 agreste *sm.* 221
 agreste *simpl.* 141
 agresseur *sm.* 3
 agression *sf.* 79
 agreste *adj.* 122, 126, 189
 agricole *adj.* 108
 agriculteur *sm.* 124
 s'agripper *vpr.* 168
 agronome *sm.* 60
 agronomie *sf.* 241
 aguerrir *va.* 147
 s'aguerrir *vpr.* 119
 ah ! *interj.* 27, 106, 106
 s'ahourter *vpr.* 273
 ahi-aie *interj.* 318
 ahurir *va.* 72

- 330
 aïdo *sf.* 189, 236, 296, 307, 312
 aidé 304
 alder *va.* 290
 s'aider *vpr.* 64
 aïeul *sm.* 161
 aigle *sm.* 240
 aiglon *ouïr.* s. 119
 aigre *adj.* 149, 305
 algrelet *adj.* 305
 aigremoine *sf.* 192
 aigrette *sf.* 163
 aigreux *sf.* 149
 aigrir *va.* 120
 s'aigrir *vpr.* 149
 aiguail *sm.* 208
 aiguayer *va.* 221
 aiguière *sf.* 7, 81
 aiguille *sf.* 7, 216
 aiguille de montre 240
 aiguiser *va.* 158
 ail *sm.* 218
 aile *sf.* 116, 140
 plume d'aile 140
 d'ailleurs *adv.* 49
 aimant *sm.* 109, 117
 aimanter *va.* 109
 aimé 170, 281
 bien-aimé 23, 78
 aimer *va.* 193, 283
 aimer tendrement 50
 aïne *sf.* 264
 ainsi *adv.* 111, 132, 168, 168, 281, 323, 324, 324
 ainsi que *conj.* 168
 air *sm.* 68, 113, 311, 324
 avoir l'air 132
- aire *sf.* 72
 airer *vn.* 72
 ais *sm.* 148
 aisance *sf.* 58
 aise *adj.* 38, 130
 à l'aise 116
 aisé, *le* *adj.* 38
 aisément *adv.* 115, 129
 aisselle *sf.* 129
 ajonction *sf.* 102
 ajourné *sm.* 38
 ajournement *sm.* 26
 ajouté *sm.* 299
 ajouter *va.* 110
 ajouter foi 118
 ajustement *sm.* 294
 ajuster *va.* 73, 132
 s'ajuster *vpr.* 38, 93
 ajustoir *sm.* 148
 alambic *sm.* 99
 alarguer *vn.* 126
 alarme *sf.* 325
 alarmer *va.* 130, 143
 albâtre *sm.* 289
 alberge *sf.* 204
 albuginé *adj.* 245
 albugineux *adj.* 134
 albumine *sf.* 275
 alcali *sm.* 315
 alène *sf.* 188
 alentour *adv.* 143
 alentours *simpl.* 75, 175
 alerte! *sf.* 113, 118
 alexipharmaque *adj.* 150
 alezan *adj.* 133
 algaon *sm.* 137

- 341
 algèbre *sf.* 161
 aliénation *sf.* 249
 aliéner *va.* 134
 aligner *va.* 120, 180
 aliment *sm.* 183, 232, 244
 aliquante *adj.* 162
 aliquote *adj.* 162
 s'aliter *vpr.* 127, 186
 alizé *adj.* 113
 alizier *sm.* 211
 allaiter *va.* 119
 allant *adj.* 201
 allécher *va.* 128, 191
 allée *sf.* 184
 allégation *sf.* 271
 allégorie *sf.* 64, 110, 150
 allégoriser *va.* 130
 allégre *adj.* 224
 allégresse *sf.* 213
 alléguer *va.* 16, 127, 148
 aller *vn.* 200
 le pis aller 131, 135
 s'en aller 136, 201
 aller bien 100
 alliage *sm.* 89, 95
 alliance *sf.* 11, 15, 94, 295, 305, 320
 s'allier *vpr.* 52
 allocution *sf.* 180
 allodialité *sf.* 45
 allongement *sm.* 64, 94
 allouer *va.* 120, 187
 alluchon *sm.* 192
 allumé 172
 allumer *va.* 13, 82, 202, 216
 s'allumer *vpr.* 11
 allumettes *simpl.* 262
- allure *sf.* 226
 allusion *sf.* 110, 152
 alluvion *sf.* 91
 almanache *sm.* 154
 aloi *sm.* 244
 alors *adv.* 104
 alouette *sf.* 245
 alourdir *va.* 819
 altération *sf.* 61, 74, 152
 altercation *sf.* 210, 310
 altété 290
 alternatif *adj.* 279
 alterner *vn.* 182
 altesse *sf.* 173, 315
 alvéole *sm.* 132, 177
 amabilité *sf.* 274
 amadou *sm.* 18
 amaigrir *va.* 272
 amalgame *sm.* 300
 amalgamer *va.* 97
 amande *sf.* 118
 amans *simpl.* 235
 amant *sm.* 170, 191, 325
 amante *sf.* 283
 amarrer *va.* 114
 amas *sm.* 50
 amasser *va.* 53, 123
 amateur de vin 306
 amahir *va.* 137
 ambassade *sf.* 218
 ambassadeur *sm.* 110, 214
 ambiant *adj.* 285
 ambigu *adj.* 193
 ambitieux *adj.* 181, 308
 ambitionner *va.* 50
 ambre gris 242

- 343
 ombre jaune 267
 âme *sf.* 116, 160, 201, 313
 améliorer *va.* 1, 134
 amende *sf.* 149, 162
 amendement *sm.* 106, 154
 amener *va.* 105
 amener à une solution 127
 aménité *sf.* 274
 amenuiser *va.* 115
 amer *adj.* 155
 amertume *sf.* 155
 ami *sm.* 72, 172, 200, 225, 225, 322
 325
 amiable *adj.* 303
 amidon *sm.* 811
 amincir *va.* 157
 amiral *sm.* 98
 amirauté *sf.* 33, 93
 amitié *sf.* 72, 90, 91, 109, 193, 227,
 289, 304, 318, 325
 Amnistie *sf.* 89, 240
 amonlateur *sm.* 299
 s'amoinrir *vpr.* 266
 amollir *va.* 310
 amont *sm.* 181
 amorce *sf.* 232
 amorcer *va.* 114
 amortir *va.* 126
 amortissement *sm.* 34
 amour *sm.* 71, 170, 239, 283, 304, 318
 s'amouracher *vpr.* 269
 amoureux *adj.* 170, 235
 amour-propre 77, 193
 amovible *adj.* 186, 253
 amphibie *adj.* 176
 amphibologie *sf.* 11, 70, 111
 amphigouri *sm.* 263
 amphysème *sm.* 93
 ample *adj.* 279, 319
 amplification *sf.* 83
 amplifier *va.* 83, 234
 amputation *sf.* 103
 amputer *va.* 257
 amulette *sf.* 115
 amusant *adj.* 117
 amuser *va.* 118
 amygdale *sf.* 276
 an *sm.* 209
 anabètes 257
 anachorète *sm.* 301
 anagramme *sf.* 147
 analeptique *adj.* 241
 analogie *sf.* 291, 309
 analogue *adj.* 280
 analyse *sf.* 146
 anarchie *sf.* 248
 anarchiste *adj.* 108, 232
 anasarque *sf.* 63
 anathématiser *va.* 313
 anathème *sm.* 274
 anatomie *sf.* 150
 anatomiste *sm.* 107
 ancêtre *sm.* 214
 ancêtres *simpl.* 20, 68
 nos ancêtres 2
 ancien *adj.* 86, 194, 255, 268.
 ancienneté *sf.* 56
 ancrage *sm.* 39
 androgyné *adj.* 182
 âne *sm.* 178, 269
 anéanti 139, 293
 anéantir *va.* 208

- 345
 anéantissement *sm.* 102
 anecdote *sf.* 173
 anémomètre *sm.* 306
 anet *sm.* 219
 anévrisme *sm.* 123
 anfractueux *adj.* 308
 anfractuosité *sf.* 79
 ange *sm.* 164, 249, 300
 anges de Lumières 44
 angine *sf.* 187
 angle *sm.* 203, 266, 272
 angle aigu 203
 angle droit 203
 angle Obtus 203
 anguille *sf.* 275
 animadversion *sf.* 314
 animal *adj.* 184, 160
 animal raisonnable 176
 animé *adj.* 11
 animer *va.* 120, 201
 animosité *sf.* 129, 268
 anis *sm.* 195
 anis-étoiles *sm.* 114
 annal *adj.* 326
 annales *sfpl.* 321
 anneau *sm.* 174
 année *sf.* 209
 année dernière ou prassée 138
 annelure *sf.* 192
 annexe *sf.* 299
 annotateur *sm.* 169
 annuaire *sm.* 209
 annulation *sf.* 7
 annuler *va.* 8, 116
 anonné 266
 anonyme *adj.* 134
 antagoniste *sm.* 180
 antarctique *adj.* 164
 antécédent *adj.* 207, 268
 antérieur *adj.* 86, 207
 antériorité *sf.* 153, 207
 anthrax *sm.* 14
 anthropologie *sf.* 69
 anthropophage *s. et adj.* 35
 antichambre *sf.* 139
 anticipation *sf.* 86, 65
 anticiper *va.* 209
 antidate *sf.* 307
 antifébrile *adj.* 294
 antilogie *sf.* 29
 antinomie *sf.* 156
 antipathie *sf.* 95, 262, 300
 antipestilentiel *adj.* 294
 antipode *sm.* 106
 antiquaire *sm.* 236
 antique *adj.* 255
 à l'antique 124
 antiques 17
 antiquité *sf.* 56, 253
 antiseptique *adj.* 229
 antre *sm.* 243
 anula-campana 101
 anxiété *sf.* 74, 143
 aorte *sf.* 319
 août (*ou*) *sm.* 9
 apaiser *va.* 43, 150, 150, 196
 s'apaiser *vpr.* 39
 apanage *sm.* 177
 apathie *sf.* 135, 290
 s'apercevoir *vpr.* 135, 252
 apétisser *va.* 266
 aphélie *sm.* 86

347
 aphorisme *sm.* 171
 apitoyer *va.* 123, 222
 aplanir *va.* 201
 aplatir *va.* 291
 aplomb *sm.* 67, 821
 apocalyps *sf.* 818
 apocope *sf.* 68
 apogéo *sm.* 105
 apographe *sm.* 229
 apophlegme *sm.* 259
 apoplexie *sf.* 288
 apostasie *sf.* 89
 apostat *sm.* 288
 apostiller *va.* 187
 apostropher *va.* 157, 180
 apostume *sm.* 819
 apothéose *sf.* 112
 apothicaire *sm.* 192
 apôtre *sm.* 174
 apparaître *vn.* 140, 143, 211, 233, 234, 236
 appareil de voyage 127
 appareiller *va.* 113
 appareille respiratoire 90
 appareilleuse *adj.* 191
 apparemment *adv.* 233
 apparence *sf.* 24, 233
 apparent *adj.* 72
 apparenter *va.* 184
 apparié 192
 apparier *va.* 118, 163
 apparition *sf.* 179, 236, 311
 apparoi *sm.* 5
 apparoir *vn.* 5
 appartement *sm.* 185
 appartenance *sf.* 258

appas *smpl.* 191
 appâter *va.* 116
 appauvrir *va.* 129, 268
 appauvrissement *sm.* 100
 appel *sm.* 117
 appeler *va.* 26, 105, 182
 appellatif *adj.* 69
 appendice *sm.* 230
 appendre *va.* 106
 appesantir *va.* 319
 appéter *va.* 41
 appétit *sm.* 71
 à l'appétit 53
 applaudir *vn.* 83
 applaudissement *sm.* 28, 83, 147
 appliquer *va.* 130, 202, 304
 appointment *sm.* 302
 apporter *va.* 105, 130
 apposer *va.* 202, 304
 s'apposer *vpr.* 297
 apposition *sf.* 15
 apprécier *va.* 255
 appréhension *sf.* 318
 apprendre *va.* 75, 97, 147, 187, 263, 325
 apprenti *sm.* 219
 apprentissage *sm.* 56
 sans apprêt 45
 apprêté *adj.* 93, 305
 s'apprêter *vpr.* 93
 apprivoisé 101, 108
 apprivoiser *va.* 196
 approbation *sf.* 19, 64, 83, 147, 147, 151
 approche *sf.* 154
 approcher *va.* 310

349
 s'approcher *vpr.* 297
 approuver *va.* 141
 appui *sm.* 141, 154, 189, 258, 312
 à l'appui de *prép.* 47
 appuyer *va.* 73
 après *adj.* 56
 aprèsment *adv.* 113
 après *prép.* 129, 141, 210
 après cela 129
 après-dinée *sf.* 129
 aprèsent *adv.* 89, 111
 après-midi *sm.* 129
 après-soupée *sf.* 129
 après tout *adv.* 31, 111
 à-propos *adv.* 132
 apte *adj.* 208
 aptitude *sf.* 61, 64
 apurer *va.* 151
 aquatique *adj.* 11
 aqueux *adj. et sm.* 3, 11
 aquilin *adj.* 302
 araignée *sf.* 242
 araser *va.* 128, 302
 aratoire *adj.* 252
 arbitraire *adj.* 183
 arbitre *sm.* 38, 45, 173
 franc arbitre 38
 arborer *va.* 312
 arbre *sm.* 187
 arbrisseau *sm.* 118
 arc *sm.* 259, 265
 arcade *sf.* 231
 arc-en-ciel *sm.* 259
 archer *sm.* 158
 archet *sm.* 158
 archétype du monde *sm.* 74

archipel *sm.* 119, 282
 architecte *sm.* 132, 296
 archives *sfpl.* 190
 arçon *sm.* 253
 aretique *adj.* 224
 ardemment *adv.* 48, 127
 désirer ardemment 49
 ardent *adj.* 13, 14, 14, 14
 ardeur *sf.* 144, 174, 248
 avec ardeur 48, 88
 ardoise *sf.* 275
 ardu *adj.* 228
 arène *sf.* 204
 aréomètre *sm.* 306
 argent *sm.* 313
 argenterie *sf.* 105
 argile *sf.* 234
 argument *sm.* 125, 189, 191, 256
 faire un argument 16
 argumenter *va.* 16
 aride *adj.* 179
 aridité *sf.* 135
 arithméticien *sm.* 108
 arme *sf.* 68
 armée *sf.* 210, 256, 273
 armes *sfpl.* 36, 89, 214
 faire des armes 68
 armistice *sm.* 278
 armoire *sf.* 271
 armurier *sm.* 153
 aromate *sm.* 295
 arpent *sm.* 162
 arracher *va.* 197, 266
 arrangement *sm.* 149, 155, 311
 arrêté *sm.* 283
 s'arrêter *vpr.* 43, 280, 298

- 351
 arrhement *sm.* 215
 arrhes *sfpl.* 137
 arrière-pensée *sf.* 216, 251
 arrière-petits-fils *smpl.* 9
 arrière saison *sf.* 31
 arriser *va.* 250
 qui arrive 117
 arrivée *sf.* 85, 319, 320
 arriver *vn.* 95, 126, 131, 199, 211
 317, 317
 faire arriver 110
 arroche, *sf.* 67
 s'arroger *vpr.* 35, 129, 129
 arrondissement *sm.* 109, 131
 arrosement *sm.* 11
 arroser *va.* 4
 arsenal *sm.* 259
 art *sm.* 144, 171, 228, 250, 252, 324
 art de guérir 231
 artériologie *sf.* 241
 artichaut *sm.* 40
 article *sm.* 32, 111, 119, 132, 251
 articulation *sf.* 132, 297
 articuler *va.* 118
 s'articuler *vpr.* 134
 artifice *sm.* 60, 252
 artisan *sm.* 107, 116, 226
 corporation d'artisans 74
 artiste *s.* 108
 ascarides *smpl.* 263
 ascendants *adjpl.* 68
 ascension *sf.* 218
 ascète *s.* 107
 ascète *sf.* 63
 asiatique *adj.* 70
 asie 69
- asile *sm.* 276, 299
 aspalat *sm.* 243
 aspect *sm.* 260, 301
 asperge *sf.* 275
 asperger *va.* 84
 aspersion *sf.* 2
 asphyxie *sf.* 80
 aspic *sm.* 121
 aspirant *adj.* 41, 231
 aspiration *sf.* 20, 71, 116
 assaillir *va.* 321
 assassin *sm.* 188, 258
 assaut *sm.* 328
 assemblage *sm.* 19, 28, 90, 150, 269
 assemblée *sf.* 100, 126, 163, 282, 284
 assembler *va.* 249
 s'assembler *vpr.* 19
 assentiment *sm.* 172
 asséoir *va.* 87, 182
 s'asseoir *vpr.* 159, 312
 asservir *va.* 217
 asservir *va.* 123, 147, 294
 assesseur *sm.* 298
 assez *adv.* 126
 c'est assez 126
 assidu *adj.* 299
 assidûment *adv.* 129
 assiégeant *adj.* 283
 assiéger *va.* 23, 136
 assiette *sf.* 65, 127
 assimilation *sf.* 150
 assise *sf.* 132
 assistance *sf.* 95, 189
 assistant *adj.* 169
 association *sf.* 221, 291
 associé *sm.* 221

- 353
 associer *va.* 12, 127
 s'associer *vpr.* 99
 assommer *va.* 186
 assortiment *sm.* 157
 assortir *va.* 118
 s'assortir *vpr.* 98
 assortissant *adj.* 181
 s'assoter *vpr.* 119
 assouplir *va.* 310
 assourdir *va.* 243
 assouvissement *sm.* 180
 assumer *va.* 125
 assurance *sf.* 67, 75, 233
 donner assurance 97
 assuré *adj.* 66
 assurément *adv.* 89
 assurer *va.* 66, 97, 138, 151, 234, 234
 astérisme *sm.* 230
 asthme *sm.* 157
 astragale *sm.* 264
 astrale *adj.* 28
 astro *sm.* 27, 267, 309
 astreindre *va.* 19, 308
 astringent *adj.* 253
 astrologue *sm.* 28, 301
 astronome *sm.* 301
 astronomie *sf.* 326
 astuce *sf.* 298
 astucieux *adj.* 39
 ataraxie *sf.* 76
 atermoyer *va.* 234
 athée *sm.* 193
 athlète *sm.* 143
 atmosphère *sf.* 10
 atome *sm.* 195
 atourner *va.* 98
- atour-parure 146
 atrabilaire *adj.* 216
 âtre *sm.* 105
 atroce *adj.* 71
 atrophie *sf.* 128
 attaché *sm.* 191, 256
 attachement *sm.* 170, 240
 attacher *va.* 106, 127, 144, 186
 attaque *sf.* 174, 328
 attaquer *va.* 321
 atteindre *va.* 199, 317
 donner atteinte 51
 attendre *va.* 99, 167, 227, 298
 attendre *va.* 310
 attendu *prép.* 47
 attente *sf.* 99, 158
 attenter *vn.* 189
 attentif *adj.* 88, 107, 128, 287
 attention *sf.* 77, 99
 avoir attention 73
 prêter attention 73
 atterrer *va.* 55
 atterrir *vn.* 55
 attester *va.* 151
 attiédire *va.* 316
 attifer *va.* 88
 attirail *sm.* 36, 114
 attiré 282
 attiser *va.* 82
 attiseur *sm.* 13
 attitude *sf.* 232
 attouchement *sm.* 299
 attraction *sf.* 109, 161
 attractionnaire *sm.* 108
 attraper *va.* 121, 250
 attrayant *adj.* 191

وقول كذا بنحو ما وجدنا في
 اهدائي مرحوم آيت الله
 فريد حسني اراك في بيان ١٣٠٩

aut

355
attribut *sm.* 228
attristé 246, 246
attroupement *sm.* 20
s'attrouper *vpr.* 20, 281
aubain *sm.* 245
aube *sf.* 117
aube du jour 214
auberge *sf.* 261
aucun *adj.* 326
aucunement *adv.* 73, 134
audace *sf.* 135, 137, 162
audience *sf.* 66, 73, 100, 186.
auditif *adj.* 87
audition *sf.* 215
auditoire *sm.* 237
augmentation *sf.* 50, 83, 150, 207
augmenté 83
augmenter *va.* 83, 157
augure *sm.* 217
Bon augure 158
mauvaise augure 310
aujourd'hui *adv.* 96
aumône *sf.* 227, 256
aunée *sf.* 101
auparavant *adv.* 254
auriculaire *adj.* 130
aurore *sf.* 210, 226
auspice *sm.* 247
aussi *adv.* 110
aussitôt que *adv.* 168
autant *adv.* 130, 168, 168
autant que 111, 130, 168
d'autant que 47
d'autant mieux 128
d'autant plus 136
antel *sm.* 256
auteur *sm.* 293

authentique *adj.* 227
authentifier *va.* 128
automne *sf.* 130, 179
autorisation *sf.* 31, 139, 198
autoriser *va.* 19, 127
autorité *sf.* 76, 85, 177, 217, 304
par l'autorité de 48
autour *sm.* 192
autre *adj.* 30, 194, 247
autrefois *adv.* 207
autrement *adv.* 128, 269, 317
autrucho *sf.* 220
autrui *sm.* 194
auxiliaire *adj.* 296
aval *sm.* 96
avalier *va.* 131
avance *sf.* 65, 137, 235
avancement *sm.* 85
avancer *va.* 137
avanle *sf.* 134
avant *prép.* 144, 254
avantage *sm.* 95, 216, 228, 248, 313
avantageux *adj.* 103, 297
avant-coureur *sm.* 126
avant-dernière *adj.* 276
avant-garde *sf.* 233, 297
avant-postes *smpl.* 233
avant-propos *sm.* 297
avare *adj. et s.* 120, 179, 276, 300
avarice *sf.* 44, 96, 120
avarie *sf.* 70, 80
avec *prép.* 112, 112, 294, 323
avenant *adj.* 39, 117, 249
à l'avenant *adv.* 117
avenir *sm.* 16, 16, 111

bai

bal

357
à l'avenir *adv.* 46
aventure *sf.* 212
bonne aventure 15
coup d'aventure 95
par aventure 15, 55
aventurer *va.* 131
aventurier *sm.* 53
avenue *sf.* 129, 184, 295
avéré 117
avérer *va.* 17
aversion *sf.* 66, 87, 95, 156, 200, 262
313, 325
averti *adj.* 290
être averti 75
avertir *va.* 27, 75, 88, 177, 294
aveu *sm.* 77, 86
aveugle *adj. et s.* 266, 305
avide *adj.* 56, 172

avidement *adv.* 57
avidité *sf.* 44, 57, 75, 171, 221, 233
avis *sm.* 61, 70, 78, 88, 205, 312
donner avis 88
reduire son avis 23
avisé *adj.* 107, 112
s'aviser *vpr.* 28
avocat *sm.* 321
avoir *va.* 185
avoisiner *va.* 321
avorter *vn.* 120, 214
avouer *va.* 86
avril *sm.* 41
axe *sm.* 281
axillaire *adj.* 129
axiome *sm.* 251
azimute 91
azur *sm.* 68, 271

B

Babil *sm.* 138, 325
babiole *sf.* 115
bacile-sabcot *sm.* 195
badaud *adj. et s.* 137, 137
badiane *sf.* 113
badinage *sm.* 274, 322
en badinant *adv.* 224
bâfrer *vn.* 113
bagage *sm.* 27, 114, 133
bagatelle *sf.* 96
bague *sf.* 104
bagues-sauves 121
bai *adj.* 267
baie *sf.* 100

baigner *va.* 120
se baigner *vpr.* 2
baigneur *sm.* 174
bail *sm.* 19
baillage *sm.* 284
bailler *vn.* 57, 182
bain *sm.* 4, 174
baiser *va. et sm.* 133, 133
donner un baiser 133
baisotter *utr.* 130
baissier *va.* 212
bal *sm.* 126, 282
balafre *sf.* 185
balai *sm.* 138

369

balance *sf.* 148, 306
se balancer *vpr.* 132
 balancier *sm.* 60, 200
 balayer *va.* 159
 balayure *sf.* 179
 balcon *sm.* 117
 baldaquin *sm.* 68
 baleine *sf.* 92, 316
 balise *sf.* 311
 balle *sf.* 114, 270
 ballon *sm.* 117
 ballon aérostatique 289
 ballot *sm.* 114
 balloter *va.* 256
 balourd *sm.* 27, 187
 balustrade *sf.* 166
 balustrer *va.* 117
 bambin *sm.* 119, 295
 ban *sm.* 30
arrière ban 26
 baneroche *adj.* 262
faire faux band 130
 bandage *sm.* 127
 bandagiste *sm.* 60
 bande *sf.* 127, 231
 bander *va.* 113, 117
 bandit *sm.* 202
 banlieue *sf.* 258
 banner *va.* 112
 bannière *sf.* 136
 bannir *va.* 51, 313
se bannir *vpr.* 24
 banque *sf.* 227
 banqueroute *sf.* 85
faire banqueroute 124
 banquet *sm.* 126

baratte *sf.* 127
 baratterie *sf.* 190
 barbare *adj.* 136
 barbarisme *sm.* 180
 barbet *adj.* 214
 barbier *sm.* 191
 barbifier *va.* 148
 barbouiller *va.* 121
 bardello *sf.* 139
 barguigneur *sm.* 213
 baromètre *sm.* 306
 baron *sm.* 130
 baroque *adj.* 289
 barrager *sm.* 197
 barricade *sf.* 216
 barrière *sf.* 211
 bas *adj. et adv.* 36, 67, 139, 141, 165, 250
par bas 47
plus bas 67
le plus bas 67
 base *sf.* 133
 basé 73
 baser *va.* 66, 132
 basilic *sm.* 202
 basque *sf.* 185
 bas-relief *sm.* 123
 basse *sf.* 131
 bassesse *sf.* 141
 basset *sm.* 214
 bassin *sm.* 175, 274
 bassinnet *sm.* 13
 bassinnoire *sf.* 90
 bastion *sm.* 123
 bat 192
 bât *sm.* 139
 bâtard *adj.* 322

361

bateau *sm.* 206, 264
 batelier *sm.* 306
 bâtiment *sm.* 132
 bâtir *va.* 1
 bâton *sm.* 168, 239
 batteler *va.* 189
 battellement *sm.* 308
 battement de cœur 28
 batterie *sf.* 14
 battoir *sm.* 168
 battre *va.* 204, 267, 296
 bandet *sm.* 89
 bavard *adj.* 322
 bave *sf.* 5, 274
 baver *vn.* 5
 baveux *cuse adj.* 5
 bayer *vn.* 194
 bdellium *sm.* 298
 béatitude *sf.* 213
 beau *adj.* 78, 138, 164, 191, 199
très-beau 23, 26
 beaucoup *adv.* 82, 99, 127, 127, 136
 184, 262
 beau-frère 122, 122
 beau ou bel *adj.* 22
 beau sexe 164
 beauté *sf.* 163, 172, 202, 234, 299
 bec *sm.* 302
 becasso *sf.* 327
 bêche *sf.* 137
 beffroi *sm.* 123
 bégayer *vn.* 118
 bégue *adj. et s.* 92, 203, 223, 266
 bégueule *adj.* 205
 beigo *adj.* 314
 bel et bien 4, 130
 bélier *sm.* 174, 246, 259

belle *adj.* 134, 191
 belle-fille *sf.* 197
 belligérant *adj.* 282
 bellissime *adj.* 23, 26
 belveder *sm.* 111, 117
 belvédère *sm.* 259
 bénédiction *sf.* 146, 148
 bénédiction de Dieu 125
 bénéfice *sm.* 197, 263
 benêt *adj. et sm.* 8, 27
 bénévole *adj.* 279
 béni 277
 bénignement *adv.* 129
 bérin *adj.* 117, 174
 bénir *va.* 25
 béotien *adj.* 35
 bercail *sm.* 80
 berceau *sm.* 304
 berger *sm.* 168, 196
 bergerie *sf.* 80
 berlue *sf.* 184
 berner *va.* 116
 besace *sf.* 98
 besogne *sf.* 222
 besoin *sm.* 25, 169, 229, 247
 bestial *adj.* 134, 209
 bestialité *sf.* 320
 bétail *sm.* 192
 bête *sf.* 27, 134, 160
 bête brute 134
 bêtise *sf.* 213
 botterave *sf.* 167
 beurre *sm.* 202
 beurre-frais 263
 bévue *sf.* 217
 bézorad *sm.* 138

- 363
bibliothèque *sf.* 262
biceps *adj.* 229
biche *sf.* 109, 120
bichon *sm.* 214
bidet *sm.* 60
bien *adv.* 25, 139, 183, 184, 255, 276
le bien *sm.* 184
bien-disant 210
bien et beau 4, 130
bien-être *sm.* 200
bienfaisance *sf.* 25, 164, 313
bienfaisant *adj.* 263, 284, 302, 307
bienfait *sm.* 25, 102, 239
bien-fonds *sm.* 97
bien-que *conj.* 89
bienséance *sf.* 82, 34, 32
bienséant *adj.* 207
bien-tenant 185
bien-tenue 96
bientôt *adv.* 243, 323
bienveillance *sf.* 90, 196, 200, 222, 256, 274
bienveillant *adj.* 193, 279.
bienvenue *adj.* 327
bierre *sf.* 8, 251
biffer *va.* 116, 180
bigame *adj.* 185
bigarré *adj.* 201, 280
bigarrure *sf.* 29
bigot *adj.* 279
bijoutier *sm.* 205
bile *sf.* 228
billebarrer *utr.* 125
billebaude *sf.* 29, 224
à la billebaude *adv.* 121
- billet *sm.* 27, 131, 200, 300
billet de loterie 181
himbelot *sm.* 115
biner *va.* 114
biographe *sm.* 283
bipède *adj.* 192
bique *sf.* 126
bis *adj.* 114
biscornue *adj.* 136
bise *sf.* 113
bison *sm.* 267
bissac *sm.* 178
bissextil *adj.* 262
bistouri *sm.* 260
bivalve *adj.* 196
bizarrerie *sf.* 79, 309
blâme *sm.* 196, 232, 237, 287, 294, 299, 302
blâmer *va.* 196, 299
blanc *adj.* 134, 137, 213
blancheur *sf.* 134
blanchir *va.* 56, 213
blasphème *sm.* 307
blasphémer *vn.* 82
blé *sm.* 271
blêche *adj.* 136
blém *adj.* 204
bléser *vint.* 117
blesser *va.* 51, 204, 282
se blesser *vpr.* 51, 82
blessure *sf.* 161, 204
bleu *adj.* 11, 316, 316
bleuâtre *adj.* 316
bleu céleste 262
bloce *sm.* 157

- 365
en. bloc *adv.* 187
blond *adj.* 204
blonde *sf.* 73
blondin *adj.* 73
bluette *sf.* 220
bocage *sm.* 136
bœuf *sm.* 27, 287
boire *va.* 70, 315
bois *sm.* 136
bois d'aloés 243
boiser *va.* 113
boisson *sf.* 292
boite *sf.* 103, 162, 253
boiter *vn.* 275
boiteux *adj.* 78
bombarder *va.* 181
bombé 283
bomber *va.* 283
bon *adj. et adv.* 78, 133, 139, 183, 184, 231, 278
faire bon 34
bon naturel 172
bonnes mœurs 172
bonace *sf.* 89, 43
bonasse *adj.* 137, 208
bonbon *sm.* 226
bondir *vn.* 162
bon du fise 122
bon état 214
bongré malgré 234
bonheur *sm.* 85, 120, 213, 231, 261, 327
bonhomie *sf.* 208
bonifier *va.* 34, 134
bonjour *sm.* 226
dire la bonne 15
- bonne-dame *sf.* 67
bonnement *adv.* 128, 207
bonnet de nuit *sm.* 219
bonsoir *sm.* 219
bonté *sf.* 25, 239, 242, 274, 274
borax *sm.* 183
borborygme *sm.* 113
bord *sm.* 139, 207, 266, 273
bordel *sm.* 255
border *sm.* 130
boréale *adj.* 223
borée 113
borne *sf.* 243
borné 283
bornoyer *va.* 113, 137
bosquet *sm.* 136
botaniste *sm.* 108, 309
botte *sf.* 167
boue *sm.* 126
bouche *sf.* 193
bouché *adj.* 291
bouchée *sf.* 274
boucher *va.* 127, 256, 291
boucherie *sf.* 127
bouchon *sm.* 168
bouchonner *va.* 140
bouclier *sm.* 210
bouder *vn.* 260
bouderie *sf.* 260
boudoir *sm.* 181
boue *sf.* 270, 273
bouffée *sf.* 44
bouffer *vn.* 93
bouffissure *sf.* 93
bouffon *adj.* 122, 293
bouffonnerie *sf.* 322
bougie *sf.* 224

hou

367
éteindre la bougie 167
bougie de stéarine 224
bouillant adj. 13, 14
bouillir vn. 165
bouillon sm. 8, 224
boulangier sm. 177, 308
boule sf. 263
bouleux sm. 59
boulevard (d) sm. 114
bouleversement sm. 104
bouleverser va. 178
à boulevue 121
bouquer va. 52
bouquet sur les étoffes 118
bouquin sm. 126
bourbier sm. 273
bourg 257
bourgeois sm. 60
blanc bourgeois 40
bourgeon sm. 9, 165
bourgeonné adj. 9
bourrasque sf. 113, 269
bourreau sm. 136, 163
bourreler va. 37
bourrelier sm. 139
bourriche sf. 205
bourse sf. 65, 115, 179, 268, 324
bourses sfpl. 98
boursouffler va. 93
boursoufflure sf. 93
bousculer va. 208
boussole sf. 255, 257
bout sm. 30, 99, 116, 243
à bout 111
boute-en-train sm. 60
bouteille sf. 128, 226

boutique sf. 176, 190
bouton sm. 154, 190, 246
boyau sm. 201
boyaux simpl. 96
bracelet sm. 115
braise sf. 14, 31
brancard sm. 164
branche sf. 145, 217, 319
brande sf. 136
brandiller va. 164
faire branle-bas 93
branler va. 164
braquement sm. 102, 102
bras sm. 115, 239
à bras 124
à force de bras 124
braser va. 117
brasiller va. 124, 140
brassard sm. 115
brasser va. 3
brasserie sf. 260
brassière sf. 316
bravahe sm. 35, 36
brave adj. 36, 133, 191, 220
bravement adv. 60, 128
braver va. 135
bravo interj. 83
bravoure sf. 126, 161
bravoures sfpl. 79
brebis sf. 216, 306
bredi-breda adv. 128
bref adj. 91
brelandier sm. 258
brésiller va. 203
bretelle sf. 132
breteller va. 215
brevet sm. 326

breveter va. 26
bricole sf. 218
de bricole 51
par bricole 51
bride sf. 274, 304
brief adj. 266
brèvement adv. 87
brivété sf. 28
briser vn. 127
brigand sm. 171, 244
brigueur sm. 182
brillant adj. 10, 114, 187, 187, 302
brillante sf. 134
briller vn. 187
brique sf. 21, 179
briquet sm. 14
briqueterie sf. 22
briquetier sm. 22
brisé adj. 280, 299
briser va. 223
brise-tout sm. 35
brocart d'or 204
broche sf. 218
brocher va. 116
bronze sm. 125
brouée sm. 6
brouillard sm. 6
brouiller va. 130
brouillerie sf. 28, 72
brouissure sf. 212
broussailles sf. 179
broyer va. 166
brucolaque sm. 44
bruine sf. 6, 114

bruit sm. 105, 227, 247
un faux bruit 37
bruits simpl. 27, 37
brûlant adj. 14, 14
brûlé sm. 216
brûler va. 14, 216
brûlure sf. 18
brumal adj. 220
brume sf. 6
brun adj. 69, 271
brunet adj. 35
brusque adj. 156
brute sf. 134
bruyamment adv. 116
bu 292
buccal adj. 193
bûche sf. 27
bûchette sf. 326
buglose sf. 267
buisson sm. 136
bulbe sm. 128, 143
bulletin sm. 27, 319
burat sm. 314
bure sf. 314
bureau sm. 39, 167, 190
bureaucratie (cie) sf. 64
burlésque adj. 293
buste sm. 316
but sm. 298
but à but 117
de but en blanc adv. 121
butin sm. 246
butor sm. 215
buvant adj. 218
buvotter vn. 161



C à adv. 111
 caban sm. 116
 cabaret sm. 220, 306
 cabine sf. 75
 cabinet sm. 75, 141
 cabinet d'aisances sm. 135
 câble sm. 203
 cabri sm. 126
 cabron sm. 126
 cache sf. 98
 caché adj. 116, 181, 211, 278, 285
 291, 299, 315
 cache-cache sm. 115
 cacher va. 142, 142, 142, 316
 cachet sm. 175, 304
 cacheté 300
 cachor sm. 206
 cachot sm. 218
 cacographie sf. 96
 cacologie sf. 73
 cadavre sm. 164, 271, 312
 cadeau sm. 43, 120, 147
 cadenas sm. 257
 cadet elle adj. 267
 cadran sm. 208
 cadrature sf. 22
 cadre sm. 165
 caduc que adj. 16, 247
 cafard de adj. et s. 290
 café sm. 260
 cafetière sf. 260
 caler feier sm. 187

cage sf. 257
 cagnard de adj. et s. 155
 cagot oie s. 290
 cagoterie sf. 206
 cahier sm. 190
 cahin-caha adv. 128
 caille sf. 131
 caillon sm. 216
 caisse sf. 228
 caissier sm. 176
 cajolerie sf. 155
 cal sm. 18
 calamité sf. 80, 120, 130, 172, 215,
 244
 calandrer va. 304
 calciner va. 299
 calcul sm. 237
 calculé 295
 calculer va. 62, 148, 224
 caleçon sm. 207
 caléfaction sf. 269
 calendes sfpl. 20
 calendrier sm. 154
 calepin sm. 282
 calfeutrer va. 158
 câlin ine adj. 165
 se caliner vpr. 137
 calligraphe sm. 184
 calme adj. 38, 38, 39, 43, 43, 43, 58,
 69, 69
 calmer va. 43, 69, 150,
 se calmer vpr. 39, 39, 69
 calomniateur trice s. 80, 297

calomnie sf. 69, 82, 134
 calomnier va. 82
 calorique sm. 171
 calotte sf. 238
 calus sm. 18
 camarade s. 200, 324
 camard de adj. 84
 caméléon sm. 171
 caméléopard sm. 204
 camisado sf. 220
 camomille sf. 112
 camp sm. 40, 40, 278
 campagne sf. 227, 328
 campement d'été 211, 328
 camper va. 40, 165
 camphre sm. 261
 campos sm. 63
 camus use adj. 84
 canaille sf. 88
 canal sm. 282
 canapé sm. 316
 canapsa sm. 98
 canard sm. 40, 128, 289
 canarder va. 55
 cancan sm. 210
 canceller va. 311
 cancer sm. 212
 candeur sf. 31, 181
 candidat sm. 231
 candide adj. 189
 cane sf. 289
 canette sf. 40
 canevas sm. 268
 canif sm. 166
 canine adj. 239
 canne sf. 168, 239

cannelle sf. 185
 cannibale adj. et s. 85
 canon sm. 157
 poudre à canon 114
 canonique adj. 292
 canoniste sm. 286
 cantaloup sm. 281
 cantharide sf. 195
 cantique sm. 212
 canton sm. 131
 se cantonner vpr. 278
 cap sm. 191, 211
 cap-de-more 59
 capable adj. 107, 253
 capacité sf. 12, 64, 108, 253
 cape sf. 125
 capillaire adj. 222
 capital sm. 128, 212, 277
 capitale sf. 139
 capitaliste sm. 212
 capitation sf. 162
 capitulaire adj. 254
 capitulation sf. 221
 caporal sm. 211
 capote sf. 116
 capricieux, euse adj. et s. 183
 capricorne sm. 161
 caprisant, capricant adj. 309
 captateur trice s. 176
 captif ive adj. 70
 captiver va. 70
 captivité sf. 200
 capture sf. 272
 capuchon sm. 115
 caquet sm. 825

- 375
car conj. 46,47,207
carabier sm. 104
caractère sm. 68,181,182,292
carafe sf. 156
carat sm. 92
carasse sf. 156
carcinomateux euse(ulcère)adj. 256
cardour sm. 174
cardiac que adj. 298
cardinal sm. 71
carresse sf. 66,165
carresses sfpl. 315
caraison sf. 114
caricature sf. 229
cario sf. 263
carié 62
carmin sm. 256
carnassier ère adj. 271
carnation sf. 146
carnification sf. 61
carotides sfpl. 319
carotte sf. 264
carpe sm. 45
carquois sm. 162
carré ère adj. 288
carrefour sm. 168
carréger va. 121
carreler va. 112,148
se carrer vpr. 178
carrière sf. 109
carrosso sm. 261
carrossier sm. 261
carte géographique 179
donner carte blanche 87
cartilage sm. 245
cartouche sf. 251
cas sm. 78,229,809,821
le cas 241
casanier ère adj. 301
le cas avenant 89
dans le cas contraire 317
faire cas 76
être dans le cas de 133
ne faire point cas de 78
par cas fortuit 15,55
en cas que 89
cascade sf. 7
cascatelle sf. 7
case sf. 257
casemate sf. 208
caserne sf. 211
casque sm. 116,116
cassaille sf. 225
cassation sf. 257
cassé ère adj. 280,295,299
casser va. 116,166,223
casserole sf. 194
cassette sf. 228
cassolette sf. 282
cassonade sf. 223
caste sf. 255
castor sm. 214
castration sf. 177
casualité sm. 286
casuel elle. adj. 95
casuellement adv. 15,55
catacombes sfpl. 273
catasfalque sm. 148
catalepsie sf. 263
catalogue sm. 190
cataplasme sm. 289
cataracte sf. 7, 7
catarrhe sm. 311

- 377
catastrophe sf. 293
catéchiser va. 187
catégorie sf. 222,231,255
cathédral sm. 292
cauchemar sm. 120,259
cause sf. 46,58,73,116,134,209
 240,303,319
à cause prép. 123,134
à cause que conj. 46,47,132
d'une autre cause 49
causer vn. 105
caustique adj. 87
cautériser va. 185
caution sf. 230,264
cavalcadour adj. 96
cavale sf. 275
cavalier sm. 59
cave sf. et adj. 208,220
caveau sm. 211
cavée adj. 59
caverne sf. 243,268
cavité sf. 173
céans adv. 186
ceci pr.démon. 111
cécité sf. 266
céder va. 268
ce dont 100
cèdre sm. 41
cédule sf. 155
ceindre va. 23
ceinture sf. 265
ceinturon sm. 132,284
cela pr.démon. 98
célèbre adj. 292,308,308
célébrer va. 82
célébrité sf. 71,225,309
celor va. 142,316
céleri sm. 263
célérité sf. 64, 206
céleste adj. 68,93
célibataire sm. 238
cello pr. démon. 98
cello-ci pr. démon. 110
cellier ère. s. 98
cellier sm. 98
cellule sf. 203
celui, celle, ceux, celles pr. démon. 98
celui-ci pr. démon. 110
cendre sf. 176
censeur sm. 297
rensière s. 19
censive sf. 237
censure sf. 77
censurer va. 299
censurer un livre 17
centenaire adj. et s. 227
centraliser va. 289
centre sm. 289
centripète adj. 277
centuple adj. et s. 227
cep sm. 187
cependant adv. 93,295,322,322
céphalalgie sf. 227
céphalique adj. 191
ce que 100
cercle sm. 174,185,192,193
cercueil sm. 145
céréale adj. et sf. 40
cérébral ale adj. 191
cérémonial sm. 112
cérémonie sf. 111

379
 cérémonie funèbre 152
 en cérémonie *adv.* 112
 sans cérémonie 121
 point de cérémonie 121
 cerf *sm.* 271
 cerf-volant *sm.* 118
 cerise *sf.* 272
 cerise aigre 92
 cerner *va.* 28
 certain *ne. adj.* 98, 129, 147
 certainement *adv.* 89, 326
 certes *adv.* 181, 147
 certificat *sm.* 151
 certifié 292
 certifier *va.* 151
 certitude *sf.* 110, 326
 cerveau *sm.* 191, 296
 cervical *adj.* 242
 cesser *va.* 43, 257
 c'est-à-dire *conj.* 326
 chacal *sm.* 222
 chacun *une pr.* 322
 chagrin *sm.* 101, 201, 245, 246, 262
 chagrin *adj.* 298
 chagriner *va.* 278
 se chagriner *vpr.* 291
 chah ou schah *sm.* 219
 chaîne *sf.* 206, 214
 chair *sf.* 271, 273
 chaire *sf.* 300
 chaise *sf.* 228
 chalant *de s.* 292
 chaleur *sf.* 145, 171, 269
 chamaillis *sm.* 291
 chamarrure *sf.* 174
 chambellan *sm.* 144

chambre *sf.* 74, 171
 chamre à coucher 182
 chambre criminelle 33
 chameau *sm.* 71, 220, 307
 chamelier *sm.* 308
 chamois *sm.* 267
 champ *sm.* 305
 sur le champ *adv.* 89
 champignon *sm.* 262
 champion *sm.* 143, 277
 chance *sf.* 15, 85, 120
 chanceler *vn.* 279
 chancellerie *sf.* 33, 190
 chancre *sm.* 87
 chandelier *sm.* 224
 chandelle *sf.* 224
 changement *sm.* 29, 61, 100, 103, 146, 147, 152, 154, 280
 changer *va.* 121, 243
 changeur *sm.* 227
 chanson *sf.* 212
 chant *sm.* 212, 246
 chateau *sm.* 139
 chanter *vn.* 105, 182, 211
 chanteur *euse. s.* 182, 296
 chanvre *sm.* 219
 chapeau *sm.* 265
 chapelet *sm.* 150
 chapelle *sf.* 314
 chapiteau *sm.* 212
 chapitre *sm.* 251, 251
 chapitre d'un livre 111
 chapitrer *va.* 157
 chapon *sm.* 179
 chaque *adj.* 322
 char *sm.* 87

381
 charançon *sm.* 263
 charbon *sm.* 14, 196, 205
 charbonnier *ère. s.* 98
 charcutier *sm.* 271
 chardon *sm.* 309
 charge *sf.* 114, 174, 301
 exercer un charge 21
 faire l'acquit de sa charge 21
 préparer les charges 114
 chargement *sm.* 114
 se charger *vpr.* 125
 chariot *sm.* 238
 charitable *adj.* 134
 charité *sf.* 239
 charivari *sm.* 251
 charlatanisme *sm.* 272
 charmant *le adj.* 191
 charmes *simpl.* 273
 charnel *elle. adj.* 162
 charnière *sf.* 276
 charogne *sf.* 271
 charpentier *sm.* 309
 charreau *sm.* 16
 charron *sm.* 238
 charrue *sf.* 184
 chartre *sf.* 272
 chas *sm.* 216
 chasse *sf.* 222
 chasse-mouche *sm.* 299
 chasser *va.* 136, 190, 197
 chaste *adj.* 36, 107, 139
 chasteté *sf.* 34, 53, 239
 chat *atte. s.* 268
 châtaigne *sf.* 219
 château *sm.* 172, 257
 châtier *va.* 204

châtiment *sm.* 217, 237, 240
 chaton *sm.* 119
 chatoyer *vn.* 125
 châtré *sm.* 29, 29
 châtrer *va.* 29
 châtreur *sm.* 60, 177
 chaud *de. adj.* 12, 14
 qu'il a la tête chaude 13
 chaudière *sf.* 194
 chaudronnier *ère. s.* 291
 chauffoir *sm.* 75
 chaumière *sf.* 265
 chauve-souris *sf.* 219
 chaux *sf.* 107, 267
 chef *sm.* 98, 144, 195, 203, 211
 chef d'entreprise 212
 chef des archives 190
 chef-lieu *sm.* 298
 chemin *sm.* 197, 215, 232, 287
 cheminée *sf.* 18, 105, 120
 chemise *sf.* 143
 chêne *sm.* 131
 chêneau *sm.* 308
 chènevis *sm.* 219
 cheptelier ou chetelié *sm.* 19
 cher *ère. adj.* 23, 238, 268
 checher *va.* 162
 chère *sf.* 183
 chèrement *adv.* 48
 chéri *ie. adj. et s.* 40
 chérir *va.* 50
 chétif *ive adj.* 120
 cheval *sm.* 58, 289
 étriller un cheval 158
 monter à cheval 216
 panser un cheval 59

383
cheval effilé 59
cheval entier 58
cheval souffleur 59
cheval tigre 59
chevalier *sm.* 170
chevelure *sf.* 304
chevet *sm.* 307
cheveu *sm.* 302
chèvre *sf.* 126, 126
chevreuil *sm.* 126
de chez 44
chez-auprès 254
chiasse *sf.* 264
chicaner quelqu'un *va.* 211
chicorée *sf.* 261
chien *enne* 14, 214
chien-savant 265
chiffonner *va.* 140
chimie *sf.* 241
chipoter *vn.* 108, 118
chiquenaude *sf.* 312
chiquet à chiquet *sm.* 131
chirologie *sf.* 252
chiromancien *enne* *s.* 108
chirurgicale *adj.* 161
choc *sm.* 70
choir *vn.* 81
choisi *ie* *adj.* 228, 285
choisir *va.* 30, 99, 125, 270, 312
choix *sm.* 30, 99
cholagogue 291
choléra-morbus *sm.* 318
chômage *sm.* 324
chômer *vn.* 137
chopper *vn.* 274
choquer *va.* 51, 70

choral *le (ko)* *adj.* 91
chorion *sm.* 293
chose *sf.* 95, 225
chou *sm.* 265
chou-fleur *sm.* 265
chouette *sf.* 163
choyer *va.* 314
chronologie *sf.* 172
chronomètre *sm.* 298
chrysolithe *sf.* 204
chut *interj.* 105
chute *sf.* 68, 81, 100, 120, 311, 321
chute d'eau 7
ci-après 129
ci-joint 230
ci-près 230
cible *sf.* 311, 321
ciboule *sf.* 143
cicatrice *sf.* 311
se cicatriser *vpr.* 90
cidre *sm.* 221
ciel *sm.* 68, 87, 210, 238, 252
cigale *sf.* 206
cigogne *sf.* 169
cil *sm.* 290
cils vibratils 106
ciller *va.* 167
cime *sf.* 211, 258
cimenterre *sm.* 189
cimetière *sm.* 254
cinération *sf.* 176
cinq *adj.* 142
cinq-cents 139
circoncire *va.* 177
circoncision *sf.* 215
circonférence *sf.* 285

385
circonscription *sf.* 100
circonserire *va.* 23
circonspecte *adj.* 118
circonspection *sf.* 24, 25
circonstance *sf.* 170, 303
circonstances *sfpl.* 27
circonvallation *sf.* 193
circonvenir *va.* 250
circonvoisin *ine* *adj.* 323
circuit *sm.* 75, 181, 143, 193
circuler *vn.* 269
cire *sf.* 304
ciseaux *smpl.* 260
citadelle *sf.* 172, 258
citadin *ine* *s.* 107
citation *sf.* 26, 110
cité *sf.* 131
citer *va.* 26
citérieur *re* *adj.* 184
citerne *sf.* 2, 175
citoyen *enne* *s.* 9, 108
citron *sm.* 276
civile *ile* *adj.* 181, 183
civilité *sf.* 84
claire *re* *adj. et adv.* 11, 72, 163, 202, 208, 226, 228, 228, 244, 278, 317, 325
très-clair 76
à claire-voie *adv.* 129
clair de lune 277
clairement *adv.* 227
clairière *sf.* 205
clairon *sm.* 133, 212
clairvoyance *sf.* 128
clairvoyant *le* *adj.* 107, 116
clameur *sf.* 250
clandestin *adj.* 299

claquer *vn.* 105
clarifié 293
clarinette *sf.* 300
clarté *sf.* 125, 222, 230, 320
classer *va.* 231
classifier *va.* 231
claudication *sf.* 275
clause *sf.* 221
clavicule *sf.* 149
clef *sf.* 265
clémence *sf.* 196, 198, 288
clément *le* *adj.* 198, 245
clerc *sm.* 186, 197
climat *sm.* 10, 42, 87
clique *sf.* 231
cloche *sf.* 9, 161, 308
clochette *sf.* 161, 206
cloître 301
cloître *va.* 126
cloro *va.* 16, 127
clou *sm.* 291
clou de girofle 305
coactif *adj.* 254
se coaliser *vpr.* 118, 295
coalition *sf.* 94
coccyx *sm.* 239
cochenille *sf.* 256
cocher *sm.* 138, 189
cochon *sm.* 36, 184
cochonner *vn.* 121
coco *sm.* 307
cocon *sm.* 144
coction *sf.* 312
cocu *sm.* 194
code *sm.* 282
codicille *sm.* 320

- 387
co-étale sm. 221
cœur sm. 116, 122, 176, 190, 230, 258
à cœur ouvert 52, 54
contre cœur 52, 263
à contre cœur adv. 52, 124, 128
apprendre pare cœur 50
de bon cœur 124
par cœur 50
coexister vn. 118
coffre sm. 228
coffretier sm. 228
cognition sf. 255
cognats sm. 86
cohérence sf. 15, 39
cohéritier ère s. 291
cohésion sf. 326
coiffe sf. 211
coiffier va. 38
coin sm. 203, 266, 272
coïncidence sf. 90, 297
coïncider vn. 20
coing sm. 133
coût sm. 163
col sm. 242
colère sf. 103, 180, 245, 259
tempérament colérique 14
colifichet sm. 115
colin-maillard sm. 115
colin tampon adv. 4, 134
avoir la colique 201
colis sm. 127
collaborateur trice s. 296
collation sf. 62
colle d'amidon 213
collecteurs des impôts 113
collectif ive adj. 69
collection sf. 249, 282
collège sm. 186, 286
collègue sm. 824
coller va. 167
collet sm. 326
collier sm. 234
colliger va. 99
colline sf. 146, 154
collision sf. 298
colloque sm. 283
collyre sm. 262
colombe sf. 262
colon sm. 286
colonne sf. 210
colonne vertébrale 210
coloré ère adj. 201, 280
coloris sm. 313
colossal ale adj. 127, 239, 267
colosse sm. 36
coma sm. 288
combat sm. 119, 161, 255, 260, 277, 281, 282
engager le combat 79
combattant sm. 277
combien adv. 168
combinaison sf. 115, 222
comble adj. 273
de fond en comble adv. 53
combler de bienfait 26
combustion sf. 24
comédie sf. 291
comédien enne s. 85
comète sf. 28, 196
comité sm. 282
commandement sm. 93, 95

- 389
commander va. 21, 33, 96, 173, 250, 250, 250
comme adv. 46, 47, 47, 111, 168, 168, 281, 323
comme si conj. 324
commencement sm. 3, 79, 105, 121, 247, 277
au commencement adv. 3, 105
commencer va. 3, 221, 277, 277
commencer à 79
le commencer 3
commensal sm. 324
comment adv. 168
commentaire sm. 153
commenter va. 221
commérage sm. 210
commerce sm. 146, 179
commis sm. 186
commissaire sm. 98, 276, 304
commission sf. 213
s'acquitter d'une commission 110
commode adj. 38, 271
commodément adv. 122
commodité sf. 38, 58, 59, 63, 195
commodités sfpl. 135
cominotion sf. 74, 221
commun une adj. 236, 295
communauté sf. 163
communaux smpl. 288
communément adv. 235
communes sfpl. 106
communicatif ive adj. 213
communion sf. 324
communiquer va. 8, 88
se communiquer vpr. 91
compacte adj. 293
compagne sf. 225
compagnie sf. 282, 287, 293
compagnon sm. 172, 221, 225, 324, 324
comparaison sf. 151
comparaître vn. 18, 188
comparatif ive adj. et sm. 68
compartiment sm. 117
compas sm. 141
compasser va. 112, 113
compassion sf. 198, 222, 288
compatibilité sf. 94
compatir vn. 167, 304
compatissant le adj. 222
compatriote s. 324
compendium sm. 285
compenser va. 148
compétence sf. 62
compétiteur trice s. 200
complainte sf. 35
complaintes sfpl. 109
complaire vn. 76, 173
complaisance sf. 80, 95, 191
complet ère adj. 155, 261, 302
compléter va. 16
complexion sf. 150
complication sf. 28
complice adj. et s. 221
faire ses complimens par lettre 8
componction sf. 142
comporter va. 147
composition sf. 101, 110, 150
compositions sfpl. 293
compote sf. 287
compréhension sf. 75, 224
comprendre va. 124, 188, 252, 252
compression sf. 251

391

compris *ise* *adj.* 283
 comptable *adj.* 299
 comptant *adj.* 313
 compte *sm.* 172, 237, 283
 compté 295
 à compte *adv.* 45
 à bon compte *adv.* 41
 à meilleur compte *adv.* 41
 au but du compte 31
 dépouiller un compte 23
 ne pas tenir compte de 76
 relevé de compte 23
 compte-pas *sm.* 89, 101, 255
 compter *va.* 26, 98, 223, 224
 comptoir *sm.* 185
 calcul *sm.* 179
 concasser *va.* 183
 concave *adj.* 282
 rendre concave 283
 concédé 26
 concéder *va.* 25, 41
 concentratif 20
 concentrer *va.* 155
 concept *sm.* 209
 conception *sf.* 102, 259
 concert *sm.* 11, 15
 être de concert 15
 se concerter *vpr.* 324
 concerti *sm.* 28
 concevoir *va.* 7, 33, 66, 188, 188
 252, 252, 297
 concierge *s.* 253
 conciliateur *trice* *s.* 293
 conciliation *sf.* 73
 concis *ise* *adj.* 285
 concitoyen *enne* *s.* 324

concluant *adj.* 208
 conclure *va.* 66, 127
 conclusion *sf.* 27, 99, 175
 conclusions *sfpl.* 35, 63
 concombre *sm.* 184
 concomitance *sf.* 122, 293
 par concomitance *sf.* 118
 concorde *sf.* 11, 11, 12, 58, 320
 concourir *vn.* 20, 119
 concours *sm.* 19, 189
 concret *ête* *adj.* 69
 conçu 279
 concupiscence *sf.* 225
 passer condamnation 21
 condamner *va.* 121
 condescendance *sf.* 80, 95, 290
 condescendre *vn.* 41
 condiment *sm.* 86
 condition *sf.* 221
 condoléance *sf.* 101, 152
 condor *sm.* 198
 conducteur *trice* *s.* 202
 conduire *va.* 33
 conduire avec adresse 33
 conduite *sf.* 200, 268
 conduite répréhensible 216
 confection *sf.* 10, 101, 315
 considération *sf.* 12
 conférence *sf.* 283
 conférer *va.* 25, 153, 317
 confesse *sf.* 77
 confesser *va.* 86
 confession *sf.* 77, 86
 confession d'une faute 77
 confiance *sf.* 77, 77, 118, 188
 avoir confiance 118

392

393

en confidence *adv.* 127
 confident *te* *s.* 324, 324
 confier *va.* 153, 285, 317
 configuration *sf.* 223
 confiner *vn.* 51
 confins *smpl.* 171
 confire *va.* 141
 confirmation *sf.* 62, 151
 confirmer *va.* 8, 159, 284
 se confirmer *vpr.* 66
 confiscation *sf.* 229, 293
 confiseur *euse* *s.* 258
 confisquer *va.* 254
 confiture *sf.* 287
 confitures *sfpl.* 314
 conflagration *sf.* 13
 conflit *sm.* 260, 281
 confluent *sm.* 239
 confondre *va.* 97, 225, 278, 285, 287
 conforme *adj.* 128, 248, 293, 326
 conformément *adv.* 125, 129
 conformément à *adv.* 94
 conformité *sf.* 276, 320
 en conformité *adv.* 125
 conformité de sentiment 15
 conformité de volonté 11
 confort *sm.* 128
 conforter *va.* 157
 confraternité *sf.* 32, 122
 confrère *sm.* 200
 confrontation *sf.* 151
 confronter *va.* 302
 confus *use* *adj.* 221, 302
 confusément *adv.* 129
 confusion *sf.* 29, 50, 72, 79, 177,

394

190, 224, 296
 en confusion *adv.* 128
 prendre congé 121
 congé de semestre 37
 congédier *va.* 288
 congélation *sf.* 164
 congeler *va.* 84
 congestion *sf.* 20
 conglobation *sf.* 20
 congruité *sf.* 303
 conique *adj.* 285
 conjecture *sf.* 322
 conjecturer *va.* 148
 conjointre *va.* 134
 conjoint *te* *s.* 57
 conjointement *adv.* 118
 conjointif *ive* *adj.* 32, 140
 conjonction *sf.* 86
 conjugal *ale* *adj.* 206
 conjuguer *va.* 228
 connaissance *sf.* 65, 72, 75, 185,
 212, 260, 295, 321
 perdre connaissance 135, 138
 connaissant *te* *adj.* 72
 connaître *va.* 185, 224
 se faire connaître 18, 72
 connexion *sf.* 15, 39, 195
 connexité *sf.* 152
 connu *ue* *adj.* 72, 292
 conoïde *adj.* 285
 conquérir *va.* 248
 consacrer *va.* 8
 conscience *sf.* 88
 consciencieusement *adv.* 52, 318
 consciencieux *euse* *adj.* 279

- 395
consecutif ite adj. 280
conseil sm. 197,286,293,312
conseiller ite s. 307
conseiller va. 312
consentement sm. 11, 15, 37, 199,221
consentir vn. 41,255
conséquence sf. 173,236
en conséquence adv. 131,182
conservateur itre s. 169
conservation sf. 173,229
conservé 284,284,293
conserver va. 139,283
se conserver vpr. 113
considérable adj. 99
moins considérable 36
considération sf. 76
avoir considération 24,90
considéré ite adj. 295
tout considéré 31
considérément adv. 111
considérer va. 76,292,299
consignataire sm. 94
consignation sf. 94,269
consigne sf. 213
cosistance sf. 66,210
consistoir sm. 33
consoler va. 150
consolidation sf. 39,62,138,145
consolider va. 284,290
consommateur sm. 64,146
consommation sf. 64,67
consommé ite adj.
consommer va. 113
consomption sf. 128,145
consouance sf. 303
conspirer vn. 12,15,324
conspuer va. 153
constamment adv. 117
constance sf. 159
constant ite adj. 118,136,139,159, 196,234,279
constantes adipl. 78
constaté 294,292
constater va. 17
constellation sf. 230
constellé ite adj. 233
constituer va. 125
constitutionnel elle adj. 254
constriction sf. 103
constringent ite adj. 253
construction sf. 101,182,133
construire va. 132
consubstantialité sf. 11
consul sm. 117,259
consumer va. 16,131,146
contact sm. 155
contagion sf. 211
contamination sf. 142
conte sm. 178,185,201
contemplation sf. 292
contempler va. 292
contemporain aine adj. et s. 294
contenance sf. 12,68,114
contendant ite adj. et s. 200
content ite adj. 178,180,184,217, 254,284,289
être content 196
contentement sm. 89,191,258
contentieux euse adj. 300
contenu ue adj. 155
contestation sf. 210

- 397
contesté 280
contexture sf. 39
contiguïté sf. 15,321
continence sf. 12
continent ite sm. 122,141
contingence sf. 15,125
contingent ite adj. 15,283
futur contingent 24
continuation sf. 66,192
continuel elle adj. 186,286
continuellement adv. 4,144,186
continuer va. 8,286
continuité sf. 15,39,94,157
contorsion sf. 143
contour sm. 143,176
contracter va. 30,85,131
contracter une obligation 279
contraction sf. 163,230
contractuellement adv. 131
contradiction sf. 77,181,285
contraindre va. 19,271,281,306
contrainte sf. 19,25,259,293
sans contrainte 135
contraire adj. 124,229,280,324
au contraire adv. 124,125
contrariété sf. 29
contraste sm. 300
contraster vn. 29
contrat sm. 240
contre prép. 124
contre-balancer sm. 294
contrebande sf. 253
sans contredit adv. 39,130
contrée sf. 42,55, 175, 194, 209, 284,306,322
contrefaçon sf. 115
contrefaction sf. 154
contrefaire va. 194
contre-garder va. 25
contre indication sf. 256
contre-peser va. 294
contrepoids sm. 138
contre-poison sm. 150
contre-sens sm. 296
à contre-temps sm. 138
contre-tirer va. 57
contrevallation sf. 62
contrevenir vn. 125,172,314
contre-vérité sf. 151
contribuer va. 325
contribution sf. 276
contrit ite adj. 191,284
contrition sf. 104
contrôle sm. 189
controuver va. 82
controverse sf. 119,300
contumace sf. 20
se convaincre vpr. 129
convaincu ue adj. 281
convalescence sf. 80,313
convenable adj. 187,213,219, 248,272
convenablement adv. 128
convenance sf. 157,219,276,303
convenant ite adj. 207
convenir vn. 15,273
convention sf. 243,318
convenu ue adj. 296
convergence sf. 20
conversation sf. 154,227,270,281, 283,285,291,297,314
converser vn. 227

369
conversion *sf.* 102
convertir *va.* 153
convexe *adj.* 283
convié *de s.* 304
convive *s.* 230
convois *simpl.* 303
convoiter *va.* 17, 277
convoitise *sf.* 44, 171
convoler *vn.* 192
convoquer *va.* 249
convulsion *sf.* 28, 143
coobligé *sm.* 323
copeau *sm.* 148
copie *sf.* 216
copiste *sm.* 283
copropriétaire *s.* 221
copulatif *ive adj.* 32
copulation *sf.* 163
copula *sf.* 265
coq *sm.* 179
coq d'inde 133
coqueter *vn.* 307
coquetterie *sf.* 239
coquille *sf.* 227
cor *sm.* 133
à cor et à cri *adv.* 117
corail *sm.* 288
corbeau *sm.* 244, 265
corbeille *sf.* 205
corbillat *sm.* 119
corde *sf.* 199, 203
cordeler *va.* 116
corder *va.* 116
corderie *sf.* 260
cordial *ale adj.* 228
cordialement *adv.* 49, 228
cordonner *va.* 116

cordonnerie *sf.* 115
cordonnier *ère s.* 264
coriandre *sf.* 270
cornaline *sf.* 240
corne *sf.* 133, 217
cornée *sf.* 231
cornette *sf.* 136, 136
cornillas *sm.* 119
coronal *ale adj.* 239
corporation *sf.* 229
corporification *sf.* 146
corps *sm.* 121, 155, 162, 162
corps de garde *sm.* 255
corps de logis *sm.* 94
à corps perdu 52, 121
corpulence *sf.* 229
corpulent *le adj.* 162
corpuscule *sm.* 21, 162
correct *le adj.* 227
correction *sf.* 73, 77, 145
correspondance épistolaire 298
corriger *va.* 151
corroi *sm.* 186
corrompu *ue adj.* 285
corruption *sf.* 83, 145, 250, 252
corsage *sm.* 117
cortège *sm.* 303
coruscation *sf.* 274
coryphée *sm.* 144
cosmogonie *sf.* 241
cosmographie *sf.* 211
cosmologie *sf.* 241
cosmopolite *sm.* 9, 201
cosso *sf.* 142
costumer *va.* 160
côte *sf.* 192, 230, 273

401
côté *sm.* 143, 164, 215, 217, 232, 266, 306
à côté 122, 217
d'une côté à l'autre 48
côté droit 328
de côté 48
coton *sm.* 142
cotte de mailles 143
cou ou col *sm.* 200, 269
couchant *le sm. et adj.* 244, 296
fausse couche *sf.* 68
couche-lit 249
se coucher *vpr.* 182, 186
faire coucher 182
le coucher de soleil 245
couchette *sf.* 293
couci-couci *adv.* 128
coucou *sm.* 267
coude *sm.* 44
coudée *sf.* 41, 195
cou-de-pied *sm.* 264
coudoyer *va.* 111
coudre *va.* 127, 192
coudrier *sm.* 127
coulant *le adj.* 169, 201
couler *vn.* 159
couleur *sf.* 134, 201
couloir *sf.* 8
coup *sm.* 227, 229, 263
d'un coup 327
à ce coup *adv.* 119
à coup-sûr *adv.* 129
pour le coup *adv.* 119
tout à coup *adv.* 129
coupage *sm.* 124
coupe *sf.* 92, 124, 143, 209

coupe-gorge *sm.* 126, 304
couper *va.* 126, 257
couperet *sm.* 208
couple *sf.* 206
coupole *sf.* 231, 254
coupon *sm.* 138
cour *sf.* 11, 24, 114
cour princière 186
courage *sm.* 126, 161, 162, 174, 288
montrer du courage
courageux *euse adj.* 133, 162, 169, 191, 220
courant *le adj.* 162
en courant *adv.* 128, 129
tout courant 121
courbatu *ne adj.* 59
courbo *adj.* 181
courbé 262
se courber *vpr.* 182
coureur *euse s.* 59, 105, 144, 218
coureuse *sf.* 202
courir *vn.* 193
couronne *sf.* 84, 145
couronné *le adj.* 280, 299
couronner *va.* 84,
se couronner *vpr.* 38
couronne septentrionale et couronne australe 88
courrier *sm.* 165
courroux *sm.* 245
cours *sm.* 59, 65, 71
course *sf.* 79, 243
coursier *sm.* 59
court *adv.* 129, 266, 280
courtaud *de s.* 36

403
courtaudé *3*
courtier *sm.* 191
courtisan *sm.* 310
courtois *oise adj.* 188
cousin *ine s.* 10
consins issus de germains 105
coussin *sm.* 117, 117
couteau *sm.* 260
côter *vn.* 41
coutume *sf.* 111, 198, 235
couture *sf.* 187
couvain *sm.* 148
couvent *sm.* 177, 194
couvercle *sm.* 211, 253
couvert *te adj.* 211
ciel couvert 6
temps couvert 6
couverture *sf.* 117, 138, 142, 273
couvrir *va.* 142
faire couvrir 142
cow-pox ou caupox 9
coxal *adj.* 71
crac 129
cracher *vn.* 153
craindre *va.* 149, 322
crainte *sf.* 116, 137, 141, 149, 200, 285, 318, 326
de crainte de ou que 48
craintif *adj.* 283
crâne *sm.* 163
crapaud *sm.* 319
crapule *sf.* 83, 221
craquètement *sm.* 28
crasse *sf.* 167
cravate *sf.* 186
crayon *sm.* 286

créancier *ère s.* 283
créateur *trice s.* 82, 177, 181, 226
création *sf.* 25, 88, 109, 251
création d'offices 110
créature *sf.* 83, 181, 286
crèche *sf.* 82
crédit *sm.* 24, 76, 77, 311
à crédit *adv.* 135
crédule *adj.* 27
créé *sm.* 83, 286
créer *va.* 82, 110, 128
crépu *ue adj.* 286
cresson *sm.* 131
crésus *sm.* 35
crétin *sm.* 27
creuser *va.* 261, 266
creuset *sm.* 94, 133
creux *sm.* 23, 282
crevasse *sf.* 198, 249
crever *va.* 150
crevette *sf.* 306
cri *sm.* 104, 117, 245, 250, 251, 310
crible *sm.* 92, 244
criblier *sm.* 60
crier *vn.* 72, 105
crieur *euse s.* 78
crime *sm.* 162, 164
criminel *elle adj.* 160
crin *sm.* 302
crinière *sf.* 325
crique *sf.* 132
criquet *sm.* 36, 59
crise *sf.* 119
cristal *sm.* 131
cristallin *ine adj.* 131
critique *adj.* 119, 321

405
croasser *vn.* 103
crochet *sm.* 257
crocodile *sm.* 155, 318
croire *va.* 77, 110, 118
croisade *sf.* 166
croître *vn.* 83, 198
croix *sf.* 175, 228
croquer *vn.* 166
crotaphite 239
crotte *sf.* 270
crottin *sm.* 212
crouler *vn.* 81, 250
croupissant *te adj.* 240
croyance *sf.* 77, 110, 194, 240
ferme croyance 77
cru *adj. et sm.* 177, 284
cruauté *sf.* 256
cruche *sf.* 191
crucifié *te adj.* 228
crue *sf.* 233
cruel-elle *adj.* 136, 233
cruellement *adv.* 136
crural *te adj.* 248
cube *sm.* 299
cubique *adj.* 299
cubitus *sm.* 206
cuboïde 63, 239
cueillir *va.* 169

cailler *ère sf.* 253
cuir *sm.* 163, 167
cuirasse *sf.* 165
cuire *va.* 8, 140
cuisine *sf.* 70, 293
faire la cuisine 70
cuisinier *ère s.* 70, 231
cuisse *sf.* 196
cuivre *sm.* 290
cul *sm.* 267
cul de plomb *sm.* 35
culier *sm.* 294
culte *sm.* 231
cultivé *te adj.* 1, 36, 236, 296
culture *sf.* 252
cumin *sm.* 208
cumuler *va.* 300
cupidité *sf.* 171
curation *sf.* 294
cure-dents *smpl.* 181, 291
cutané *te adj.* 163
sous cutané 147
cuvette *sf.* 274
cycle *sm.* 193
cygne *sm.* 258
cylindre *sm.* 67
cylindrique *adj.* 67
cynosure *sf.* 186
cyprès *sm.* 212

D adais *sm.* 27
daigner *vn.* 41
dalot *sm.* 7

D dame *sf.* 118
dame de haute volée 118
dameret *sm.* 206

- 407
 damner (*dâ-né*) *va.* 237
 damoiseau *sm.* 85
 damoiseau *sm.* 85
 danger *sm.* 285, 304
 dangereux *cuse adj.* 180, 181, 286, 304
 dans *prép* 101, 186, 252
 danser *vn.* 200
 danseur *cuse s.* 200
 darder *va.* 100
 date *sf.* 145
 datte *sf.* 179
 dauphin *sm.* 191
 davantage *adv.* 58, 83, 136, 250
 davier *sm.* 265
 de *prép* 44
 de *sm.* 310
 débandade *sf.* 145
 débarbouiller *va.* 49
 débarquer *va.* 55
 débarrasser *va.* 243
 se débarrasser *vpr.* 48, 53
 débauche *sf.* 248
 débauché *le adj.* 225
 débaucher *va.* 55
 débilité *sf.* 230
 débiteur *trice s.* 122, 317
 déblai *sm.* 62
 débloquer *va.* 55
 deboire *sm.* 155
 deboitement *sm.* 103
 deboiter *va.* 49, 62
 débordement *sm.* 233
 déboucher *va.* 48
 débourber *va.* 56
 debout *adv.* 110
 être debout 110
 se déboutonner *vpr.* 5
 se débrailler *vpr.* 218
 débrider *va.* 84
 débris *sm.* 178
 débuser *va.* 57
 début *sm.* 278
 en deçà *adv.* 318
 décadence *sf.* 100, 206
 décagone *sm.* 194
 décaisser *va.* 54
 décamper *vn.* 40, 266
 décanoniser *va.* 54
 décantation, ou décantage *sf.* 203
 décanter *va.* 106
 décaper *va.* 50
 décapiter *va.* 211
 décéder *va.* 288
 décemment *adv.* 36
 décence *sf.* 34, 52
 décennal *ale adj.* 193
 décent *le adj.* 52
 déception *sf.* 172
 décerner *va.* 250
 décès *sm.* 320
 déchaîner *va.* 206
 décharger *va.* 45
 décharnor *va.* 271
 déchéance *sf.* 214
 déchot *sm.* 314
 décheveler *va.* 301
 déchevêtrer *va.* 84
 déchiffrement *sm.* 174
 déchiqueter *va.* 139
 déchiré 166
 déchirer *va.* 139, 188.

- 409
 se déchirer *vpr.* 139
 déchoir *vn.* 81, 156
 décidé *le adj.* 293
 décider *va.* 96, 253, 255
 décision *sf.* 103, 162, 248, 253
 déclamation *sf.* 180
 déclamer *va.* 63
 déclarateur *sm.* 79
 déclaration *sf.* 70, 75, 78, 86
 déclaration officielle 78
 déclarer *va.* 79
 se déclarer *vpr.* 72
 déclarer la fausseté 18
 déclin *sm.* 102, 206
 déclinaison *sf.* 78
 décocher *va.* 158
 décoction *sf.* 294
 décoller *va.* 270
 se décoller *vpr.* 54
 décombres *simpl.* 178
 décomposer *va.* 57
 décomposition *sf.* 100
 décompte *sm.* 156
 décontenancer *va.* 320
 décorateur *sm.* 89
 décoré *sm.* 38
 décorer *va.* 88
 découler *vn.* 166
 découper *va.* 257
 découragement *sm.* 248
 découvert *sm.* 299
 découverte *sf.* 27
 découvrir *va.* 5, 28, 78, 143, 244, 317, 317
 décrasser *va.* 49
 décréditer *va.* 46
 décrépitude *sf.* 322
 décret *sm.* 95, 253
 décrire *va.* 185, 185, 221
 décrit 292, 308
 décrocher *va.* 49
 décroissement *sm.* 314
 décroître *vn.* 261
 décuple *adj.* 193
 dédaigné 284
 dédaigner *va.* 106
 dédaigneux *cuse adj.* 61
 dédain *sm.* 310
 dedans *adv.* 101, 188
 dedire *va.* 104
 dédit *sm.* 314
 dédoubler *va.* 68
 déduction *sf.* 156
 défaire *va.* 47
 défaite *sf.* 58, 223
 défaut *sm.* 95, 154, 190, 287
 sans défaut 215
 défocif *ive adj.* 307
 défectueux *cuse adj.* 253, 280, 307
 défendeur *sm.* 286
 défendre *va.* 174, 282, 286, 294, 295, 316
 défendu 284, 302
 défense *sf.* 62, 255
 défenseur *sm.* 307
 déférence *sf.* 80, 95
 déférer *va.* 285
 défet *sm.* 105
 déli *sm.* 190
 déliance *sf.* 101
 déficit *sm.* 314
 se défier *vpr.* 77

dçj

411
 défigurer *va.* 205
 défilé *sm.* 188
 définir *va.* 296
 définitif *ice adj.* 254
 déflagration *sf.* 24, 216
 défleurir *vn.* 223
 déflexion *sf.* 102
 défloration *sf.* 46
 déformer *va.* 153
 défaut *sm.* 34
 détruire *va.* 226
 d'été *sm.* 5
 dégeler *va.* 62
 se débarrasser *vp.* 55
 débiter *vn.* 36
 débiter *va.* 10, 284
 débiter *vn.* 256
 débiter *va.* 67
 débiter *vn.* 7, 196
 débiter *va.* 17
 dégingandé *ce adj.* 225
 dégouter *va.* 31
 dégoût *sm.* 87, 158, 313
 dégoûté 280
 dégouter *va.* 71
 dégoutter *vn.* 168
 dégraisser *va.* 52, 56
 degré *sm.* 139, 186, 288
 déguenillé *ce adj. et s.* 268
 deguerpir *vn.* 48
 déguiser *va.* 146
 dehors *adv.* 47, 138
 déjà *adv.* 170
 déjeuner *sm.* 315
 déjoindre *va.* 57

se déjoindre vpr. 49, 57
 déjucher *vn.* 49
 de là 46, 46
 délabrement *sm.* 178
 délai *sm.* 145, 158, 188
 délaissier *va.* 48, 150
 délassé 43
 délassement *sm.* 38, 63
 délateur *trice s.* 246, 285
 délectation *sf.* 292
 délégué *ce adj. et s.* 276
 délètere *adj.* 255
 délibératif *ive adj.* 17
 délicat *ce adj.* 115, 307, 307, 313
 délicatesse *sf.* 200, 311
 délice *sm.* 273
 délicieux *euse adj.* 273
 délier *va.* 55, 317
 délier d'un serment *ss*
 délinquant *ce s.* 107
 délire *sm.* 71
 délirer *sm.* 162, 257
 délivrance *sf.* 45, 198, 252, 309
 délivré 45, 198
 être délivré 202
 délivrer *va.* 45, 181, 198
 se délivrer *vpr.* 45
 délivreur *sm.* 98, 306
 déloger *vn.* 40, 50, 55, 266
 déloyal *ce adj.* 261, 308
 déluge *sm.* 234
 démagogue *sm.* 79
 démaillotté *ss*
 demain *adv.* 249
 demande *sf.* 63, 65, 86, 90, 140, 190,
 216, 233, 294

412

den

dep

414

413
 demandé 299
 demander *va.* 35, 63, 65, 182, 187,
 233
 demandeur *euse s.* 286
 démangeaison *sf.* 71
 démanger *vn.* 176
 démarche *sf.* 202
 démasquer *va.* 171, 234, 302
 démêler *va.* 57
 démembrer *va.* 154
 déménager *va.* 266
 se démener *vpr.* 189
 démentir *va.* 154
 se démentir *vpr.* 49
 démesuré *ce adj.* 297
 démettre *va.* 62
 démeubler *va.* 45
 demeurant *ante adj.* 280
 demeure *sf.* 65, 66, 85, 85, 291, 301
 demeurer *vn.* 43, 280
 demi *ce adj.* 312
 démission *sf.* 64
 démocratie *sf.* 174
 démolir *va.* 178, 302
 démolition *sf.* 314
 démon *sm.* 82, 106, 194, 226, 247
 démonstratif *ice adj.* 17, 281
 démonstration *sf.* 18
 démontré 287, 287, 292
 démontrer *va.* 17, 17, 22, 135, 317
 démoraliser *va.* 31
 démouvoir *va.* 317
 démunir *va.* 57
 dénaire *adj.* 239
 dénatter *va.* 143
 dénaturer *va.* 153

dendrite *sf.* 171
 dénicher *va.* 46, 56
 dénier *va.* 104
 dénombrier *va.* 26, 327
 dénommer *va.* 69
 dénoncer *va.* 79, 88
 dénonciateur *trice s.* 246
 dénouer *va.* 45
 denrée *sf.* 195
 dense *adj.* 293
 densité *sf.* 171
 dent *sf.* 192
 l'email des dents 10
 dentier *sm.* 198
 dentiste *sm.* 192
 dénuer *va.* 235
 dépaqueter *va.* 47
 déparer *va.* 53, 214
 départ *sm.* 198, 238, 316
 départager *va.* 37
 département *sm.* 109, 157
 départir *va.* 84
 dépasser *va.* 188, 268
 dépayser *va.* 31
 dépêcher *va.* 55
 se dépêcher *vpr.* 220
 dépeindre *va.* 320
 dépendance *sf.* 152, 258
 dépendre *va.* 49
 dépense *sf.* 98, 102, 178
 dépenser *va.* 123, 178, 228, 293
 dépensier *ce adj. et s.* 278, 291
 dépérir *vn.* 252
 se dépêtrer *vpr.* 55
 dépiquer *va.* 69
 dépit *sm.* 200

dér

415
 dépiter *va.* 105
 déplaire *vn.* 305
 déplaisir *sm.* 287
 déplait 305
 déplier *va.* 270
 déplorablement *adv.* 205
 déplorer *va.* 84
se dépolir *vpr.* 49
 dépopulation *sf.* 237
 déportation *sf.* 30
 déporter *va.* 30, 51
le déporter *vpr.* 104
 déposer *va.* 94, 238
 dépositaire *s.* 94, 98
 déposer *va.* 58
 dépôt *sm.* 94, 98
 donner en dépôt 94
 prendre en dépôt 94
 dépoter *va.* 56
 dépouille *sf.* 142
 dépouilles *smpl.* 97
 dépouillement *sm.* 22
se dépouiller *vpr.* 47, 55
 dépourvoir *va.* 284
 déprécier *va.* 255
 déprendre *va.* 153
 dépression *sf.* 104
 depuis *prép.* 44, 57, 141
 depuis long-temps 55, 57
 depuis peu *adv.* 56
 depuis quand *conj.* 56
 dépurar *va.* 151
 députer *va.* 249, 276, 278
 déraciner *va.* 47
 dérader *vn.* 56
 dérailler *vn.* 57

dérailson *sf.* 262
 déraisonner *va.* 52
 dérangé 285, 292
 dérangement *sm.* 29, 79
 déranger *va.* 56
 derechef *adv.* 281
 dérèglé *le adj.* 309
 dérèglement *adv.* 29
 déridé 59
 dérision *sf.* 67
 dérivation *sf.* 79
 dérivé *le adj.* 292
 dériver *vn.* 53
 dernier *adj.* 32
 dernier *sm.* 30
 dernière *adj.* 210
le dernière heure 31
 dernier moment 31
 dérogeance *sf.* 51
 déroger *vn.* 311
 déroïdir ou déraidir *va.* 310
 dérouler *va.* 270
 dérouté *sf.* 29, 101
 derrière *sm.* 210, 267
 dès *prép.* 141
 dès ce moment là 46
 dès ce temps là 46, 46
 dès le berceau 47
 dès le commencement 47
 dès l'enfance 47
 dès l'origine 47, 53
 dès lors *adv.* 46, 46, 57
 dès que *conj.* 105
 désaccord *sm.* 28
 désaccoutumer *va.* 54
se désaccoutumer *vpr.* 150

417

désagréable *adj.* 298, 305
 désagrément *sm.* 287
 désaltérer *va.* 150
 désancrer *vn.* 274
 désappareiller *va.* 153
 désapparier *va.* 168
 désappointer *va.* 54, 308
 désapprendre *va.* 249
se désapproprier *vpr.* 48, 150
 désapprouvé 305, 308
 désarçonner *va.* 55
 désarmer *va.* 58, 181
 désarroï *sm.* 79
 désassembler *va.* 57
 désastre *sm.* 70, 80, 293, 310
 plus désavantageusement *adv.* 69
 désaveu *sm.* 103
 désaveugler *va.* 56, 140
 désavouer *va.* 104, 169
 desceller *va.* 804
 descendant *le adj.* 214
 descendants 78
 descendre *vn.* 140, 156
 descente *sf.* 51, 312, 321
 description *sf.* 151, 152, 157, 281, 319
 débarquer *va.* 55
 débarrasser *va.* 56
 désemparer *vn.* 296
 désempeser *va.* 46
 désemplir *va.* 53
 désenchanter *va.* 190
 désenflure *sf.* 190
 désenivrer *va.* 56, 325
 désennuyer *va.* 190
 désenrhumer *va.* 190

418

désensevelir *va.* 265
 désensorceler *va.* 58
se désentêter *vpr.* 54
 désert *le adj.* 114, 134, 134, 178, 189, 227
 désertir *va.* 53
 déserteur *sm.* 134, 240
 désespéré *le adj.* 277
 désespoir *sm.* 325
 déshabité *le adj.* 808
 déshabituer *va.* 54
 déshériter *va.* 57
 déshonoré 199
avec désignation 46
 désigné 303
 désigner *va.* 152
 désincorporer *va.* 58
 désinence *sf.* 281
 désinfecter *va.* 56
 désinfecter *va.* 229
 désir *sm.* 41, 71, 199, 225, 231, 244, 257, 287, 324
 désiré *le adj.* 287, 289
 désirer *va.* 41, 182, 193, 187, 277
 faire désirer 151
 désireux *euse adj.* 41
 désobéir *vn.* 74
 désobéissance *sf.* 155, 239
 désobliger *va.* 190
se désoccuper *vpr.* 55
 désœuvré *le adj et s.* 128
 désolation *sf.* 74
 désoler *va.* 322
 désordre *sm.* 28, 29, 72, 79, 151, 224, 248
 désorganisation *sf.* 100

419
despotique *adj.* 188
dessaisonner *va.* 149
dessangler *va.* 266
dessécher *va.* 179
dessein *sm.* 294, 316
dessert *sm.* 314
dessiller *va.* 167
dessin *sm.* 318
dessiner *va.* 314
dessouler *va et va. 56*
dessous *adv.* 207
par dessous *adv.* 47, 52
de dessous *prép.* 53
en dessous *adv.* 47, 140
par dessus *adv.* 46
dessus *adv.* 204
dessus *adv.* 117
par dessus *prép.* 46, 83
de dessus *prép.* 44
la dessus *adv.* 187
sans dessus dessous 125
destin *sm.* 257, 312
destinée *sf.* 255
destitué 296
destituer *va.* 238
destitution *sf.* 311
destrier *sm.* 59
destruction *sf.* 74, 314, 314, 822
désunion *sf.* 38, 103
détachement *sm.* 108
détacher *va.* 153
détail *sm.* 153
détaillé 297
détenir *va.* 236
détention *sf.* 158
détergent *adj.* 302
déterger *va.* 189

détérioré 298
déterminé *le adj.* 279, 296, 298, 303
déterminer *va.* 96, 150, 151
détersif *ive adj.* 302
détestable *adj.* 224, 255, 298
détourner *va.* 51
détraction *sf.* 299
détremper *va.* 174
détriment *sm.* 70, 257, 313
détroit *sm.* 157, 287
détrôné 285
détrousseur *sm.* 257
détruire *va.* 123, 146, 178, 208, 302
détruit 129
dette *sf.* 122, 194, 256, 317
avoir des dettes 122
deuil *sm.* 152, 238, 275
dévaliser *va.* 125
devancer *va.* 209
devancier *ère s.* 314
devant *prép.* 186
dévastation *sf.* 243, 322
dévaste 285
dévasté 178
dévaster *va.* 243
développement *sm.* 98, 99
développer *va.* 214
devenir *vn.* 133, 220, 252
se dévêtir *vpr.* 160
déviation *sf.* 100
devin *sm.* 200
devineresse *sf.* 206
deviner *va.* 66, 188
dévisager *va.* 201
dévoiement *sm.* 223
dévoilement *sm.* 104

421
dévoiler *va.* 284
devoir *va et sm.* 86, 118, 154, 196, 256, 256, 287
s'acquitter de son devoir 110
faire son devoir 21
se départir de son devoir 20
dévolu *ue adj.* 236
dévot *te adj et s.* 194, 279
dévotion *sf.* 194
dévoté *te adj.* 285
dévouement *sm.* 31, 87, 183
dextre *sf.* 189
dextérité *sf.* 60
diable *sm.* 9, 106, 194, 226
diadème *sm.* 84, 88
diagnostique *adj.* 261
dialecte *sm.* 276
dialecticien *enne s.* 108
dialectique *sf.* 252
dialogue *sm.* 283, 297, 301
diamant *sm.* 92
diamètre *sm.* 257
diapédèse 149
diaphragme *sm.* 171
diaprer *va.* 92
diaprure *sf.* 92
diarrhée *sf.* 69
diasostique 252
diastole *sf.* 171
diatribe *sf.* 297
dichotome *adj.* 312
dictateur *sm.* 96, 173
dictée *sf.* 96
dictionnaire *sm.* 250, 274
didactique *adj.* 241
dieu *sm.* 92, 110, 141, 177, 198,

198, 263, 326
plus à dieu que 261
dieu merci 91
que dieu bénisse 114
différence *sf.* 61, 153, 250, 251, 300
différent *te adj.* 247, 285
différer *va.* 53, 145
difficile *adj.* 189, 228, 292
difficulté *sf.* 72, 238
difforme *adj.* 85, 205
diffusion *sf.* 99
digestif *ive adj.* 321
digne *adj.* 213, 219, 272, 290
dignitaire *sm.* 225
dignité *sf.* 40, 139, 160, 219, 301
dignités *sfpl.* 85
digue *sf.* 211
dilatation *sf.* 98, 157
diligence *sf.* 64, 86, 165, 213
dimension *sf.* 100, 290
diminuer *va.* 261
diminutif *ive adj.* 68
diminution *sf.* 100, 151, 313, 314
dindon *sm.* 133
diner *vn.* 165
diplôme *sm.* 301
dire *va. et sm.* 78, 259, 270, 271
direct *te adj.* 196
directement *adv.* 51
directeur *trice s.* 286, 287
direction *sf.* 148, 191
dirigé 287
diriger *va.* 33
discernement *sm.* 148
discerner *va.* 150
disciple *sm.* 289

discipline *sf.* 149
 discontinuation *sf.* 103
 discontinuer *va.* 43
 disconvenir *vn.* 20
 discorde *sf.* 313
 discours *sm.* 154, 210, 265
 longueur d'un discours 75
 discrédit *sm.* 100
 discrétion *sf.* 24, 25, 172
 discussion *sf.* 277
 disert *te adj.* 172
 disette *sf.* 255
 disgrâce *sf.* 34, 103
 disjoint *te adj.* 297
 disloquer *va.* 63
 disparaître *vn.* 295
 disparition *sf.* 284
 dispense *sf.* 294
 dyspepsie *sf.* 216
 dispersé 141
 être dispersé 280
 disperser *va.* 84, 123, 140, 301
 se disperser *vpr.* 280
 disposé 288
 être disposé 201
 disposer *va.* 21
 disposition *sf.* 64, 148, 149, 155, 306
 disproportionné *te adj.* 308
 dispute *sf.* 119, 161, 180, 210, 238, 260, 273, 277, 281, 300, 310
 disputer *vn.* 273
 disputeur *euse s.* 273
 disque *sm.* 162, 256
 dissection *sf.* 103
 disséminé 280
 disséminer *va.* 301
 dissension *sf.* 28

dissimulation *sf.* 157
 dissipation *sf.* 99
 dissiper *va.* 67, 190
 dissolution *sf.* 100, 103
 dissoudre *va.* 174
 distance *sf.* 129, 247, 290
 distillateur *sm.* 108
 distiller l'eau de vie 238
 distinction *sf.* 61, 95, 103
 distingué *te adj.* 40, 300
 distorsion *sf.* 143
 distraction *sf.* 58, 65
 distraire *va.* 58
 distribuer *va.* 120
 distribution *sf.* 120, 157
 district *sm.* 131, 258
 diurétique *adj.* 286
 diurne *adj.* 202
 divergence *sf.* 103
 divers *se adj.* 272, 285
 diversité *sf.* 285
 dividende *sm.* 298
 divine *adj.* 92
 divisé 161, 298, 302
 division *sf.* 151, 250
 divorce *sm.* 233
 divulgation *sf.* 81
 divulguer *va.* 301, 312
 docile *adj.* 196
 docte *adj.* 236, 249
 docteur *sm.* 60
 document *sm.* 171, 215, 291
 se dodiner *vpr.* 156
 dogme *sm.* 112, 240
 doigt *sm.* 104
 doléance *sf.* 109, 284

425
 domaine donné en usufruit 158
 dôme *sm.* 270
 domestique *adj.* 101, 108, 175, 299, 315
 domestiques *adjpl.* 11
 domicile *sm.* 85, 277, 291
 domicilité *te adj.* 280, 280
 dominer *vn.* 21, 96, 150
 dominoterie *sf.* 104
 dommage *sm.* 80, 176, 179, 207, 229, 269, 313
 dompter *va.* 294
 don *sm.* 43, 102, 120, 122, 147, 217, 239
 faire don 25
 donc *conj.* 141
 données *sfpl.* 78
 donner *va.* 25, 105, 120, 181, 317
 dont *pr.* 104
 doré *te adj.* 205, 291
 dorénavant *adv.* 129
 dorer *va.* 148
 se dorloter *vpr.* 156
 dormant *te adv.* 809
 dormir *vn.* 179, 181, 182, 246
 dorsal *te adj.* 232
 dortoir *sm.* 182
 dos *sm.* 141, 236
 douanier *sm.* 270
 double *adj.* 279
 doublé *sm.* 281
 doublement *adv.* 50
 doubler *va.* 63
 doublure *sf.* 63
 doucement *adv.* 106, 115
 douceur *sf.* 106, 145, 200, 200, 236, 274

doué *te adj.* 88
 douer *va.* 88
 douleur *sf.* 45, 92, 143, 201, 237, 318
 enrager de douleur 54
 douloureux *euse adj.* 187
 doute *sm.* 70, 158, 220, 222
 sans doute 89, 131
 douter *vn.* 270
 douteux *euse adj.* 292
 doux *te adj.* 106, 174, 226, 234, 273, 299, 300, 305, 310
 doyen *sm.* 11
 dragon *sm.* 58
 drap *sm.* 277
 drapeau *sm.* 136, 136, 197, 241
 retirer le drapeau 136
 draperie *sf.* 23
 drastique *adj.* 156
 drogman *sm.* 149, 279
 drogue *sf.* 22
 droit *te sm.* 196
 à bon droit *adv.* 52
 avoir droit 173
 à droite 189
 droit positif 27
 droitier *te adj.* 110
 droiture *sf.* 85
 en droiture *adv.* 51
 drôle *adj.* 182
 dromadaire *sm.* 307
 du 44
 duel *sm.* 164
 duodénum *sm.* 201
 dupe *sf.* 27
 duper *va.* 250
 duplique *sf.* 198

427
dur *ure* *adj.* 187, 210, 220, 243
durable *adj.* 116
durée *sf.* 66, 94, 192, 286
dure-mère *sf.* 94
faire durer 8
dureté *sf.* 187, 210, 220, 228

duvet *sm.* 141
dynastie *sf.* 92, 177, 192
dysenterie *sf.* 69
dyspepsie *sf.* 216
dysurie *sf.* 34



E au *sf.* 1, 10
conduire l'eau 5
eau à la glace 11

eau-de-vie *sf.* 238
eau distillé 9
eau limpide 7
ébène *sf.* 10
eblouir *va.* 167
éborgner *va.* 58
ébrancher *va.* 217
ébranler *va.* 164
ébrécher *va.* 198
ébullition *sf.* 165
écaille *sf.* 272
écaler *va.* 48
s'écaler *vpr.* 55
écarter *va.* 51, 84
échange *sm.* 61, 121, 296
échanger *va.* 294
échanson *sm.* 209
échantillon *sm.* 315
échapper *vn.* 50, 58, 202
échauffer *va.* 269
échauffure *sf.* 9
échéance *sf.* 306
échelle *sf.* 68, 310

jeu d'échecs 222
écheveler *va.* 304
échiquier *sm.* 312
écho *sm.* 102, 227
échoir *vn.* 81
éclair *sm.* 125, 226
éclaircie *sf.* 72
éclairé *de adj.* 302
éclairer *va.* 202
s'éclairer *vpr.* 263
éclaireurs *simpl.* 233
éclat *sm.* 10, 13, 202, 250
éclatant *de adj.* 187
éclater *vn.* 72
éclipse *sf.* 179
éclisser *va.* 62
école *sf.* 186, 286
écolier *être s.* 219
économe *sm.* 98
économie *sf.* 32
économie domestique 241
écorce *sf.* 142
écorehure *sf.* 178
écornifler *va.* 261
écourter *va.* 48
écouter *va.* 73, 224, 272

429
écraser *va.* 183, 293
écrevisse *sf.* 178
s'écrier *vpr.* 318
écrin *sm.* 229
écrire *va.* 814
écrit *sm.* 147, 298
écrits *simpl.* 293
écriture *sf.* 147, 180
écrivain *sm.* 259, 293
écrouer *va.* 187
ectropion *sm.* 103
écuelle *sf.* 28, 261
écume *sf.* 264
écumer *vn.* 50
écumoire *sf.* 264
écureuil *sm.* 215
écurie *sf.* 82, 73, 234
édifice *sm.* 132, 183
édifier *va.* 1, 41
édit *sm.* 95, 210
éditeur *trice s.* 293
éducation *sf.* 149
bonne éducation 34
effacement *sm.* 284
effacer *va.* 301
s'effacer *vpr.* 180
effectivement *adv.* 173
effectué 21
effectuer *va.* 21
effet *sm.* 18, 114
en effet *adv.* 89, 317
effets *simpl.* 198, 376
effigie *sf.* 155
efflanquer *vn.* 59
efflorescence *sf.* 99
effluence *sf.* 203

s'efforcer *vpr.* 86
effort *sm.* 20, 88, 106, 154, 166, 213, 267, 290
effrayé 288
effrayer *va.* 149
effroi *sm.* 194, 325
effronté *de adj.* 185, 136, 137, 270
effroyable *adj.* 325
effusion *sf.* 203
égal *de adj.* 95, 122, 279, 290, 294, 323, 324, 326
également *adv.* 323, 323
égalisation *sf.* 152
égalité *sf.* 77, 122, 150, 217
égard *sm.* 24, 90
avoir égard 23, 90
en égard *prép.* 47, 76
égarement *sm.* 230
égarer *va.* 229
s'égarer *vpr.* 54
égayer *va.* 179
église *sf.* 111, 265,
égoïsme *sm.* 183
égoïste *adj et s.* 183
égorger *va.* 264
égratigner *va.* 178
égratignure *sf.* 178
égrillard *de adj.* 224
égrugeoir *sm.* 321
éhonté *de adj.* 135, 136, 137
élaboration *sf.* 64
élancement *sm.* 16
s'élancer *vpr.* 140
élargir *va.* 53, 181, 202
s'élargir *vpr.* 12
élargissement *sm.* 157

éma

431
 élection *sf.* 30,99
 élégance *sf.* 58,172,274,299,311
 élégant *le adj.* 256,307
 élogie *sf.* 288
 élément *sm.* 242
 élémentaire *adj.* 74
 éléphant *sm.* 256
 élévation *sf.* 11,40,40,131,221,
 242,309
 élève *s.* 219
 élevé *le adj.* 131, 200, 236, 288,
 300,317
 élève *le adj.* 12,116, 123, 124, 131,
 141,142
 élève *le adj.* 124
 s'élimer *v. r.* 249
 élire *va.* 30,99,125,270,312
 élosion *sf.* 68
 élixir *sm.* 88
 elle *pr.* 98,104
 elles 110
 ellipse *sf.* 275
 éloge *sm.* 147,160,286
 éloigné *le adj.* 129,193,304
 éloignement *sm.* 82,95,129,129,
 146,296
 éloigner *va.* 190
 s'éloigner *vpr.* 20
 éloquence *sf.* 131,251
 éloquent *le adj.* 131
 élu *le adj.* 228,285
 élytre *sm.* 117
 émail *sm.* 306
 émanation *sf.* 72
 s'émanciper *vpr.* 50
 émaner *vn.* 226

emballer *va.* 114,156
 embarquer *va.* 188
 embarras *sm.* 151,194,269,287
 embaumer *vn.* 174
 embellir *va.* 38,39,208
 s'embellir *vpr.* 38
 embellissement *sm.* 39
 embesogné *le adj.* 292
 emblaver *va.* 271
 embolismique *adj.* 262
 embonpoint *sm.* 157
 embordurer *va.* 266
 embouchure *sf.* 293
 embrasé 14
 embrasement *sm.* 13
 embraser *va.* 216
 embrassement *sm.* 80
 embrasser *va.* 23,133,133
 embrasure *sf.* 114
 embrouillé 285
 embrouillement *sm.* 28
 embryologie *sf.* 164
 embuscade *sf.* 266
 émeraude *sf.* 205
 émeri *sm.* 215
 émersion *sf.* 104
 émétique *sm.* 298
 émente *sf.* 29,79,233
 émigration *sf.* 39,99,163,244
 émigré *le adj. et s.* 304
 éminent *le adj.* 78,200,211
 emménagement *sm.* 38
 emmener *va.* 124
 émollient *le adj.* 300
 émotion *sf.* 74
 émoussé *le adj.* 266

enc

enf

433

empan *sm.* 318
 s'emparer *vpr.* 269,279,291
 empâter *va.* 182
 empêchement *sm.* 276,300
 empêcher *va.* 301
 empereur *sm.* 137,260
 empeser *va.* 106
 emphase *sf.* 233
 empire *sm.* 193,214,300
 empirique *adj.* 107
 empirisme *sm.* 231
 emplacement *sm.* 161
 emplâtre *sm.* 289
 emploi *sm.* 64
 empoigner *va.* 186
 empoisonné 206,291
 emporté *le adj.* 14,206
 empreinte *sf.* 232,
 empreintes *sfpl.* 25,25
 empressement *sm.* 212,237
 emprisonné 206,283
 emprunt *sm.* 65
 emprunter *va.* 256,318
 en *prép.* 47,101,125,186,252
 enceindre *va.* 23
 enceinte *sf.* 170
 encenser *va.* 192
 enchanté *le adj.* 72,184,278
 enchantement *sm.* 18,71,84,316
 enchanter *va.* 84
 enchère *sf.* 83,289
 enchérir *va.* 83,133
 enchevêtrer *va.* 84
 enclin *inc adj.* 277
 enclorre *va.* 23
 enclume *sf.* 215

434

encoignure *sf.* 203
 encombrer *va.* 291
 encore *adv.* 89,110,115,324
 encore que *conj.* 89
 encrasser *va.* 167
 encro *sf.* 286,289
 encrier *sm.* 192,258
 encyclopédie *sf.* 265
 endetté 256,287
 endoctriner *va.* 155
 endommagé 82
 endormi *le adj. et s.* 246
 endormir *va.* 58,182
 endosseur *sm.* 96
 endroit *sm.* 159,284,298
 en divers endroit 46
 par cet endroit 46
 enduire *va.* 101
 endurant *le adj.* 163
 énergie *sf.* 225,316
 enfance *sf.* 266
 enfant *sm.* 119,214,233,266
 enfantement *sm.* 320
 enfants *smpl.* 9,105
 enfants de lumière 10
 enfants de Téhéran 9
 enfants de ténèbres 10
 enfariner *va.* 40
 enfer *sm.* 67,166,193
 feu de l'enfer 13
 enfermer *va.* 23,170
 enfin *adv.* 31,31,90
 enflammé *le adj.* 14
 enflammer *va.* 13,216.
 s'enflammer *vpr.* 13
 enfler *va.* 6,93

435
 enflure *sf.* 93, 113, 319
 enfouement *sm.* 296
 enforcer *va.* 157
 enfouir *va.* 190
 enfreindre *va.* 314
 s'enfuir *vpr.* 269
 engager *sm.* 289
 engagement *sm.* 144, 244, 318
 s'engager *vpr.* 279
 engelure *sf.* 212
 engendrer *va.* 157
 engin *sm.* 90, 101
 engourdir *va.* 250
 engourdi *sm.* 270
 engourdir *va.* 263
 engourdissement *sm.* 263
 engraisir 220
 engraisser *sm.* 106
 engraissir *va.* 185
 enlambarder *va.* 59
 énigme *sf.* 200, 296
 enivré 291
 enjamber *va.* 86
 enjoidre *va.* 96, 250
 enjolivement *sm.* 39, 208
 enjoliver *va.* 38
 enkiridion *sm.* 282
 enlever *va.* 30, 58, 99, 123, 124, 197
 enlevure *sf.* 9
 enluminer *va.* 201
 enluminure *sf.* 10
 enneagoue *sm.* 223
 ennemi *se s.* 180, 189, 229
 ennui *sm.* 136, 287, 299
 ennuyer *va.* 136
 énoncer *va.* 34

énonciatif *ive adj.* 297
 énonciation *sf.* 151
 énorme *adj.* 71, 269
 enquête *sf.* 153, 153, 246, 248
 enregistrer *va.* 159
 enrhummer *va.* 158
 enrichir *va.* 38
 s'enrichir *vpr.* 2
 ensacher *va.* 186
 ensanglanter *va.* 184
 enseigne *sf.* 93, 136, 296
 enseignement *sm.* 152
 enseigner *va.* 97, 187, 325
 ensollé *de adj.* 59
 ensemble *adv.* 11, 122, 294, 323
 se trouver ensemble 20
 ensevelir *va.* 190
 ensorceler *va.* 84
 ensuite *adv.* 129, 141, 210, 279
 ensuivant *adj.* 16, 111
 entamer *va.* 79, 277
 entasser *va.* 169
 entendre *va.* 73, 89, 224
 enterré 287
 enterrement *sm.* 190
 enterrer *va.* 190
 entêté *de adj.* 273
 enthousiasme *sm.* 318
 entier *ère adj.* 155, 227, 261
 entièrement *adv.* 164
 entonnoir *sm.* 260
 entortillé *adj.* 300
 entouré 283
 entourer *va.* 23
 entours *simpl.* 75
 entrailles *sfpl.* 26, 78, 96

437
 entraîner *va.* 264
 entrave *sf.* 32, 260, 276
 entre *prép.* 188
 s'entre-accuser *vpr.* 69
 s'entre-acte *vpr.* 95
 s'entre-avertir *vpr.* 31
 s'entre-baiser *vpr.* 118, 324
 s'entre-choquer *vpr.* 151
 s'entre-donner *vpr.* 154
 entrée *sf.* 79, 186
 entre-luire *vn.* 316
 entremetteur *euse s.* 305
 entremise *sf.* 157
 s'entre-ouvrir *vpr.* 57, 222
 entreprendre *va.* 109, 221, 277
 entreprise *sf.* 238
 entrer *vn.* 183, 186
 entre-sol *sm.* 245
 s'entre-suivre *vpr.* 186
 entretenir *va.* 8
 s'entretenir *vpr.* 227
 entretien *sm.* 22, 270, 291
 entrevue *sf.* 274, 299
 envahir *va.* 245, 291
 enveloppe *sf.* 274
 enveloppé 800
 envelopper *va.* 23
 à l'envers *adv.* 317
 envie *sf.* 41, 71, 172, 176, 268, 324
 envieux *euse adj et s.* 120, 172
 environner *va.* 23
 environs *simpl.* 75, 175
 envoi *sm.* 41, 102
 envoyé *sm.* 110
 envoyer *va.* 198, 249
 épacte *sf.* 182

épais *aisse adj.* 61, 246, 298
 épandre *va.* 84
 s'épandre *vpr.* 84
 épargne *sf.* 98
 s'épargner *vpr.* 156
 éparpiller *va.* 84
 épauale *sf.* 219, 262
 éperdu *ue adj.* 72, 291
 éperon *sm.* 305
 éphèbe *sm.* 165
 éphémère *adj.* 326
 épi *sm.* 184, 215
 épidémie *sf.* 230
 épiderme *sm.* 127
 épидидyme *sm.* 177
 épigraphe *sf.* 242
 épilogue *sm.* 309
 épilogueur *euse s.* 244
 épinards *simpl.* 67
 épino *sf.* 175
 épine-vinette *sf.* 204
 épiniers *sfpl.* 175
 épiphanie *sf.* 146
 épiphonème *sm.* 175
 épiscopal *ale adj.* 68
 épiscopat *sm.* 68
 épisode *sm.* 271
 épitomé *sm.* 303
 épizootie *sf.* 289
 éploré *de adj.* 269
 éponge *sf.* 67
 époque *sf.* 176, 205, 205, 239, 243
 époques *sfpl.* 202
 épouse *sf.* 205
 épouvantable *adj.* 321
 époux *use s.* 206, 225

439
épreuve *sf.* 56, 94, 146
éprouver *va.* 56, 57, 94
eptagone *sf.* 323
épuiser *va.* 179
équerre *sf.* 272
équidistant *le adj.* 279
équilatéral *le adj.* 279
équilibre *sm.* 151
équinoxe *sm.* 77
équiper *va.* 147
équipollence *sf.* 12
équitable *adj.* 235, 301
équité *sf.* 65, 102, 237, 237
équivalent *le adj.* 294
équivaloir *vn.* 323
ère *sf.* 276
érection *sf.* 99
érémétique *adj.* 238
ériger *va.* 123
ermite *sm.* 203, 301
érotique *adj.* 239
errata *sm.* 246
errer *vn.* 105
erres 13
erreur *sf.* 70, 180, 230, 246, 257, 292
erroné *le adj.* 307
érudit *ite sm. et adj.* 242, 249
éruption *sf.* 252
escalier *sm.* 310
escarcelle *sf.* 324
escarotiques *adjpl.* 192
esclandre *sm.* 199
esclavage *sm.* 200, 237

esclave *adj et s.* 70, 132, 237, 245⁴⁴⁰
escompter *va.* 158
escorter *va.* 324
espace *sm.* 290, 319
espèce *sf.* 164, 222, 255, 298, 315
espères *sfpl.* 74
espérance *sf.* 96, 97
esperanto *sm.* 97
espérer *va.* 93, 167
espion *onne s.* 159
esplanade *sf.* 305
espoir *sm.* 96, 97, 197
esprit *sm.* 64, 92, 116, 164, 176, 222, 230, 234, 240, 252, 318
tranquillité d'esprit 58
aliénation d'esprit 29, 29, 71
trouble d'esprit 190
égarement d'esprit 29, 71
liberté d'esprit 45
union d'esprit 12
esprito 44
esprits célestes 44
esprits immondes 44
esprit-vif 14
esquille *sf.* 62
esquiver *va.* 20, 266
essai *sm.* 56, 94
essaim *sm.* 201
essayer *va.* 56, 57, 94, 146
essence *sf.* 195, 323
essentiel *elle adj.* 91
essor *sm.* 45, 65
essoriller *va.* 271
essuie-main *sm.* 189
essuyé 297
est 60, 292
est-ce 109

441
estafette *sf.* 144
estafilade *sf.* 204
estaminet *sm.* 220
estampille *sf.* 185
estime *sf.* 24, 76
estimer *va.* 24, 41, 76, 104, 123, 238, 255, 260, 295, 298, 310
estiomène *adj.* 183
estomac *sm.* 175
estrac *sm.* 59
estragon *sm.* 232
estrapasser *va.* 59
esturgeon *sm.* 175
étaillage *sm.* 173
étale *sf.* 80
étali *sm.* 159, 280, 296, 298
établir *va.* 17, 152, 296, 312
établissement *sm.* 62
étage *sm.* 231
étain *sm.* 142
étaulier *sm.* 256
étalon *sm.* 58
étamer *va.* 258
étancher *va.* 257
étang *sm.* 244
état *sm.* 26, 73, 170, 170
bon état 227, 228
coup d'état 96
être en état 108
faire état 76
etau *sm.* 265
étayer *va.* 66
été *sm.* 145
êteindre *va.* 75, 177
étendard *sm.* 241
étendre *va.* 143, 270

442
s'étendre *vpr.* 186
étendu *ne adj.* 12, 115, 286
étendue *sf.* 286, 319
éternel *elle adj.* 5, 5, 56, 116, 160, 160, 212
d'éternelle prospérité 5
éternellement *adv.* 4
éternité *sf.* 4, 5, 56, 56, 160, 181
dans toute l'éternité 4, 4
de toute éternité 48
éternuer *va.* 239
éthique *adj.* 241
ethmoïde *sm.* 254
ethnique *adj.* 107
étincelle *sf.* 161, 220
étiquette *sf.* 319
étisie *sf.* 190
étosse *sf.* 258
étouffer *va.* 38
étoile *sf.* 27, 210, 267, 309
étoile fixe 159
étoile polaire 257
étonnant *le adj.* 237
étonné *le adj.* 211, 278
étonnement *sm.* 148, 237
s'étonner *vpr.* 152
étouffement *sm.* 29, 103
étouffer *va.* 181
étouper *va.* 222
étourdi *adj.* 138, 212
étourdir *va.* 272, 278
étrange *adj.* 245
étranger *être adj.* 23, 137, 245
étrangler *va.* 181, 234
être *v et s.* 133, 220, 322
étrécir *va.* 156

évi

443
 étendre *va.* 210
 étrenne *sf.* 65, 120
 étroit *le adj.* 88, 156
 étroitement *adv.* 88
 étron 243
 étude *sf.* 187
 étui *sm.* 245, 259, 316
 étuve *sf.* 174
 étuviste *sm.* 174
 étymologie *sf.* 71
 étymologique *adj.* 71
 eucrasie *sf.* 236
 eunuque *sm.* 79, 177, 182
 euphémisme *sm.* 172
 euphonie *sf.* 274
 eux 110
 évacuation *sf.* 75
 évaluer *va.* 40, 123
 s'évanouir *vpr.* 135
 évanouissement *sm.* 245
 éveil *sm.* 31
 éveillé *le adj.* 88, 135, 224, 325
 éveiller 1. 50, 135
 s'éveiller *vpr.* 50, 135
 événement *sm.* 31, 169, 275, 321
 par événement 49
 événements *smpl.* 209
 évents *smpl.* 282
 éventuellement *adv.* 49
 évêque *sm.* 68
 évidemment *adv.* 233
 évidence *sf.* 320
 évident *le adj.* 72, 208, 228, 244, 247, 278, 317, 325
 très évident 76
 évincer *va.* 7

éviter *va.* 20, 24
 évoquer *va.* 190
 exact *acte adj.* 107
 exacteur *sm.* 210
 exactitude *sf.* 190
 exagération *sf.* 82, 277
 exagéré *le adj.* 297
 exagérer *va.* 82
 exaltation *sf.* 40
 exalter *va.* 82, 82
 examen *sm.* 56, 94, 153
 examiner *va.* 94, 312
 exaucé 290
 exaucer *va.* 19
 excavation *sf.* 173
 excédent *sm.* 251
 excéder *va.* 50
 excellence *sf.* 95, 173
 par excellence 243
 excellent *ente adj.* 78, 84, 247, 309, 310
 le plus excellent 78
 excellentissime *adj.* 78
 exceller *vn.* 211
 excentricité *sf.* 193
 excepté *prép.* 89, 162, 216
 qui est excepté 290
 exception *sf.* 61
 excès *sm.* 82, 250
 excessif *ice adj.* 71
 excitation *sf.* 147
 exciter *va.* 104, 120, 292
 exciter *a...* 147
 exclamation *sf.* 326
 exclure *va.* 30, 281
 exclusif *ive adj.* 307
 exclusion *sf.* 30

444

exo

ext

446

445
 exculserer 158
 excursion *sf.* 145
 excuse *sf.* 77
 excuser *va.* 48, 240, 294, 295
 s'excuser *vpr.* 287
 exécration *adj.* 298
 exécuté 21, 298
 exécuter *va.* 21, 282, 318
 exécution *sf.* 21, 184
 mettre en exécution 21
 exemplaire *sm.* 311
 exemple *sm.* 281, 281
 à l'exemple 276
 par exemple 281
 exempt *sm.* 278
 exempt de . . . 125
 rendre exempt 45
 exempté 45
 exempter *va.* 45
 exemption *sf.* 45
 s'exercer *vpr.* 286
 exercice *sm.* 286
 exhaler une odeur 138
 exhaussement *sm.* 40
 exhééder *sf.* 57
 exhiber *va.* 6
 exhorter *va.* 6, 147
 exhumer *va.* 55
 exigé 297
 exigence *sf.* 86
 exiger *va.* 86, 96, 223
 exil *sm.* 30, 244
 exiler *va.* 51
 existence *sf.* 202, 318, 323
 exorable *adj.* 202
 exorbitante *adj.* 269

exostose *sf.* 98
 expansion *sf.* 64, 94, 157
 expectant *le adj.* 219
 expectative *sf.* 98
 expédier *va.* 249
 expédition *sf.* 64, 102
 expérience *sf.* 56, 91, 146, 212, 260, 321
 expérimenter *va.* 56
 expert *le adj.* 60, 107, 169
 expiation *sf.* 264
 expiration *sf.* 103
 explication *sf.* 135, 151, 152, 153
 explicite *adj.* 72
 expliqué 222
 expliquer *va.* 79, 135
 exploite *sm.* 253
 explosion *sf.* 83
 exporter *va.* 56
 exposé *sm.* 135, 238
 exposition *sf.* 135
 exprès *adj et adv et sm.* 55, 72, 161, 242, 285
 expression *sf.* 34, 151
 exprimer *va.* 34, 84, 135, 221, 238, 295
 s'exprimer *vpr.* 80
 s'exprimer pompeusement 80
 expulser *va.* 197
 exquis *ise adj.* 273, 313
 extase *sf.* 135
 extatique *adj.* 47
 extension *sf.* 94, 99, 127
 l'extérieur *eure adj.* 136, 175, 233
 extérieure *adj.* 34
 extermination *sf.* 102

exterminé 189
exterminer *va.* 208
externe *adj.* 175
extinction d'un race, d'une mai-
son, d'une branche, d'une ligne,
d'une famille d'une dynastie 108
extirpation *sf.* 47
extirper *va.* 47, 258
extorsion *sf.* 210
extraction *sf.* 73, 145, 322



Fable *sf.* 58, 84, 185, 281
fabricant *sm.* 260
fabrique *sf.* 259
fabuliste *sm.* 84
façade *sf.* 216
face *sf.* 318
en face *adv.* 297
facétie (*si*) *sf.* 322
se fâcher *vpr.* 51, 201, 260
fâcheux *euse adj.* 39
facile *adj.* 58, 217
facilité *sf.* 58, 217
faciliter *va.* 58
façon *sf.* 68, 110, 112, 302, 314
faconde *sf.* 322
facteur *trice s.* 236
factice *adj.* 121
facture *sf.* 104, 218
faculté *sf.* 163, 219, 259
facultés *sfpl.* 255
faible *adj.* 204, 218, 223, 230, 235
242, 296, 303

faiblesse *sf.* 178, 188, 230, 287, 322
faïence *sf.* 170
faillite *sf.* 85, 124
faim (*fin*) *sf.* 165, 269
fainéant *le adj et s.* 156, 186
faire *va.* 33, 82, 105, 207, 363
faire faire 96
fait *sm.* 296
être au fait 88
faits et articles 85
faix *sm.* 114
falloir *vimpers.* 86, 118
falot *sm.* 247
falsifié 290
famélique *adj.* 218
familiarité *sf.* 91
familier *ère adj.* 186, 270
famille *sf.* 107, 145, 177, 192, 244
268
famine *sf.* 255
fanatique *adj et s.* 279
fanatisme *sm.* 152

faner *va.* 84, 141
se faner *vpr.* 19
fanfaronnade *sf.* 272
fango *sf.* 273
fantaisie *sf.* 110
fantassin *sm.* 143
fantôme *sm.* 184
faon (*fan*) *sm.* 109
faquin *sm.* 308
sans fard 45
fardeau *sm.* 114, 174
farfadet *sm.* 164
farine *sf.* 40
farine sableux 40
farineux *euse adj.* 40
farinier *ère sm.* 40
farouche *adj.* 318
fasciné 72
fasciner *va.* 72
fasciole *sf.* 275
faste *sm.* 172
fastueux *euse adj.* 183
fat *sm.* 27
fatal *le adj.* 297
fataliste *adj.* 161
fatigue *sf.* 179, 204, 263, 292
faucheur *euse s.* 188
faucille *sf.* 185
faucou *sm.* 115, 259
fausseté *sf.* 292
il faut 118
faute *sf.* 126, 154, 180, 246
faux *sm.* 116, 121
faux-semblant *sm.* 230
faveur *sf.* 90, 155, 236, 242, 253

favori *ite adj.* 28
favorisé 90
fébricitant *le adj.* 146
fébrifuge *adj et sm.* 185
fécale *adj.* 243
féculence *sf.* 195
fédération *sf.* 12
fêo *sf.* 141
feindre *va.* 318
feinte *sf.* 303
félicitation *sf.* 158
félicité *sf.* 218, 261, 327
féminin *ine adj.* 304
femme *sf.* 205, 311
sage femme 259
femme enceinte 7
femme grosse 7
fémur *sm.* 248
fendre *va.* 222
fenêtrage *sm.* 142
fenil *sm.* 98
fenouil *sm.* 219
fenouil marin 195
fente *sf.* 198, 222, 249
fenugrec *sm.* 224
fer *sm.* 109
fer de cheval 313
ferme *adj.* 66, 74, 88, 90, 189,
159, 159, 196, 213, 254, 279,
289, 303
fermé *de adj.* 278, 291
fermement *adv.* 88
fermenté 286
formeté *sf.* 66
fermier *ère s.* 299
féroce *adj.* 188, 208

fig

451
 ferronnerie *sf.* 109
 ferronnier *ère s.* 109
 ferrugineux *euse adj.* 109
 ferveur *sf.* 216
 festin *sm.* 280, 289
 festoyer *va.* 305
 fête *sf.* 230
 fêter *va.* 84
 feu *sm.* 12, 12, 13, 307, 309
 toute feu 13
 couvrir le feu 13
 faire du feu 13
 foudre feu 14
 feu casin 14
 foudroyer *sm.* 105
 foudre 319
 feuille d'une plante, d'un arbre
 125
 foudre 231, 314
 fève *sf.* 116, 130, 275
 fi *interj.* 80
 fiançailles *sfpl.* 112
 fiancé *sm.* 308
 fiancée *sf.* 238
 fibre *sf.* 376
 fidèle *adj.* 320
 fidélité *sf.* 227, 320
 fieffer *va.* 19
 fiel *sm.* 206
 fier *ère adj.* 183, 280
 se fier *vpr.* 77
 fierté *sf.* 152, 154
 fièvre *sf.* 145
 figue *sf.* 100
 figuerie *sf.* 100
 figure *sf.* 144, 169, 223, 232

faire figure 18
 figurer *va.* 18
 fil *sm.* 297
 de fil en aiguille 181
 filature *sf.* 260
 filer *va.* 157, 109
 filet *sm.* 165
 filial *ale adj.* 249
 filiation *sf.* 214
 fille *sf.* 132, 186, 249
 filon *sm.* 200, 232
 filoselle *sf.* 7
 fils *sm.* 9, 141, 181, 214, 249
 les fils 138
 fin *sf.* 26, 27, 30, 78, 99, 99, 103,
 115, 139, 146, 155, 175, 190, 200
 206, 211, 236, 249, 307, 315
 à la fin *adv.* 31
 sans fin 93
 finalement *adv.* 31
 financier *sm.* 212
 finement *adv.* 60
 finesse *sf.* 200, 234
 fini *le adj.* 302, 302
 finir *va.* 99, 100, 155, 177, 301
 fiolo *sf.* 156
 firmament *sf.* 252
 fise *sm.* 179
 fissure *sf.* 222
 fixe *adj.* 159
 fixé *sm.* 279, 298
 fixer *va.* 152, 296
 se fixer *vpr.* 281
 fixer le taux 123
 flacon *sm.* 270
 flageller *va.* 223

foi

for

453
 prendre à flagrant délit 118
 flamant *le adj.* 14, 299
 flamber *va.* 14
 flamboyant *le adj.* 187
 flamme *sf.* 14, 172, 203, 222
 flanc *sm.* 143
 flanquant *le adj.* 194
 flatterie *sf.* 66, 155
 flèche *sf.* 144, 178, 217, 308
 fléchissement *sm.* 102
 flegmon *sm.* 93, 319
 flegmoneux *adj.* 49
 flétrir *va.* 141
 fleur *sf.* 271
 fleur du teint 10
 fleurs *sfpl.* 57
 fleuve *sm.* 164, 166, 201
 flexion *sf.* 100, 102, 182
 flot *sm.* 303
 fluctuation *sf.* 164
 fluide *sm.* 277
 flûte *sf.* 309
 fluvial *le adj.* 316
 flux *sm.* 286
 fluxion *sf.* 311
 fœtus ou fœtus *sm.* 164
 foi *sf.* 77, 77, 194, 240
 foie *sm.* 163
 foin *sm.* 328
 foire *sf.* 163
 fois *sf.* 114, 190, 263
 une fois 114
 en une fois 190
 par une fois 114
 de fois à autre 27
 foison *sf.* 249
 fol *olle adj.* 27
 folâtre *adj.* 224
 folie *sf.* 164
 une folie entière 29
 fomenter *va.* 8
 foncier *ère adj.* 225
 fonctions *sfpl.* 301
 fond *sm.* 42, 73, 139
 de fond en comble 130
 fondamental *ale adj.* 74
 fondement *sm.* 58, 73, 133
 fonder *va.* 66
 se fonder *vpr.* 12, 58
 fondre *va.* 268
 fonds *sm.* 212
 fondu *ue adj.* 195
 fontaine *sf.* 167
 fonticule *sf.* 185
 for *sm.* 284
 forban *sm.* 188
 force *sf.* 19, 66, 70, 85, 157, 161, 206,
 225, 228, 231, 238, 242, 255, 258,
 259, 316, 325
 fourrer avec force 232
 manquer de force 235
 par force 260
 forcé *le adj.* 229
 force centrifuge 259
 force d'attraction 258
 force répulsive 259
 forcement *sm.* 260
 forcené *le adj et s.* 291
 forcer *va.* 281
 forelore *va.* 47
 forer *va.* 216
 forêt *sf.* 136, 164
 forfait *sm.* 270



Gâcher *va.* 267
 gage *sm.* 202, 269
 gagiste *sm.* 22, 303
 gagnage *sm.* 288
 gagne-denier *sm.* 23, 289
 gagne-pain *sm.* 171
 gagner *va.* 124, 147, 263
 gai *adj.* 183, 217, 217, 224, 278, 316
 gaie *adj.* 224
 gaieté *sf.* 99, 134, 217, 232, 268, 291, 311
 gaillard *de adj.* 224
 gain *sm.* 197
 gaine *sf.* 245
 galant *le adj.* 263
 galanterie *sf.* 43
 gale *sf.* 161
 galimatias *sm.* 150
 gallicisme *sm.* 73
 galon *sm.* 206
 galop (*galo*) *sm.* 328
 galoper à cheval 145
 galvauder *va.* 189
 gamelle *sf.* 168
 gamme *sf.* 252
 ganglion *sm.* 244
 gangrène *sf.* 254
 gant *sm.* 189
 garance *sf.* 202
 garant *le s.* 229
 garantir *sf.* 239
 garantie *sf.* 152, 230, 239, 264

garce *adj.* 202
 garçon *sm.* 119, 227, 245
 garde *sf.* 314
 monter en garde 40
 se donner de garde 24
 gardé 284, 284, 288, 293
 garde des sceaux *sm.* 170
 garder *va.* 283, 314
 se garder *vpr.* 24
 gardien *enne s.* 169, 169, 314
 se garer *vpr.* 24
 se gargariser *vpr.* 244
 gargarisme *sm.* 8
 se gariser *vpr.* 312
 garni *le adj.* 38
 garnir *va.* 38
 gaspiller *va.* 67
 gaspilleur *euse s.* 280
 gastrique *adj.* 295
 gâté *le adj.* 296
 gauche *adj.* 166
 gaucher *va.* 143
 gazelle *sf.* 109
 gazette *sf.* 202
 gazon *sm.* 148
 gazouillement *sm.* 7
 géant *le s.* 194
 gelée *sf.* 8
 gelinotte *sf.* 158
 gémeaux *smpl.* 165
 géminé *le adj.* 26
 gémir *vn.* 308

461
 gémissement *sm.* 251
 gencive *sf.* 273
 gendre *sm.* 185
 gêne *sf.* 87, 269
 sans gêne 185
 gêné *le adj.* 52
 généalogie *sf.* 99, 220
 généalogiste *sm.* 107
 gêner *va.* 45, 52
 général *ale adj.* 219, 236
 en général *adv.* 79
 génératif *ive adj.* 304
 généreux *euse adj.* 263, 284, 302
 générique *adj.* 164
 générosité *sf.* 165, 210, 215, 248, 323
 génie *sm.* 164, 194
 genièvre *sm.* 213
 génisse *sf.* 271
 génital *sm.* 156
 génitoires *sfpl.* 89
 genou *sm.* 203
 genre *sm.* 164, 222, 229, 255, 298, 315
 gens *spl.* 71
 gent *sf.* 299
 gentil *ille adj.* 191
 gentillesse *sf.* 226
 gentilhomme *sm.* 73, 317
 génuflexion *sf.* 210
 géodésie *sf.* 241
 géographe *sm.* 107
 géographie *sf.* 241
 géôle *sf.* 296
 géomètre *sm.* 305
 géométrie *sf.* 324

gérant *le s.* 186, 265
 gerbe *sf.* 241
 gerçure *sf.* 249
 gérer *va.* 83, 151
 gésier *sm.* 175
 geste *sm.* 70
 gestion *sf.* 89
 gibecière *sf.* 324
 gibier *sm.* 222
 gigantesque *adj.* 267
 gilet *sm.* 168
 gingembre *sm.* 205
 girafe *sf.* 204
 girofle *sm.* 256
 girouette *sf.* 114
 gîte *sm.* 85, 291
 glace *sf.* 112, 127, 326
 glacer *va.* 84
 glacière *sf.* 326
 glaire *sf.* 181
 gland *sm.* 181
 glande *sf.* 244
 glisser *vn.* 274
 globe *sm.* 162, 263
 globe terrestre 176
 gloire *sf.* 82, 163, 298, 248, 277, 281
 gloire stérile 85
 glorieux *euse adj.* 95
 glose *sf.* 264
 glossaire *sm.* 274
 glossateur *sm.* 297
 glouton *onne s.* 223
 gluant *adj.* 278
 gobelet *sm.* 144
 joueur de gobelets 173
 se goberger *vpr.* 43

463
 gond (*gon*) *sm.* 198
 goniométrie *sf.* 252
 gonorrhée *sf.* 216
 gorge *sf.* 174, 270
 gorgée *sf.* 161
 gosier *sm.* 174, 270
 goudron *sm.* 260
 gouffre *sm.* 245, 289, 319
 goulotte *sf.* 287
 gourmand *de adj et s.* 223
 gourmandise *sf.* 221
 gousse *sf.* 142
 goût *sm.* 71, 195, 196, 287, 290
 goûter *va.* 167
 goutte *sf.* 73, 199, 257, 313
 gouteux *euse adj et s.* 276
 gouttière *sf.* 308
 gouvernail *sm.* 214
 gouvernement *sm.* 82, 109, 174, 193
 gouvernement domestique 83
 gouvernement d'un province 93
 gouverner *va.* 33, 151, 174
 gouverneur *sm.* 130, 169
 grabat *sm.* 162
 grâce *sf.* 226, 242, 253, 274, 299, 313
 de grâce *adv.* 52
 grâce à Dieu 91
 grâce à moi 94
 grâce au ciel 91
 faire grâce à quelqu'un 25
 gracieux *euse adj.* 307
 gradation *sf.* 147
 grain *sm.* 147, 170, 185
 graine *sf.* 185

graisse *sf.* 144
 crever de graisse 54
 grammaire *sf.* 241
 grand *de adj.* 87, 126, 236, 262, 265, 309, 317
 plus grand 78, 87
 grandeur *sf.* 126, 152, 163, 221, 238, 261, 309
 grandir *vn.* 117
 grandissime *adj.* 87
 grange *sf.* 98
 grappe *sf.* 184
 gras *asse adj.* 162, 167, 249
 gratinier *va.* 26
 gratis *adv.* 297
 gratitude *sf.* 323
 grattelle *sf.* 175
 gratter *va.* 148
 grattoir *sm.* 90
 gratuit *ite adj.* 25, 102
 gratuitement *adv.* 25, 102, 297
 graveleux *euse adj.* 278
 graveur *sm.* 178
 gravité *sf.* 321
 gravure *sf.* 151
 gré *sm.* 191
 de gré en gré 303
 greffier *va.* 144
 grelotter *vn.* 53
 grenade *sf.* 98
 grènerie *sf.* 170
 grenouille *sf.* 247, 319
 grève *sf.* 77, 204
 grever *va.* 51, 210
 grièvement *adv.* 210
 griffe *sf.* 168

465
 grille-fort 179
 grillonnage *sm.* 180
 grison *sm.* 291, 297
 grince *sf.* 202
 grimace *sm.* 81
 grimper *vn.* 179
 grippe *sf.* 325
 gris *ise adj.* 176
 griveler *va.* 199
 gronmeler *vn.* 244
 gronder *vn.* 189, 244
 gros osse *adj.* 23, 61, 162, 246, 265
 groseille *sf.* 104
 grosseesse *sf.* 174
 grosseur *sf.* 93
 grossier ère *adj.* 61, 187
 grotte *sf.* 243, 268
 grouper *va.* 189
 grue *sf.* 301
 gruger *va.* 121
 gué *sm.* 298
 guède *sf.* 316
 guépe *sf.* 205
 guépier *sm.* 72

H abile *adj.* 60, 107, 169, 205, 208, 253, 290
 habilement *adv.* 60
 habileté *sf.* 60, 108, 212, 253
 habilissime *sm.* 60
 habilité *sf.* 61, 260
 habillé 299
 habillement *sm.* 198

guère *adv.* 316
 guères *adv.* 316
 gueret *sm.* 205
 guérir *va.* 294
 guérison *sf.* 294
 guerre *sf.* 161, 164, 255, 282
 guerrier *sm.* 141
 guetter *va.* 139
 gueule *sf.* 193
 guenser *vn.* 188
 guide *sm.* 121, 131, 197
 guidé *adj.* 287
 guider *va.* 321
 guimauve *sf.* 270
 guinder *va.* 76
 guingois *sm.* 79
 guise *sf.* 68, 111
 guitare *sf.* 197
 gustation *sf.* 166
 guttural *ale adj.* 174
 gymnastique *adj.* 318
 faire la gymnastique 318
 gynécée *sm.* 101
 gynécocratie *sf.* 174

H

habit *sm.* 160, 160
 habitant *le s.* 107, 209
 habitation *sf.* 85, 85, 161, 185, 214, 291, 301
 habité 1, 236, 296
 habiter *va.* 214, 251
 habitude *sf.* 72, 91, 101, 111, 182, 198, 235

- 467
habituel *adj.* 199,276,295
hache *sf.* 146,158
haie *sf.* 140
haine *sf.* 66,268,268
haïr *va.* 189,268
hâle *sm.* 153
haleine *sf.* 313
halo *sm.* 321
hanche *sf.* 264
hanter *va.* 95,98,109,294
harangue *sf.* 180
hardi *adj.* 102
hardiesse *sf.* 67,162,271
haricot *sm.* 275
haridelle *sf.* 59
harmonique *ad.* 274
harnacher *va.* 59
harpe *sf.* 197
harpie *sf.* 121
hasard *sm.* 13,15
par hasard *adv.* 15,55
hase *sf.* 179
hâte *sf.* 152,220,237
se hâter *vpr.* 152,220
hausse *sf.* 250
haut *le adj.* 69,78,116,126,131, 200,236
en haut *adv.* 46
par haut 46
haute-lutte 204
auteur *sf.* 66,116,131,212
hé! *interj.* 109
hebdomadaire *adj.* 60
héliognoptiques *simpl.* 81
hélioscope *sm.* 193
héliotrope *sm.* 81
hellénisme *sm.* 73
hemagogue 286
hémicycle *sm.* 316
hémiplegie ou hémiplexie *sm.* 187
hémisphère *sm.* 316
hémistiche *sm.* 293
hémorragie *sf.* 199
hémorroïdes *spl.* 133
hémostatique *adj.* 192
hendécagone *adj.* 325
hennir *va.* 226
hépatique *adj.* 261
flux hépatique 69
herbage *sm.* 23
herbe *sf.* 241,272
héréditairement *adv.* 49
hérédité *sf.* 97,305
hérésie *sf.* 112,121
hérisson *sm.* 175
héritage *sm.* 40,305
héritier *ère s.* 317
héritier du trône 322
hermaphrodite *adj.* 182
hermétiquement *adv.* 284
hermine *sf.* 254
hernie *sf.* 113,248
héroïque *adj.* 260
héron *sm.* 277
héros *sm.* 143,327
hétérogène *adj.* 306
heure *sf.* 22,22,176,208
de bonne heure 206
heureux *cuse adj et s.* 120,134, 213,213,249,252,253,261,277,284

- 469
heur *sm.* 70,227
heurter *va.* 70
hexagone *adj.* 291
hibou *sm.* 183
hideux *cuse adj.* 255
hier *adv.* 194
hilarité *sf.* 182
hippodrome *sm.* 305
hippopotame *sm.* 59
hirondelle *sf.* 140
histoire *sf.* 145,173,185,201
historien *sm.* 308
historiographe *sm.* 321
hiver *sm.* 205
hiverner *va.* 205
holà! *interj.* 109,111
homicide *s.* 258
hommage *sm.* 112
homme *sm.* 35,101,127,288
homme de 107
homme d'un esprit 86
l'homme intérieur 101
hommes *simpl.* 183,181
l'homme spirituel 101
homogène *adj.* 323
homologue *adj.* 230
homonyme *adj.* 323
homophonie *sf.* 11,323
cheval hongre 29
hongrer 29
honnête *adj.* 6,36,183
honnêteté *sf.* 32,34,54, 87, 139
honnêteté extérieure 34
honneur *sm.* 6,24,40,78,87,221, 238,248
porter honneur 24
honneurs *simpl.* 85
honoraire *adj.* 289
honore 280,295
être honoré 292
honorer *va.* 24,154,158
honte *sf.* 175,177,235,251
honteux *cuse adj.* 221,221
horaire *adj.* 209
horizon *sm.* 85
horloge *sf.* 208
horloger *sm.* 208
hormis *prép.* 162
horoscope *sm.* 207
horreur *sf.* 87
hors *prép.* 136
hospice *sm.* 177
hospitalier *ère adj.* 305
hostile *adj.* 189
hôte hôtesse *s.* 230,304
hôtel *sm.* 211,305
housse *sf.* 208,243
huard *sm.* 62
huile *sf.* 202
huile de sésame 202
huitre *sf.* 227
humain *aine adj.* 36,101,174
genre humain 127
nature humaine 36
s'humaniser *vpr.* 91
humanité *sf.* 101,239
humble *adj.* 67,178
s'humecter *vpr.* 80
humeur *sf.* 181
bonne humeur 99,268
humide *adj.* 148,268,314
humidité *sf.* 199

471

humiliation *sf.* 106
 humilité *sf.* 61, 61, 151, 157
 huppe *sf.* 322
 hydatide *sf.* 9
 hydro *sf.* 275
 hydorèle *sf.* 63
 hydrocéphale *adj. et s.* 63
 hydroligne *adj.* 90
 hydromel *sm.* 2
 hydromphale *sf.* 63
 hydrophobe *adj. et s.* 44
 hydroptalmie *sf.* 63
 hydropique *adj.* 290
 hydropisie *sf.* 63
 hydrotique *adj.* 295
 hyène *sf.* 264
 hygiène *sf.* 241
 hygromètre *sm.* 306

hymen *sm.* 50, 314
 hyménée *sm.* 50, 314
 humée *sf.* 71
 lyoche *adj. et s.* 63
 hyperbole *sf.* 65, 277
 hypnotique *adj. et s.* 182
 hypocondriaques *simpl.* 3
 hypocondrie *sf.* 276
 hypocrisie *sf.* 150, 202, 313
 hypocrite *adj.* 107, 290, 303
 hypogastre *sm.* 208
 hypopion *sm.* 256
 hypostase *sf.* 87
 hypostatique *adj.* 87
 hypothèque *sf.* 269
 hystérique *adj.* 29, 198
 etc. etc. hystérique 29

ichnographie *sf.* 199
 ichthyophage *adj. et s.* 277
 ich *adv.* 111
 ici-bas 27
 ictere *sm.* 326
 idéal *ale adj.* 251
 idée *sf.* 101, 176, 286, 251, 295
 identifier *va.* 326
 idame *sm.* 278
 idiot *sf. et s.* 27
 idolâtre *adj. et s.* 107, 118
 idolâtrie *sf.* 118
 idole *sf.* 118, 229,
 igné *ce (ig-ne) adj.* 14, 14

ignicole (ig-nicole) *adj. et s.* 13, 282
 ignoble *adj.* 177
 ignominie *sf.* 170, 251
 ignorant *te adj. et s.* 8, 160, 307
 ignoré *ce adj.* 282
 il 104
 ile *sf.* 162
 illaque *adj.* 319
 illégal *ale adj.* 285
 illégitime *adj.* 171, 322
 illicite *adj.* 284
 illimité *ce adj.* 308
 illisible *adj.* 310
 illusion *sf.* 250, 292

474

473

illustre *adj.* 95, 211, 236, 280, 292,
 308, 308
 plus illustre 78
 très illustre 82
 illustrissime *adj.* 71, 82, 87
 il y, a 60
 image *sf.* 151, 223, 229, 229, 281
 imagination *sf.* 151, 158, 184
 imagination vive 14
 imaginé 279, 304
 imaginer *va.* 28, 110, 297
 imbécile *adj. et s.* 8, 27, 214
 imberbe *adj.* 208
 imitation *sf.* 85, 154
 imiter *va.* 36
 immanent *te adj.* 324
 immanquable *adj.* 298
 immanquablement *adv.* 272
 immatériel *elle adj.* 282
 immédiatement *adv.* 252
 immersion *sf.* 23, 246
 immeuble *adj.* 248
 imminent *te adj.* 93
 immobilité *sf.* 88
 immodérément *adv.* 83
 immonde *adj.* 309
 immoral *ale adj.* 247, 248
 rendre immoral 31
 immortalité *sf.* 206
 immortel *elle adj.* 5, 5, 5
 immuable *adj.* 153
 immunité *sf.* 45, 294
 impair *aire adj.* 249
 impalpable *adj.* 274
 impardonnable *adj.* 309
 imparfait *sm.* 308

impassible *adj.* 237
 impénétrable *adj.* 35
 impératif *ive adj.* 95
 impérativement *adv.* 278
 imperceptible *adj.* 248
 imperfection *sf.* 313
 impérissable *adj.* 251
 imperméable *adj.* 315
 impertinence *sf.* 87, 270
 impétable *adj.* 300
 vis impétueux *euse.* 13
 impie *adj. et s.* 299
 impiété *sf.* 264
 implacable *adj.* 214
 implicitement *adv.* 230
 implorer *va.* 63, 90
 important *te adj.* 108, 304
 de plus important 106
 importer *va.* 86, 183, 297
 impossibilité *sf.* 59, 96
 impossibilité métaphysique 61
 impossibilité morale 61
 impossibilité physique 61
 impossible *adj.* 283
 imposteur *sm.* 80
 imposture *sf.* 82, 178
 impôt *sm.* 113
 impôts *simpl.* 276, 288
 impraticable *adj.* 300
 imprenable *adj.* 248
 impression *sf.* 18, 145
 imprévoyance *sf.* 286
 imprimer *va.* 165
 imprimerie *sf.* 89
 improbation *sf.* 314
 impropriété *sf.* 237

475

improuvé 805
improviser *vn.* 101
à l'improviste *adv.* 122
impubère *s.* 805
impudence *sf.* 820
impudicité *sf.* 199
impuissance *sf.* 102, 178
impuissant *le adj.* 306
impulsion *sf.* 6, 190
impur *adj.* 305
impure *adj.* 288
impureté *sf.* 309
imputation *sf.* 69
imputer *va.* 281
inactif *ice adj.* 129
inaction *sf.* 187
inadmissibilité *sf.* 206
inadvertance 135, 245
inaffable *adj.* 308
inanoville *adj.* 238
unanime *le adj.* 163
inattaquable *adj.* 45
inattentif *ice adj.* 243
inattention *sf.* 245
inauguration *sf.* 199
incantation *sf.* 84
incapable *adj.* 305
incarcéré 283
incarcérer *va.* 170
incarnation *sf.* 146
incarné *ice adj.* 282
incendiaire *s.* 13
incendie *sm.* 12, 172, 309
incendie d'une ville 13
grand incendie 13
incendié *le s et adj.* 172

incendier *va.* 14, 14, 216
incertain *aine adj.* 292
incertitude *sf.* 70
incessamment *adv.* 323
incessible *adj.* 249
incident *sm.* 169
incidenter *va.* 25
incinération *sf.* 147
inciser *va.* 222
incitation *sf.* 80, 147
inciter *va.* 104
incivilité *sf.* 187
inclement *adj.* 242
inclinaison *sf.* 99, 306
inclination *sf.* 64, 64, 71
incliné *ice adj.* 277
incliner *va.* 182
incohérence *sf.* 237
incohérent *le adj.* 163, 278
incombustible *adj.* 311
incommensurabilité *sf.* 29
incommensurable *adj.* 285
incommode *adj.* 39
incommoder *va.* 45, 52, 280
incommodité *sf.* 100
incomparable *adj.* 327
incompatibilité *sf.* 95, 237
incomplet *ice adj.* 306
incomplexe *adj.* 207
incompréhensibilité *sf.* 237
inconnu *le adj.* 137, 278, 282
inconstant *le adj.* 305
inconstitutionnel *elle adj.* 296
inconvenant *le adj.* 307, 308
inconvenient *sm.* 289
incorporation *sf.* 11, 90

476

477

incorporel *elle adj.* 282
incorruption *sf.* 251
incrédulité *sf.* 264
inculpation *sf.* 69
inculpé *ice adj.* 16, 286
incurable *adj.* 240
incurie *sf.* 152, 290
incursion *sf.* 243
indéchiffrable *adj.* 174
indéclinable *adj.* 278
indéfectibilité *sf.* 206
indéfini *le adj.* 248
indélibéré *ice adj.* 316
indépendance *sf.* 45, 65
indépendant *le adj.* 290, 294
politique indépendante 66
indévol *ote adj et s.* 177
index *sm.* 209
indication *sf.* 27, 191
indice *sm.* 93, 256
indieble *adj.* 203
indiction *sf.* 190
indienne *sf.* 169
indifférence *sf.* 65
indigence *sf.* 25, 156, 247, 251
indigent *le adj et s.* 267, 283, 291, 291, 297
indigeste *adj.* 308
indignation *sf.* 103
indigno *adj.* 46, 307, 307
indigot *sm.* 316
indiqué 303
indiquer *va.* 311
indirectement *adv.* 51
indiscernable *adj.* 155
indiscrétion *sf.* 237

478

indispensable *adj.* 25, 86, 300, 308, 317
indisposé *ice adj.* 242, 296
indisposition *sf.* 51, 100
indisputable *adj.* 126
individu *sm.* 220, 263, 318, 327
indivis *ice adj.* 291
indocile *adj.* 212
indolence *sf.* 261, 310
indubitablement *adv.* 89
induction *sf.* 80
industrie *sf.* 60, 228
industriusement *adv.* 60
industrieux *euse adj.* 108
ineffable *adj.* 203
inégal *ale adj.* 308
inégalité *sf.* 28
inapte *adj.* 305
inerte *adj.* 44, 209
inertie *ice sf.* 33
inevitable *adj.* 308
inexact *le adj.* 307
inexpérimenté *adj.* 307
inexpugnable *adj.* 229
inextinguible *adj.* 177
inextricable *adj.* 264
infaillible *adj.* 298
infâme *adj.* 199, 224
infanticide *sm.* 233
infatuation *sf.* 191
infecter *va.* 240
inférieur *cure adj.* 67, 147
infernal *ale adj.* 166
infester *va.* 52, 243
infidèle *adj.* 261
infime *adj.* 315

inn

479

infini *le adj.* 86, 808
 à l'infini *adv.* 93
 infirme *adj.* 280, 806
 inflammable *adj.* 14
 inflammation *sf.* 90
 inflexion *sf.* 102
 information *sf.* 61, 65, 85, 75, 78, 140, 146, 153, 153
 informé *de adj.* 86, 290, 294
 être informé 75
 informer *va.* 75, 78, 88, 177, 294
 s'informer *vpr.* 88
 infortune *sf.* 84
 infortuné *de adj et s.* 135, 308
 infraction *sf.* 318
 infuser *va.* 67
 infusion *sf.* 67
 ingénieur *sm.* 805
 ingénieux *euse adj.* 285
 ingrat *ate adj.* 26, 807
 ingratitude *sf.* 264
 inguérissable *adj.* 240
 inhérence *sf.* 11
 inhiber *va.* 316
 inhumain *aine adj et s.* 136
 inhumation *sf.* 190
 inimitié *sf.* 237
 initiative (*sia-tiv*) *sf.* 61
 initié *de s.* 289
 initier *va.* 294
 injure *sf.* 45, 147, 189, 220, 806
 injurier *va.* 189
 injurieuses *adip.* 87
 injustice *sf.* 152, 152, 163, 806
 inné *de adj.* 251, 294,
 innocemment *adv.* 9

innocence *sf.* 289
 innocent *ente adj.* 126, 187, 295
 innocenter *va.* 17
 innombrable *adj.* 308
 innovation *sf.* 27, 121
 inover *va et vn.* 4, 28, 110
 inoccupé *de adj.* 104
 inoculation *sf.* 274
 inofficiosité *sf.* 808
 inondation *sf.* 218, 234
 inopinément *adv.* 122, 245, 808
 inouï *le adj.* 245
 inquiet *de adj.* 38
 inquiétant *le adj.* 39
 inquiétude *sf.* 71, 258
 inquisition *sf.* 284
 insalubre *adj.* 293
 insatiabilité *sf.* 57
 insatiable *adj.* 56, 70, 218
 inscrire *va.* 159, 801
 inscrutable *adj.* 35, 312
 insecte *sm.* 172
 insensé *de adj et s.* 214, 808
 insidieux *euse adj.* 175
 insigne *adj.* 808
 insister *vn.* 72, 73, 233
 insolence *sf.* 270
 insolite *adj.* 248
 insolvable *adj.* 158
 insomnie *sf.* 220
 insouciance *sf.* 108, 152
 inspecteur. *trice s.* 807
 inspiration *sf.* 92
 instabilité *sf.* 805
 instance *sf.* 6
 faire des instances 6, 91

481

à l'instant *adv.* 89
 instant *le adj.* 88, 98, 273
 à l'instar *prép.* 276
 instigateur *trice s.* 283
 instigation *sf.* 80, 147
 instiguer *va.* 147
 instiller *va.* 167
 instinct *sm.* 217
 institut *sm.* 112, 232, 254, 266
 instituteur *trice s.* 296
 institution *sf.* 18, 19, 65
 instruction *sf.* 149, 152, 189, 241
 instruire *va.* 88, 284, 325
 s'instruire *vpr.* 88
 instruit *le adj.* 88, 185, 252, 290, 294
 instrument *sm.* 89
 instruments *simpl.* 86
 insubordonné *de adj.* 307
 insuffisant *le adj.* 258
 insulaire *adj et s.* 162
 insulte *sf.* 45
 insulter *va.* 37, 51
 insurgés ou insurgens *simpl.* 107
 insurrection *sf.* 233
 intégrité *sf.* 236
 intellect *sm.* 259
 intelligence *sf.* 15, 35, 75, 128, 222, 240, 249, 250, 251, 252, 268, 325
 bonne intelligence 11
 intelligent *le adj.* 205, 236, 252, 260, 325
 intendant *sm.* 307
 intense *adj.* 88, 220
 intention *sf.* 37, 101, 109, 234, 238, 244, 257, 287, 298, 316

482

intercadent *le adj.* 309
 intercalaire *adj.* 262
 intercéder *vn.* 222
 intercepter *va.* 30, 269
 interception *sf.* 103
 intercesseur *sm.* 222
 intercession *sf.* 222, 319
 interdit *sm.* 278
 intérêt *sm.* 197, 216
 intérieur *eure adj.* 116, 165, 188, 280
 interjecter *vn.* 314
 interlocuteur *trice s.* 285
 intermédiaire *adj.* 275
 interne *adj.* 184
 interprète *sm.* 149, 279
 interrègne *sm.* 248
 interrogateur *trice s.* 209
 interrogatif *le adj.* 65
 interrogation dubitative 65
 interrogatoire *sm.* 66
 interroger *vn.* 62, 65
 interrompre *va.* 257
 interruption *sf.* 103, 257
 sans interruption 279
 interstice *sm.* 249
 intervalle *sm.* 19, 138, 290
 intervenir *va.* 102
 intestin *sm.* 96, 201
 intestin grêle 96
 intime *adj.* 116, 186
 intimement *adv.* 49, 88
 intimor *va.* 48
 intimidation *sf.* 148
 intimité *sf.* 39, 281, 303
 intimité particulière 180

intraduisible *adj.* 140
 intransitif *ive adj.* 271
 intrépide *adj.* 261
 intrépidité *sf.* 220
 intrigant *le adj et s.* 246
 intrigue *sf.* 226, 246
 intrigues *sfpl.* 63, 298
 introduire *va.* 105, 301
 intronisation *sf.* 313
 introuvable *adj.* 306, 309
 intus-susception *sf.* 2
 inutile *adj.* 237
 invalide *adj.* 295
 invariable *adj.* 153
 invasion *sf.* 67, 243
 invective *sf.* 189, 220
 inventaire *sm.* 190
 inventer *va.* 4, 23, 28, 110, 317
 invention *sf.* 27, 109, 110
 inventorier *va.* 187
 à l'inverse 125
 investigation *sf.* 141
 investissement *sm.* 283
 inviolable *adj.* 223
 invisible *adj.* 248, 306
 invitation *sf.* 190
 involution *sf.* 50
 invoquer *va.* 286
 invraisemblable *adj.* 248

iris *sm.* 231
 ironique *adj.* 322
 irradiation *sf.* 222
 irréfléchi *ie adj.* 316
 irrégularité *sf.* 29
 irrégulier *ère adj.* 309
 irrémédiable *adj.* 240
 irrémissible *adj.* 240
 irréparable *adj.* 152
 irréprochable *adj.* 53
 irrésolution *sf.* 149
 irrévocable *adj.* 311
 irritant *le adj.* 307
 irriter *va.* 120
 s'irriter *vpr.* 180
 irruption *sf.* 243
 ischion *sm.* 171
 ischurie *sf.* 67, 170
 isolé *ée adj.* 157, 250, 297
 isolement *sm.* 146
 isolément *adv.* 154
 s'isoler *vpr.* 278
 à l'issue *adv.* 186
 itérativement *adv.* 298
 itinéraire *sm.* 197
 ivoire *sm.* 235
 ivre *adj.* 211, 290, 291
 ivrogne *adj et s.* 178

J K

J abot *sm.* 170
 jachérer *va.* 226
 jacinthe *sf.* 215

jadis *adv.* 207
 jalousie *sf.* 172, 189, 248
 jamais *adv.* 4, 322

à jamais *adv.* 4, 4
 jambe *sf.* 209
 jambette *sf.* 166
 jardin *sm.* 116, 116, 126
 jardinier *ère s.* 116
 jarre *sf.* 266
 jarret *sm.* 208
 jasmin *sm.* 825
 jaspé *sm.* 326
 jaunâtre *adj.* 204
 jaune *adj.* 73, 204
 jectigation *sf.* 40
 jeter *va.* 85, 100, 105
 jeu *sm.* 115, 274
 jeune *adj.* 164
 jeune *sm.* 141, 202
 jeunesse *sf.* 75, 219
 joie *sf.* 102, 134, 191, 213, 217, 232, 249, 291, 311
 joindre *va.* 15, 20, 144, 167, 279
 joint *le s.* 256, 280, 303
 jointé *ée adj.* 60
 joints *smpl.* 280
 joli *ie adj.* 183, 191
 jonction *sf.* 19, 90, 110, 197, 319
 jongleur *sm.* 173
 jonquille *sf.* 311
 joue *sf.* 235
 jouer *vn.* 113, 115
 jouir *vn.* 173, 280
 jouissance *sf.* 155, 173, 196, 273
 joujou *sm.* 115, 274
 jour *sm.* 202, 315, 328
 ce jour 96
 jours *smpl.* 109
 journal *sm.* 202

journalier *ère adj.* 23, 289
 journée *sf.* 22, 328
 joyau *sm.* 207
 joyeux *euse adj.* 179, 183, 217, 224
 arbre de Judée 43,
 judicature *sf.* 174
 judiciaire *adj.* 184, 221
 judicieux *euse adj.* 236
 juge *sm.* 253
 traduire devant le juge 26
 jugement *sm.* 173, 186, 240
 jugements de Dieu 26
 juger *va.* 104
 jugulaire *adj.* 242
 jumeau *elle adj et s.* 157
 jument *sf.* 275
 jupe *sf.* 137
 jupiter *sm.* 292
 japon *sm.* 156
 jurer *va.* 217, 256
 juridiction *sf.* 284
 juridiquement *adv.* 221
 jurisconsulte *sm.* 107, 251
 juriste *sm.* 108
 jus *sm.* 11
 jus de citron 9
 jusqu'à 170
 jusqu'à ce que 170
 juste *adj.* 235, 301
 justes 5
 justesse *sf.* 227
 justice *sf.* 65, 102, 184, 237, 237
 citer en justice 26
 exercer la justice 21
 faire rébellion à justice 26
 poursuivre en justice 33

467

rendre la justice 21
administrer sous l'autorité de la
justice 33
justifiant *te* adj. 80
justificatif *ive* adj. 17,304

justifier *va.* 17,17,48
juteux *euse* adj. 4
kermès *sm.* 256
kyste *sm.* 268
kystiotomie *sf.* 242



à *adv.* 114
labial *ale* adj. 273
laborieux *euse* adj. 160,

209,261

labour *sm.* 225
labourer *va.* 318
laboureur *sm.* 87,124
lac *sm.* 188
lacet *sm.* 185,266
lâche adj. 266,308
lâché *te* adj. 290,294
lâcher *va.* 45
lâcheté *sf.* 161
lacrimal *ale* adj. 191
lactifère adj. 282
ladre *adi.* 6
laud *se* adj. 120,205
lainage *sm.* 87
laine *sf.* 142
laisser *va.* 268
lait *sm.* 226
lait aigre 276
laiteron (laitron ou laceron)
sm. 116
laïon *sm.* 125
laitue *sf.* 179,261




lamantin *sm.* 178
lamentation *sf.* 203,245,250,252
lamenter *va.* 308
lampo *sf.* 167
lance *sf.* 316
lancer *va.* 100
lancette *sf.* 312
langage *sm.* 154
langoureux *euse* adj. 188
langue *sf.* 203
languette *sf.* 203
languissant *te* adj. 247
lanterne *sf.* 247
lapidaire *sm.* 165
lapidé 197
se lapidifier *vpr.* 278
lapin *sm.* 179
lapis-lazuli *sm.* 271
laquelle 262
large adj. 143,238,248,250
largesse *sf.* 102
largeur *sf.* 148,238
larme *sf.* 191,212
larmes *sfpl.* 72
repandre des larmes 2
larmoyer *va.* 269

489

las *asse* adj. 199
lascif *ive* adj. 118,225
lasciveté *sf.* 118
lassitude *sf.* 263
latéral *ale* adj. 232
latitude *sf.* 235
latrines *sfpl.* 274
lave *sf.* 14
lavement *sm.* 189
laver *va.* 221
lécher *va.* 276
leçon *n.* 187
lecteur *trice* *s.* 182
légal *ale* adj. 292
légaliser *va.* 221
légation *sf.* 198,218
légende *sf.* 171
léger *ère* adj. 181,209
législateur *sm.* 112,216
légiste *sm.* 107
légitime adj. 160
legs (lè) *sm.* 321
légume *sm.* 209
lendemain *sm.* 141
lénitif *ive* adj. 300
lentement *adv.* 38,106
lenteur *sf.* 106,145
lentille *sf.* 237
léopard *sm.* 142
lèpre *sf.* 124
lépreux *aux* adj et *s.* 6
lequel 262
lésér *va.* 51,210,244
lessive *sf.* 3
léthargie *sf.* 288
lettre *sf.* 148,171,198,261,265,
287,298,308,318

lettre caractéristique 81
lettre de change 155
lettre de créance 77
lettré *te* adj. 88,185,247,
leucoma 314
leucophlegmatie *sf.* 68
leur 110
levain *sm.* 182
levant *sm.* 292
lovée *sf.* 99
lever *va.* 82,124
se lever *vpr.* 50,123,233
lèvre *sf.* 273
lézard *sm.* 216
liaison *sf.* 15,89, 90, 142, 195,
227,240
libelle *sm.* 321
libéral *ale* adj. 45
libéralité *sf.* 102,215,323
libérateur *trice* *s.* 306
liberté *sf.* 45,45,58,65
liberté de 19,87
libertés *sfpl.* 45
libertin *ine* adj et *s.* 247, 247
libertinage *sm.* 251
libidineux *euse* adj. 118
librairie *sf.* 262
libre adj. 30, 45, 45, 198, 278,
290,294
licence *sf.* 37
se licencier *vpr.* 49
licet *sm.* 87
licite adj. 277
licol ou licou *sm.* 84
licorne *sf.* 263
licou, licol *sm.* 8
lie *sf.* 187

- 491
lié de *adj.* 288
lion *sm.* 182, 144, 195, 197, 260
lier *va.* 127, 133, 144, 186
lieu *sm.* 42, 159, 176, 284, 298
au lieu de *prép.* 122
avoir lieu 317
de ce lieu-là 46
lieutenant *sm.* 160, 309
lièvre *sm.* 179
ligament *sm.* 197
ligature *sf.* 274
liège *sm.* 311
ligne *sf.* 160, 218
lignée *sf.* 311
ligne *sf.* 323
limace ou limaçon *sf et sm.* 174
limbe *sm.* 6
lime *sf.* 217
liner *va.* 207
limite *sf.* 171, 209, 211, 243
limité 288
limon *sm.* 270, 273, 276
limonade *sf.* 221
limpide *adj.* 226
lin *sm.* 262
linceul *sm.* 265
linéament *sm.* 274
linge *sm.* 138
lingual *ale adj.* 204
lion *sm.* 67, 226
lionne *sf.* 67
liquation *sf.* 64
liquéfier *va.* 268
liquide *adj.* 277
lire *va.* 182
lis (isse) *sm.* 217
lissé 298
liste *sf.* 190
lit *sm.* 117, 126
se lever du lit 47
lit de sangle 148
lithographie *sf.* 165
litigant *le adj.* 286
littéral *ale adj.* 147
littérature *sf.* 241
livide *adj.* 85
livraison *sf.* 150
livre *sm.* 262
livres *smpl.* 293
localité *sf.* 232
locataire *s.* 290
location *sf.* 19, 91
locomotion *sf.* 171
logement *sm.* 301
logicien *enne s.* 108
logique *sf.* 301
logis *sm.* 291, 301
loi *sf.* 95, 173, 198, 250, 254, 254
loin *adv.* 129, 193
lointaine *adj.* 129
lois *sfpl.* 26
loisir *sm.* 249
long *gue adj.* 129, 186
longévité *sf.* 94, 234
longitude *sf.* 234
longueur *sf.* 94, 234, 286, 290
longue-vue *sf.* 193
lopin *sm.* 274
loriot *sm.* 209
lorsque *conj.* 104, 168
lot (lô) *sm.* 172
louange *sf.* 157, 160, 210, 286

- 493
loucre 197
louer *va.* 19, 141, 210, 262
loup (lou) *sm.* 91, 269
lourd *de adj.* 160, 216, 268
louvoyer *vn.* 121
loyal *ale adj.* 254
loyer *sm.* 19, 22, 262
lueur *sf.* 222
lui 98, 104
luire *vn.* 145, 187
luisant *le adj.* 114
lumière *sf.* 140, 167, 222, 230
lumineux *euse adj.* 187, 315
lunaison *sf.* 286
lune *sf.* 258, 277
pleine lune 121
lunettes *sfpl.* 244
luni-solaire *adj.* 224
lustre *sm.* 10
lustrer *va.* 10
lustrino *sf.* 61
luth *sm.* 123
lutte *sf.* 238, 277
lutter *vn.* 264
luxation *sf.* 103
luxer *va.* 63
luxure *sf.* 118
lycée *sm.* 186
lyre *sf.* 91

 *acération* *sf.* 202
machine *sf.* 89, 167
mâchoire *sf.* 166, 251
madame *sf.* 177
mademoiselle *sf.* 177
magasin *sm.* 98, 171, 285
magasinier *sm.* 98
mage *sm.* 13, 282
magicien *enne s.* 84, 200, 207
magie *sf.* 210
magie blanche ou naturelle 218
paroles magiques 84
magistral *ale adj.* 98
magistrat *sm.* 253
magnanimité *sf.* 11, 242
magnats *smpl.* 71, 87
 *magnétique* *adj.* 298
magnificence *sf.* 24, 126
magnifique *adj.* 283
mahomet 284
mai *sm.* 109
maigre *adj.* 310
maigrir *vn.* 271
main *sf.* 189, 326
de longue main 55, 57
mettre la main (au travail à l'ouvrage) 3
maintenant *adv.* 88, 89, 91, 170
maintenir *va.* 139
maintenue *sf.* 66
maintien *sm.* 229
mais *conj.* 93, 322, 322

495

maïs *sm.* 195
 maison *sf.* 85, 135, 177, 185, 192, 211, 301
effet de la maison 16
 maître *sm.* 32, 60, 85, 177, 182, 197, 212, 225, 322
se rendre maître 30
 maîtresse *sf.* 225
 maîtrise *sf.* 60
 maîtriser *va.* 174
 maesté *sf.* 173
à maesté *sf.* 79
meur *sf.* 117
la meure *partie* 80
 maïs *sf.* 131
 maïs *sf.* 85, 120, 207, 216, 220, 221
maïs *sf.* 13
ce *sf.* 49
plus *sf.* 11
se *sf.* 11
 mala *sf.* 300
 malle *sf.* 242, 289
 malle *sf.* 307
 malle *sf.* 215, 288
 malle *sf.* 242
 malle *sf.* 60, 310
 malle *sf.* 274
 malle *sf.* 267
 malévole *adj.* 121
 malfaiteur *sm.* 221
 malle *sf.* 34, 70, 80, 121, 130, 172, 173, 227, 241, 284, 293, 304, 310
par bonheur *adj.* 55
 malheureusement *adv.* 121
 malheureux *cuse* *adj.* 121, 141,

223, 291, 306, 308
 malhonnête *adj.* 247, 308
 malicieux *cuse* *adj.* 220
 malignité *sf.* 177
 malle *sf.* 133
 malléable *adj.* 310
 malmener *va.* 52
 malpropre *adj.* 309
 malsain *cine* *adj.* 230, 293
 malséant *te* *adj.* 308
 malsonnante *adj.* 288
 maltraiter *va.* 52
 malveillant *te* *adj* *et* *v.* 121, 184
 mamelle *sf.* 141
 mamelon *sm.* 211
 mammaire *adj.* 200
 manche *sf.* 67, 254
 mandat *sm.* 321
 mandataire *v.* 321
 mandement *sm.* 96
 mander *va.* 144
 mander quelqu'un 26
 mariage *sm.* 59
 manes *sf.* 41, 201
 mangeant *te* *adj.* 88
 manger *va.* 156, 183, 232
 manaque *adj* *et* *v.* 194
 remonement *sm.* 32
 manier *va.* 33, 64, 274
 manière *sf.* 68, 111, 172, 209, 226, 229, 232, 232, 232, 234, 302, 310, 314, 318, 321
de manière *que* *csp.* 100
de telle manière 323
en cette manière 111
 manières *sfpl.* 32, 75

496

498

manifestation *sf.* 236
 manifeste *adj.* 72, 140, 247, 317
 manifesté 299
 manifester *va.* 5, 79, 234, 264, 317
se manifester *cpr.* 72
 manœuvre *sm.* 201, 228
 manœuvrer *va.* 21
 manoir *sm.* 85, 291
 manouvrier *ère* *v.* 21, 289
 manque *sm.* 237
 manteau *sm.* 161, 325
 manufacture *sf.* 259
 manuscrit *ite* *adj.* 189
 mappemonde *sf.* 263
 maquignon *sm.* 60
 maquignonage *sm.* 60
 marbre *sm.* 289
 marchand *de* *v.* 145, 216
 marchand de légumes et d'autres comestibles 130
 marchand d'indiennes 126
 marchandise *sf.* 278
 marchandise de contrebande 97
 marchandises *sfpl.* 95, 276
 marche *sf.* 139, 200, 218
 marche à pied 143
 marché *sm.* 115, 217, 305
à bon marché 41
de bon marché 41
 marcher *sm.* 200
 marge *sf.* 169
 marguerite *sf.* 270
 mari *sm.* 225
 mariage *sm.* 50, 314
 mariouse *sf.* 191
 marin *adj.* 299

marine *sf.* 97
 marital *ad* *adj.* 225
 marmite *sf.* 194
 marque *sf.* 18, 70, 93, 176, 232, 240, 311
 marqué *te* *adj.* 294
 marquer *va.* 18
 mars *sm.* 36, 124
 marteau *sm.* 167
 martingale *sf.* 152
 martyriser *va.* 37
 masculin *ine* *adj.* 287
 massacre *sm.* 264
 massacrer *va.* 255, 264
 masse *sf.* 157
 massue *sf.* 124, 269
 mastication *sf.* 293
 matelas *sm.* 193
 matelot *sm.* 299
 matérialité *sf.* 275
 maternel *elle* *adj.* 97, 275
 mathématique *sf.* 241
 matière *sf.* 275
 matin *sm.* 226, 226
grand matin 117
 matinée *f.* 226
 matineux *cuse* *adj.* 210
 matrice *sf.* 198
 matrimonial *ale* *adj.* 314
 maturatif *ive* *adj.* 192
 maturité *sf.* 312
 maudire *va.* 274
 maudit *te* *adj.* 300
 mausolée *sm.* 130
 mausolée d'un sauton 60
 mauvais aise *adj.* 120

409
 maxillaire *adj.* 251
 maxima *sf.* 254
 mazette *sf.* 59
 mécanicien *sm.* 108
 mécanique *sf.* 241
 mécène *sm.* 294
 méchanceté *sf.* 216, 220
 méchant *le adj.* 177, 221
 mécompte *sm.* 172
 méconnaissance *sf.* 194
 mécontent *le adj.* 307
 médecin *sm.* 174, 232
 médecin remboitant 223
 médecine *sf.* 231, 231
 médiateur *triv. sm.* 218, 317
 médiation *sf.* 145
 médicament *sm.* 188, 192
 médiocrement *adv.* 323
 médisance *sf.* 82, 247, 299
 médisant *le adj. et s.* 297
 méditation *sf.* 101, 145, 153, 157
 méditerrané *sf.* 118
 médullaire *adv.* 286
 méfiance *sf.* 216
 meilleur *care adj.* 26, 73, 78, 106
 mélancolie *sf.* 101, 276
 mélancolique *adj.* 172, 246
 mélange 285
 melasse *sf.* 226
 me à *le adj.* 285, 285
 méter *adv.* 97, 225
 mélodie *sf.* 275
 melon d'eau 178
 melongène *sf.* 114
 membrane *sf.* 245
 membre *sm.* 239

membres *simpl.* 22, 78
 le même 323
 de même *adv.* 110, 323, 323
 être à même de 108
 mémoire *sf.* 122, 169, 173, 325
 par mémoire *adv.* 50
 mémorandum *sm.* 148
 en venir aux menaces 79
 menacer *va.* 158
 ménage *sm.* 33, 97
 ménagement *sm.* 25
 ménager *va.* 33, 33, 64
 mendiant *le s.* 209, 267
 mendicité *sf.* 268
 mendier *va.* 188
 mener *va.* 33
 meneur *sm.* 44
 méninge *sf.* 245
 mensonge *sm.* 128, 188, 262
 menstrues *sfpl.* 176
 mesure *sf.* 9
 mentalement *adv.* 318
 menteur *euse adv.* 188, 259, 262
 menthe *sf.* 313
 mention *sf.* 196
 mentionné 287
 mentionner *va.* 196
 menton *sm.* 166, 206
 mentor *sm.* 274
 menu *uc adj.* 203
 menue *adj.* 200
 menuisier *sm.* 309
 néphitique *adj.* 318
 mépris *sm.* 106, 147, 310
 méprisable *adj.* 182, 196
 méprisé 173, 176, 384

501
 mépriser *va.* 106
 mer *sf.* 118, 188
 mer caspienne 118
 mer egée 118
 mer erytrée 118
 merci *sm.* 89
 la merci 94
 mercier *ère s.* 138
 mercure *sm.* 166, 218, 239
 merde *sm.* 272
 mère *sf.* 276
 faire la méridienne 167
 mérite *sm.* 61, 180, 324
 mériter *va.* 273
 merveille *sf.* 77, 237
 à merveille *adv.* 78
 merveilleux *euse adj.* 78
 se mésallier *pr.* 240
 mésaventure *sf.* 169
 mésestimer *va.* 90
 mesquinerie *sf.* 179
 messenger *ère s.* 144, 253
 mesure *sf.* 100, 148, 172, 255, 319
 à mesure que *conj.* 130
 demi-mesure 25
 outrepasser la mesure 82
 passer la mesure 50
 mesurer *va.* 101
 métal *sm.* 295
 métallurgie *sf.* 295
 métamorphose *sf.* 61
 métaphore *sf.* 64, 281
 métaphorique *adj.* 64
 métaphysicien *sm.* 108
 métaplasme *sm.* 147
 métempsycose *sf.* 156

météore *sm.* 240
 météores enflammés de la foudre
 et des éclairs 12
 méthode *sf.* 112
 métier *sm.* 144, 171, 228
 métonymie *sf.* 266
 mètre *sm.* 195
 méts *sm.* 232
 se mettre à . . . 79
 mettre sur 268
 meubles *adjpl.* 16, 16
 meule de moulin 213
 meunier *ère s.* 69
 meurtri 35
 mezzo-terminé *sm.* 171
 microcosme *sm.* 286
 microscope *sm.* 195
 midi *sm.* 236, 316
 miel *sm.* 225, 289
 miette *sf.* 208
 mieux *adv.* 26, 79, 78, 84
 de mieux en mieux 134
 il vaut mieux 106
 mignon *oune adj.* 235
 migration *sf.* 198
 mil *adj.* 41
 milieu *sm.* 19, 280, 289, 305, 310
 au milieu *adv.* 57, 135
 par le milieu 57
 mille *adj.* 91
 millénaire *adj.* 91
 millet *sm.* 41
 milliard *sm.* 91
 million *sm.* 91
 minauderie *sf.* 246
 mince *adj.* 200, 307, 310

567

munificence *sf.* 164
 munir *va.* 38
se munir vpr. 93
 munitions *sfpl.* 304
 mur *sm.* 194, 211
 muraille *sf.* 211
 mûrir *vn.* 199
 murmure *sm.* 7, 205
 muse *sm.* 109, 291
 musele *sm.* 239
 muse *sf.* 93

musée *sm.* 286
 musicien *enne s.* 294
 mutabilité *sf.* 103
 mutilation *sf.* 103
 mutiler *va.* 257
 mutinerie *sf.* 273
 myologie *sf.* 239
 myope *adj et s.* 311
 mystère *sm.* 67, 211, 247
 mythologie *sf.* 58

N

Nacre de perle 227
 nager *vn.* 224
 naïf *lre adj.* 8, 45
 nain *naine s.* 266
 naissance *sf.* 72, 73, 158, 322
 naître *vn.* 281
 naïveté *sf.* 208
 nantissement *sm.* 94
 narcisse *sm.* 310
 narcotique *adj.* 285
 narine *sf.* 216
 narines *sfpl.* 301
 narrateur *trice s.* 197, 307, 313
 narration *sf.* 314
 narrer *va.* 173
 nation *sf.* 181, 231, 259, 299
 natte *sf.* 126, 173
 natte de paille 133
 naturaliste *sm.* 232
 naturalité *sf.* 9

nature *sf.* 180, 195, 231, 232, 292
 dessiner d'après nature 52
 naturel *elle adj.* 45, 212, 232, 245, 292
 naufrage *sm.* 245
 naufragé *ée adj et s.* 245
 naulago ou naulis *sm.* 22
 navigateur *sm.* 299
 navire *sm.* 214
 no *adv.* 315
 né *ée adj.* 304
 néanmoins *adv.* 322
 néant *sm.* 237, 252, 316
 nébuleux *euse adj.* 6
 nécessaire *adj.* 229, 271, 317
 nécessairement *adv.* 89, 271
 nécessité *sf.* 25, 169, 229, 247
 de nécessité 89
 nécessiter *va.* 19
 nécrologo *sm.* 190

509

nécromancien *enne s.* 84, 207
 nécromant *sm.* 84
 nef *sf.* 201
 nefaste *adj.* 328
 nêfle *sf.* 56
 négatif *adj.* 307
 negation *sf.* 103
 négligemment *adv.* 243
 négligence *sf.* 118, 152, 152, 217, 217, 245, 290
 négligent *le s et adj.* 243
 négoco *sm.* 146
 négociant *sm.* 145
 négociateur *trice s.* 108
 nègre négresse *s.* 218
 neige *sf.* 125
 neiger *vimpers.* 125
 néographisme *sm.* 96
 néologie *sf.* 25, 109
 néologue *sm.* 65
 néoménie *sf.* 323
 néophyte *s.* 321
 ne que 89
 nerf *sm.* 239
 relaxation des nerfs 68
 nerfs rachidiens 78
 nervin *sm et adj.* 298
 net ette *adj.* 155
 nettoyé 312
 nettoyer *va.* 139, 167
 neuf *adj.* 315
 de neuf 53
 neutralement *adv.* 271
 neveu *sm.* 122, 324
 nos neveux *smpl.* 81
 nevritique *adj.* 192

névrologie *sf.* 239
 nez *sm.* 102, 103, 138, 191
 niais aise *adj et s.* 8, 27, 208
 niaisement *adv.* 9
 niaiserie *sf.* 322
 niche *sf.* 231
 nicher *vn.* 72
 nid (ni) *sm.* 72
 nièce *sf.* 122, 183
 nielle *sf.* 206
 nier *va.* 2, 103, 169,
 nigaud *de adj et s.* 8
 nitreux *euse adj.* 78
 nouveau *sm.* 232, 298
 noble *adj.* 40, 73, 263, 310, 317
 plus noble 87
 noblement *adv.* 40
 noblesse *sf.* 72
 faire preuve de noblesse 17
 nocé *sf.* 238
 noctambule *adj.* 219
 nocturne *adj.* 220
 nod *sm.* 132, 240, 269
 noir oire *adj.* 85, 36, 69, 218, 219
 noirâtre *adj.* 35, 69, 219
 noisette *sf.* 252
 noix *sf.* 269
 nom *sm.* 68, 303
 par le nom 46
 nom propre 68
 au nom de 48
 nombre *sm.* 237
 nombrer *va.* 26, 223,
 nombreux *euse adj.* 80, 99, 262, 270, 317
 nommé *de s.* 303

511

nommément *adv.* 46, 285
 non *adv.* 184, 315
 nonagénario *adj. et s.* 315
 nonchalance *sf.* 108, 162
 non-existence *sf.* 287
 nonobstant *prép.* 296
 nonpareille *sf.* 35
 nord *sm.* 223
 nota *sm.* 311
 notable *adj.* 176
 notamment — 46
 note *sf.* 70
 note officielle 221
 notification *sf.* 27
 not — 199
 notoire *a.* 72
 rendre notoire 6
 nourrice *sf.* 186
 nourrir *va.* 31, 141
 nourrisson *sm.* 226
 nourriture *sf.* 156, 183, 232, 244, 238
 nouveau *rel. adj.* 122, 145, 161, 315
 de nouveau *adv.* 63, 115, 261, 298, 323
 nouveauté *sf.* 145

nouvelle *sf.* 143, 171
 bonne nouvelle 315
 nouvelles *sfpl.* 27
 novembre *sm.* 37
 novice *s.* 277
 noyade *sf.* 245
 noyau *sm.* 296
 noyé *de adj. et s.* 245
 noyer *va.* 245
 nu *ne adj.* 125, 235
 nuage *sm.* 5, 218
 nuageux *cuse adj.* 6
 nuance *sf.* 29, 94
 nudité *sf.* 125
 nuire *vn.* 37, 181, 229
 nuit *sf.* 219
 cette nuit 96
 nul *nulle adj. et sm.* 328
 nullement *adv.* 73
 numéraire *adj.* 156
 nuncupatif *adj.* 320
 nuptial *ale adj.* 314
 nuque *sf.* 199, 257, 269
 nutritif *ive adj.* 296
 nyctalope *adj. et s.* 31, 202



(d) interj 109
 oasis *sf.* 317
 obédience *sf.* 37
 obéir *vn.* 74
 obéissance *sf.* 37, 74, 94, 103, 231, 234, 237, 255, 278

obéissant *le adj.* 196
 obéré 287
 obergino *sf.* 114
 objectif *ive adj.* 237
 objection *sf.* 77, 110, 119
 objet *sm.* 170, 225, 294

514

613

objurgation *sf.* 212
 oblation *sf.* 310
 obligation *sf.* 155, 196, 244, 817
 obligatoire *adj.* 300
 obligé *de adj. et s.* 292, 300
 obligeance *sf.* 288
 oblique *adj.* 290, 301
 oblong *que adj.* 290
 obole *sf.* 252
 obombrer *va.* 209
 obscène *adj.* 248
 obscur *ure adj.* 145, 158, 219
 obscurcissement *sm.* 70
 obscurité *sf.* 70
 obséder *va.* 37
 obsèques *sfpl.* 303
 observateur *trice s.* 196
 observation *sf.* 287, 292
 observatoire *sm.* 199
 observé 284, 288, 301
 observer *va.* 21, 33, 139, 199, 292, 312
 s'observer *vpr.* 24
 obsession *sf.* 67
 obstacle *sm.* 32, 77, 276, 289, 300
 obstination *sf.* 6
 s'obstiner *vpr.* 73
 obstruer *va.* 291
 obtempérer *vn.* 255
 obtenir *va.* 169
 obtus *use adj.* 302
 obvier *vn.* 24, 171
 occasion *sf.* 116, 250, 281
 occasionner *va.* 303
 occident *sm.* 113, 245, 296
 occipital *ale adj.* 258

occulte *adj.* 315
 occupation *sf.* 71, 85, 222, 259, 292
 occuper *va.* 279
 occurrence *sf.* 170
 occurrent *ente adj.* 15, 55
 océan *sm.* 87
 océan atlantique 119
 océan pacifique 119
 octaèdre *sm.* 323
 octangulaire *sm.* 281
 octobre *sm.* 2
 octogone *sm.* 281
 octroi *sm.* 197
 octroyer *va.* 25, 40
 oculiste *sm.* 262
 ode *sf.* 257
 odeur *sf.* 133, 133, 292
 odeurs *sfpl.* 74
 odieux *cuse adj.* 302
 odomètre *sm.* 89, 101
 odontalgie *sf.* 318
 odorat *sm.* 219
 œdème *sm.* 93
 œil *sm.* 128, 167
 œil-de-bœuf *sm.* 142
 œillet *sm.* 256
 œsophago *sm.* 289
 œuf *sm.* 148
 œuvre *sf.* 95, 251, 259
 mettre en œuvre 64
 offense *sf.* 45, 201
 offenser *va.* 45, 51, 51, 59
 s'offenser *vpr.* 51
 offenseur *sm.* 45
 offensif *ive adj.* 174
 office *sm.* 222

815

en titre d'office 72
officiel elle adj. 199
officiellement adv. 199
officier sm. 108
officieux euse adj. 248
offrande sf. 43
offrir va. 239
offusquer va. 142
ognon sm. 143
ondre v. 148
oraison sf. 234, 289
oiseleur m. 280
osil m. 104, 128, 236
ositive sf. 128, 137
osseux m. 194
otéu nom. 302
otoid m. 224
otidarche m. 174
olive f. 27
oliver sm. 207
otabile m. 307
otidical m. 307
ombrage m. 101
ombre f. 18, 29
ombrille f. 167
ombrel sm. 307
omelotte f. 316
omettre v. 150
omission sf. 217
omnipotence sf. 255
omniscience sf. 241
omoplate sf. 262
onagre sm. 271
oncle sm. 176, 242
onction sf. 202
onde sf. 303

ondoyer m. 303
ondulation sf. 40
onéreux euse adj. 268
ongle sm. 168, 306
onglée sf. 212
onguent sm. 194
onirocritie (si) sf. 152
onyx sm. 216
onze adj. 323
opaque adj. 262
opération sf. 242
opérer v. 242
ophtalmie sf. 187
opiner v. 197
opiniâtre adj. 184, 212
opiniâtrer vpr. 73
opiniâtreté f. 152, 212, 273
opinion sf. 197, 255, 236
opinion commune 77
opinions contraires 28
opium m. 85
opportun m. 300
opposé e adj. 122, 229, 280, 302, 324
s'opposer vpr. 297
opposition sf. 29, 77, 152, 181, 285
oppression sf. 83, 165, 210
opprimé v et adj. 294
opprimer v. 293
opprobre m. 199
opter m. 31
optimisme sm. 316
optique adj. 241
opulence sf. 320
opulent te adj. 157, 246
opuscule sm. 198
or sm. 204, 233

518

517

oracle sm. 92
orage sm. 234
oraison sf. 180
parties d'oraison 22
oral ale adj. 82
orange sf. 150, 207
orangeade sf. 221
orang-outang sm. 83
orateur m. 280
orbe m. 286
orbiculaire adj. 193
orbite f. 173, 286
orchestre sm. 326
ordinaire adj. 112, 295
ordinairement adv. 80, 87, 235
ordonnance f. 95, 250
ordonnancer v. 175
ordonner v. 96, 250, 250
ordre m. 95, 99, 149, 173, 225, 228, 228, 250, 255, 288, 311, 312, 312
exécuter d'ordre 96
manière de l'ordre 102
se soumettre aux ordres 76
ordure sf. 167, 309
oreillard de adj. 126
oreille f. 87, 271
prêter l'oreille 73
oreiller m. 116
orfèvre sm. 205
orfèvrerie sf. 205
orfraie sf. 62
organe sm. 89
l'organe de l'ouï 87
organe du goût 261
organes de sens 78
organes locomoteurs 78

organique adj. 93
organisation sf. 99, 228, 312
être organisé 99
organiser v. 289
orge sf. 164
orgue sm. 43
orgueil sm. 66, 154, 245, 261, 277, 310
orgueilleux euse adj. 280
orient m. 86, 113, 292
oriental m. 221
orientation f. 166
orienter v. 160
organ m. 106
organiser v. 57
originellement adv. 55
original m. 74
originalité f. 129
originement m. 137
origine f. 73, 277, 277, 278, 311, 311
l'origine 53
original m. 74
originellement adv. 53
orillard m. 59
orion 90
oripeau m. 313
orme m. 307
ornant 37
orné 36
ornement sm. 99, 174, 208, 208
orner v. 38, 143, 208
s'orner vpr. 88
ornithologie sf. 295
ornithomance ou ornithomancie sf. 48

- 519
 orphelin *inc adj et s.* 826
 orpiment *sm.* 205
 orteil *sm.* 11,221
 orthographe *sf.* 96
 ortie *sf.* 269
 ortolan *sm.* 327
 os *sm.* 62,289
 oscillation *sf.* 815
 oseille *sf.* 149
 oser *va.* 162
 ossements *simpl.* 68
 osseux *euse adj.* 62
 ossification *sf.* 61
 ossifrage 62
 ostensible *adj.* 233
~~revenir~~ ostensible 234
 ostentation *sf.* 157
 ostéologie *sf.* 239
 ostracé *de adj.* 227
 otage *sm.* 77
 ôter *va.* 48,57,99,124
 ou conj. 325
 où *adv.* 262
 d'où 49,55
 par où 49
 ouate *sf.* 142
 oublier *va.* 249
 oubliettes *simpl.* 218
 ouest *sm.* 244,296
 ouf *interj.* 106
 oui *adv.* 44,131
 ouï *sm.* 19
 ouïe *sf.* 259
 ouïr *va.* 19,224
 ouragan *sm.* 234
 ourse *sf.* 178
 ourson *sm.* 119
 outarde *sf.* 824
 outil *sm.* 7,89
 outils *simpl.* 36
 outrage *sm.* 147
 outrance *sf.* 80
 outre *prép.* 136,216,240
 passer outre 146
 en outre *adv.* 83,162
 ontré *de adj.* 297
 outrecoissance *sf.* 245
 outremier *sm.* 201
 outrepasser *va.* 50
 outrer *va.* 49,82,188
 ouvertement *adv.* 72
 ouverture *sf.* 65,79,247,248
 ouvrage *sm.* 62,222
 ouvrir *va.* 130
 ouvrier ière *sm.* 226,260,261
 ouvrir *va.* 115,225,248,317
 s'ouvrir *vpr.* 223
 ovaire *sm.* 278
 ovale *adj.* 113
 ovation *sf.* 150
 oxycrat *sm.* 9
 oxygène *sm.* 88
 oxymel *sm.* 2

P

- acage *sm.* 288
 pacificateur *trice s.* 39
 pacification *sf.* 76
 pacifier *va.* 69
 pacifique *adj.* 44,209,228
 pacte *sm.* 144,152,240,295,305
 pactiser *vn.* 244
 paganisme *sm.* 221
 page *sf.* 228
 page *sm.* 245
 pague *sm.* 274
 pagode *sf.* 118
 païen *enne adj.* 107,292
 paillard *de adj et s.* 225
 paillasse *sf.* 150
 paille *sf.* 261
 paiement *sm.* 32
 pain *sm.* 177,308
 pair *adj.* 95
 paire *sf.* 206
 paisible *adj.* 44
 paitre *va.* 167
 paix *sf.* 38,43,58,68,69,71,214,228,228,302
 palais *sm.* 114,211,238,242,257,261
 palatal *ale adj.* 174
 pâle *adj.* 73,204,204
 palefrenier *sm.* 304
 paléographie *sf.* 295
 paléontologie *sf.* 241
 palet *sm.* 158
 paletot *sm.* 139
 palette *sf.* 148
 pâleur *sf.* 201
 palugénès *e* 197
 palinodie *sf.* 314
 pâlir *vn.* 201
 palissade *sf.* 231
 palliatif *ice adj.* 185
 palmier *sm.* 187,310
 palpable *adj.* 274
 palper *va.* 274
 palpitation *sf.* 232
 palpiter *vn.* 232
 paludéen *enne adj.* 208
 palustre *adj.* 288
 pâmoison *sf.* 245
 pampre *sm.* 217
 pan *sm.* 185
 panacée *sf.* 315
 panache *sm.* 8
 se panader *vpr.* 178
 panard *adj.* 60
 panaris *sm.* 240
 pancarte *sf.* 78
 pancréas *sm.* 275
 panégyrique *sm.* 286
 panégyriste *sm.* 286
 paner *va.* 150
 panetière *sf.* 98
 panier *sm.* 205
 panique *adj.* 318
 panneau *sm.* 185
 panneauter *va.* 185

523

panorama *sm.* 193
 pansage *sm.* 158
 pansement *sm.* 127
 pansu *ue adj.* 223
 pantalon *sm.* 223
 panthéisme *sm.* 318
 panthère *sf.* 328
 pantère *sf.* 185
 pantographe *sm.* 141
 pantomime *sm.* 314
 pantoufle *sf.* 137, 264
 paon (*pan*) *sm.* 231
 papa *sm.* 112
 papéland *sm.* 112
 paperasse *sf.* 201
 papier *sm.* 261
 papille *sf.* 123
 papillon *sm.* 144
 papillonner *vn.* 51
 papillotage *sm.* 162
 papilloter *vn.* 162
 pique *sf.* 244
 paquet *sm.* 139
 développer un paquet 47
 petit paquet 133
 par *prép.* 44, 111, 132
 par ci 46, 111
 par là 46, 46, 111
 parabole *sf.* 150
 parachever *va.* 119
 paraelet *sm.* 201
 parade *sf.* 209
 paralogisme *sm.* 281
 paradis *sm.* 134, 164, 199
 paradoxe *sm.* 308
 parader *va.* 96

parage *sm.* 306
 paragraphe *sm.* 251
 paraguanto *sm.* 43
 paraître *vn.* 123, 140, 233, 234, 236, 315
 faire paraître 234
 paraître avec avantage 18
 parallèle *adj.* 302
 parallèles *adpl.* 280
 parallépipède *sm.* 280
 parallélogramme *sm.* 213
 paralysie *sf.* 85
 paralytique *adj et s.* 297
 paraphimosis *sm.* 99
 paraphrase *sf.* 153
 parapluie *sm.* 167
 parasélène *sf.* 321
 parasite *sm.* 233
 parasol *sm.* 167
 paratonnerre *sm.* 12;
 parc *sm.* 80
 parc (*k*) *sm.* 138
 parcelle *sf.* 161
 parceque *conj.* 46, 47, 134
 parce que *conj.* 46, 47, 47, 207
 parcimonie *sf.* 96
 parcourir *va.* 234
 parcours *sm.* 180
 pardessus *sm.* 138
 pardon *sm.* 120, 240
 pardonnable *adj.* 95
 pardonner *va.* 95, 120, 240, 268
 paré *te adj.* 38
 pareille *adj.* 279, 281, 290, 294, 313, 323
 à la pareille 100

525

pareillement *adv.* 100, 281, 324
 parement *sm.* 39
 parent *te s.* 184, 256
 parents *simpl.* 2, 259
 parenté *sf.* 240, 255
 parenthèse *sf.* 140
 par parenthèse 230
 parer *va.* 20, 38, 208
 paresse *sf.* 108, 128, 263
 paresseux *cuse adj.* 156, 261, 266
 parfaire *va.* 16
 parfait *aile adj.* 226, 227, 261
 parfaitement *adv.* 57
 parfler *va.* 310
 parfois *adv.* 267
 parfum *sm.* 133, 239
 parfumé 295
 pari *sm.* 310
 parier *va.* 310
 pariétal *aile adj.* 63, 163
 parité *sf.* 326
 parjure *s et adj.* 256
 se parjurer *vpr.* 217
 parlogie *sm.* 322
 parlant *te adj.* 317
 parler *vn.* 171, 270
 commencer à parler 79
 parloir *sm.* 75
 parini *prép.* 138, 252
 paroi *sf.* 161
 paroisse *sf.* 284
 paroissien *sm.* 108
 parole *sf.* 105, 210, 259, 265, 265, 274, 301
 paroles deshonnêtes 87
 prendre la parole 79

paronyme *sm.* 279
 paroxysme *sm.* 70
 parquet *sm.* 326
 parrain *sm.* 140
 parricide *s.* 140
 parsemer *va.* 84
 part *sf.* 71
 à part 125, 161
 de part 46
 autre part 118
 de part en part 48, 54
 de toutes parts 57
 faire part 88
 prendre pour avoir part 12
 partage *sm.* 86, 154, 256
 partagé 298, 302
 partant *adv.* 132
 partenaire *s.* 323
 parterre *sm.* 116
 parti *sm.* 217
 partialité *sf.* 232, 282
 participant *te adj.* 134
 participe passif 69
 particulariser *va.* 285
 particularité *sf.* 28
 particule *sf.* 195
 particulier *tre adj.* 285
 particulièrement *adv.* 46, 180
 partie *sf.* 129, 134, 162, 162, 164, 217, 232
 partiel *elle adj.* 182
 partir *va.* 200, 235
 partisan *sm.* 171
 partition *sf.* 232
 partout *aile.* 324
 parure *sf.* 39, 208

527

parvenir *va.* 54,199
 faire parvenir 8,198
 parvenir à ... 817
 qui parvient à ... 116
 pas *adv. et sm.* 60,255,261
 pas à pas *adv.* 255
 passable *adj.* 305
 passablement *adv.* 180
 passade *sf.* 295
 passage *sm.* 197, 281, 295, 300
 passager *ère adj.* 285,308
 passant *le adj.* 235
 passe *sf.* 295
 passe-droit *sm.* 290
 passement *sm.* 270
 passementier *ère s.* 240
 passe-partout *sm.* 265
 passeport *sm.* 148
 passer *vn.* 15,237,268
 passe-temps *sm.* 292
 passible *a.* 200
 passif *ive adj.* 282
 passion *sf.* 29,37,251,324
 passion de l'amour 14
 passion sensuelle 225
 passionner *va.* 292
 passoire *sf.* 8
 pastel *sm.* 316
 pastèque *sf.* 324
 pasteur *sm.* 219
 pat *sm.* 271
 patate *sf.* 218
 pâte *sf.* 182
 patelin *adj.* 285
 patent *le adj.* 317
 patente *sf.* 301,308

patère *sf.* 270
 paternel *elle adj.* 140
 pâteux *euse adj.* 114
 pathétique *adj.* 200
 patience *sf.* 144,223
 patience ou parelle *sf.* 202
 avoir patience 227
 patient *le adj.* 227
 patiner *vn.* 326
 pâtir *vn.* 45
 pâtes *sm.* 288
 pâtisser *vn.* 71
 pâtisserie *sf.* 71
 patois *sm.* 276
 pâtre *sm.* 168
 patrie *sf.* 320
 patrimoine *sm.* 40,276
 patroite *adj et s.* 283
 patriotisme *sm.* 320
 patron *sm.* 315
 patronage *sm.* 202
 patronner *va.* 174
 patrouille *sf.* 269
 patroniller *vn.* 139
 patte *sf.* 137
 pâturage *sm.* 288
 pâture *sf.* 288
 pâturer *vn.* 167
 paume de la main 211,264
 paupière *sf.* 163
 pause *sf.* 321
 pauvre *adj.* 135,188,267,283,291,
 291,297
 pauvreté *sf.* 85,247,251
 grand pauvreté 25
 se pavaner *vpr.* 178

529

pavillon *sm.* 136,267
 amener le pavillon 136
 hisser le pavillon 136
 pavois *sm.* 39
 pavot *sm.* 179
 payement *sm.* 32
 payer *va.* 33
 pays *sm.* 42,87,194,205,322
 paysage *sm.* 193
 paysan *anne s.* 194
 pays natal 203
 péager *ère s.* 173
 peau *sf.* 142,163
 peausserie *sf.* 146
 peccadillo *sf.* 270
 pêche *sf.* 222,323
 pêché *sm.* 18,126,164
 pêcher *vn.* 50
 pêcheur *cresse* 19,270
 pêcheur *euse s.* 246
 pécore *sf.* 8
 pectoral *ale adj.* 227
 pécunat *sm.* 212
 pécule *sm.* 141
 pédagogie *sf.* 149
 pédant *le s.* 236
 pédanterie *sf.* 185
 pédestre *adj.* 143
 peigne *sm.* 219
 peigner *va.* 219
 peindre *va.* 201
 peine *sf.* 101,130,151,166, 204,
 237,240,292,323
 à peine *adv.* 89
 causer de la peine 52
 en peine 37

peiné *le adj.* 191
 se peiner *vpr.* 278
 peint 302
 peintre *sm.* 293,313
 peinture *sf.* 281,313
 pelade *sf.* 183
 pêle-mêle *adv.* 322
 peler *va.* 142
 pèlerin *ine s.* 203
 pèlerinage *sm.* 207
 pèlerine *sf.* 224
 pélican *sm.* 289
 pelisse *sf.* 142,263
 pelle *sf.* 137,176
 peloterie *sf.* 23
 pelletier *ère s.* 142
 pellicule *sf.* 163
 pelote *sf.* 270
 se pelotonner *vpr.* 183
 pelouse *sf.* 168
 pelu *ue adj.* 142
 pelure *sf.* 142
 pénal *ale adj.* 162
 pénalité *sf.* 162
 penaud *de adj.* 302
 penché *de adj.* 277
 pencher *va.* 182
 pendant *sm.* 313
 pendant que 104,321
 pendeloque *sf.* 106
 pendre *va.* 106,124
 pendu *ue s.* 293
 pendule *sm.* 208
 pène *sm.* 204
 pénétrable *adj.* 253
 pénétrer *va.* 313

se pénétrer *vpr.* 285
 pénible *adj.* 228
 péninsule *sf.* 220
 pénitence *sf.* 156
 pennage *sm.* 158
 penne *sf.* 219
 pensant *le adj.* 196
 pensée *sf.* 101, 145, 176, 251, 294
 penser *vn.* 251, 270
 penseur *sm.* 196
 pensif *adj.* 280, 314
 pension *sf.* 22, 290, 320
 pensionnaire *s.* 320
 pensum *sm.* 298
 pe *avone adj.* 286
 pente *sf.* 312
 pénultième *adj.* 276
 penurie *sf.* 305
 pépin *sm.* 183
 percale *sf.* 255
 percepteur *sm.* 147
 perceptible *adj.* 284
 percer *va.* 216
 percevoir *va.* 110, 147
 perche *sf.* 158
 perclus *usc adj.* 85
 perçu 275
 percussion *sf.* 293
 perdition *sf.* 323
 perdre *va.* 113, 229
 perdreau *sm.* 256
 perdrix *sf.* 262
 père *sm.* 1, 140
 de père en fils 2
 nos pères 2
 pérégrination *sf.* 217

péremptoire *adj.* 254
 perfection *sf.* 265
 perfectionnement *sm.* 88, 154
 perfide *s et adj.* 244, 261
 perfidie *sf.* 244
 perforer *va.* 216
 péricarde *sm.* 171
 périlcliter *vn.* 156
 périgée *sm.* 173
 périhélie *sm.* 215
 péril *sm.* 180, 285, 304
 périlleux *cuse adj.* 181, 184, 304
 périmètre *sm.* 193
 période *sf.* 192, 193
 périodique *adj.* 280
 périoste *sm.* 245
 périphérie *sf.* 192
 périphrase *sf.* 64
 périphraser *va et vn.* 80
 périr *vn.* 155, 252, 323
 périssable *adj.* 247
 péritoine *sm.* 228
 perle *sf.* 289
 permanence *sf.* 66, 129
 permanent *le adj.* 186
 perméable *adj.* 253
 permettre *va.* 19
 permis *isc adj.* 160, 277
 permission *sf.* 19, 37, 147, 198, 199
 permutation *sf.* 146
 permuer *vn.* 277
 pernicious *cuse adj.* 304
 per obitum 48
 péroné *sm.* 62
 péroration *sf.* 309, 309
 pérorer *vn.* 296

perpendiculaire *adj.* 242
 perpétré 807
 perpétuel *elle adj.* 5, 286
 perpétuer *va.* 8
 perpétuité *sf.* 4, 286
 À perpétuité *adv.* 4
 perquisition *sf.* 65, 153, 246
 perroquet *sm.* 284
 perruche *sf.* 234
 perruque *sf.* 304
 persan *anc s et adj.* 110, 138
 perse ou iran 110
 persécuter *va.* 187
 persécution *sf.* 235
 persée 91
 persévérance *sf.* 72, 159
 persilier *va.* 189
 persil *sm.* 162
 persistance *sf.* 72
 persister *vn.* 72
 personnaliser *va.* 220
 personnalité *sf.* 220
 personne *sf.* 220, 326
 personnes *sfpl.* 71
 personnel *sm.* 33
 personifier *va.* 282
 perspective *sf.* 301
 perspicace *adj.* 116, 205
 perspicacité *sf.* 128, 268
 persuader *va.* 294
 persuasible *adj.* 17
 persuasion *sf.* 77
 perte *sf.* 15, 74, 155, 179, 223, 314
 pertinent *le adj.* 272
 pertuis *sm.* 216
 perturbation *sf.* 29

pervers *se adj.* 221
 perversion *sf.* 177
 pervertir *va.* 247
 pesant *le adj.* 160
 pèse-liqueur *sm.* 306
 peser *va.* 215
 peson *sm.* 255
 pessimisme *sm.* 121
 peste *sf.* 231
 pester *vn.* 105
 pestilence *sf.* 289
 pestilent *le adj.* 818
 pétale *sm.* 125
 pétéchie *sfpl.* 172
 pétillant *le adj.* 187
 petit *le adj.* 101, 183, 266
 petit-fils *sm.* 399
 petit d'un animal 119
 pétition *sf.* 238
 pétitionnaire *s.* 185
 pétrification *sf.* 147
 pétrifier *va.* 281, 283
 le pétrifier *sf.* 278
 pétrin *sm.* 272
 pétrir *va.* 80
 pétrole *sm.* 304
 pétulance *sf.* 226
 pétulant *le adj.* 13
 pétunia *sm.* 270
 peu *sm.* 101, 162, 170, 258, 265
 peu à peu *adv.* 101
 peu ou prou 101
 peu s'en est fallu 191
 peuplade *sf.* 231, 259
 peuple *sm.* 94, 106, 107, 181, 236
 le bas peuple 33, 88

535

la lie de peuple 88
 le petit peuple 88
 menue peuple 33
 peuplé 1,2,296
 peupler *va.* 1
 peur *sf.* 116,137,149,285,318,326
 avoir pour 149
 de peur *conj.* 47
 de peur de ou que 47
 peureux *cuse adj et s.* 149,293
 peut-être *adv.* 131,219
 phacéole *sf.* 116
 phagédénique *adj.* 87
 phalange *sf.* 132
 phare *sm.* 247
 pharmacie *sf.* 192
 pharmacien *sm.* 192
 pharmacopée *sf.* 241
 pharynx *sm.* 174
 phase *sf.* 229
 phénix *sm.* 257
 phénomène *sm.* 77,240
 philanthropie *sf.* 101
 philologie *sf.* 293
 philosophe *sm.* 174,254
 philosopher *vn.* 54
 philosophie *sf.* 173
 phlébotomiser *va.* 251
 phlegmatique *adj.* 131
 photographe *sm.* 240
 phrase *sf.* 164
 phtisie *sf.* 298
 physicien *sm.* 232
 physionomie *sf.* 241
 physiologie *sf.* 218,249,260
 pie 293

pièce *sf.* 90,138,138,193,257
 pied *sm.* 18,137,139,253
 pied-d'alouette *sm.* 270
 piédestal *sm.* 139
 piège *sm.* 155
 pio-mère *sf.* 94
 pierro *sf.* 171,215,227
 l'eau des pierres précieuses 4
 pierre à fusil 14
 pierre dure 175
 pierre philosophale 88
 pierre-ponce 215
 pierre précieuse 272
 pierreries *sfpl.* 25
 piété *sf.* 154,194
 piétiner *vn.* 274
 piéton *sm.* 253
 piètre *adj.* 142
 pieu *sm.* 305
 pieux *cuse adj.* 226,278,279,319
 pigeon *sm.* 262
 pigeonneau *sm.* 119
 pigment *sm.* 275
 piler *va.* 168,267
 pilier *sm.* 210
 pillage *sm.* 145,243,315,326
 pillard *de adj.* 243
 piller *va.* 145,243
 pilon *sm.* 189
 pilori *sm.* 253
 pilote *sm.* 7,306
 piloter *va.* 321
 pilule *sf.* 170
 pinbêche *adj et s.* 206
 piment *sm.* 252
 pin *sm.* 229

537

pince *sf.* 272
 pincé *de adj.* 113
 pinceau *sm.* 258
 pincer *va.* 30
 pincette *sf.* 98
 pinçon *sm.* 10
 pinson *sm.* 322
 pioche *sf.* 265
 pipe *sf.* 166
 pique *sf.* 316
 piquer *va.* 269
 se piquer *vpr.* 35,51
 piquet *sm.* 305
 pirate *sm.* 188
 pire *adj.* 71,85
 pirrhonien ou pyrrhonien *adj.* 108
 pis *adv.* 69
 de pis en pis 49
 pisser *va.* 218
 pissoir *sm.* 218
 pistache *sf.* 141
 piste *sf.* 18,198
 pistolet *sm.* 232
 piston *sm.* 166
 pitance *sf.* 277
 piteusement *adv.* 128
 piteux *cuse adj.* 246
 pitié *sf.* 149,198,198,222
 pitoyable *adj.* 200
 pittoresque *adj.* 237
 pituite *sf.* 181
 pivot *sm.* 284
 placard *sm.* 78
 place *sf.* 160,284,298,301
 placer *va.* 268
 placet *sm.* 238

plafond *sm.* 117
 plago *sf.* 207
 plagiaire *adj.* 188
 plagiat *sm.* 18
 plaissant *de adj.* 286
 plaider un fait un moyen 12,24
 plaidoirie *sf.* 287
 plaidoyer *sm.* 154
 plaie *sf.* 256
 plain *ne adj.* 324
 plaindre *va.* 191
 se plaindre *vpr.* 223,279
 plaine *sf.* 207,227,321
 plainte *sf.* 250
 plaire *vn.* 141
 plaisamment *adv.* 128
 plaisance *sf.* 153
 en plaisantant *adv.* 224
 plaisanterie *sf.* 67,122,322
 plaisir *sm.* 37,173,273,291
 plaisirs *smpl.* 239
 plan *sm.* 213
 planche *sf.* 148,275
 plancher *sm.* 148
 plane *sf.* 44
 planer *va.* 23,46
 planète *sf.* 217
 planisphère *sm.* 193
 plant *sm.* 315
 plantage *sm.* 244
 plantain *sm.* 114
 plantation *sf.* 244
 plante *sf.* 309
 planter *va.* 261,312
 plastique *adj.* 239
 plat *de adj.* 226

839
plat *sm.* 127
platane *sm.* 167
plateau *sm.* 265
plate-bande *sf.* 263
plate-forme *sf.* 214
platine *sm.* 233
platitude *sf.* 138
plâtre *sm.* 267
plâtrière *sf.* 266
plausible *adj.* 295
pléiades *sfpl.* 160
plein *ne adj.* 140
plénitude *sf.* 233
pleonasme *sm.* 154
pleur *sm.* 269
pleurésie *sf.* 195
pleurnicher *vn.* 72
pleurs *smpl.* 72
pleuvoir *vn.* 111
plexus *sm.* 22
pli *sm.* 223
plier *va.* 143
se plier *vpr.* 182
plisser *va.* 170
plombier *sm.* 273
plongé 245
plonger *vn.* 247
plongeur *euse s.* 246
ployer *va.* 182
pluie *sf.* 114
plumage *sm.* 141
plume *sf.* 258
plumeau *sm.* 168
plumet *sm.* 140
plumeux *euse adj.* 140
plupart *sf.* 80

la plupart 87
pluralité *sf.* 87
pluriel *elle adj.* 163
plus *adv et sm.* 58, 83, 110, 127
136, 168, 250
de plus 83
pas plus 323
plusieurs *adip.* 127, 168, 168
plus que de 106
plutôt *adv.* 206
pneumatique *adj.* 177
pneumatoxe *sf.* 93
pneumonie *sf.* 195
poche *sf.* 166
pocher *va.* 229
podomètre *sm.* 101, 255
poêle (po-à-le) *sm.* 120
poème *sm.* 222
poésie *sf.* 222, 312
poète *adj et sm.* 218
poésie *sf.* 250
poids *sm.* 319
poignard *sm.* 182, 258
poignée *sf.* 254
poignet *sm.* 211, 282
poil *sm.* 142
poinçon *sm.* 258
point *sm.* 73, 98, 314
point d'exclamation ! 70
point du tout 73
point interrogant ? 70
de tout point 57
pointe *sf.* 315
pointer *va.* 255
pointiller *va.* 314

pointu *ue adj.* 315
poire *sf.* 270
poireau *sm.* 150
pois *sm.* 310
poison *sm.* 206, 215
poisser *va.* 273
poisson *sm.* 277
poitrine *sf.* 122, 218
poivre *sm.* 252
pôle *sm.* 257
élévation du pôle 40
pôle antarctique 257
pôle arctique 257
polémique *adj.* 277
poli *ie adj.* 10, 168, 183, 293
police *sf.* 812
poliment *sm.* 10
polir *va.* 10, 148, 163, 207
polisseur *euse s.* 230
polisson *onne s.* 221
politesse *sf.* 84, 226
politique *adj.* 74, 217
polluer *va.* 72
poltron *onne adj. et s.* 149
polygamie *sf.* 152
polygone *sm.* 218
polynôme *sm.* 262
polytechnique *adj.* 185
polythéisme *sm.* 221
polythéiste *s.* 292
pommade *sf.* 194
pomme *sf.* 218
pomme de terre 218
se pommeler *vpr.* 7
pommette *sf.* 239
pompe *sf.* 24, 146, 172, 233

puiser avec une pompe 8
pomper *va.* 8
pompeux *euse adj.* 118
pompiér *sm.* 242
pompon *sm.* 207
ponction *sf.* 306
ponctuation *sf.* 314
ponctuel *elle adj.* 197
pondérable *adj.* 284
pondération *sf.* 77
pondre *va.* 148
pont *sm.* 142
pont-euxin 118
pontife *sm.* 197
ponton *sm.* 162
pontonnage *sm.* 197
populace *sf.* 243
populaire *adj.* 297
populariser *va.* 243
popularité *sf.* 243
population *sf.* 2
populeux *euse adj.* 2
pore *sm.* 184
porcelaine *sf.* 170
pore-épic *sm.* 163
porche *sm.* 219
porcher *ère s.* 184
pore *sm.* 184
poreux *euse adj.* 67
portail *sm.* 186
bien portant 156, 209, 227
port de mer 132
porte *sf.* 111, 136, 188
porte-choux *sm.* 69
porte-cochère 188
porte-drapeau *sm.* 241

pot

543
portée *sf.* 64, 284
porte-enseigne *sm.* 241
porte-épée *sm.* 224
porte-faix *sm.* 174
portefeuille *sm.* 162
porte-manteau *sm.* 160
porte-monnaie *sm.* 268
porte-plume *sm.* 189
porter *va.* 66, 105, 124
porteur *euse s.* 170
portier *ère s.* 169, 186
portion *sf.* 184, 162, 172, 217
portique *sm.* 201
portrait *sm.* 151, 229
pose *sf.* 826
posé *de adj.* 44
poser *va.* 66, 268, 312
positif *ive adj.* 281
position *sf.* 170
positivement *adv.* 284
possédé *de s.* 282
posséder *va.* 185
possesseur *sm.* 225, 276
possession *sf.* 300
possibilité *sf.* 24, 64, 96, 281
possible *adj.* 300
postérieur *eure adj.* 181, 271, 277
postérité *sf.* 811
postiche *adj.* 293
post-scriptum *sm.* 169
postulant *le s.* 233
postuler *va.* 233
posture *sf.* 826
pot *sm.* 116, 266
potage *sm.* 70
potager *ère adj.* 126

pot au lait *sm.* 226
pot de chambre *sm.* 218
potence *sf.* 100
potentat *sm.* 214
potentiel *elle adj.* 188
poterne *sf.* 189
potier *sm.* 267
potion *sf.* 192
potiron *sm.* 262
pou *sm.* 220
pouce *sm.* 10, 221, 318
poudrier *sm.* 204
pouffer *vn.* 260
poulain *sm.* 60
poulain de cheval 263
poule *sf.* 276, 289
poulet *sm.* 165
pouliche *sf.* 263
poulpe *sm.* 226
pouls (*pou*) *sm.* 309
poumon *sm.* 221
poupée *sf.* 238
poupon *onne s.* 266
pour *prép* 46, 47, 123, 134, 252
pourboire *sm.* 120
purchasser *va.* 151
pourfendre *va.* 54
pourparler *sm.* 283
pourpre *sf.* 43
pourquoi *conj* 47, 123, 167
c'est pourquoi 110
pouirir *vn.* 142, 247, 271
pourriture *sf.* 240
poursuite *sf.* 35
poursuivre *va.* 151
pourtant *adv.* 296

546
pourtour *sm.* 175
pouvoir *sm.* 197
pouvoir *vn.* 38, 148
se pouvoir *vpr.* 190
pouvoyeur *euse s.* 178
pourvu que *conj* 89
pousse *sf.* 165
pousser *va.* 154
poussière *sf.* 176, 244
poussif *ive adj.* 278
poutre *sf.* 158
pouvoir *vn et sm.* 19, 87, 64, 76, 95, 144, 156, 174, 202, 214, 217, 231, 255, 265, 258
faire apparaître de son pouvoir 6
avoir du pouvoir 150
le pouvoir 86
prairie *sf.* 168, 289
praline *sf.* 314
praticien *sm.* 279
pratique *sf.* 56, 112, 235, 292
mettre en pratique 21, 33
pratiques *sfpl.* 294
pratiquer *va.* 21, 98, 181
pré *sm.* 289
préalable *adj.* 86
preamble *sm.* 297
précaire *adj.* 248
précaution *sf.* 24, 25, 171
par précaution 25
se précautionner *vpr.* 24
précédemment *adv.* 207, 254
précédent *le adj.* 207
précéder *va.* 209
précepte *sm.* 250
précepteur *sm.* 60, 296

préceptoral *ale adj.* 60
préceptorat *sm.* 60
prêcher *va.* 820
précieux *adj.* 238, 247, 318
précieuse *adj.* 184
préclique *sm.* 319
précipitation *sf.* 64
précipiter *va.* 46
précis *ise adj.* 257
précisément *adv.* 257
préciser *va.* 151
précision *sf.* 190
précité *de adj.* 287
précoce *adj.* 144
précompter *va.* 50
préconiser *va.* 155
précurseur *sm.* 144
prédécesseur *sm.* 214
prédécesseurs *smpl.* 20, 68
prédestination *sf.* 153, 312
prédestiné *de adj et s.* 297
prédétermination *sf.* 92
prédicateur *sm.* 317
prédire *va.* 62
prédominer *vn.* 246
prééminence *sf.* 153
prééminent *le adj.* 76, 84, 86
préexistence *sf.* 175
présace *sf.* 194, 298
préfecture *sf.* 109
préférable *adj.* 106
préférence *sf.* 16, 94, 106, 149
préférer *va.* 270
préfixe *sm.* 297
préfixion *sf.* 152
préjudice *sm.* 70, 179, 207

pre

- 647
 préjugé *sm.* 98
 préjuger *va.* 270
 se prélasser *vpr.* 76
 prélat *sm.* 66
 prélever *va.* 55
 préliminaire *adj.* 297
 prélude *sm.* 79
 préluder *vn.* 21
 préluder à . . . 79
 prématurité *sf.* 144
 préméditer *va.* 144
 premiers *spl.* 815
 premier ière *adj.* 78, 79, 105
 premier 94, 310
 au premier lieu 105
 premièrement *adv.* 8, 105, 105
 promotion 92
 prémunir *va.* 59
 prendre *va.* 30, 254, 269
 prendre à . . . 78
 prénotation *sf.* 241
 préoccuper *va.* 292
 préparatif *sm.* 156
 préparation *sf.* 127
 sans préparation 122, 129
 préparé 93, 305
 se préparer *vpr.* 93
 prépondérance *sf.* 246
 préposer *va.* 312
 préposition *sf.* 171
 prérogative *sf.* 96
 près *adv.* 811
 plus-près 86
 présage *sm.* 247
 presbyte *adj.* 193
 prescience *sf.* 241
 prescription *sf.* 61
 prescrire *va.* 96
 prescrit 288
 préséance *sf.* 153, 227
 présence *sf.* 178, 225
 en présence *adv.* 186
 présent ente *adj et sm.* 48, 102, 111, 120, 147, 169, 170, 239
 à présent *adv.* 88, 191
 faire présent 120
 le temps présent 111
 pour le présent 88
 présentation *sf.* 238
 présentement *adv.* 68, 170
 présenter *va.* 288
 préservé 298
 préserver *va.* 283
 se préserver *vpr.* 24
 président *sm.* 203
 présomption *sf.* 236, 822
 presque *adv.* 154
 presque ille *sf.* 220
 pressant le *adj.* 252
 presse *sf.* 302
 pressentiment *sm.* 225
 pressentir *va.* 224
 presser *va.* 84
 se presser *vpr.* 152
 pression *sf.* 251
 pressis *sm.* 6
 pressoir *sm.* 302
 prestance *sf.* 321
 prestation *sf.* 34
 preste *adj.* 167
 prestidigitateur *sm.* 178

pri

pro

- 549
 prestige *sm.* 167
 présumé *adj.* 304
 présure *sf.* 277
 prêt *sm.* 93, 169, 235, 290
 prêt éte *adj.* 305
 prétendre *va.* 35
 prétendu ue *adj.* 188
 prétention *sf.* 35, 190
 prêter *va.* 256, 256, 317
 prêtéril *sm.* 251, 268
 prétexte *sm.* 134, 240
 prêtre *sm.* 264
 preuve *sf.* 17, 17, 125, 191
 prévaloir *vn.* 246
 prévarication *sf.* 184
 prévenance *sf.* 169
 prévenir *va.* 75, 88, 177
 prévention *sf.* 151
 prévenu ue *adj.* 286
 prévoir *va.* 144
 préyôt *sm.* 262
 prévoyant le *adj.* 107
 priapisme *sm.* 241
 prié 299
 prier *va.* 90, 155, 158, 189
 prière *sf.* 63, 90, 155, 197, 216
 primaire *adj.* 106
 primauté *sf.* 153
 primeur *sf.* 315
 primitif ive *adj.* 74
 primitivement *adv.* 55
 primo *adv.* 105
 primogéniture *sf.* 42
 primordial ale *adj.* 74
 primordialement *adv.* 55
 prince *sm.* 98, 178, 214, 219
 princesse *sf.* 98, 118
 principal ale *adj.* 78, 86
 principalement *adv.* 46, 105
 principauté *sf.* 93
 principe *sm.* 21, 73
 d'une autre principe 49
 pétition de principe 24
 principes *simpl.* 74
 printanier ere *adj.* 197
 printemps *sm.* 134, 197
 priorité *sf.* 153, 207
 pris ise *pp.* 204
 prise *sf.* 30
 prison 15
 prises 74
 prismatique *adj.* 31
 prison *sf.* 170, 206, 283
 prisonnier 272
 prisonnier de guerre 70
 privé ee *adj.* 101, 108, 196
 priver *va.* 235, 284
 privilège *sm.* 93, 101
 privilège *sf.* 223
 prix *sm.* 41, 76, 133
 probabilisme *sm.* 20
 probabilité *sf.* 24
 probable *adj.* 24
 probablement *adv.* 219
 probation *sf.* 94
 probe *adj.* 183, 226
 probité *sf.* 94
 problème *sm.* 290
 procédé *sm.* 225, 324
 procéder à . . . 277
 procédure extraordinaire 37
 procès *sm.* 190

351

procession *sf.* 303
 prochains *adjpl.* 10
 proche *adj.* 184, 256, 311
 très-proche 86
 proclamer *va.* 241
 procréation *sf.* 311
 procuration *sf.* 321
 procurer *va.* 105
 prodigalité *sf.* 67, 146
 prodige *sm.* 77
 prodigieux *euse adj.* 175
 prodigue *adj et s.* 278, 291
 prodiguer *va.* 16, 67
 producteur *trice adj.* 87
 production *sf.* 284
 produire *va.* 6, 82, 105, 186
 produire *vpr.* 18
 produit *sm.* 275, 284
 prééminence *sf.* 123, 242
 profane *adj.* 23
 profaner *va.* 72
 profectif *ive adj.* 57
 professeur *s.* 108, 286, 296
 profession *sf.* 86, 228
 profit *sm.* 197, 216, 228, 245, 263, 302, 313
 profitable *adj.* 103
 profiter *vn.* 83
 profond *de adj.* 242
 profondeur *sf.* 242, 246
 programme *sm.* 319
 progrès *sm.* 149
 proie *sf.* 222, 232, 310
 projet *sm.* 238
 projeter *va.* 199, 257
 se projeter *vpr.* 144

prolixité *sf.* 75
 prologue *sm.* 297
 prolongation *sf.* 75, 94, 192, 286
 prolongement *sm.* 64
 prolonger *va.* 300
 promenade *sf.* 155, 165, 218, 269
 se promener *vpr.* 153
 promesse *sf.* 152, 243, 320
 promis *ise.* 296, 303
 promontoire *sm.* 191
 promoteur *sm.* 307
 promouvoir *va.* 149
 prompt *le adj.* 14, 156, 163, 165, 213
 promptitude *sf.* 152, 206, 212
 pronom *sm.* 230
 pronom démonstratif 68
 prononcer *va.* 155
 pronostic *sm.* 62
 propagation *sf.* 99
 propager *va.* 312
 prophète *sm.* 144, 309
 prophétie *sf.* 309
 pas propice 308
 proportionné *adj.* 280
 propos *sm.* 238
 à-propos 132
 proposer *va.* 238
 proposition *sf.* 294
 propre *adj.* 139, 155, 176, 285, 313
 propreté *sf.* 234
 propres *adjpl.* 96
 propriétaire *s.* 276
 propriété *sf.* 28, 176, 276, 300
 proroger *va.* 286
 prose *sf.* 309

353

prose rimée 210
 prospectus *sm.* 79
 prospère *adj.* 236
 faire prospérer 25
 prospérité *sf.* 85, 156, 261, 327
 protecteur *trice adj et s.* 141, 236
 protégé *de s.* 145
 protéger *va.* 174, 286
 protester *va.* 110, 119
 protocole *sm.* 210
 prototype *sm.* 311
 protubérance *sf.* 171
 prouvé 287, 287, 298
 prouver *va.* 17, 159
 de bonne provenance 74
 proverbe *sm.* 281
 providence *sf.* 154
 province *sf.* 109
 provision *sf.* 195, 198
 provocateur *trice adj.* 283
 provoquer *va.* 104
 proximité *sf.* 154, 256
 prudence *sf.* 25, 249, 250
 prudent *le adj.* 107, 236
 prud'-homme *sm.* 107
 prune *sf.* 92
 pruneau *sm.* 92
 prunelle *sf.* 92
 prunelle de l'œil 288
 prurit *sm.* 174
 psalmodie *sf.* 36
 psorophthalmie *sf.* 161
 psychologie *sf.* 241
 puanteur *sf.* 309
 puberté *sf.* 215
 pubis *sm.* 206

354

public *ique adj.* 115, 140, 156, 219, 247
 publication *sf.* 72, 78
 publicité *sf.* 225
 publié 301
 publier *va.* 79
 puce *sf.* 268
 pucelage *sf.* 130
 pucelle *sf.* 130
 pudeur *sf.* 34, 36, 175, 221
 pudicité *sf.* 34
 pudique *adj.* 36
 pudiquement *adv.* 36
 puer *vn.* 271
 puérilité *sf.* 233
 puisque *conj.* 168
 puissance *sf.* 85, 193, 213, 225, 238, 255, 255, 259, 304, 309, 325
 puissances *sfpl.* 106
 puissant *le adj.* 126, 161, 253, 259, 260, 262
 plus puissant 78
 tous-puissant 253
 très-puissant 82
 puits *sm.* 166
 pulmonaire *adj.* 36, 204
 pulvériser *va.* 213
 punir *va.* 156
 punition *sf.* 145, 152, 272
 pur *le adj.* 139, 139, 139, 176, 176, 226, 228, 228, 313
 pureté *sf.* 227, 228, 234
 purification *sf.* 4, 234
 purifié 293
 purifier *va.* 139, 151
 pus *sm.* 161

555

pusillanimo *adj.* 161
pustule *sf.* 192
putasserie *sf.* 205

putatif *ixe adj.* 304
pyramide *sf.* 322
pyrotique *adj.* 283

Q

Quadrangulaire *adj.* 196
quadrature *sf.* 22
quadrilatère *sm.* 223

quadrille *sm.* 200
quadrillé *de adj.* 222
quadrumane *adj.* 165
quadrupède *adj.* 134, 210
quadrupèdes *adpl.* 302
quadruple *adj.* 165
quai *sm.* 266
qualificatif *ixe adj.* 320
qualifié *de adj.* 303
qualifier *va.* 320
qualité *sf.* 164, 180, 228
qualité innée 232
quand *adv.* 89, 104, 112, 268
quant à *prép.* 93
quantième *sm.* 168
quantité *sf.* 172, 255, 266, 297
petit quantité 258
quarantaine *sf.* 256
quarante *adj.* 169
quarantième *adj.* 169
quarantièmement *adv.* 169
quart *sm.* 197
quartier *sm.* 284
quartz *sm.* 215
quasi *adv.* 154
quaternaire *adj.* 197

quatorze *adj.* 168
quatorzième *adj.* 168
quatorzièmement *adv.* 168
quatrain *sm.* 197
quatre *adj.* 168
quatrième *adj.* 168
que *pron.* 168
quel *elle adj.* 168
quelconque *adj.* 326
quelque *adj.* 322
quelque chose 170
quelquefois *adv.* 27, 267
quelqu'un *une pron.* 104, 129, 252, 263
quelques-uns 129, 168
quémander *vn.* 268
quenouille *sf.* 193
querelle *sf.* 180, 190, 247, 281, 310, 313
quereller *va.* 71
querelleur *euse adj et s.* 180
quérir *va.* 162
questeur *sm.* 277
question *sf.* 37, 140, 216, 290
questionnaire *sm.* 72
questionner *va.* 45
quête *sf.* 333
quêter *va.* 227

557

queue *sf.* 30, 191
qui *pron.* 288
quiconque *pron.* 822
quidam *sm.* 252
quiétude *sf.* 75
quille *sf.* 193
quincaillerie *sf.* 178
quinine *sf.* 271
quinquet *sm.* 272
quinquina *sm.* 271
quint *adj.* 142
quintal *sm.* 258
quinte *sf.* 174
quintessence *sf.* 165

quintuple *adj.* 142
quinze *adj.* 139
quiproquo *sm.* 70
quittance *sf.* 181
quitté *adj.* 126
quitté 57
quitter *va.* 47, 55, 181
quoi *pron.* 168
quoique *conj.* 89, 89, 112, 188
quolibet *sm.* 293
quote-part *adj.* 172
quotidien *eune adj.* 328
quotient *sm.* 175
quotité *sm.* 278

R

Rabais *sm.* 156
rabaïsser *va.* 106
rabat *sm.* 205
rabattre *va.* 85
rabot *sm.* 201
raboteux *euse adj.* 308
rabougri *ie adj.* 230
racaille *sf.* 38
raccommoder *va.* 53, 152, 289
faire raccommoder 86
se raccommoder *vpr.* 71
raccommodeur *euse s.* 200
raccourci *ie adj.* 285
race *sf.* 73, 196, 311, 311
rachat *sm.* 181
racheter *va.* 70
se racheter *vpr.* 55
rachis *sm.* 210

racine *sf.* 73, 74, 185, 204
racer *va.* 178
racoler *va.* 324
raconter *va.* 173, 270
raconteur *euse s.* 307, 313
racornissement *sm.* 228
rade *sf.* 274
radenu *sm.* 232
radiation *sf.* 160, 180
radical *adj.* 74, 204
radicule *sf.* 204
radier *va.* 180
radioux *euse adj.* 292
radiomètre *sm.* 306
radis *sm.* 149
radius *sm.* 206
radoter *vn.* 309
radouber *va.* 264

359

radouci 44
 radoucissement *sm.* 48
 rafale *sf.* 156
 raffermi 264
 raffermissement *sm.* 65, 145
 raffiner *va.* 161
 raffinerie *sf.* 260
 raffoler *vn.* 194
 rafraîchir *va.* 311
 rafraîchissant *ante adj.* 278
 ragailhardir *va.* 145
 rage *sf.* 321
 ragout *sm.* 168
 raie *sf.* 277
 raie *sf.* 180
 raifort *sm.* 149
 railler *va.* 67, 224
 raillerie *sf.* 67, 223
 rainette *sf.* 119
 rainure *sf.* 222
 rais *sm.* 141
 raisin *sm.* 104, 198
 raison *sf.* 166, 178, 209, 240, 250
 privé de raison 138
 raisonnable *adj.* 178, 295
 raisonnement *sm.* 259
 raisonner *vn.* 63
 rajeunir *va.* 164
 rajuster *va.* 58
 ralentir *va.* 266
 ralentissement *sm.* 100
 râler *vn.* 178
 ralliement *sm.* 19
 rallonger *va.* 300
 rallumer *va.* 53
 ramage *sm.* 313

ramailgrir *va.* 54
 ramas *sm.* 282
 ramassé *de adj.* 177
 ramasser *va.* 53
 rame *sf.* 138
 rameau *sm.* 245
 ramener *va.* 125
 ramier *sm.* 262
 se ramifier *vpr.* 301
 ramollir *va.* 310
 rampant *te adj.* 179
 rampe *sf.* 189
 ramper *vn.* 179
 rance *adj.* 156
 rançon *sf.* 248
 rancune *sf.* 268
 rang *sm.* 189, 219, 228, 288, 301
 rangé *de adj.* 288
 ranger *va.* 120
 ranimer *va.* 10
 ranulaire *sm.* 200
 rapace *adj.* 172, 188
 rapacité *sf.* 171
 rapatrier *va.* 243
 rapide *adj.* 156, 218
 rapiécetage *sm.* 200
 rapière *sf.* 244
 rapine *sf.* 328
 rapister *va.* 198
 rappel *sm.* 290
 rappeler *va.* 325
 rapport *sm.* 27, 44, 78, 99, 197, 213, 227, 238, 300, 311
 faire un rapport 295
 rapport mensuel 27
 rapporter *va.* 27

361

se rapporter *vpr.* 76
 rapporteur *cuse s.* 285
 rapprendre *va.* 53
 rapprochement *sm.* 153
 rapprocher *va.* 311
 rapprochés 28
 raquette *sf.* 168
 casseur de raquette 35
 rare *adj.* 122, 238, 258, 307, 309
 raréfaction *sf.* 148
 rarement *adv.* 307
 ras *ase adj.* 266
 rasade *sf.* 159
 raser *va.* 148
 rasoir *sm.* 158
 rassasier *va.* 218
 rassemblée 281, 282
 rassemblement *sm.* 19, 173
 rassembler *va.* 123
 se rassembler *vpr.* 20, 249
 rasseoir *va.* 39, 43
 rasséréner *va.* 249
 rassurer *va.* 66
 se rassurer *vpr.* 39
 rat *sm.* 303
 rate *sf.* 232
 râtelier *sm.* 32
 rater *vn.* 14
 ratière *sf.* 155
 ratifier *va.* 151
 ration *sf.* 198
 rationnel *elle adj.* 278
 ratteindre *va.* 48
 raturer *va.* 180
 ravage *sm.* 80
 ravager *va.* 67, 178, 322

ravalement *sm.* 100
 ravalier *va.* 250
 ravauderie *sf.* 265
 rave *sf.* 223
 ravi *ic adj.* 282
 ravir *va.* 106
 ravir *va.* 197
 se raviser *va.* 152
 ravissant *ante adj.* 191, 191
 ravissement *sm.* 173
 ravitailler *vn.* 146
 raviver *va.* 201
 raviver un tableau 10
 ravoir *va.* 54
 rayer *va.* 181
 rayon *sm.* 140, 222
 rayonner *vn.* 279
 réactif *ive adj.* 303
 réaction *sf.* 251
 réagir *va.* 145
 réaliser *va.* 99
 réalité *sf.* 173
 en réalité *adv.* 326
 réassignation *sf.* 26
 réassigner *va.* 96
 rebâtir *va.* 54
 rebelle *adj.* 235
 rébellion *sf.* 79, 233, 239
 rebondir *va.* 48
 rebord *sm.* 273
 reboucher *va.* 53
 rebours *sm.* 182
 rebrousser *va.* 262
 rébus *sm.* 296
 rebuter *va.* 120
 récalcitrant *te adj et s.* 280

- 865
 récapituler *va.* 287
 reculé *sm.* 51
 recèlement *sm.* 31
 récomment *adv.* 161
 recenser *va.* 26, 327
 récent *le adj.* 145, 161
 récépissé *sm.* 254
 réceptacle *sm.* 285
 réception *sf.* 30
 recotte *sf.* 311
 recevoir *va.* 30, 76, 199, 254, 269
 rechange *sm.* 277
 rechaud *sm.* 302
 de rechef 53
 recherche *sf.* 146, 153, 246
 recherché *le adj.* 289
 rechercher *va.* 231
 rechigner *vn.* 237
 récipiendaire *sm.* 181
 réciproque *adj.* 54
 récit *sm.* 27, 173, 201, 314
 réciter *va.* 164
 réclamation *sf.* 35, 190, 233
 réclame *sf.* 231
 réclamer *va.* 90
 reclus *use adj et s.* 301
 reclusion *sf.* 101
 recoin *sm.* 272
 récolte *sf.* 188, 284
 recommandation *sf.* 157
 recommander *va.* 96, 213, 250
 recommencer *va.* 53
 récompense *sf.* 20, 102, 137, 162, 289
 récompensé 281
 récompenser *va.* 22
- recomposer *va.* 101
 réconciliation *sf.* 11, 302
 réconcilier *va.* 71, 243
 réconcilié 71
 réconforter *va.* 154
 reconnaissance *sf.* 77, 223
 reconnaissant *le adj.* 218
 reconnaître *va.* 86, 224
 reconnu 284
 reconvention *sf.* 25
 record *sm.* 290
 se recorder *vpr.* 50
 recorriger *va.* 73
 recourir *vn.* 280
 recours *sm.* 64, 65, 90
 recouvrer *va.* 188
 récréation *sf.* 63
 récréé 83
 récréer *va.* 109
 recrudescence *sf.* 220
 rectangle *adj.* 213, 223
 rectangulaire *adj.* 253
 rectifier *va.* 151
 rectiligne *adj.* 290
 rectitude *sf.* 65, 196
 rectum *sm.* 294
 reçu *sm.* 254, 275
 recueil *sm.* 282
 recueillement *sm.* 157
 recueilli *le adj.* 282
 recueillir *va.* 20, 30, 66, 169
 reculé *le adj.* 184
 reculer *va.* 20
 à reculons *adv.* 130
 se récupérer *vpr.* 155
 récuser *va.* 66

- 815
 rédacteur *sm.* 136
 rédaction *sf.* 101
 reddition *sf.* 150
 redevable *adj.* 25, 287, 800
 être redevable à quelqu'un 68
 redevance *sf.* 194
 redevances *sfpl.* 119, 288
 redhibition *sf.* 184
 redifier *va.* 54
 rédiger *va.* 101
 redingote *sf.* 211
 redondance *sf.* 172
 redoublement *sm.* 50
 redoubler *va.* 63, 88
 redoutable *adj.* 184
 redouter *va.* 149
 redressement *sm.* 26
 redresser *va.* 202
 redresser des griefs 26
 réduction *sf.* 17, 81
 réduire *va.* 301
 réel *elle adj.* 173
 réellement *adv.* 178
 refaire *va.* 53, 298
 réfectoire *sm.* 75
 référé *sm.* 78
 référer *va.* 301
 réfléchir *va.* 251
 réfléchissement *sm.* 102
 reflet *sm.* 240
 réflexion *sf.* 102, 153
 refluer *vn.* 125
 reflux *sm.* 162
 refondre *va.* 54
 réformation *sf.* 78
 réforme *sf.* 312
- réformer *va.* 152
 refouler *va.* 192
 réfractaire *adj.* 228, 285
 réfraction *sf.* 158
 refrain *sm.* 149
 se refranchir *vpr.* 6
 réfrangible *adj.* 258
 réfrigérant *le adj.* 278
 réfringent *le adj.* 802
 refrognement *sm.* 237
 se refrognor *vpr.* 237
 refroidir *va.* 316
 se refroidir *vpr.* 212
 refroidissement *sm.* 211
 refuge *sm.* 290
 refus *sm.* 1, 103, 188
 refuser *va.* 2, 108, 293, 301
 se refuser *vpr.* 57
 réfutation *sf.* 297
 regagner *va.* 53
 régat *sm.* 280
 régaler *va.* 230
 régation *enne adj.* 279
 regard *sm.* 312, 314
 regarder *va.* 292, 314
 régence *sf.* 316
 régénérer *va.* 54, 291
 régont *le adj et s.* 309
 régicide *sm.* 219
 regimber *vn.* 274
 régime *sm.* 32, 141
 région *sf.* 42, 87, 264
 régir *va.* 33, 88, 97
 régisseur *sm.* 277
 registre *sm.* 190, 218
 règle *sf.* 112, 197, 254, 254, 268

567
réglement sm. 312
régler va. 96
régliasse sf. 73
règne sm. 214, 300, 300
regonfler va. 293
regret sm. 84, 141, 310
regrettable adj. 84
regretter va. 84
régulariser va. 301
régularité sf. 312
régulateur trice adj. 307
régulier ère adj. 107, 288
réhabiliter va. 200
rehausser va. 83
reine sf. 300
reins simpl. 265
réintégrer va. 162
réitéré 26, 298
rejaillir vn. 186
rejaillissement sm. 102
rejet sm. 190
rejeton sm. 165
rejoindre va. 20
se rejoindre vpr. 90
réjouir va. 292
réjouissance sf. 153
relâche sm. 38, 39, 63
relâchement sm. 99, 100, 150
relaps apse adj et s. 288
relatif ixe adj. 303
relation sf. 95, 99, 195, 201, 213, 287, 311
relativement adv. 117
relaxer va. 55
relayer vn. 60
relégué 304

reléguer va. 51
relevée adj. 129
relèvement sm. 40
relever va. 181
se relever vpr. 47
relief sm. 123
relier va. 53
relieur euse s. 227
religieux euse adj. 194
religion sf. 112, 194, 264, 287, 298
reliquat sm. 130
relire va. 289
relouer va. 49
reluisant le adj. 280
reluquer va. 130
remanier va. 173
remarque sf. 146
remarquer va. 299
remboursement sm. 32
rembourser va. 33, 145
rembruni le 69
rembrunir va. 262
remède sm. 165, 188, 192, 222
remédier vn. 294
se remémorer vpr. 134
remercier va. 151
rémeré sm. 63
remettre va. 8, 26, 150, 184, 268, 285, 317
se remettre vpr. 39, 76
s'en remettre 76
remeubler va. 16
réminiscence sf. 176
rémissible adj. 96
rémission sf. 120
remonter vn. 267

569
remontrance sf. 212
remontrances par écrit 77
remontrances raisonnées 77
remontre va. 6
remora sm. 237
remords sm. 142, 310
remorquer va. 240
rémouleur sm. 166
remous sm. 269
rempart sm. 172
remplaçant ante adj. 160
remplacer va. 159
rempli sm. 140
remplir va. 31, 33, 53, 273
remporter va. 123
remuant le adj. 164
remuer va. 154
rémunération sf. 289
rémunérer va. 34
renaitre vn. 54, 54
rénal ale adj. 261
renard sm. 160, 201
renchérir va. 133, 268
rencontre sf. 19, 144, 274, 299
rencontre des voyelles 20
rencontrer heureusement quel-que-chose 13
se rencontrer vpr. 20, 20
rendez-vous sm. 320
rendormir va. 182
rendoubler va. 33
rendre va. 141, 193
se rendre vpr. 74
rendu ne adj. 179
rendurcir va. 210
réne sf. 304

renégat le s. 288
renette sf. 213
rènes sfpl. 205, 242
renfermer va. 301
renfler vn. 113
renfoncement sm. 250
renforcement sm. 62, 66, 151
renforcer va. 154
se rengorger vpr. 218
reniable adj. 101
renier va. 103
renillement sm. 3
renifler vn. 3
renommé èe adj. 308
renommée sf. 71, 82, 281, 308, 309
renommer va. 99
renoncer vn. 2
renonciation sf. 150
renouer va. 288
renouveler va. 53, 146
renouvellement sm. 51
renovation sf. 73
renseigné 294
renseignement sm. 75, 135
prendre des renseignements 62
renseigner va. 294
rento sf. 186, 302
rentes sfpl. 286
rentier ère s. 225
rentrer va. 287
à la renverse adv. 295
renversé èe adj. 212
renversement sm. 104
renverser va. 85
renvoi sm. 37, 70
renvoyer va. 102

rep

371
 repaire *sm.* 200
 repaître *vn.* 160
 repandre *va.* 84, 139, 140, 202, 301, 312
 se répandre *vpr.* 280
 repaître *vn.* 115
 réparation *sf.* 27
 réparer *va.* 148, 152, 289
 repartie *sf.* 139
 repartir *vn.* 236
 répartition *sf.* 154
 repas *sm.* 232
 repasser *vn.* 75
 repêcher *va.* 44
 repentir *sm.* 142, 310
 se repentir *vpr.* 142, 307
 répercussion *sf.* 76, 102
 répercuter *va.* 102
 repère *sm.* 240
 point de repère 275
 répertoire *sm.* 252
 répéter *va.* 298
 répétition *sf.* 63, 76, 154
 repeuplement *sm.* 279
 se repeupler *vpr.* 2
 replet *etc adj.* 249
 réplétion *sf.* 233
 répliquer *vn.* 164
 répondre *va.* 164
 répons *sm.* 164
 réponse *sf.* 283
 reporter *va.* 314
 repos *sm.* 38, 39, 39, 58, 58, 63, 69, 75, 195, 200, 214, 249
 reposer *va.* 255
 se reposer *vpr.* 63, 69

repousser *va.* 197
 répréhension *sf.* 45, 77
 reprendre *va.* 30, 141, 299
 se reprendre *vpr.* 90
 représentatif *ice adj.* 292
 représentation *sf.* 5, 319
 représenter *va.* 6, 26
 répression *sf.* 163
 réprimande *sf.* 45, 152, 212, 272, 294, 302
 réprimander *va.* 45, 299
 réprimer *va.* 301
 reprise *sf.* 320
 réprobation *sf.* 299
 reproche *sm.* 157, 212, 232, 237
 en venir aux reproches 79
 reprocher *va.* 299
 reproduction *sf.* 154
 reproduire *va.* 158
 reprouver *va.* 17
 reptile *adj.* 179
 républicain *aine adj.* 164
 république *sf.* 164
 répudier *va.* 233
 répugnance *sf.* 66, 156
 répulsion *sf.* 185
 réputation *sf.* 6, 76
 réputer *va.* 293
 requérir *va.* 63, 153
 requête *sf.* 63, 90, 238
 requis *ice adj.* 297
 réquisition *sf.* 30
 rescinder *va.* 311
 rescision *sf.* 103
 à la rescousse *adv.* 117
 rescription *sf.* 175

rescrit *sm.* 250
 réseau *sm.* 220
 réserve *sf.* 195
 réservé *etc adj.* 24
 réservoir *sm.* 175
 résidence *sf.* 85, 86
 résident *sm.* 110, 298
 résider *vn.* 85
 résider d'habitude 12
 résidu *sm.* 160
 résignation *sf.* 64
 résigner *va.* 150
 se résigner *vpr.* 150
 résiliation *sf.* 108
 résilier *va.* 311
 résine *sf.* 228
 résipiscence *sf.* 157
 résistance *sf.* 155
 résister *vn.* 144, 264, 297
 résolu *etc adj.* 279, 298
 résolument *adv.* 235
 résolution *sf.* 100, 103, 162, 238
 résonnance *sf.* 234
 résoudre *va.* 151, 174
 se résoudre *vpr.* 293
 respect *sm.* 24, 52, 76, 87, 90, 152, 172
 respectable *adj.* 40
 respecté 283
 respecter *va.* 21, 154, 158, 199, 295, 298
 respectueusement *adv.* 86
 respectueux *ense adj.* 36, 40, 303
 respiration *sf.* 313
 perte de respiration 29
 respirer *vn.* 49, 319

resplendissant *etc adj.* 114, 169, 163
 responsabilité *sf.* 290
 ressaisir *va.* 30
 ressemblance *sf.* 219, 219, 220, 281, 281, 291
 ressentiment *sm.* 18, 18, 19, 268
 ressentir *va.* 19
 resserrement *sm.* 108
 resserrer *va.* 68, 290
 ressort *sm.* 258
 ressortir *vn.* 234
 ressortissant *etc adj.* 145
 ressource *sf.* 319
 ressources *spl.* 159
 ressouvenir *sm.* 18
 ressuage *sm.* 64
 ressusciter *va.* 206
 restant *etc adj.* 130
 restaurant *etc adj.* 305
 restauration *sf.* 27
 restaurer *va.* 152
 reste *sm.* 130, 146
 au reste 116
 qui reste 116
 rester *vn.* 276
 restituer *va.* 198
 restitution *sf.* 63, 198
 restreindre *va.* 301
 restrictif *ice adj.* 283
 restriction *sf.* 151
 restringent *etc adj.* 258
 résultat *sm.* 99, 172, 245, 275, 309
 résulter *vn.* 81
 résumé *sm.* 22, 181
 résumer *va.* 23
 résurrection *sf.* 129, 260, 312

875

rétablissement *sm.* 27,222
retard *sm.* 145,188
retarder *va.* 194
retenir *va.* 110,115,314
retenue *sf.* 24,25
réticence *sf.* 214
rétif *ix* *adj.* 200
rétine *sf.* 231
retire *va.* 301
retirer *va.* 136
retomber *va.* 115
rétorquer *va.* 118
retors *va.* 285
retoucher *va.* 73
retour *sm.* 102,294
être en retour 93
retourner *va.* 53,125,236
être prêt à retourner 93
retracer *va.* 314
retracter *va.* 17,154
retrait *va.* 290
retraite *sf.* 238,299
retranchement *sm.* 103
retrancher *va.* 161,171
retrecir *va.* 156
retremper *va.* 115
retribuer *va.* 289
retribution *sf.* 20,22,137
retrograde *adj.* 260
retrograder *va.* 197
retrousser *va.* 145
rets *sm.* 185
reuni *sm.* 280,281,282,303
réunion *sf.* 11,15,19,90, 90, 100,
102,163,172,249,284
grand réunion 22

réunir *va.* 249
se réunir *pr.* 12,15,90,249
reunis 280
réussi *ix* *adj.* 290
se réussir *pr.* 131
réussite *sf.* 309
revaloir *va.* 297
revanche *sf.* 137
revancher *va.* 21
se revancher *pr.* 99
révasser *va.* 184
rêve *sm.* 315
réveil *sm.* 136
réveille matin *sm.* 209
réveiller *va.* 50
se réveiller *pr.* 50
révélation *sf.* 92,146,318
révéler *va.* 79
revenant *sm.* 41,183
revendiquer *va.* 85
revenir *va.* 53,95, 115, 125, 297
revenu *sm.* 186,186
revenus *smpl.* 286
rever *va.* 182
réverbération *sf.* 102
réverbérer *va.* 279
reverdier *va.* 54
révérence *sf.* 24,52,172
révérend *de* *adj.* 283
révéler *va.* 154
réverie *sf.* 158
revers *sm.* 314
reversible *adj.* 146
revêtement *sm.* 142
revêtir *va.* 115
rêveur *cuse* *adj.* 280

578

577

revirement *sm.* 84
revirer *va.* 100
réviser *va.* 287
réviseur *sm.* 300
revivification *sf.* 61
revivifier *va.* 281
revivre *va.* 175
révocation *sf.* 311
révoltant *ix* *adj.* 279
révolte *sf.* 72
se révolter *pr.* 72,225,236
révolu *ne* *adj.* 302
révolution *sf.* 28,29,103
révolutionnaire *adj.* 224
revolver *sm.* 232
révoqué 295
révoquer *va.* 238
revue *sf.* 209,282
révulsif *ix* *adj.* et *s.* 199
rez-de-chaussée *sm.* 231
rhéteur *sm.* 36
rhétoricien *sm.* 107
rhinocéros *sm.* 263
rhubarbe *sf.* 204
rhumatisme *sm.* 238
rhume *sm.* 205,311
rythme *sm.* 210
riant *ix* *adj.* 278
ricanement *sm.* 206
richard *sm.* 280
riche *adj.* 2,120,157,236,246,280
richesse *sf.* 2,193,255,285
richesses *sfpl.* 246,276
ricin *sm.* 263
ricocher *va.* 265
ride *sf.* 223

rideau *sm.* 140,170
ridicule *adj.* 290
ridiculiser *va.* 67
rien *sm.* 326
en moins de rien *adv.* 104
rien du tout 78
rigide *adj.* 216
rigidité *sf.* 228
rigole *sf.* 166
rigoureux *cuse* *adj.* 88,156
rigueur *sf.* 212
à la rigueur *adv.* 68
à la rigueur 88
à tout rigueur 88
en rigueur 88
rime *sf.* 251
rimer *va.* 101
rincer *va.* 221
riposte *sf.* 169
rire *va.* 90,182
ris 182
rissée *sf.* 67,260,290
risque *sm.* 285,304
risquer *va.* 120
rissoler *va.* 211
rit *ix* *sm.* 112
rituel *elle* *adj.* 112
rivage *sm.* 207,273
rival *ale* *s.* 200
rivaliser *va.* 200
rive *sf.* 196
river *va.* 140
riverain *ne* *adj.* 209
rivière *sf.* 166,201
port sur la rivière 89
rix *sf.* 228,288

583

saisir *va.* 30, 269
 saisissant *le adj.* 308
 saison *sf.* 251, 303
 morte saison 109
 salade *sf.* 209
 saladier *sm.* 235
 salaire *sm.* 20, 21, 289, 302
 salaison *sf.* 315
 salamandre *sf.* 215
 salant *adj.* 116
 salarier *va.* 22
 sale *adj.* 305, 309
 paroles sales 86
 salé *le adj.* 224
 saler *va.* 315
 saleté *sf.* 167, 309
 salicorne *sf.* 166
 salière *sf.* 315
 salir *va.* 92
 saliva *sf.* 5, 153
 saliver *vn.* 5, 50
 salle *sf.* 111
 salon *sm.* 231
 salpêtre *sm.* 224
 salsepareille *sf.* 239
 salubre *adj.* 208
 saluer *va.* 8
 salut *sm.* 148, 157, 188, 198, 214, 236, 252, 309
 salulaire *adj.* 208
 salutation *sf.* 158
 salve *sf.* 223
 samedi *sm.* 224
 sanctification *sf.* 153
 sanctifier *va.* 321
 sanctionner *va.* 199

sanctuaire *sm.* 255
 sandal *sm.* 168
 sandaraque *sf.* 215
 sang *sm.* 184
 pissement de sang 34
 sang-froid *sm.* 184
 sanglant *le adj.* 220
 sanglier *sm.* 268
 sanglot *sm.* 269
 sangsue *sf.* 203
 sanguification *sf.* 61
 sanguin *ine adj.* 192
 sanguinaire *adj.* 184
 sanitaire *adj.* 195
 conseil sanitaire 100
 sans *prép.* 130, 134, 247
 sans- façon *sm.* 121
 sansonnet *sm.* 208
 santé *sf.* 27, 214, 217, 289
 bonne santé 236
 sapajou *sm.* 35
 saper *va.* 48
 saphir *sm.* 325
 sapin *sm.* 259
 sarcasme *sm.* 321
 sarcocolle *sm.* 271
 sarcophage *sm.* 145
 sarigue *sm.* 176
 sas (*sâ*) *sm.* 92, 244
 satan *sm.* 9, 106, 226
 de satan 9
 satanique *adj.* 9, 106, 266
 satellite *sm.* 258
 satiété *sf.* 138
 satin *sm.* 75
 satiner *va.* 123

585

satire *sf.* 321
 satisfaction *sf.* 65, 191, 313
 satisfaire *va.* 183
 satisfaire à . . . 21, 33
 satisfaire des ouvriers 34
 satisfaisant *ante adj.* 254
 satisfait *le adj.* 180, 184, 254
 être satisfait 196
 satrape *sm.* 170
 satrapie *sf.* 109
 saturation *sf.* 70
 saturer *va.* 70
 saturne 204
 sauce *sf.* 3
 sauf *ure adj.* 284
 sauf-conduit *sm.* 94
 sauge *sf.* 105
 saule *sm.* 135
 saule pleureur 136
 saumâtre *adj.* 224
 saumon *sm.* 277
 saumure *sm.* 10
 saupoudrer *va.* 84, 315
 saurer ou savoir *va.* 192
 saut *sm.* 81
 sauter *vn.* 162, 166
 sauterelle *sf.* 300
 sautiller *vn.* 162
 sauvage *adj.* 126, 134, 189, 303, 318
 sauvegarde *sf.* 169
 sauvegarder *va.* 174
 sauver *va.* 20, 48
 sauvetage *sm.* 309
 sauveteur *sm.* 306
 sauveur *sm.* 306
 savant *le adj.* 60, 88, 185, 185, 236,

242, 247, 249
 savate *sf.* 264
 savetier *sm.* 144
 saveur *sf.* 290
 savoir *va.* 88, 173, 185, 185, 224, 241, 249
 chercher à savoir 62
 faire à savoir 79
 faire savoir 88
 savoir faire 171
 savon *sm.* 225
 savourer *va.* 121
 savoureux *euse adj.* 183, 273
 scabieux *euse adj.* 161
 scabreux *euse adj.* 180
 scalpel *sm.* 260
 scandaleux *adj.* 140
 scandaliser *va.* 247
 scander *va.* 154
 scaphandre *sm.* 273
 scarabée *sm.* 210
 scarifier *va.* 222
 scarlatine *sf.* 280
 seau *sm.* 175
 scélérat *le adj et s.* 175
 scellé *sm.* 304
 sceller *va.* 284
 sceptique *adj et s.* 107, 222
 sceptre *sm.* 239
 sehah *sm.* 300
 schéma *sm.* 230
 schématique *adj.* 250
 schisme *sm.* 77
 scie *sf.* 44
 sciemment *adv.* 242
 science *sf.* 173, 185, 185, 241, 251,

- 587
 251,252
 science médicale 231
 scientifique *adj.* 241
 scier *va.* 44
 scintiller *vn.* 187
 scission *sf.* 153
 scissure *sf.* 222
 sciure *sf.* 176
 scolaire *adj.* 286
 scorbut *sm.* 250
 scorpion *sm.* 240
 scribe *sm.* 186
 serofules *ijpl.* 182
 scrotum *sm.* 268
 scrupule *sm.* 319
 scrupuleux *cuse adj.* 190
 scruter *va.* 246
 scrutin *sm.* 251
 sculpter *va.* 171
 sculpteur *sm.* 313
 séance *sf.* 62,282
 sur séance 19
 séant *sm.* 312
 seau *sm.* 191
 seau à traire 226
 sébacé *de adj.* 220
 sebeste *sm.* 210
 sébile *sf.* 272
 sec *de adj.* 179
 secante *adj.* 180
 séateur *sm.* 260
 sécession *sf.* 146
 sécher *va.* 180
 sécheresse *sf.* 180,255
 second *de adj.* 159
 secondaire *adj.* 250
 seconde *sf.* 159
 secondé 304
 secondement *adv.* 159
 seconder *va.* 290
 secouer *va.* 154
 secours *sm.* 76,95,145,189,286,
 295,296,312
 au secours 110
 secours d'argent 76,290
 secousse *sf.* 70
 secret *de adj.* 67,195,211
 en secret *adv.* 116,181
 ressorts secrets 89
 secrétaire *sm.* 190,259
 secrétairerie *sf.* 75
 secrétariat *sm.* 185
 secrètement *adv.* 283
 sécréter *va.* 149
 sectaire *sm.* 279
 sectateur *sm.* 289
 secte *sf.* 108,287
 secteur *sm.* 318
 section *sf.* 257
 séculaire *adj.* 268
 sécurité *sf.* 39,75,94,214
 sédentaire *adj.* 159
 sédiment *sm.* 199
 sédition *cuse adj.* 244
 sédition *sf.* 248
 sédition et des mouvement po-
 pulaires 13
 séduction *sf.* 74,80
 séduire *va.* 51,80,250
 séduisant *de adj.* 191
 seigle *sm.* 267
 seigneur *sm.* 85,98,197,225,322

- 589
 seigneurial *de adj.* 96
 sein *sm.* 80,141,286
 seing *sm.* 96
 seize *adj.* 219
 séjour *sm.* 85,85,161,214,291
 séjournant *de adj.* 298
 séjourner *va.* 291
 sel *sm.* 314
 sel amoniac 311
 sélection *sf.* 99
 sélénographie *sf.* 320
 selle *sf.* 208
 seller *va.* 59
 sellier *sm.* 208
 selon *prép.* 122,125
 semaille *sf.* 148
 semaine *sf.* 22,328
 semblable *adj.* 95,281,313,322
 nos semblables 10
 semblablement *adv.* 100
 semblant *sm.* 233
 sembler *vn.* 132
 semelle *sf.* 167
 semence *sf.* 261
 semer *va.* 84,139,148,261,264
 semestre *adj.* 222
 semeur *cuse s.* 122,203
 semi 311,312
 semillant *de adj.* 191
 séminal *de adj.* 312
 semoir *sm.* 89
 semonce *sf.* 287
 sénat *sm.* 282
 sénateur *sm.* 107
 séné *sm.* 215
 sénestre *adj.* 186
 sénové *sm.* 272
 sens *sm.* 35,172,296
 bon sens 186
 dans ce sens 186
 privé de sens 185
 sensation *sf.* 172
 sensée *adj.* 236
 sensibilité *sf.* 174
 sensible *adj.* 172
 sensiblement *adv.* 54
 sensitif *de adj.* 172
 sensualité *sf.* 246
 sensuel *de adj.* 70
 sentence *sf.* 78,253
 senteur *sf.* 292
 sentier *sm.* 159
 sentiment *sm.* 77
 sentiment général 77
 sentimental *de adj.* 201
 sentinelle *sf.* 255
 sentir *va.* 188
 ne p. sentir 147
 seoir *vn.* 278
 séparation *s.* 77,82,103,247,249,
 250,296,321
 séparé *de adj.* 161,280,297,
 297,300
 séparément *adv.* 125,154,161
 séparer *va.* 58,153,216
 se séparer *vpr.* 296
 septembre *sm.* 110
 septentrion *sm.* 223
 septentrional *adj.* 223
 septième *adj.* 823
 septuple *adj.* 209
 sépulcre *sm.* 254,287,289

- 591
séquestration *sf.* 158
sérail *sm.* 211
séraphin *sm.* 67
serain *ne adj.* 87, 202
serain *sm.* 220
sérénissime *adj.* 239
la sérénité de l'esprit, de l'âme 39
séreux *euse adj.* 11
serf *re adj.* 237, 245
sergent *sm.* 321
série *sf.* 228, 231
sérieusement *adv.* 161
sérieux *euse adj.* 161
serin *ine s.* 256
seringue *sf.* 90
serment *sm.* 217, 256
sermon *sm.* 320
sermonner *va.* 312
sermonneur *euse s.* 317
sérénité *sf.* 4
serpent *sm.* 275
serper *va.* 274
serpente *sf.* 185
serpolet *sm.* 218
serre *sf.* 269
serre-file *sm.* 31
serrer *va.* 66
serrure *sf.* 257
serrurier *sm.* 168
sertir *va.* 216
sérum *sm.* 275
servant *adj.* 175
servante *sf.* 140, 265
serviable *adj.* 169
service *sm.* 132, 178
serviette *sf.* 144
servile *adj.* 146
servilité *sf.* 250
servir *va.* 140, 178
se servir de . . . 64
serviteur *sm.* 132, 140, 175, 299, 315
servitude *sf.* 132, 200, 237
sésame *sm.* 266
session *sf.* 282
seuil *sm.* 60, 60, 237
seul *le adj.* 154, 157, 249, 250, 282, 327
seulement *adv.* 323
sève *sf.* 10
sévère *adj.* 88, 220, 303
sévèrement *adv.* 220
sévérité *sf.* 187, 220
sévices *smpl.* 216
sevrer *va.* 54
sex-digitaire *adj et s.* 222
sexe *sm.* 164
sextant *sm.* 90
sexuel *elle adj.* 156
si *conj et adv.* 89, 111
si ce n'est 89
sicaire *sm.* 253
siccatif *ive adj.* 180
siccité *sf.* 180
sidéral *ale adj.* 310
siècle *sm.* 192, 193, 205
le siècle futur 31
aux siècles des siècles 4, 4
dans tous les siècles des siècles 4, 4
siège *sm.* 148, 161, 283, 312
siéger *va.* 12
sieur *sm.* 85

- siffler *va.* 228
sifflet *sm.* 276
signal *sm.* 70
signalement *sm.* 311
signaler *va.* 18
signature *sf.* 96
signo *sm.* 18, 70, 93, 109, 152, 176, 240, 311
signé 200
signer *va.* 96
signifiant *le adj.* 141
significatif *ice adj.* 317
signification *sf.* 248, 296
signifier *va.* 79
silence *sm.* 38, 43, 68, 69, 105, 214
silencieux *euse adj.* 209
silex *sm.* 215
silhouette *sf.* 313
sillage *sm.* 225
sillonner *va.* 226
simagrée *sf.* 246
similaire *adj.* 323
similitude *sf.* 219
similor *sm.* 294
simple *adj.* 8, 207
simplement *adv.* 251
simplicité *sf.* 58
simplifier *va.* 58
simulacre *sm.* 326
simuler *va.* 318
simultané *le adj.* 297
simultanéité *sf.* 297
sinapisme *sm.* 230
sincère *adj.* 176, 226, 228, 285
sincérité *sf.* 31, 181, 226, 227,

- 227, 227
sincérité du cœur 226
singe *sm.* 306
singer *va.* 154
singulariser *va.* 280
se singulariser *vpr.* 30
singularité *sf.* 103
singulier *ère adj.* 297
sinistre *adj.* 301
simon *conj.* 269
si-non 317
sinueux *euse adj.* 296
sinuosité *sf.* 79
siphon *sm.* 218
sire *sm.* 79
sirop *sm.* 226
sis *use* 317
situation *sf.* 170
situé 317
situer *va.* 255
six *adj.* 222
snobisme *sm.* 325
sobre *adj.* 325
sobriété *sf.* 325
sobriquet *sm.* 274
sociabilité *sf.* 64
sociable *adj.* 287
social *ale adj.* 19
socialité *sf.* 108
société *sf.* 19, 100, 227, 239, 282, 287, 293
sodomie *sf.* 275
sœur *sf.* 183, 324
être à soi 60
soie *sf.* 7
soie écarlate 7

- 595
solerie sf. 95
soif sf. 44, 151
soigner va. 303
soigneux euse adj. 287
soin sm. 20, 86, 106, 154, 190, 213, 267, 287
soir sm. 219, 239
ce soir 96
soit adv. 182
sol sm. 42, 205
solaire adj. 224
solbatu ne adj. 59
soldat sm. 210
solde sm. 34, 302
solder va. 34
soleil sm. 80, 183, 210, 224, 304
solennel elle adj. 199
solemniser va. 21
solidaire adj. 217
solidarité sf. 12, 66
solide adj. 66, 74, 88, 159, 196, 199, 213, 284, 288, 288, 303
soliditier va. 301
solidité sf. 62, 66, 199
soliloque sm. 105
solipède adj. 215
solitaire adj. 104, 282, 303
solitude sf. 101, 146
solive sf. 189
sollicitation sf. 35, 69, 86, 155
sollicitation pressante 6
solliciter va. 91, 155
solliciter ses juges 63
sollicitude sf. 222, 287
solstice sm. 321
solution sf. 284
solvabilité sf. 86
solvable adj. 157
sombre adj. 145
sombret vn. 245
sommaire adj. 285
sommation sf. 173
somme sf. 156, 164, 278, 297, 318
somme toute 91
sommeil sm. 41, 182, 315
sommeiller va. 187
sommelier ère s. 221
sommer va. 173
sommet sm. 258
sommier sm. 59
sommité sf. 78
somnambule adj et s. 219
somnifère adj. 302
somptueux euse adj. 283
son sm. 104, 105, 117, 227, 230, 273
son sm. 209
sonde sf. 306
sonder va. 152
songe sm. 182, 315
songe-creux sm. 225
sonner vn. 105
sonnerie sf. 206
sonore adj. 116
sophistiquer va. 115
soporatif ive adj. 302
sorbet sm. 221
sorcellerie sf. 84, 159, 210
sorcier ère s. 159, 200, 267, 247
sordide adj. 276, 300
sornette sf. 305
sort sm. 84, 134
tirer au sort 256

- 597
sortable adj. 219
sorte sf. 68, 164, 255, 256, 802, 815
de sorte que 100
sortes sfpl. 74
sortie sf. 179
à la sortie 188
sortilège sm. 84
sortir vn. 53, 136, 186
solotte adj. 8, 27, 805
sottement adv. 9, 27
sottise sf. 213
soubressaut sm. 162
souche sf. 74
souci sm. 151, 287, 328
se soucier vpr. 197
soucoupe sf. 313
soudain aine adj. 308
soudainement adv. 808
soude sf. 258
souder va. 165
souffle sm. 818
souffler vn. 192, 319
soufflet sm. 191
souffleur euse s. 252
souffrance sf. 87, 92, 284
souffrant le adj. 87, 289
souffrir va. 41, 45, 82, 201
soufre sm. 272
souhait sm. 41, 155
souhaiter va. 41, 41
souhaits smpl. 35, 41
souiller va. 92
soulager va. 249
souler va. 218
se souler vpr. 290
souleur sf. 318
soulever va. 184
se soulever vpr. 236
soulier sm. 187, 264
souigner va. 145
soumettant 94
soumettre va. 288, 295
se soumettre vpr. 76
soumis ise adj. 292
soumission sf. 74, 81, 94, 103, 151, 157, 229, 250, 278
soupape sf. 188
soupçon sm. 101, 158, 222
faire naître des soupçons 91
soupeonné 281
soupeçonner va. 236
soupeçonneux euse adj. 294
soupe sf. 8, 224
souper au souper sm. 219, 244
soupeser va. 148
soupir sm. 106, 172
soupirant le adj. 283
soupirer vn. 159
soupirer après 106
souple adj. 310
souplesse sf. 310
source sf. 8, 167, 211
sources sfpl. 74
sourel sm. 6
arc soureliller 62
soureliller vn. 6
sourd de adj. 74
sourdement adv. 128
sourdine sf. 89, 90
sourdre vn. 49
sourire vn. 146

- 199
 sourire ou souris *sm.* 146
 souris *sf.* 303
 sournois oise *adj et s.* 303
 sous *prép* 139, 207
 sous-affirmer ou sous-fermer *va.* 91
 sous-bail *sm.* 19
 souscription *sf.* 221, 242
 souscrire *va.* 96
 sous-directeur *trice s.* 309
 sous-entendu *ue adj.* 297
 sous-marin *ine adj.* 264
 soussigner *va.* 187
 soustraction *sf.* 156
 soustraire *va.* 69
 soute *sf.* 84, 98
 soutenir *va.* 314
 être soutenu 66
 souterrain aine *adj.* 49, 208
 soutien *sm.* 141, 242, 258
 souterer *va.* 54
 souvenance *sf.* 196
 souvenir *sm.* 196, 325
 ce souvenir *vpr.* 132
 souvent *adv.* 127, 298
 souverain aine *adj.* 78, 78, 145, 214, 219, 300
 souveraineté *sf.* 214
 soyeux *euse adj.* 7
 spacieux *euse adj.* 251
 spasme *sm.* 28
 spasmodique *adj.* 28
 spécialement *adv.* 46
 spécialiser *va.* 28
 spécieux *euse adj.* 227
 spécifier *va.* 296
 spécifique *adj.* 285
 spécimen *sm.* 315
 spectacle *sm.* 155
 spectateur *trice s.* 312
 spectre *sm.* 326
 spéculation *sf.* 298
 spéculer *va.* 197
 sperme 302
 sphacèle *sm.* 214
 sphère *sf.* 263
 sphéricité *sf.* 263
 sphinx *sf.* 10
 spinal ale *adj.* 236
 spiral ale *adj.* 275
 spirale *sf.* 168
 spiritualisation *sf.* 61
 spiritualiser *va.* 147
 spiritualisme *sm.* 77
 spirituel elle *adj.* 201
 spiritueux *euse adj.* 166
 spleen (*splin*) *sm.* 276
 splendeur *sf.* 24, 146, 172, 202, 250
 splendide *adj.* 115
 spoliation *sf.* 212
 spolier *va.* 245
 spongieux *euse adj.* 67
 spongite *sf.* 215
 spontané *de adj.* 30
 spontanéité *sf.* 30
 spontanément *adv.* 132
 sport *sm.* 318
 squelette *sm.* 62
 squirre *sm.* 93
 stabilité *sf.* 62, 66, 199
 stable *adj.* 66, 139, 254, 279
 stagnant *le adj.* 196
 stance *sf.* 132

- 601
 station *sf.* 38, 39, 165, 301
 station bipède 110
 statistique *sf.* 26
 statuer *va.* 96
 statu quo *sm.* 170
 stature *sf.* 254
 statut *sm.* 254
 sténotocèle 93
 stellionataire *s.* 250
 stercoraire *adj.* 203
 stérile *adj.* 240
 stériliser *va.* 135
 sternum *sm.* 245
 stigmat *sm.* 185
 stigmates *simpl.* 16
 stimuler *va.* 104
 stipendier *va.* 23
 stipulé 292, 296
 stocklich *sm.* 277
 stomac *sm.* 295
 stomacale *adj.* 295, 298
 store *sm.* 140
 stras asse *sm.* 92
 strasse *sf.* 7
 stratagème *sm.* 176
 stratégie *sf.* 241
 stratifier *va.* 22
 stricte *adj.* 88
 strictement *adv.* 88
 strict nécessaire 87
 strident *le adj.* 272
 structure *sf.* 229
 studieux *euse adj.* 209
 stupéfaction *sf.* 176
 stupéfait *le adj.* 211, 212, 278, 278, 287
 stupéfier *va.* 283
 stupeur *sf.* 176
 stupide *adj.* 8
 stupidité *sf.* 131
 style *sm.* 101, 209
 style de palais 73
 styler *va.* 149
 su *sm.* 75
 suaire *sm.* 265
 suant *le adj.* 279
 suave *adj.* 273
 suavité *sf.* 174
 subalterne *adj.* 145
 subdivisé 302
 subdiviser *va.* 134
 se subdiviser *vpr.* 301
 subdivision *sf.* 103, 103
 subir *va.* 147
 subit *le adj.* 308
 subitement *adv.* 190, 308
 subjuguier *va.* 294
 sublime *adj.* 69, 78
 submergé 245
 submerger *va.* 245
 submersion *sf.* 245
 subordonné *de adj et s.* 145
 subornation *sf.* 74, 80
 suborner *va.* 51
 subroger *va.* 322
 subséquentement *adv.* 279
 subséquent *le adj.* 308
 subside *sm.* 95
 subsistance *sf.* 157, 296
 subsistances *simpl.* 87
 subsister *va.* 116, 276
 deux contraires ne peuvent sub-

603

sister ensemble 20
 substance *sf.* 163, 275
 substantiel *elle adj.* 296
 substantif *s.* 69
 substituer *va.* 243
 substitut *sm.* 321
 substitution *sf.* 62
 subtil *elle adj.* 115, 183, 190, 200, 310
 subtilement *adv.* 132
 subtiliser *va.* 115
 subtilité *sf.* 115
 subvenir *vn.* 85
 subvention *sf.* 290
 subversif *ice adj.* 265
 subversion *sf.* 74
 subvertir *va.* 212
 suc 4
 le suc de la vigne 159
 succès *sm.* 290, 309
 maux succès 34
 successeur *sm.* 181
 successif *ice adj.* 280
 succession *sf.* 97
 succin *sm.* 267
 succinct *ice adj.* 303
 succinctement *adv.* 298
 suection *sf.* 299
 succomber *vn.* 288
 succulent *ice adj.* 4
 suer *va.* 299
 suere *sm.* 223, 256
 sucré *ice adj.* 226
 sucre candi 309
 sucrerie *sf.* 260
 sucre des îles 226
 sucrer *ice adj.* 258

sudorifère *adj.* 295
 sudorifique *adj.* 295
 suer *vn.* 238
 sueur *sf.* 238
 sutture *vn.* 87
 suffisance *sf.* 87, 108, 318
 suffisant *ante adj.* 126, 249, 281
 suffocant *ice adj.* 181
 suffocation *sf.* 29, 181
 suffocation de matrice 29
 suffoquer *va.* 181
 suffrage *sm.* 64, 197
 suffumigation *sf.* 120
 suffusion *sf.* 99
 suggérer *va.* 311
 suggestion *sf.* 80
 suicide *sm.* 183
 suite *sf.* 192
 suif *sm.* 144
 suinter *vn.* 149
 suite *sf.* 157
 suivant *prép.* 16, 172
 suivre *va.* 86, 144
 sujet *sm.* 145, 291
 sujets 199
 sujétion *sf.* 146
 sumac *sm.* 215
 superbe *adj.* 26, 78, 78, 280
 supercherie *sf.* 298
 superficie *sf.* 213, 290
 superficiel *elle adj.* 218
 superfin *ice adj.* 235
 superflu *ice adj.* 203
 supérieur *cure adj.* 78, 80, 236
 supériorité *sf.* 145

605

superlat de 134
 superlatif *ice adj.* 68
 superposer *va.* 202
 superstitieusement *adv.* 279
 superstitieux *cuse adj.* 295
 superstition *sf.* 304
 suppléer *va.* 16, 34
 supplément *sm.* 230
 suppliant *ice adj.* 299
 supplication *sf.* 151
 supplier *va.* 155
 supplique *sf.* 238
 support *sm.* 139
 supporter *va.* 144, 147, 278
 supposé *ice adj.* 301
 supposer *va.* 250
 supposition *sf.* 151
 suppression *sf.* 150
 supprimer *va.* 171
 suppurer *vn.* 167
 supputer *va.* 224
 suprême *adj.* 78, 78
 sur *prép.* 122, 252
 sur cela 187
 sûr *ice adj.* 98
 surabondance *sf.* 63, 207
 surabonder *vn.* 320
 suranné *ice adj.* 268
 surcharger *va.* 207
 surcroître *vn.* 207
 surdité *sf.* 263
 sûrement *adv.* 326
 sûreté *sf.* 94, 97, 214
 surface *sf.* 201, 213
 surfaire *va.* 53
 surgir *vn.* 53

surhausser *va.* 207
 surintendant *sm.* 212
 surlendemain *sm.* 141
 surmener *va.* 260
 surmonter *va.* 123
 surnager *vn.* 224
 surnaturel *elle adj.* 253
 surnom *sm.* 274
 surnuméraire *adj.* 301
 surpasser *va.* 243, 248
 surpeau *sf.* 127
 surplomber *vn.* 181
 surplus *sm.* 207
 surprendre *va.* 223
 surprise *sf.* 194, 279
 sursaut *sm.* 162
 surséance *sf.* 304
 sursis *sm.* 304
 surtaux *sm.* 154
 surtaxe *sf.* 276
 surtout *adv.* 46, 180, 243
 sur tout *adv.* 46
 surveillance *sf.* 312
 surveillant *ice s.* 200
 surveiller *va et vn.* 303
 survenir *vn.* 123, 211
 survivre *vn.* 207
 sus *prép.* 201
 susceptible *adj.* 140
 susciter *va.* 249
 suscription *sf.* 250
 susdit *ice adj.* 287, 291
 susmentionné *ice adj.* 291
 suspect *cete adj.* 294
 suspendre *va.* 50, 106, 145
 suspendu *ice adj.* 302

607

en suspens adv. 303
suspension sf. 158
inspicion sf. 216
sustenter va. 141
suture sf. 187
suzerain aine adj. et s. 322
svelte adj. 166, 307
sylogisme sm. 257
symbole sm. 230
symbolique adj. 70
symétrie sf. 155, 256
sympathie sf. 95, 240
sympathiser vn. 283
sympôme sm. 93, 240

synalèphe sf. 20
synchronisme sm. 297
syncope sf. 138, 245
syncrétisme sm. 157
syndic sm. 322
syndicat sm. 313
synonyme sm. 279
synoptique adj. 159
syneque 146
syntaxe sf. 310
synthèse sf. 150
système sm. 74
systole sf. 171
syzygie sf. 283

T

T *abac à fumer* 103, 155
tabac à priser 103
prendre du tabac par le nez 103
tabatière sf. 103
tabellion sm. 276
tabernacle sm. 179
tabis sm. 61
tablature sf. 43
table sf. 306
tableau sm. 151
tablette sf. 275
tablier sm. 144
tache sf. 82, 274
tâche sf. 320
tachéographie ou tachygraphie 9, 156
tâcher va. 167

tâcher vn. 213
taciturne adj. 265
tact sm. 172
tactique sf. 232
taie (le) sf. 201
taillade sf. 204
taillader va. 148
taillanderie sf. 109
taillandier sm. 109
taillant sm. 123
taille sf. 150, 254
tailler va. 148
tailleur sm. 184
taillis adj. 136
tain sm. 166
taire va. 142
se taire vpr. 177, 214, 272
talé sm. 233

609

talent sm. 324
talion sm. 256
talisman sm. 233
taloche sf. 157
talon sm. 139, 240, 264
talus sm. 312
tambour sm. 132, 194, 231
tamis sm. 92
tamiser va. 135
tamponner va. 151
tandisquo conj. 104, 321
tandour sm. 157
tanière sf. 266
tanner va. 186
tanneur sm. 167, 186
tant adv. 168, 168
tant que 111
tanto sf. 177
tantôt adv. 267
taon (ton) sm. 299
tapage sm. 247
taper va. 204
en tapinois adv. 106
tapis sm. 126, 249
tapisser va. 249
tapoter va. 202
taquin inc. adj. et s. 273
taquiner vn. 37
tarabuster va. 151
tard adv. 31
tarder vn. 194, 227
taré de adj. 296
tarentule sf. 199
tarer va. 121
tarière sf. 281
tarif sm. 319

tarir va. 179
taroupe sf. 6
tarte sf. 308
tartufe (ffe) sm. 209, 295
tas sm. 157
tasse sf. 209
tasser va. 163
tâter va. 57, 94, 189
à tâtons adv. 134
tatouer va. 177
taudis (taudion) sm. 265
taure sf. 271
taureau sm. 160
taux sm. 310
taverne sf. 306
taxe sf. 310
taxer va. 41, 310
technique adj. 241
technologie sf. 241
tégument sm. 142
teigneux cuse ad. 15
teiller va. 18
teindre va. 211
teinte sf. 211
tenture 18
teinturier vn. 20
tel cile adj. 104
à tel point 111
un tel 252
tel que 111
télégraphe sm. 155
télescope sm. 193
tellement adv. 323
téméraire 281
témérité 118, 162
témoignage 118, 211

611
 porter témoignage 34
 témoigner *vn.* 225
 témoin oculaire 219
 produire des témoins 16
 temps *sf.* 222
 tempérament *sm.* 212, 289
 tempérance *sf.* 86, 325
 température *sf.* 186
 supère 14, 182, 295
 impète 231
 compète 2
 11, 112
 232
 227
 112
 117
 tems *sm.* 176, 193, 193, 202, 205,
 324
 27, 27
 fort long 4
 temps-là 154
 en très peu de temps 104
 tenable *adj.* 300
 tenace 277
 ténacité *sf.* 6
 tenaille *sf.* 267
 tenailles *spl.* 98
 tenant *le adj.* 266
 tendance *sf.* 85
 tendon *sm.* 318
 tendre *va et adj.* 106, 199, 264, 299
 tendrement *adv.* 48
 tendresse *sf.* 304, 325
 ténèbres *spl.* 235
 ténescue *sm.* 206
 ténia (*tenia*) *sm.* 263

tenir *va.* 21
 tentant *le adj.* 41
 tentateur *trice s.* 283
 tentation *sf.* 80
 tentative *sf.* 56
 tente *sf.* 165, 179, 184
 tenté 297
 petite tente 81
 tenter *va.* 57, 94
 tenu *ne adj.* 307
 tenue *sf.* 213
 tenure *sf.* 258
 tergiverser *vn.* 149
 terme *sm.* 30, 99, 139, 206, 209,
 236, 243, 315
 terme de la grammaire 73
 terme de palais 73
 terme de vénerie 73
 terme générique 69
 terme technique 73
 termes techniques de la mathé-
 matiques 73
 termes techniques de la philo-
 sophie 73
 terminaison *sf.* 171
 terminer *va.* 16, 100, 127, 127, 301
 ternaire *adj.* 160
 ternir *va.* 158, 203
 terrain *sm.* 42
 terrain tardif 43
 terrasse *sf.* 117
 terrasser *va.* 176
 terre *sf.* 42, 176, 205, 270
 terreau *sm.* 43
 terre ferme 122
 terre franche 43

terre végétale 43
 terrain *sm.* 42
 se terrer *vpr.* 48
 terrestre *adj.* 43, 205
 terreur *sf.* 322
 terreux *cuse adj.* 178
 terrible *adj.* 208, 217, 321
 terrien *cuse adj et sm.* 225
 terrifier *va.* 149
 terrine *sf.* 159
 territoire *sm.* 301
 territorial *ale adj.* 126
 terroir *sm.* 42
 terrorisme *sm.* 36
 tertre *sm.* 214
 tesson *sm.* 267
 test *sm.* 227
 testament *sm.* 319
 testateur *trice s.* 303
 tester *vn.* 320
 testicule 180
 tétard *sm.* 119
 tête *sf.* 195, 203, 211, 265
 tête-à-tête *sm.* 270
 tête baissé 118
 têter *va.* 299
 teton *sm.* 141
 tétragone *sf.* 196
 tétu *ne adj.* 273
 texte *sm.* 280
 textile *adj.* 301
 textuel *elle adj.* 147
 texture *sf.* 311
 thé *sm.* 166
 théâtre *sm.* 314
 thèière *sf.* 259

théisme *sm.* 110
 thème *sm.* 74
 théologie *sf.* 241
 théologiens *simpl.* 98
 théorème *sm.* 257
 théoricien *cuse s.* 109
 théorie *sf.* 241, 293
 théorique *adj.* 250
 thermomètre *sm.* 306
 thèse *sf.* 240
 thoracique *adj.* 218
 thorax *sm.* 218
 106
 255
 tiède *adj.* 299, 316
 tiédeur *sf.* 299
 tierçon *sm.* 160
 tiers (*tierce*) *ad* 157
 118
 18
 timbale *s.* 231
 timbales *spl.* 215
 timbre *sm.* 155
 timide *adj.* 184, 288
 timidité *sf.* 175
 timon *sm.* 276
 timonier *sm.* 306
 timoré *le adj.* 177
 tintamarre *sm.* 270
 tique *sf.* 266
 tir *sm.* 158
 tirage *sm.* 264
 tirailler *va.* 264
 tiraillleur *sm.* 155
 tirasse *sf.* 185

ton

615
 tire-bouchon *sm.* 143
 tire-ligne *sm.* 218
 tirer *va.* 30, 100, 261
 toit *sm.* 180
 traire *va.* 264
 tisane *f.* 19
 tison *sm.* 316
 tisser *va.* 116, 145
 tisserand *m.* 311
 tisseu *sm.* 311
 tiller *va.* 118
 titre *m.* 242, 271
 titrer *va.* 242
 titulaire de pension 320
 toaster ou toster *va. et m.* 127
 toile *f.* 188
 toile d'araignée 145
 toilette *sf.* 39, 143
 toison *sf.* 142
 toit *sm.* 117, 214, 238
 tolérance *sf.* 80
 tolérant *le adj.* 124
 tolérer *va.* 41, 147
 tomate *sf.* 271
 tombe *f.* 254
 tomber 254, 271, 287, 289, 293
 tombée *f.* 30
 tombée *f.* 311
 tomber *va.* 43, 81
 tome *sm.* 163
 ton *sm.* 282
 tondre *va.* 169
 tonique *adj.* 298
 tonnant *le adj.* 199
 tonneau *sm.* 169
 tonnelle *sf.* 89

tonner *v. impers* 245
 tonnerre *sm.* 199
 topaze *sf.* 204
 toper *m.* 255
 topinambour *sm.* 218
 topographie *f.* 320
 torche *f.* 292
 torchis *sm.* 261
 torchon *m.* 253
 tordre *va.* 143, 145
 tordu 297
 torpeur *f.* 248
 torréfier *va.* 133
 torrent *sm.* 218, 218
 torride *adj.* 169
 tors *se adj.* 296
 tort *sm.* 70, 207
 faire tort 51
 torticolis *sm.* 318
 tortiller *va.* 143
 tortionnaire *sm.* 303
 tortue *sf.* 272
 torture *sf.* 37, 223
 tôt *adv.* 208
 total *ale adj.* 169
 totalement *adv.* 57, 211
 totale 155, 165, 161, 253
 261, 265
 touchant *le adj.* 303
 toucher *va.* 30
 se toucher *vpr.* 15
 touffu *ne adj.* 99
 toujours *adv.* 4, 4, 144, 166
 toupet *sm.* 261
 toupiller *va.* 167
 tour *sm.* 123, 193, 285, 315

617

tourbillon *sm.* 269
 tourbillon d'eau 289
 gris-tourdille 35
 tourment *sm.* 37, 152, 237
 tourmente *sf.* 183
 tourmenté *de m.* 295
 tourmenter *va.* 37, 52, 204
 tourmens des damnés 18
 tourner *va.* 167, 269
 tournesol *sm.* 81, 270
 tourneur *sm.* 178
 tournevis *sm.* 24
 tournoyer *m.* 167
 tournure *sf.* 232
 touterelle *f.* 258
 tous 265
 tousser *m.* 212
 tout *le adj.* 164, 261
 en tout 164
 le tout 74, 265
 tout à fait 265
 tout à l'heure 39, 91
 tout beau 118
 tout de suit 89
 tout doux 106, 115
 toutefois *adv.* 295
 tous *sf.* 212
 toxique *adj.* 215
 tracas *sm.* 72
 tracasserie *sf.* 150
 trac *sf.* 15
 tracé *sm.* 232
 tracer *va.* 199
 trachéates *sfpl.* 86
 trachée-artère *sf.* 257
 tradition *sf.* 171

traducteur *trice s.* 149, 279
 traduction *sf.* 149
 traduire *va.* 149
 trafic *sm.* 179
 trafiquer *m.* 179
 tragédie *sf.* 178
 tragique *adj.* 308
 trahir *va.* 184
 trahison *sf.* 184, 244
 grand train 16
 traineau *sm.* 216
 trainer *va.* 264
 traire *va.* 193
 trait *sm.* 16
 traite *sf.* 122
 traité *sm.* 144, 295
 traité de paix 243
 traitements *smpl.* 302
 traiter *va.* 240, 295
 traître *esse adj.* 177
 trajet *sm.* 197
 tramer *va.* 199
 tranchant *le adj.* 254
 tranche *sf.* 257
 tranchée *sf.* 216
 tranche-file *sf.* 226
 trancher *va.* 126
 tranchet *sm.* 44
 tranquille *adj.* 38, 43, 69, 209
 tranquilliser *va.* 38, 39, 69, 176
 se tranquilliser *vpr.* 43
 tranquillité *sf.* 38, 38, 43, 58, 69,
 75, 98, 200, 214, 302
 transaction *sf.* 293
 transcendance *sf.* 242
 transcendant *ante adj.* 78

tra

619
transcrire *va.* 66
transe *sf.* 322
transféré 301
transférer *va.* 301
transfert *sm.* 99
transfert télégraphique 122
transfigurer *va.* 290
transformation *sf.* 61
transformer *va.* 290
transfuge *sm.* 249
transfuser *va.* 49, 54
transgresser *va.* 146
transgression *sf.* 146
transiger *vn.* 228
transir *va.* 63
transit *sm.* 173
transitai *etc. adj.* 279
transitoire *adj.* 303
translation *sf.* 147
transmettre *va.* 198
transmigration *sf.* 163
transmission *sf.* 99
transmutabilité *sf.* 61
transmutation *sf.* 61
transparent *etc. adj.* 222
transpercer *va.* 58
transpiration *sf.* 80
transpirer *vn.* 48, 56, 238
transport *sm.* 318
transporté *etc. adj.* 301
dire transporté 99
transporter *va.* 301
transposer *va.* 159
transposition *sf.* 29
transsubstantiation *sf.* 61
transsuder *vn.* 149

transvaser *va.* 49, 54
transverse *adj.* 301
trappe *sf.* 185
trapu *etc. adj.* 177
traquet *sm.* 165
travail *sm.* 166, 222, 242, 259, 292, 292
faire une travaille 15
travailler *vn.* 32
travaux *simpl.* 290
travers *sm.* 79
à travers le 111
au travers de 111
à la traverse *adv.* 51
à traverse 57
au traverse 57
traverser *va.* 237
traversin *sm.* 280
trébucher *vn.* 31
trèfle *sm.* 328
treille *sf.* 167
tremblant *etc. adj.* 273
tremblement de terre 205
trembler *vn.* 273
trembloter *vn.* 273
se trémousser *vpr.* 164
tremper *va.* 80
trépan *sm.* 44
trépaner *va.* 44
trépasser *vn.* 288
trépitation *sf.* 273
trépied *sm.* 194
trépigner *vn.* 139
très *adv.* 184
trésor *sm.* 179, 270
trésorerie *sf.* 179
trésorier *sm.* 176, 179

tressaillement *sm.* 28
tressaillir *vn.* 273
tresse *sf.* 206
tresser *va.* 116
trâteau *sm.* 263
trêve *sf.* 38
triage *sm.* 99
triangle *sm.* 92, 281
triangulaire *adj.* 231
tribu *sf.* 145, 255, 259
tribulation *sf.* 293
tribunal *sm.* 284
tribut *sm.* 113, 178
tributaire *adj.* 178
tricher *va et vn.* 250
tricoises *sfpl.* 267
tricolore *adj.* 217
tricoter *va.* 116
trident *sm.* 168
trier *va.* 30, 99
trimestre *sm.* 286
trinité *sf.* 79
trionphal *etc. adj.* 235
trionphateur *sm.* 247
triomphe *sm.* 235, 312
triomphes *simpl.* 16
trionpher *vn.* 17, 243
tripailles *sfpl.* 78
triplement *adv.* 54
tripot *sm.* 258
tripoter *vn.* 305
trique *sf.* 168
triste *adj.* 156, 172, 191, 246, 246, 284, 298
tristesse *sf.* 101, 203, 245, 246
triturer *va.* 183

trivial *etc. adj.* 236
troc *sm.* 277
trombe *sf.* 269
trompe *sf.* 178
trompé 296
tromper *va.* 121, 250
tromperie *sf.* 178, 250
trompeur *etc. adj.* 244, 259, 298
trone *sm.* 157
trône *sm.* 44, 105, 148, 213, 238
tronquer *va.* 257
trop (tro) *adv.* 127, 184
tropo *sm.* 64
trophée *sm.* 246
tropical *sm.* 286
troquer *va.* 294
trotter *vn.* 127
trou *sm.* 216
trouble *sm.* 28, 29, 71, 72, 74, 79, 151, 221, 262, 296
troublé 141, 257, 292, 302
troubler *va.* 72, 92
trouée *sf.* 198
trouer *va.* 198
troupe *sf.* 210
troupeau *sm.* 200, 270
trousse *sf.* 257
trousseau *sm.* 166
trousser *va.* 117
trouver *va.* 317, 325
se trouver *vpr.* 317
true (truk) *sm.* 176
trucheur *sm.* 267
truille *sf.* 276
truité *etc. adj.* 6
tue 197

uni

623

tuer *va.* 264
 tuerie *sf.* 264
 tuile *sf.* 21, 213
 tuileau *sm.* 22
 tuilerie *sf.* 22
 tuilier *sm.* 22
 tulipe *sf.* 272
 tuméfier *va.* 319
 tumeur *sf.* 93
 tumulte *sm.* 223, 246, 247, 248, 324
 tunique *sf.* 161
 tunnel *sm.* 313
 turban *sm.* 189
 turbe 17
 enquête par turbo 17
 turbulence *sf.* 248

turgescence *sf.* 95
 turlupiner *vn.* 291
 turpitude *sf.* 254
 turquoise *sf.* 252
 tutélaire *adj.* 170
 tutelle *sf.* 260
 tuteur *trice s.* 320
 tympan *sm.* 132
 tympaniser *va.* 199
 tympanite *sf.* 64
 tympanon *sm.* 215
 typographe *sm.* 108
 tyran *sm.* 163, 233
 tyrannie *sf.* 151, 152, 165, 210, 235
 tyranniser *va.* 19

U

Ulcère *sm.* 192
 ulcérer *va.* 282
 ultérieur *cure adj.* 271, 277
 ultimatum *sm.* 31, 210
 un *adj.* 25, 249, 317, 327
 unanime *adj.* 324, 326
 unanimité *sf.* 15
 uni *ie adj.* 207, 290
 unitier *va.* 327
 uniforme *adj.* 290, 326
 union *sf.* 11, 15, 19, 90, 197, 320
 union conjugale 11
 unique *adj.* 106, 249, 250, 282, 317, 318, 327
 uniquement *adv.* 251
 unir *v.* 249

unisson *sm.* 327
 unitaire *adj.* 303
 unité *sf.* 25, 25, 157
 univers *sm.* 42, 236
 universalité *sf.* 159
 universel *elle adj.* 79, 219, 236
 univoque *adj.* 69
 uranographie *sf.* 319
 urbain *aine adj.* 225
 urbanité *sf.* 226
 urée *sf.* 275
 urètre *sm.* 282
 urgent *le adj.* 317
 urine *cl.* 133
 uriner *vn.* 218
 usage *sm.* 64, 112, 198

val

625

faire usage de 64
 user *vn.* 64
 usine *sf.* 259
 usité *de adj.* 279
 ustensiles *smpl.* 89
 ustion *sf.* 216
 usuel *elle adj.* 233
 usufruit *sm.* 134
 usure *sf.* 197

usurier *ère s.* 197
 usurpateur *trice s.* 243
 usurper *va.* 245
 utérus *sm.* 198
 utile *adj.* 103, 297, 307
 utilement *adv.* 116
 utiliser *va.* 130
 utilité *sf.* 248, 293, 302, 313

V

Vacances *sfpl.* 152
 vacarme *sm.* 326
 vacciner *va.* 9
 vache *sf.* 130, 267
 vaciller *vn.* 279
 vacuité *sf.* 181
 vagabond *onde adj.* 104, 178, 186, 201
 vagin 304
 vagissement *sm.* 227
 vague *adj.* 303
 vague de l'air 32
 vaguer *vn.* 212
 vaillance *sf.* 220
 vaillant *le adj.* 133
 vain *ne adj.* 116, 237
 vaincre *va.* 223, 235, 243, 246, 248, 296
 vaincu *ue* 298
 vainqueur *sm.* 243, 247, 260, 294
 vaisseau *sm.* 211, 264
 vaisselle *cl.* 105
 val *sm.* 188
 valable *adj.* 187
 valériano *sf.* 215

valet de pied 249
 valétudinaire *adj.* 242
 valeur *sf.* 41, 133, 172
 valider *va.* 221
 validité *sf.* 227
 valise *sf.* 183
 vallée *sf.* 188, 317
 valoir *vn.* 17, 41
 se faire valoir 17
 valve *sf.* 227
 valvule *sf.* 188
 van *sm.* 137
 vanité *sf.* 128
 vaniteux *euse adj. et s.* 296
 vanne *sf.* 149
 vannerie *sf.* 209
 vanter *va.* 155
 vanterie *sf.* 272
 vapeur *sf.* 119
 vapeurs *sfpl.* 3
 vapeurs fulgineuses 3
 vaporisateur *sm.* 239
 vaporiser *va.* 146
 variable *adj.* 280

ven

627
 variation *sf.* 29
 varicelle *sf.* 9
 varicocèle *sf.* 93
 varié *de adj.* 272, 285
 varier *va.* 153
 variété *sf.* 28, 285
 variole *sf.* 9
 varlope *sf.* 201
 vase *sm.* 234
 vase 273
 vassal *a.* 113
 vassal 113, 2, 2, 319
 vassal 113, 1, 1, 201, 3, 3
 vassal 203
 vassal 12
 vassal 271
 vassal 309
 vassal 309
 vassal 220
 véhémentement *adj.* 88
 véhicule *sm.* 37
 veille *sf.* 119
 veillée *sf.* 100
 veiller *vn.* 135
 veine *sf.* 200
 veinoux *cuse adj.* 319
 velléité *sf.* 38
 véloce *adj.* 165
 vélocité *sf.* 212
 velours *sm.* 286
 vela *ne adj.* 141
 vénal *ale adj.* 199
 venant *ante adj.* 111
 vendanger *va.* 104
 vendeur *deresse s.* 118
 vendre *va.* 137, 250

vendredi *sm.* 163
 vénénéux *cuse adj.* 206
 vénérable *adj.* 171
 vénération *sf.* 24, 52, 152, 172
 vénéré 283
 vénérer *va.* 295, 298
 mal vénérien 9, 14
 maladie vénérienne 9, 14
 vengeance *sf.* 99, 256
 venger *va.* 99
 se venger *vpr.* 99
 venin *sm.* 215
 venir *vn.* 82, 95, 317
 faire venir 26
 vent *sm.* 113
 le vent d'aval 113
 vent doux 311
 vente *sf.* 137
 ventilation *sf.* 146
 ventiler *va.* 324
 ventre *sm.* 128, 223
 bas-ventre 208
 cours de ventre 69
 flux de ventre 69
 ventrière *sf.* 156
 se ventrouiller *vpr.* 124
 vénus *sf.* 207, 309
 ver *sm.* 263
 véracité *sf.* 227
 verbalement *adv.* 273
 verbe *sm.* 251
 verbes neutres 85
 verbes pronominaux 84
 verbes réciproques 85
 verbiage *sm.* 322
 verdure *sf.* 10

vét

verge *sf.* 168, 257
 véridique *adj.* 196
 vérification *sf.* 147
 vérifier *va.* 17
 vérin *sm.* 89
 véritable *adj.* 227
 vérité *sf.* 173, 173, 196, 227
 en vérité *adv.* 102, 317
 du verjus *sm.* 8
 vérole *sf.* 14
 petite vérole 9
 marqué de la petite vérole 9
 petite vérole volante 9
 vérolé 14
 verre *sm.* 8, 66, 143, 204, 226
 verrue *sf.* 205
 herbe aux verrues 81
 vers *sm.* 217, 222
 vers composé de deux hémistiches 135
 versant *sm.* 82
 verseau *sm.* 191
 verser *va.* 202
 verset *sm.* 109
 versifier *vn.* 101
 version *sf.* 149
 vert *le adj.* 4, 31, 299
 vertèbre *sf.* 251
 avoir des vertiges 272
 vertu *sf.* 250, 251, 324
 vertueux *cuse adj.* 189, 205, 226
 vestibule *sm.* 185, 194
 vestige *sm.* 18, 18
 vêtement *sm.* 160
 vêtements *simpl.* 198
 vétille *sf.* 96

vetiller *vn.* 322
 vêtir *va.* 142
 vêtu 299
 veuf *cuse adj et s.* 188
 veuve *adj.* 186, 188
 femme veuve 188
 vexation *sf.* 37, 45, 161, 163, 285
 vexer *va.* 20, 52
 viande *sf.* 271, 273
 vibration *sf.* 315
 vicarier *vn.* 34
 vice *sm.* 190, 259, 287, 313
 sans vice 215
 vicié 296
 vicissitude *sf.* 103
 victime *sf.* 294
 victoire *sf.* 67, 235, 246, 249, 312
 remporter la victoire 248
 victorieux *cuse adj.* 243, 247, 294
 victuailles *simpl.* 41
 vide *adj.* 158, 177, 282
 vie *sf.* 206, 242, 244
 la vie future 31
 vie retirée 286
 vieillard *sm.* 143, 209
 vieillesse *sf.* 144
 vieillissement *sm.* 100
 vierge *sf.* 180, 215
 vieux 143, 247, 255, 268
 vif *ire adj.* 14, 14, 88, 175, 206, 220, 224
 vif argent *sm.* 166, 218
 vigilance *sf.* 99, 325
 vigne *sf.* 302
 vigoureux *cuse adj.* 66, 259
 vigueur *sf.* 218, 225, 228

vit

631
avec vigueur 88
vil *ille* *adj.* 141, 176, 196, 250
rendre vil 106
vilain *aine* *s.* 120, 177, 255
vilénies *sfpl.* 87
vilipender *va.* 147
village *sm.* 193
villageois *oise* *s.* 194, 292
ville *sf.* 106, 131, 225
vin *sm.* 114, 182, 220, 305
couper le vin 4
vinaigre *sm.* 212
vingt *num.* *adj.* 136
vinification *sf.* 136
violation *s.* 314
violence *sm.* 70, 128, 161, 206, 220, 242
violent *le* *adj.* 220, 243
caractère violent 14
violet *ette* *adj.* 132
violette *n.* 132
violon *sm.* 265
vipère *sf.* 85
virement *sm.* 34
virginité *sf.* 130
virgule *sf.* 240
virilité *sf.* 286, 310
visage *sm.* 160, 198, 201, 229, 318
vis-à-vis *adv.* 122, 144, 297
visible *adj.* 72, 301
visière *sf.* 167
vision *sf.* 292
visiter *va.* 294
visiteur *euse* *s.* 203
visqueux *euse* *adj.* 273
vite *adj.* 156, 206

vitesse *sf.* 64, 212
vitre *sf.* 226
vitré *éc* *adj.* 8
vitriifiable *adj.* 61
vitriol *sm.* 203
vivacité *sf.* 311
vivant *le* *adj.* 175, 206
vivement *adv.* 98
vivification *sf.* 78
vivifier *va.* 160
vivres 198, 258
vizir *sm.* 319
vizirat *sm.* 319
vocabulaire *sm.* 274
vocal *ale* *adj.* 105
vocation *sf.* 42
voeu *sm.* 155, 310, 324
vœux *smpl.* 35, 41
vogue *sf.* 71
voici *prép.* 111, 111
voie *sf.* 18, 197, 281
voie lactée 282
voilà *prép.* 99, 111
voile *s.* 140, 170, 170, 201, 210
voile d'un navire 113
voilé *éc* *adj.* 291
voir *va.* 88, 98, 194, 292
voirie *sf.* 314
voisin *ine* *adj.* 281, 323
voisinage *sm.* 258, 281
voiture *sf.* 261
voix *sf.* 62, 105, 117, 227, 230
parler à demi voix 310
voix du peuple 77
voix publique 77
vol *sm.* 189, 212

volaille *sf.* 23
volant *le* *adj.* 140
volatilisation *sf.* 61
volatiliser *va.* 147
volcan *sm.* 18, 267
voler *vn.* 141
voleter *vn.* 142
voleur *euse* *s.* 198, 208
volontaire *adj.* 30
volontairement *adv.* 234
volonté *sf.* 80, 87, 37, 41, 71, 261, 287, 297, 293
voltiger *vn.* 59
volume *sm.* 163
volupté *sf.* 273
voluptueux *euse* *adj.* 70
vomique *adj.* 93
vomissement *sm.* 65
vomitif *ive* *adj.* 298
vote *sm.* 197

X Y Z

X énéphobe *sm.* 189
xylographe *sm.* 173
xylogologie *sf.* 224

Z ébre *sm.* 271
zébu *sm.* 267
zèle *sm.* 174, 248

zélé *éc* *adj.* 279
zénith *sm.* 215
zéphyr ou zéphire *sm.* 311
zéro *sm.* 228

vouloir *va.* 86, 96, 182, 183
voulu 287
voute *sf.* 231, 254
voyage *sm.* 85, 198, 218, 218
voyageur *euse* *s.* 111, 217, 290
voyant *le* *adj.* 138
vrai *adj.* 147, 187, 196
vraie *adj.* 226
vraie et bonne nouvelle 127
vraiment *adv.* 102, 147
vraisemblable *adj.* 24, 256
vraisemblance *sf.* 24
vu *ue* 47
vu que 46, 47, 47
vue *sf.* 116, 194
avoir en vue de 132
vues indirectes 80
vulgaire *adj.* 236
vulve *sf.* 249, 252

Y acht (yak) *sm.* 364
yeux *smpl.* 128
remettre devant les yeux 6

zibeline *sf.* 215
zinc *sm.* 202
signe du zodiaque 123
zone *sf.* 301
zone torride 301
zoographie *sf.* 320
zoologie *sf.* 176

اغلاط مطبوعه فرهنگ منوچهری
Fautes à corriger de Farhang Mènu-Tchêhri

صفحه	ستون	خط	اصحيح	خط	ستون	صفحه	اصحيح
9	4	ابدلا	اصحاح	106	197	24	اصحاح
16	17	اگر قدیم (اگر) اگر (اگر) قدیم	اگر قدیم	111	208	22	اگر قدیم
24	33	اداره کردن اداره کردن	اداره کردن	113	211	24	اداره کردن
	34	ادبار بخت ادبار بخت	ادبار بخت	139	264	27	ادبار بخت
28	41	اور	اور	140	265	14	اور
29	14	آرمیده خو آرمیده خو	آرمیده خو	150	268	28	آرمیده خو
53	92	زنجیر الماس زنجیر الماس	زنجیر الماس	152	287	14	زنجیر الماس
82	164	جنب	جنب	158	300	10	جنب
91	168	جنب	جنب	371	317		جنب
98	181	حلال	حلال	112	121		حلال

از فرانسه

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
8	1	19	batir	bâtir	16	18	27	ressentiement	ressentiment
9	3	27	hypocondriques	hypocondriaques	17	20	30	ancêtre	ancêtres
10	5	7	eternelle	eternel				prédécesseur	prédécesseurs
	6	6	préssante	pressante	18	21	4	effectué	effectué
		16	bruillard	brouillard		22	3	briqueterie	briqueterie
11	8	1	amuler	annuler	19	23	7	relevé	relevé
		19	géléé	gelée	20	25	13	emprintes	empreintes
12	9	25	Eils	Fils	22	29	30	exile	exil
13	11	8	claire	clair	24	23	25	faire observer	faire, observer
14	13	5	mouvement	mouvements	25	35	14	suhait	souhait
		24	souffre	soufre			22	bris-tout	brise-tout
15	15	27	avanture	aventure	26	38	22	relache	relâche
	16	20	meubls	meubles	28	41	4	victoilles	victuailles
		28	elencement	elancement			15	désire	désir
16	17	1	antique	antiques					

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
29	43	10	rizièrre	rizièrre	52	90	2	appareilles	appareilles
	44	30	repécher	repêcher			28	accuplement	accouplement
30	45	7	dénuer de nouer	dénouer			35	rostellation	constellation
32	49	8	dchorter de m-	déchorter de m-	54	93	21	commende-	commandement
	50	17	pécher	pêcher			33	bouffir	bouffler
34	54	21	désaccutumer	désaccoutumer	55	95	27	commende-	commandement
35	56	5	désambourber	désembourber		96	31	espoire	espoir
38	61	22	transsubstans-	transsubstantiation	56	97	15	espérance	espérance
40	65	33	ussore	essor				espoire	espoir
43	71	17	désire	désir	58	101	3	pedometre	podomètre
	72	6	éclairci	éclaircie		102	6	vraiment	vraiment
		36	s'opinâtrer	s'opiniâtrer	60	105	16	sange	sauge
45	76	6	g i der guin-	g i der guinder	61	107	2	habitan	habitant
47	79	15	eunuque	eunuque	62	110	28	embassadeur	ambassadeur
	80	6	pare	pare	64	114	30	embrassure	embrasure
49	83	25	moultiplier	multiplier	67	119	4	ce coup à ce	coup
	84	21	ensorceller	ensorceler			11	tétard	tetard
		22	à tout à toute	à tout à toute		120	3	abatter	abattre
51	88	23	strictemen	strictement	68	121	15	dire adieu	dire adieu
52	89	7	avant	avant			2	se ventrer	se vautrer
		22	sur le champs	sur le champ	69	124			

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
70	126	24	coup-gorge coupe-gorge		89	164	4	républicain	républicain
71	127	8	band bande		"	"	26	foli folie	
"	"	15	réatifier béatifier		93	171	13	mezzo-terminie	mezzo-terminie
"	128	(22,23,24)	abdomène abdomen		"	172	2	monvoir mon-voir	
72	129	3	confusément confusément		"	"	28	ressemblément rassemblement	
"	130	18	à recoulons à reculons		94	174	1	gouvernement	gouvernement
73	132	5	batiement bâtiment		95	175	21	servent servant	
"	"	13	coustruire construire		"	176	3	contur contour	
74	133	35	bouchérir rencl		96	177	21	ennuque	eunuque
75	135	9	ehonte eho		97	178	27	mesquineri	mesquinerie
76	136	31	paranthèse paranth		"	"	31	eclips eclipse	
77	137	2	chiffonner chiffonne		100	180	10	querreleur	querelleur
"	"	12	planet plumet		"	"	35	griffonage	griffonnage
78	142	6	se eepentir se repentir		"	"	30	ennuque	eunuque
80	145	12	gloper à cheval galoper à cheval		"	"	9	se plotonner se pelotonner	
"	146	33	iucarnation incarnation		"	184	29	tante fente	
84	154	18	oorgueil orgueil		100	185	8	conniatrs connaître	
85	155	9	endoctoriner endoctriner		"	"	9	serpette-faucille	serpette, faucille
86	158	2	attent attente		"	"	25	pannauter panneauter	
89	163	17	transizration transmigration		101	187	23	suffrant souffrant	

مقام کتابخانه مسجد آیت الله العظمیٰ امام خمینی (ره) مشهد

کتابخانه شخصی آقایان ۱۳۰۹۱

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
101	188	26	devinar deviner		132	249	2	phisionomie	physionomie
104	184	10	contré contrée		134	253	80	insaffisant insuffisant	
109	203	16	femme, adultère femme adultère		"	254	2	Fléphanteléphant	
"	204	1	quelqu'un quel-qu'un		136	257	1	bourge bourg	
"	"	11	chrysolite chrysolithe		138	262	15	adragan adragant	
110	205	1	orféore orfèvre		139	263	19	abassourdir	abasourdir
"	206	1	cygale cigale		140	265	20	ellips ellipse	
112	210	31	rendourcir rendre		144	273	24	volupte volupté	
113	211	18	chiquaner chicaner		145	276	19	truel truella	
"	212	21	eturdi étourdi		146	277	18	stockfiche stockfich	
114	213	11	barguintar bargigneur		"	"	21	disecution discussion	
"	214	2	embassadeur ambassadeur		"	278	28	se peime se peiner	
116	218	2	négre nègre		149	282	13	inca né incarné	
117	219	9	princ prince		150	283	7	syzigie syzygie	
118	222	8	poém poeme		"	284	10	eru eru	
"	"	32	sissure scissure		"	"	13	assemblé	assemblée
119	223	16	quadrilataire quadrilatère		"	"	33	porté portee	
120	225	25	privilégie privilégié		"	"	34	suffrance souffrance	
122	230	28	convive convive		151	285	2	circonferance circonferene	
123	231	12	désire désir		153	290	23	agreee agreee	
126	237	5	inutil inutile		154	291	22	chaudronier	chaudronnier
"	"	19	equite équité		155	294	18	rectuno rectum	
128	242	15	tranvail travail		156	296	16	auxillaire auxiliaire	
130	245	35	exclave esclave		"	"	32	fugard fuyard	
131	247	19	pourir pourrir		"	"	"	"	
"	"	32	fugard fuyard		"	"	"	"	

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
158	299	5	comptable	comptable	168	309	32	réussité réu-	rinette
"	"	7	clandestin	clandestin	"	"	"	ssite	"
"	"	36	annexé annexe	"	"	311	26	zéphyre zéphyr	"
"	"	30	différence	différence	"	312	33	regarde regard	"
"	300	30	différence	"	165	314	3	ruptur rupture	"
"	"	33	aspect aspect	"	166	315	7	spéciment spé-	cimen
162	307	32	util utile	"	167	317	26	noble noble	"
"	308	23	inombrable	"	"	318	17	manier manière	"
"	"	"	innombrable	"	169	322	29	plaisaaterie	"
159	301	33	battèlement	battellement	"	"	"	plaisanterie	"
163	309	5	clairnette cla-	"	170	324	15	compatroite	compatriote

از قسمت فرانسه بفارسی

174	332	14	acariâtre	اینتر زیاد است	209	401	25	169	162
"	"	"	"	"	"	"	28	couloir cou-	loire
176	335	21	au	ou	"	"	"	"	"
179	342	36	242	242	210	403	35	186	189
181	345	19	11	14	"	404	12	286	282
184	352	10	116	161	213	410	22	défectif défec-	tif
186	356	4	31	37	"	"	"	"	"
"	"	6	177	174	214	412	12	délèteire délé-	tère
190	363	20	243	242	"	"	"	"	"
"	364	19	blâmer blâmer	"	215	414	29	dépendre	"
"	"	36	bloc bloc	"	"	"	"	dépendre	"
191	366	10	sm. va.	"	216	415	28	57141	57,141
193	369	7	adv. adv.	"	"	416	11	79	71
198	380	2	chambre cham-	bre	"	"	17	le	la
202	387	1	co-étate co-	état	218	420	14	129	139
204	391	6	45	46	221	425	25	252	236
"	392	35	188	158	222	427	13	ébène	ébène
205	394	17	conjoinctif	"	223	429	24	effacement efface-	ment
"	"	"	conjoinctif	"	"	"	34	em.	va.
"	"	"	"	"	224	431	7	256	254

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
214	401	22	275	265	265	514	32	59	52
229	441	21	établier	étalier	272	528	18	patroite patriote	"
231	446	15	222	292	273	539	17	18	19
233	450	1	28	23	282	548	9	191	91
237	458	21	314	3, 14	"	"	16	298	293
243	470	28	naure	nature	297	577	19	199	195
244	471	15	dydrotique	hydrotique	"	578	22	rissée	risée
"	472	3	humnée	hymnée	298	580	9	rotondo	rotonde
253	489	1	199	179	306	595	30	69	63
257	498	35	sauton	santon	307	597	27	87	187
261	505	10	eux	euse	315	613	10	159	152
263	509	4	nefaste	néfaste	"	614	3	thélogie	théologie
265	514	18	74	75	323	630	12	259	257

(ختمه فرهنگ منوچهری)

طریق ویدایش لغات فارسی از لغت فرانسه بفارسی فرهنگ منوچهری از قراری است که برای نمونه یکی از آن لغات را مثلاً ذکر میکند :

لغت (Abaissement) را درجوع میکنیم به اعدادی (Chiffres) که ستونهای لغت فارسی بفراشه را میسر میکند : در ستون (61) فارسی بفراشه معنی این لغت یعنی (استعفاء نفس) نیز ستون (81) یعنی (الهادکی) ، نیز در ستون (100) یعنی (انحطاط) ، نیز در ستون (106) یعنی (اهانت) ، نیز در ستون (151) یعنی (تفرع) و نیز در ستون (229) یعنی (خرافات) . اینست طریق ویدایش لغات از فرانسه بفارسی و اینست مقصود از اعدادیکه در مقابل لغات فرانسه بفارسی گذاشته شده است .

بعضی از مشترکین مقام فرهنگ منوچهری ایراد میکردند که بهتر آن بود که عوض اعدادیکه جلوی لغات فرانسه بفارسی گذاشته شده است همان معانی لنوی فارسی منظور میشد ؟ جواب دادم که چندین جهت فرا در ترجیح اعداد بر ذکر معانی لنوی فارسی منظور بوده مثلا همان لغت (Abaissement) را می بینیم .

(Abaissement) حکه بموجب اعداد فوق الذکر معانی فارسی آن عبارت بودند از : (استعفاء نفس ، الهادکی ، انحطاط ، اهانت ، تفرع و خرافات) و جز این معانی مفهوم دیگری را در ذکر معانی فارسی نمی رساند ، ولکن سبکی را که فرهنگ منوچهری اختیار کرده اضافه بر آنکه بخوبی شبیهها این مقصود را میرساند بمطالعین محترم خود لغات مترادف (Synonymes) را هم معرفی میکند و همچنین مرهن میسازد که در معنی این لغت باجه لغتهای دیگر مترادف شده و چه معانی استخراج میشود : در لغت (استعفاء نفس) (Abaissement) مترادف شده با (Humilité) (الهادکی) مترادف شده با (Saut , Soumission , Humilité , Chute) در (انحطاط) مترادف شده با (Ravalement , Ralentissement , déclin , décadence , Chute) و هکذا در سایر موافقی که در ذیل ستونهای (106 ، 151 ، 229) در قسمت فارسی بفراشه ذکر شده است حجه دیگر ارساطی است که بین این دو دیکشنری میدهد که فارسی بفراشه و فرانسه بفارسی باشد و اگر جز این بود کلام مع الفارق میشد و اطلاق دیکشنری فارسی بفراشه و فرانسه بفارسی که آینه و سربلوه و روح

این لغت است معنی خارجی بدان می کرد آنوقت هم فست فرانسه فارسی آن واسطه نمدار لغات
در حد سایر لغات تالیف شده از فرانسه فارسی چندان حائز اهمیت می گشت !
باشا به يك اشتباه دیگر که ممکن است در خط اول حالب دقت نظر طالبین فرهنگ منوچهری
کرد است که سوخت مقدمه کتاب که ذکر شده (این لغت دارای ۱۱۰۰۰ لغت است) شاید تصور
فرمانده که آنچه لغتی که از اول الی آخر کتاب دارد مجموعاً ۱۱۰۰۰ لغت است ؟ و این خود يك
سوء فهمی است بزرگ . چه مقصود از ذکر ۱۱۰۰۰ لغت آن لغاتی که فقط در لغت فرانسه فارسی
آنها بدون تکرار شمرها که حاوی وجوه متعدده معانی هر لغت فرانسه است بفارسی اختصار شده میباشد
مثلاً همان لغت (Abaissement) را که ملاحظه میفرمایند دو شش موقع در ستونهای فارسی پراکنده
آمده که ناموفی که در ردیف قسمت فرانسه فارسی دارد ۷ دفعه تکرار شده است ولی بطریق الفباییك
فرانسه فارسی فرهنگ منوچهری آنرا فقط يك لغت محسوب داشته و همچنین خیلی از لغات هم هست
که تا (۱۶ الی ۱۸) دفعه تکرار شده ولی همان يك لغت محسوب گشته است ! چنانچه اگر در واقع
خط فرهنگ منوچهری بصورت قاطعی بود نه بروی که باید در لغت باشد هر آینه برای اطینان قلب
دیگران با جرئت میتوانست بنویسد که این لغت دارای (۵۰۰۰۰) لغات است در آنصورت هم بار قدم
در حاده الحراق نگذاشته و از صراط مستقیم منحرف نگشته بود !

نکته دیگر که جانب توجه است اینست که بعضی ایراد میکردند که خط این کتاب کم است
و خیلی بیش از اینها بایست کافز مصری کرده باشد ؟ ولی این نکته را در نظر نگرفته اند گویی که
دارای صفحات زیاد و ذی فطرنند از این جهت است که صفحات آن کتب بیش از چهل الی پنجاه سطرها
محتوی نیستند در سورتیکه صفحات فرهنگ منوچهری از (۷۴ الی ۸۰) سطرها حائز و حاوی است و این
خود يك فرق محسوسی است نسبت بکتابی که صفحات آن زیاده است !

حلاوه خود این سکی که در طرح فرهنگ منوچهری منظور شده و ابیای وطن عزیز را که
فارسی زبانند ویدایش لغات فرانسه را با کمال صعوبت باید پاز راه لغت فرانسه یا معاوضت دیگران تجسس
نمایند فرهنگ منوچهری با کمال سهولت این مشکل را حل و این راه را مفتوح داشته که بالسان ملی خود
توانند بی بمقصود برند و التفریق پیشت بکل حشیش نگردند . گمان ندارم که طالبین بلسان فرانسه آنرا
بنظر سوء نکرند و زحمت او را تقدیر نفرمایند .

دیگر آنکه در هر نوع کار بدینی که يك شخص بایک هیئت اجتماعی اقدام نماید در وهله اول
جز طرح زمینه یا نمونه نقشه قاهرینی شود و لکن روز بروز آنرا ترقی دهند تا از مقام نقطه بنام بلوغ
وتکامل رسانند ، و یوما فیوم تقایس آنرا دفع و برتعالی و تکامل آن بهمت فرمایند : دیگرین طبع اول
لاروس را ملاحظه فرمایید که چه بوده و حال امروز را هم ملاحظه فرمایید چه شده و بعد ها هم چه
خواهد گشت . امیدم آنست که فرهنگ منوچهری هم بهمت واد مردان آزاده و طالبین بهسازی بزودی
بافزینگی سرج تواند بسوی ترقی و تکامل شتافته و با عدم وسائلی که در این مسکت از هرجیت و رطم اول
او را در مضیق و تنگنا انداخته بود میل موافق را از جلو برداشته و روز بروز خود را کامتر و بدینتر از
آنچه بود بنظر طالبین خود برساند .

فرهنگ منوچهری

لغت کامل فارسی بفرانس و فرانسه بفارسی

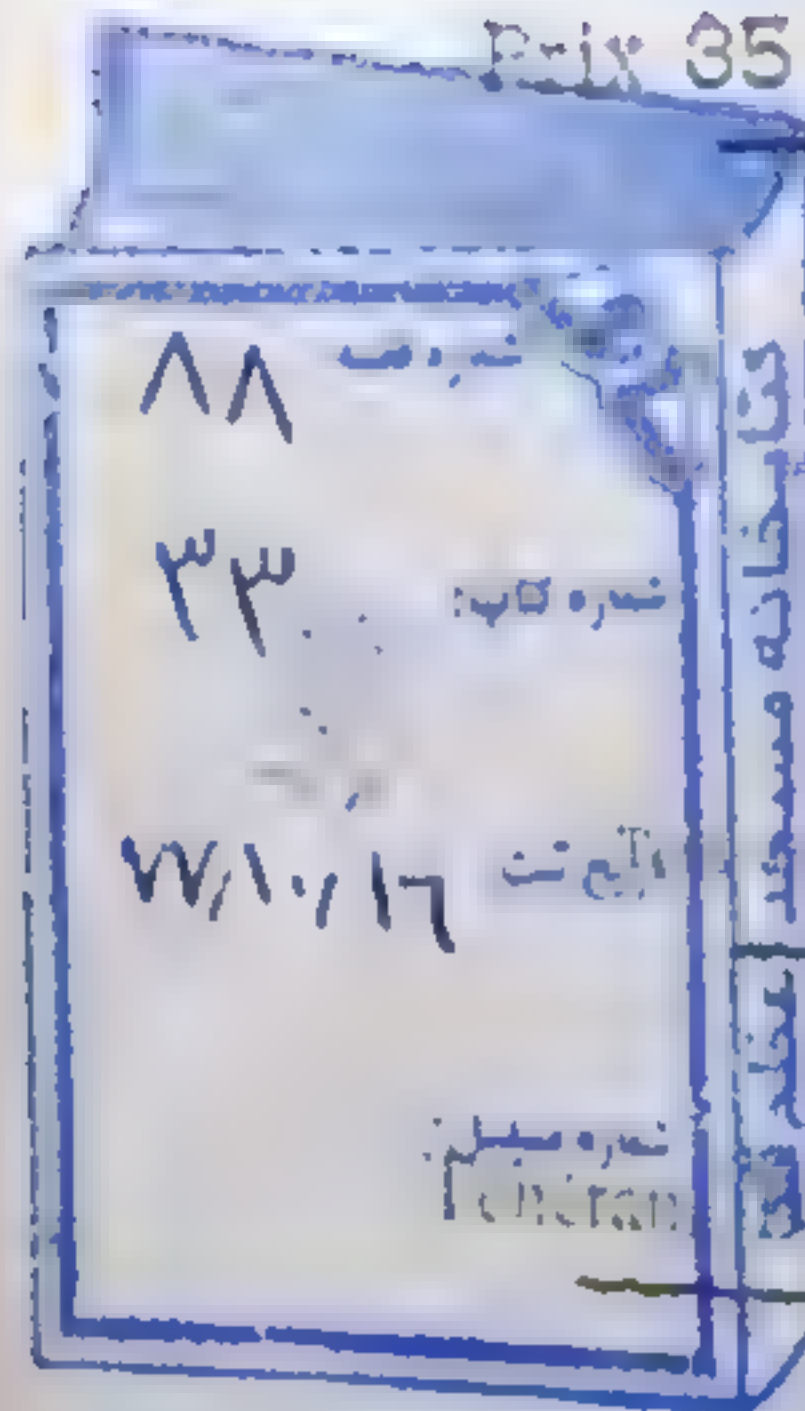
Farhang Menu-Tchéhri

DiCTIONNAIRE Complet Persan-Français et Fr.-Persan

مؤلف منوچهر نوری

Menu-Tchéhri Nouri

بهای فرهنگ ۴۵ قران — Prix 35 Krans



۱^{re} Edition چاپ اول

حق طبع محفوظ است

تبریز

Decembre 1916

تهران صفر ۱۳۳۵

مقام کتابخانه «TEHERAN»

۵۴/۲ تاریخ ثبت دفتر
۱۸۵۶ شماره عمومی
شماره خصوصی

توانم که بنیاد نهد
بر سر این بنیاد
حدود علم

۹۴ ف/۵

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3